

زنان فرمانروا

در دولتهای اسلامی



دکتر محمد تقی اعانی

پروفسور بحریه اوچوک

انتشارات کورش منتشر کرده است

- ۱- کوروش کبیر
- ۲- سلجوقیان و غز
- ۳- پیر سبز پوشان

دفتر مرکزی: خیابان انقلاب، خیابان اردیبهشت، کوچه شهرزاد، پلاک ۲۱۴

تلفن: ۶۴۱۰۹۰۹-۶۴۶۰۲۶۲ فاکس: ۶۴۱۸۰۵۵



انتشارات کورش

زبان فر مانر و ادرد و لتهای اسلامی



آثار کهن

به نام خدا

زنان فرمانروا

اسکن شد

زنان فرمانروا

مترجم:

دکتر محمدتقی امامی

نویسنده:

بحریه اوچوک

مقدمه:

دکتر باستانی پاریزی

زنان فرمانروا

نویسنده : بحریہ اوچوک
مترجم : دکتر محمد تقی امامی
حروفچینی : کورش
لیتوگرافی : درخشان
چاپ : شمشاد
نوبت چاپ : اول
تاریخ انتشار : ۱۳۷۴
تیراژ : ۳۰۰۰



آشارات کورش

فهرست

۷	مقدمه مترجم
۹	زره در زیر قبا
۸۲	مقدمه مؤلف
۱۰۷	سلطان رضیه
۱۳۳	شجرة الدر
۱۷۳	ترکان خاتون
۱۸۷	پادشاه خاتون
۲۱۲	ابش خاتون
۲۳۰	دولت خاتون
۲۳۶	ساتی بیگ
۲۴۸	دوندو خاتون
۲۶۰	سلطان خدیجه، سلطان مریم، سلطان فاطمه
۲۶۶	سلطان فاطمه بیگه
۲۷۵	تاج عالم شاه، نور عالم شاه، عنایت شاه، کمالات شاه
۲۹۱	پادشاهان آچه
۲۹۴	نتیجه
۳۰۵	نام یاب

مقدمه مترجم

در کشور دوست و همسایه ما ترکیه مثل همه کشورهای جوان و تازه نفس توجه به تحقیقات تاریخی فراوان است و سالی نمی‌گذرد که دهها رساله و کتاب تحقیقی در مباحث مختلف تاریخی منتشر نگردد و با توجه و اقبال عمومی مواجه نشود.

مؤلف این کتاب پروفیسور بحریه اوچوک استاد دانشگاه آنکارا و همسرش پروفیسور جوشگون اوچوک استاد حقوق در دانشگاه آنکارا هر دو از دوستان ایران و فرهنگ ایرانی بودند.

خانم بحریه اوچوک که پیش از این اثر تحقیقی دیگر او به نام «پیغمبران دروغین» به فارسی ترجمه شده است ضمن تحقیق و تدریس در دانشگاه، در فعالیتهای اجتماعی و تأمین حقوق زنان و برابری آنان با مردان نیز می‌کوشید و سرانجام جان خود را در این راه از دست داد.

کوشش او و خواهرانش به ثمر رسیده و امروزه یک زن به عنوان نخست‌وزیر اداره امور وطنش را در دست دارد.

مؤلف در مقدمه خود به حقوق زنان در جوامع مختلف اشاره کرده و در

متن کتاب زندگی هفده زنی را که در ممالک اسلامی به فرمانروائی رسیده‌اند مورد تحقیق قرار داده است. بنابراین موضوع کتاب از دو جنبه برای ما حائز اهمیت و ارزش است. اول این که برای اولین بار به طرح حاکمیت زن در جهان اسلام پرداخته. دوم آن که ضمن طرح مسئله فوق غالب سلسله‌های جهان اسلام که حتی در مجامع علمی نیز ناشناخته بوده مورد بررسی واقع شده است. اما این نکته را ناگفته نباید گذاشت که همه مواردی که مؤلف به اخبار و احادیث و احکام فقهی استناد کرده مورد قبول مترجم و خوانندگان ایرانی نمی‌تواند باشد. آرزو مندیم که با انتشار این ترجمه و مطرح شدن مباحث کتاب در زبان فارسی محققان دقیق ما با بررسیهای بیشتر جوانب موضوع را روشن تر فرمایند.

مترجم - محمد تقی امامی

زره در زیر قبا

«چون کسری پرویز گذشته شد خبر به پیغمبر علیه السلام رسید، گفت:
- من استخلفوا؟ قالوا ابنته بوران دخت. قال علیه السلام: لن يصلح قوم
اسندوا امرهم الى امرأة. این دلیل بزرگتر است که مودی شهم کافی محتشم
باید مُلک را - که چون برین جمله نباشد مرد و زن یکی است.
و کعب احبار گفته است: مَثَلِ سلطان و مردمان چون خیمه محکم به یک
ستون است برداشته و طنابهای آن بازکشیده و به میخهای محکم نگاه داشته،
خیمه مسلمانی ملک است و، ستون پادشاه و، طناب و میخها رعیت. پس چون
نگاه کرده آید اصل ستون است و خیمه بدان به پای است. هرگاه او سست شد و
بیفتاد نه خیمه ماند و نه طناب و نه میخ...»^(۱)

در باب صحت روایت این حدیث، البته بعضی گفتگوها هست، و خصوصاً که تصریح دارد بر اینکه هرگز سرنوشت مردمانی که کار حکومت خود را به زنان سپرده‌اند بهبود نخواهد یافت، در واقع نفی ابد است و هیچ روزنه‌امیدی باقی نمی‌گذارد.

من در باب آنچه بیهقی نقل کرده، تردید نمی‌کردم، اگر به چشم در روزگار خودمان نمی‌دیدم که زنانی مثل خانم گاندی دختر نهر، هفتصد میلیون آدم را اداره کرد، و مشتی مردم فقیر را که از گرسنگی در کنار خیابان جان می‌دادند، در اثر انقلاب سبز، به جایی رساند که خود صادرکننده گندم شدند، و روزی هم که درگذشت، بیشتر مردم دنیا، به خاطر این خانم سبزه-روی نمک‌دار،^(۱) سیاه‌پوش شدند.^(۲)

۱ - صائب صائب کلام فرماید:

یک سبزه بی‌نمک نبود در تمام هند گویا که هند را به نمک آب داده‌اند
۲ - خانم ایندیرا گاندی، دو دوره نخست‌وزیر هند شد. بار اول از مارس ۱۹۶۶ تا مارس ۱۹۷۷ م. / ۱۳۸۵ - ۱۳۹۷ ه. ق. ۱۱ سال، و بار دوم از ژانویه ۱۹۸۰ / صفر ۱۳۹۹ ه. ق. چهار سال و نه ماه دائر مدار امر بود و در ۱۳۱ کتبر ۱۹۸۴ م. / صفر ۱۴۰۵ ه. ق. / ۱۳۶۳ ش. بدن او را هدف مسلسل قرار دادند و پاره پاره کردند. شکست اول او در انتخابات هند هم در واقع نتیجه یک عمل مردانه اوست که بد نیست بازگو شود. او اصرار داشت و توفیق هم یافت که جمعیت هند را کنترل کند و بدین طریق وسایل عقیم کردن جوانان هندی را فراهم کرد، و در مدتی کوتاه بیست میلیون مرد را از مردی انداخت: زهی خجسته زن ... دار مرد افکن. هرکس از جوانها که خطائی می‌کرد، به محض اینکه به کلاتری کشیده می‌شد، در آنجا اطبائی بودند که در یک لحظه لوله‌های منی او را می‌بستند و او را عقیم می‌کردند و این کار خانم گاندی مخصوصاً مورد بغض مسلمانان هند قرار گرفت که چون تعداد آنها روزافزون بود - در آن سالها به یکصد و شصت میلیون نفر رسیده بودند، وقتی موقع انتخابات شد، این گروه کثیر مسلمان که به اندازه دوتا پاکستان جمعیت داشتند به مخالفان خانم گاندی رأی دادند، و بالتجیه او دیگر انتخاب نشد، و سه سال طول کشید تا توانست دوباره از موقعیت

و باز، برای من در روایت بیهقی تردید حاصل نمی‌شد اگر به چشم خود در عمر کوتاه خود نمی‌دیدم حکومت و در واقع پادشاهی منهای عنوان - خانم تاجر را که یک امپراتوری بزرگ را یعنی انگلستان را با رزانت رأی و تدبیر تام ده دوازده سال بلاانقطاع، در این دنیای آشفته، در رقابت ابرقدرتی چون آمریکا و در مقابله با ابرقدرتی چون روسیه، این مملکت را سرپا نگاه داشت، و در عین حال یک شب، آن طلائی موی آفتاب روی، خانه شماره ۱۰ داویننگ استریت را ترک گفت و به زبان حال مضمون این شعر مسیحای کاشی را در حق امپراتوری که روزی آفتاب در قلمرو آن غروب نمی‌کرد، به زبان آورد و چار تکبیر بر لاشه حکومت زد و مردانه آن را سه طلاقه گفت: گر فلک، یک صبحدم، بامن گران باشد سرش

شام بیرون می‌روم، چون آفتاب از کشورش
احتمال ضعف روایت بیهقی برای من کمتر می‌بود اگر باز نمی‌دیدم در حیات خود مردانه زنی چون گلداماير را که یک تنه در برابر صدها میلیون عرب ایستاد، و با سه میلیون جمعیت، در جنگ با مصر پنجاه میلیونی قرارداد ترک مخاصمه را در ۱۸۰ کیلومتری قاهره، سردارانش امضاء کردند.
من دیگر صحبتی از خانم ویولتا چامارو، رئیس جمهور نیکاراگوئه به میان نمی‌آورم و پای خانم آنک شان سوتی - زن برمه‌ای را که حزب دموکرات آن مملکت را اداره می‌کند و از طرف دادگاه مملکت خود محکوم است که چهار سال خانه‌نشین باشد - هم به میان نمی‌آورم و تهمت‌های مخالفان

→ خانوادگی خود استفاده کند و به تخت و تاج هند دسترسی پیدا کند - تختی که در آخر کار تخته تابوت او شد.

آنها را هم تکرار نمی‌کنم که گفته‌اند:

گر کائنات مغلطه در کار حق کنند

حق است و، حق به مغلطه باطل نمی‌شود

آن کلام بیهقی را نمی‌شد نقض کرد هم اگر نبود مراسمی که در یونان برای تجلیل از مقام ماریلیان موزکوری - هنرپیشه بزرگ سینما انجام گرفت، آن حنجره طلائی بالاخره سرطان حنجره گرفت و در ۷۱ سالگی صاحب خود را خاموش کرد. این تجلیل به خاطر هنرپیشگی او نبود، او در جبهه واحد ضد دیکتاتوری سرهنگ‌ها عضوی فعال بود و به همین دلیل، بعد از رفتن سرهنگ‌ها سه بار به وزارت فرهنگ یونان انتخاب شد. روزی که مُرد سیصد هزار تن از مردم آتن در تشییع جنازه او شرکت کردند - تشییع جنازه‌ای که حتی برای پریکلس هم در عصر طلائی حکومت مردان نظیر نداشت.

هم‌اکنون که این سطور نوشته می‌شود، دولت ایران ناچار است شاهین ترازوی سیاست میان دو بانوی «مُحَبَّبه شرق و مکشوفه غرب» را میزان نگاهدارد: در شرق ما سرکار خانم بی‌نظیر بوتو، صد میلیون جمعیت را زیر مهمیز رانده، گرفتارش تنها این نیست که چگونه با یک دست دو هندوانه بردارد - یعنی هم بمب اتم را و هم استقلال کشمیر را، بلکه گرفتاری خاطر او این است که چگونه میتواند بعضی قوانین را که در زمان ضیاءالحق به نام اسلام تصویب شده متعادل و خوش‌کاربرد و قابل اجرا سازد - از قبیل اینکه در هر روستا کسانی باید باشند که گزارش دهند که خلق به نماز جمعه می‌روند یا نه. و بالاتر از آن این که جواب مردمی را بدهد که تظاهر می‌کنند که لغو کنید این قانون را که می‌گوید: در مورد شهادت زنای مُحَصَّنَه و سنگسار حریف،

شهادت دو بانوی شاهده در برابر شهادت یک مرد کارساز است و نه یکی. در غرب ما هم خانم تانسوچیلر، زیباروی ۴۷ ساله ترک نژاد یونانی موی قرار دارد که ضمن رهبری حزب دست راست ترکیه، زمام پنجاه میلیون ترک و یونانی و عرب و عجم قزلباش بکتاشی چراغ‌کش شمع خاموش‌کن در آسیای صغیر را در اختیار گرفته، در واقع، گل بهشت مخمّر در آب حیوان است - او به زبان، ده میلیون کرد را ترک کوهی می‌خواند - و با یک دست آنها را به آتش بمب و توپ می‌سپارد - و به دست دیگر، دروازه دوازده کشور اروپایی را می‌خواهد به روی ترکیه بگشاید، خانم «دوان مرد» ی از نژاد افراسیاب که سیاست افراسیابی دارد:

به یک دست آتش، به یک دست آب

چنین است آئین افراسیاب
او با سلاح تدبیر و اقتصاد می‌خواهد لیره ترک را که هر چهل هزار آن یک دلار ارزش دارد وارد بازار مشترک اروپا کند و البته بازار مشترک اروپا هم کم‌وبیش به این بازارگرمی او روی موافق نشان می‌دهد و خود خانم چیلر، این آفتاب روی طلایی موی، هم متوجه شده که:

به مغرب می‌تواند رفت، در یک روز، از مشرق

گذار دهر که چون خورشید، گام، آهسته آهسته
وطبعاً ایران اسلامی که در میان این دو همسایه مادینه گیر افتاده باید سیاست مردانه خود را از وسط این دو بانوی نامدار به احتیاط بگذراند که گفته‌اند:
خیرالامور اوسطها،^(۱) اما ماکرمانیها از قدیم اعتقاد داشته‌ایم که «هر مردی که

۱- هر چند در قرن بیستم آن را تغییر داده گفته‌اند همه جا خیرالامور اوسطها، الا وسط خیابان.

از میان دو زن چادر سیاه راه عبور بگشاید، بختش بسته میشود...!

این که من مختصر تردیدی حاصل کردم در این که روایت بیهقی واقعاً از پیامبر اکرم بوده باشد یا خیر؟ به چند دلیل است: نخست آنکه آن اُسوة زمان و مصلح بزرگ آگاه تر و والاتر از آن بود که حرفی به زبان آورد که نیمی از کلّ جمعیت عالم را ناخشنود و آزرده میساخت، در حالی که خود، اسلام را مدیون توجه این طبقه از عالمیان میدانست و فراموش نمیکرد که نخستین کسی که پیام او را درک کرد و شعار لاله الا الله را به کمال خاطر پذیرفت عاقله زنی بود از قریش: خدیجه همسر پیامبر، که سنی و ثروتی هم بیشتر از پیامبر داشت. کلامی که در این مورد نقل شده، با دو اصل اساسی «عقل» و «نقل» مغایرت دارد: عقلاً باید در صحت نسبت آن تردید کرد، به دلیل اینکه مُحال است پیغمبر خدا کلامی به زبان آورد که امروز دو میلیارد و نیم جمعیت جهان، گوشهای نازک و لطیف خود را زیر خرمن موها پنهان ولی تیز کرده اند تا بشنوند و ببینند آیا این حدیث، کلام معجز نظام همان پیامبر راستین است که برای صلح در جهان مبعوث شده بود؟

پیامبری که میدانست، زنی مثل فاطمه خواهر عمر باعث شده که عمر به اسلام روی آورد، و همین زن بود که برای برادرش عمر که شمشیر برداشته بود تا برود حضرت رسول را بکشد - او شروع به خواندن قرآن از سوره طه کرد و چنان این امر در عمر مؤثر شد که بلافاصله برخاست و به خانه پیامبر رفت و اسلام آورد، و پیامبر همواره میگفت: باز خدا یا اسلام را به یکی از دو عمر نیرومند گردان و مرادش او یا ابوجهل بود.^(۱) و این زن یکی از دو عمر

۱- ترجمه تاریخ ابن خلدون، عبدالمحمد آیتی، ج ۱، ص ۳۹۷.

را پیش پیغمبر فرستاده بود.

پس محال است که پیغمبر خداوند سخنی به زبان آورد که نصف مردم مکه و مدینه و همه عالم، از آن دلشکسته شده و مأیوس شوند.

در ثانی، این کلام با نقل هم مغایرت دارد، زیرا مسلم است که آن پیامبر بزرگوار هرگز سخنی به میان نمی آورد که نقیض آن را خود در کلام آسمانی به زمین آورده به مردم ابلاغ فرموده است، مگر نه آنست که داستان بلقیس، ملکه سبا، خود در ذرّة العقیّد سبع المثانی و کلام آسمانی است؟

اتفاقاً آنچه در حق بلقیس در قرآن کریم آمده، نه تنها داستان نیست بلکه باید پذیرفت تنها واقعه‌ای است مستند به سند کتبی - برخلاف عُرف معمولی قرآن که در این کتاب مقدس آمده و توضیح آن نیز با یک سند قطعی که عیناً در قرآن کریم نقل شده،^(۱) آغاز می‌شود.

این تنها سند، همان نامه حضرت سلیمان است به بلقیس، بدین صورت که «نامه بنوشت: مِنْ عَبْدِ اللَّهِ سُلَيْمَانَ بْنِ دَاوُدَ إِلَى مَلِكَةِ سَبَأَ [سلام] عَلَى مَنْ اتَّبَعَ الْهُدَى» «أَنَّ مِنْ سُلَيْمَانَ وَأَنَّ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ، أَلَّا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأَتُونِي مُسْلِمِينَ» چون نامه بنوشت، مهری از مشک برونهاد و نگین خود بر مهر نهاد و هدهد را پیش خواند و گفت تو امروز رسول منی، تو را خلعت باید، دست به تن او فرود آورد این الوان مختلف بر او پدید آمد و انگشت بر سر او زد این تاج بر سر او نهاد و نامه در منقار او نهاد و گفت برو با خلعت و تشریف من و نامه من ببر: «وَاذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا...»^(۲).

۱ - متأسفانه کاتبان وحی در آن روزگار دستگاه فتوکی نداشتند که تصویر آنرا هم به چشم خواننده برسانند.

۲ - تفسیر روح الجنان، ابوالفتوح رازی، چاپ مرحوم آیت الله مرعشی، ج ۴، ص ۱۵۹.

این زن که بود و در کجا فرمانروایی داشت؟ از ابوالفتوح بشنویم:

«بلقیس بر زمینی بود که آن را مأرب گفتند... و او را عادت بود که چون وقت قیلوله بود درهای کوشک بیستی و کلیدها بخواستی و در زیر سر نهادی و بخفتی. هدهد او را یافت بستان^(۱) خفته، آن نامه بر سینه او انداخت... بلقیس نامه برداشت و بخواند که خواننده و نویسنده بود و تازی زبان. به مهر نامه فرو نگرید نام سلیمان بدید. بدانست که نامه پادشاهی است و دانست که ملک او عظیم تر از ملک اوست، چه آن را که مرغ مسخر او بود تا او را رسولی کند او پادشاهی عظیم باشد...»^(۲)

این زن با شکوه تمام در آن بیابانهای دوردست که خود آبادان کرده بود با قدرت تام حکومت میکرد.

«ولها عرش عظیم، گفتند سریر بلقیس مقدمه او از زر بود مکلل به انواع جواهر از یاقوت سرخ و زمرد سبز و پس او از سیم بود مکلل به انواع جواهر... و هفت خانه بود بر او بر هر خانه دری بسته، عبدالله عباس گفت سریر بلقیس سی گز بود در طول و سی در عرض و سی در هوا؛ مقاتل گوید: او را یافتم و قوم او را یافتم که آفتاب می پرستیدند دون خدای تعالی.»^(۳)

با این مقدمات میشود جای پای مهر پرستی را در سواحل یمن و حبشه و شاید هم اسمره امروزی جستجو کرد.^(۴)

۱- بستان، خوابیدن به پشت باشد. ۲- ابوالفتوح، ج ۴، ص ۱۶۰.

۳- ایضاً ابوالفتوح، ج ۴، ص ۱۵۸.

۴- دوران مهرپرستی (= میترائیسم) در واقع دوران حاکمیت خورشید بر آسمان است و از آن زمان شروع می شود که عصر کشاورزی جانشین عصر شکار می شود، و اهمیت تابش آفتاب در امر کاشت و برداشت محصولات آشکار می شود که بدون خورشید، کشاورزی

خیلی طبیعی است که تصور کنیم سرزمین کوچک سبا که آبادان بود، مورد التفات سلیمان با چنان حشمت، قرار گیرد. خصوصاً که هدهد آن پرنده دلفریب دوره گرد خوش خبر، از طرف سبا باز آمده و خبر از سرزمینی آبادان میداد که پادشاه آن زنی است با این همه خصوصیات.

رسل و رسائل متعدد شد و چنانکه گفتیم یکی از آن نامه های رسمی در قرآن کریم نیز عیناً نقل شده است. بلقیس متوجه اهمیت رفتار سلیمان بود، زیرا میدانست که او مردی قوی و نیرومند، و وارث زرّادخانه داود است - داودی که آهن در کف او چون موم نرم میشد. بنابراین به فکر چاره افتاد.

اینکه گفتیم تنها زندگی بلقیس کافی است بر این که ثابت کنیم که نصف دیگر آدمیزاد یعنی بانوان قادر به اداره ممالک هستند، از اینجا روشن می شود که این زن، در مقابل چنین خطر بزرگی مطلقاً دست و پای خود را گم نکرده بلافاصله فرمان جهاد نداده، یا بی درنگ فرار را بر قرار ترجیح نداده است.

نخستین کار او این بود که سران دولت را خواست و مطلب را با آنها در میان گذاشت و در واقع با آنان به شور پرداخت، و این کار، یعنی امر شوری را در روزگاری اجرا کرده است که هیچکدام از پادشاهان وقت بدان اعتقادی نداشتند و همه کوس «انا و لاغیری» می زدند. بلقیس امر شوری را دوهزار و هفتصد و شصت سال پیش از انقلاب کبیر فرانسه، و دو هزار و هشتصد و هشتاد سال پیش از آنکه امر هم شوری بینهم بر سر در مجلس شورای ملی ایران نقش بندد، و دو هزار و هشتصد و نود و یک سال پیش از آنکه انقلاب

→ مُحال است. (ماه در ایران، مهرانگیز صمدی، ص ۱۳). بلقیس در سبا متوجه اهمیت کشاورزی شده بود.

لنین پیش آید و کشور شوراها تأسیس شود و قوام گیرد - در کار ملک رسمیت داد. (۱)

آری این خانم نشست و امر را به مشورت گذاشت. در شروع مجلس مشورت، بلقیس گفت: «فتویٰ کنید مرا در این کار و مشورت کنید که من هیچ کار نبرم تا شما حاضر نباشید. و از شرط مصلحت و نگاهداشت مملکت یکی مشورت است. برای این فرمود خدای تعالی: «و شاورهم فی الامر».

همه گفتند ما برای جنگ حاضریم، اما بلقیس گفت: رأی من جز این است و آن این است که شما دانید که پادشاهان چون در شهری شوند آن شهر به قهر و غلبه تباه کنند و عزیزان شهر را ذلیل کنند. (۲)

رأی من آن است که هدیه‌ای بسازم و به او فرستم و احوال او به آن هدیه امتحان کنم، اگر هدیه قبول کند پادشاه است و اگر قبول نکند و جز به اسلام و انقیاد راضی نشود پیغامبر است. (۳)

من مخصوصاً عبارات ابوالفتح را نقل کردم. زیرا او این عبارت را حدود سالهای ۵۵۵ هـ / ۱۱۶۰ م. نگاشته و بنابراین با ما نزدیک به هشتصد و پنجاه سال فاصله دارد، ولی انشای او آنقدر لطیف و نزدیک به ماست که گویی یک هم ولایتی دیروز دارد با ما حرف می‌زند.

بلقیس البته به خالی بندیهای سرداران و افسران - که البته آنهم لازمه شغلی

۱- ویل دورانت سالهای حکومت سلیمان را در ۹۷۴ پیش از میلاد تا ۹۳۷ پیش از میلاد تخمین زده‌است، یعنی قریب سه‌هزار سال پیش و ما آن سنوات را براساس این رقم محاسبه کرده‌ایم. توبین بی حکومت داود و سلیمان را از حدود سال هزار پیش از میلاد تا ۹۲۲ پیش از میلاد تخمین زده‌است.

۲- قالت: ان الملوك اذا دخلوا قرية افسدوها، وجعلوا اعزة اهلها اذلة و كذلك يفعلون ... (آیه ۳۴، سوره نمل).
۳- تفسیر ابوالفتح رازی، ج ۴، ص ۱۶۰.

آنهاست - اعتنایی نکرد و حرف؛ صحیح و منطقی و مستدل خود را در مجلس بیان کرد که طبعاً مورد قبول همه قرار گرفت. او به زبان حال گفت: ما سالها و قرن‌ها زحمت کشیده‌ایم تا در این بیابانها این آبادیها و این زندگی نسبت مرفه و به قول امروزیها عدالت اجتماعی را به وجود آورده‌ایم، اگر قرار باشد کار به جنگ و لشکرکشی بکشد، همه چیز نابود خواهد شد، و شکست ما هم قطعی است و بعد از شکست همه چیز وارونه خواهد شد و یک انقلاب کلی روی خواهد داد، و سلطان فاتح، طبقات جامعه را جابجا خواهد کرد، پس بهترین راه آنست که با او از در گفتگو درآئیم و اگر شد با هدایا مجابش کنیم و اگر نشد خود شخصاً به دیدار او خواهیم رفت و مذاکره خواهیم کرد و کار را به پایان خواهیم برد. او در واقع سه هزار سال پیش از چرچیل، به زبان حال این کلام ملوکانه را به زبان آورده بود که:

- جنگ چانه‌ها بهتر از غرش توپخانه‌هاست... (۱)

بلقیس، نه تنها سیاستمداری واقع بین و واقع‌گرا بود، بلکه مورد قبول سرداران خود نیز بود، و خودش یک ملکه ویکتوریای عصر خود بود با چهل پنجاه سال عمر و تجربه کمتر، و با ده برابر خوشگلی زیاده‌تر! فازاول طرح بلقیس بدین صورت اجرا شد که هدایای لازم خصوصاً شمش‌های طلا - که مولوی از آن به خشت زر تعبیر می‌کند - به دربار سلیمان حمل شد:

هدیه بلقیس چل استر بُدست	بار آنها جمله خشت زر بُدست
چون به درگاه سلیمانی رسید	خشت آن را جمله زر پخته دید

۱- او این نکته را هم می‌دانست که برای جنگ یک طرف کافی است ولی برای صلح دو نفر لازم است.

ابوالفتح گوید که «غلامان و کنیزکانی فرستاد و صفایحی از زر با آن هدایا آراست در جامها و دیبا پیچیده - چون خبر به سلیمان رسید بفرمود تا جنیان آجرها زراندد و در راه بینداختند، تا ایشان چون به آن رسیدند گفتند ما چیزی آورده‌ایم که ایشان در راه بیفکندند.^(۱)

معلوم شد شمش‌های زر در نظر سلیمان که از همه افراد عالم مالیات و هدیه دریافت می‌داشت - حتی از مورچگان و پرندگان - هیچگونه اهمیتی و جلوه‌ای نداشت.^(۲) علاوه بر آن سلیمان یک هدف ایدئولوژیک داشت او

۱- ابوالفتح، ص ۱۶۲.

۲- هدایای بلقیس تنها خشت‌های طلا نبود، کتاب مقدس توراۀ تصریح می‌کند که بلقیس در جزء هدایای به پادشاه «صدویست وزنه طلا (شمش طلا)، و عطریات از حد زیاده و سنگهای گرانها بداد و مثل این عطریات که ملکه سبا به سلیمان پادشاه داد هرگز به آن فراوانی دیگر نیامد...» (کتاب اول پادشاهان، ۱۰، ص ۵۴۴، چاپ ۱۹۰۴، ترجمه از زبانهای اصلی عبرانی و کلدانی و یونانی).

البته سلیمان که از همه کس و همه چیز باج و هدیه دریافت می‌داشت این هدایا در نظرش جلوه‌ای نمی‌کرد. ما همیشه در ادبیات خود خوانده‌ایم که مورچه یک ران ملخ به سلیمان هدیه داد و او پذیرفت. اما هدیه مورچه همیشه یک ران ملخ نبوده، بلکه چیزهای دیگری هم بوده‌است. فی‌المثل به افسانه زیرتوجه کنید که درباره آبادی مورچه خورد (مورچه خورت) نوشته‌اند:

«مورچه خورد قریۀ معتبری است. دویست خانوار جمعیت می‌شوند، دو باب حمام و یک مسجد ممتازی دارد. در قلعه امامزاده‌ای است مشهور به سیدعلی از اولاد حضرت موسی کاظم (ع)، گنبد و بارگاه آن را حاج سلیمان ساخته‌است...» چون صحبت حاج سلیمان پیش آمد، بهتر است که رابطه میان مورچه خورد و حضرت سلیمان پیغمبر را هم بازگویم. سدیدالسلطنه کبابی در سفر خود به آن آبادی (جمادی الاول ۱۳۱۴ هـ. ق. / اکتبر ۱۸۹۶ م.) گوید: «... دالاندار کاروانسرا، مشهدی کریم، پیرمرد خوش‌صحبتی است و صحبت می‌نمود که حضرت سلیمان وقتی از آنجا گذشته از سکنۀ سیورسات خواسته و آنها امتناع نموده‌اند و سلیمان به مورچگان فرمود آنچه جنس در انبار داشته بیرون آورده به صحرا ریختند. از آنگاه آنجا را مورچه خورد گفتند. دو تپه در نیم فرسنگی ده بود، می‌گفت: یکی از آنها جو و دیگری گندم است. (سفرنامه سدیدالسلطنه، چاپ دکتر اقتداری، ص ۹۰).

میخواست ایده مهرپرستی را که در شهر سبا توسعه یافته و قبول عام یافته بود مبدل به خداپرستی و دین توحید کند.

این که این خانم خانمها اینقدر اجتناب از جنگ میکرد هم ترس او از جنگ نبود. او دلسوزی داشت ازین که مملکتی بیابانی را به هزار زحمت حاصلخیز کرده بود و اگر مورد مهاجمه سپاهیان بی شمار سلیمان قرار میگرفت، نتیجه تمام زحمات او باد هوا می شد.

بلقیس متوجه شده بود که تنها راه آبادانی این ناحیه بیابانی استفاده از مختصر باران سهمیه خداوندی است که به این بیابانها می رسد، و آن مختصر سهمیه را هم با سببندی مطالعه شده توانست مهار کند. یعنی سدّ عرم را ساخت و آب را تحت کنترل گرفت و به همه اختلافات محلی و بومی که بر سر آب بود - و بسا مثل پاریزیها، بعضی ها خودشان را دم بیل و جلو «گرگه» آب می انداختند تا مسیر آب را منحرف کنند - خاتمه داد و نظم اجتماعی تازه ای که مبتنی بر آرامش بود ایجاد کرد. سد مشهور در مأرب بود، «این سد را ملکه ای از ملوکشان به نام بلقیس از تخته سنگها و قیر در میان دو کوه برآورده بود تا آب چشمه ها و بارانها را در آن نگهدارد - و در آن شکافهایی (= دریچه هایی) ساخت تا به هنگام آبیاری به قدر حاجت از آن آب بردارند، و

→ به هر صورت ما که سالها و سالها ناظر گندم کشیدن مورچه ها از خرمن ها و انبارها به داخل لانه ها بوده ایم نمیدانستیم که این ذخیره سالیانه تا آن حد است که یک روزی به کار سلیمان هم بیاید و صائب بیخود نمی گوید که:

چندین هزار قصر سلیمان به باد رفت موران همان به خانه خود دانه می برند
و من در بعضی تواریخ خوانده ام که در سالهای قحط سال، مردم میرفتند و لانه های مورچه ها را در بیابان میکاویدند، و به هر حال ذخیره آنها را که گاهی به چند من غلات بالغ می شد، برای قوت چندروزه زن و فرزند می آوردند.

این سد همان است که آن را عرم نیز می‌گویند - و مأرب جمعی است که مفرد از لفظ خود ندارد...^(۱) «و گویند که سد مأرب یک فرسنگ در یک فرسنگ بود، و برای او سی شکاف قرار داد...^(۲) و نیز گویند که آن را سبأ بن یثحب بنا کرد و هفتاد وادی (= رودخانه‌های موسمی) را در آن بگشود، ولی پیش از اتمامش وفات کرد و پادشاهان حمیر که بعد از او آمدند آن را تمام کردند... مردم یمن در جانب چپ و راست آن باغها ایجاد کردند. وصف آنها در قرآن آمده است... چون ملوک حمیر به خونخواری و هرزگی و ستمگری پرداختند خداوند موشهای کور را مسلط ساخت تا از زیر، آن سدراسوراخ نمودند و سد بشکست و سیل روان شد و باغهایشان را در خود غرقه ساخت و زمینشان را ویران نمود و پادشاهیشان را تباه کرد و از آنان جز داستانی باقی نماند...»^(۳)

حوزه حکومت بلقیس تا شمالیهای جزیره العرب نیز رسیده بود و افعی کاهن پادشاه نجران، نخست والی بلقیس بر نجران بود و بلقیس او را نزد سلیمان فرستاد، او سلیمان را تصدیق کرد^(۴) و به او ایمان آورد و پس از وفات سلیمان بر دین او باقی ماند.

اما داستان خراب شدن سد و بیابانی شدن آن کشتزارها و حاکم شدن ریگ بر دشتها، خود داستانی دیگر دارد که باید باز از قول مفسر بزرگ خودمان بشنویم. ابوالفتوح گوید:

-
- ۱- ترجمه تاریخ ابن خلدون، عبدالمحمد آیتی، جلد اول، ص ۴۸.
 - ۲- در واقع سی دریچه و کانال گذاشته بودند که در چند جهت بیابانها را آبیاری میکرد.
 - ۳- ترجمه ابن خلدون، ص ۴۹.
 - ۴- ترجمه ابن خلدون، ص ۲۹۹، او تقریباً همان کاری را کرد که سه هزار سال بعد مرحوم سید جلال طهرانی رئیس شورای سلطنتی در پاریس کرد.

«... عبدالله عباس گفت: عرم نام بندی است که بلقیس کرد آنجا و سبب آن بود که برای آب خلاف بسیار می کردند و منازعه بود میان ایشان تا به مُحاربه و مُخاصمه انجامید، بلقیس برخاست و از میان ایشان برفت ... و بفرمود تا آنجا که رهگذرِ آن آب بود بندی کردند عظیم و آن عرم است به لغت حمیز، و آن سدی بود که او بفرمود میان دو کوه به سنگ و قیر بساختند... و چون باران آمدی و سیلاب در پس آن سد مجتمع شدی آنگه درِ بالا بگشادندی آب در آن برکه آمدی، چون کمتر شدی درِ میان بگشادی، چون کمتر شدی درِ زیرین بگشادی. و آن برکه آب قسمت کردی در جویها، و بفرمود تا پشک گوسفند در آب افکندندی هر کجا آب بیشتر بودی آن پشک سریع تر برفتی ... و هم چنین می بود تا آنگه که بلقیس گذشته شد... و ایشان باغی و طاغی شدند، چون از حدّ خود تعدی کردند خدای تعالی موشانی بزرگ را بر ایشان مسلط کرد تا یامدند و آن سد بشفتند و سوراخ کردند تا آب درو (سبا) افتاد و ویران کرد و سیل در شهرهای ایشان افتاد و زمینها و سرای های ایشان و بستانها خراب کرد.^(۱)»

برای اینکه از میزان آبادی شهرک ها در این بیابان خشک اطلاع حاصل کنیم کافی است به توضیح مفسر خودمان توجه داشته باشیم که گوید: «و در بُستانهای ایشان چندان میوه بود که اگر کسی سدی بر سرگرفتی و در زیر آن درختان بگذشتی که به آن سوی سدی سبد او پر از میوه بودی بی آنکه او به دست گرفتی... و ایشان اعراض کردند و عدول و کفر آوردند، حق تعالی

۱- «و این موش دوانی در کارها» که ضرب المثل شده است به گمان من از این واقعه سرچشمه می گیرد.

گفت: فارسلنا علیهم سیل العرم...»

«از میان ده‌ها و شهرهای ایشان و شهرهای شام ... ده‌ها کردیم ظاهر که ازین ده به آن ده نگاه کردند بدیدندی و پیدا بودی یعنی نزدیک به یکدیگر... حسن گفت: زن بودی که بیامدی زنبیل بر سر نهاده و دوک به دست می‌تافتی و میرفتی هرگه او به مقصد رسیدی زنبیل او از میوه پر شده بودی. از یمن به شام هم چنین بودی...»^(۱)

اگر نگفته بود ناصر خسرو که من از عبادان تا اهواز را زیر سایه درختان عبور کرده‌ام، من حرف ابوالفتوح و پیشینیان او را افسانه می‌پنداشتم و باور نمی‌کردم که درین بیابانها دهات آنقدر به هم نزدیک باشند، این کاری است که اگر در خوزستان بشود، یعنی مهار پنج رودخانه مهم در دست سدها قرار گیرد، میشود سرزمینی مثل خوزستان را چنان به هم مربوط کرد که هرکس آنجا مسافرت می‌کند از زیر سایه نخل بگذرد و چنانکه بیست سال پیش ما در جزیره مینو (صلبوخ) همه جا از زیر سایه نخل گذشتیم و گفتند که این جزیره بیش از یک میلیون درخت خرما داشته‌است.

این بانوی بزرگوار، بلقیس سه هزار سال پیش از خانم گاندی (نهری) توانسته بود در بیابانهای دراندر دشت گرم یمن - و نه در کنار رودخانه‌های گنگ و پنجاب و سند، و باکمک بیل و کنلنگ و اندکی قیر که از معادن خودجوش بیرون می‌آمد و نه با تراکتور و بولدوزر و امثال آن - آری آن خانم توانسته بود انقلاب سبز را پدید آورد، انقلابی سبزتر از انقلاب سبز خانم گاندی.

و باز اگر در کرمان نمی‌شنیدم و نمی‌دیدم نای خاتونی را که بعد از ششصد سال همچنان قنات‌ها را از ریزش و توئم باز می‌دارد، و اگر نرفته بودم به خاتون آباد نزدیک شیب تل و آبشار بین راه پاریز به شهر بابک و اگر ندیده بودم خرمنهایی که چهل هزار من گندم از آن برخاست می‌شد و اگر نخورده بودم «هندوانه خانمی» را با آن مایه‌های متبلور شیرین شکرینش - لزومی نداشت قبول کنم که حکومت ترکان خاتون بر کرمان نیز مثل حکومت دخترش پادشاه خاتون بر کرمان (در حدود سالهای ۶۵۰ تا ۶۹۰ هـ / ۱۲۵۲ تا ۱۲۹۱ م.)^(۱) عصر طلایی حکومت کرمان بوده از نوع حکومت همین بلقیس بر مملکت سبا و این حرف مرا قبول خواهند کرد آنهایی که در حوالی خبیص و سیرج در «حوض توکی خاتین» در آب گرم معدنی آن آب‌تنی می‌کنند، و رحمت خواهند فرستاد همه کسانی که در «خان خاتون» بین راه کرمان به بم شبی را بیتوته می‌کنند و به اسبان و شتران و چارپایان خود خوراک و آذوقه می‌رسانند.

برای آنکه در مقیاس کوچک، مقایسه‌ای کنیم میان ترکان خاتون و بلقیس، و ضمناً حرف کرمان را هم به میان آورده‌باشم، عرض میکنم که به روایت تاریخ «... از موقوفات ترکان انازالله بُرهانها که درین سال افتاد (۶۷۴ هـ / ۱۲۷۵ م.) باغ فیروزی و شرب آن است - و آن باغی است که در پشت حرکویه افتادست، و در وی قصری عالی ساخته مُقَدَّر به سی و شش هزار قصبه، و کاریزی آب که در میانه دیه فرمیتین حومه می‌گذرد که در قدیم این

۱- از ترکان خاتون، دو سکه دینار (پول طلا) مورخ ۶۷۷ هـ / ۱۲۷۸ م. در موزه ارمیتاژ سنت‌پترزبورگ موجود است. راهنمای ارمیتاژ Ermitage , p. 453.

آب را آب و کهنِ جهودی خوانده‌اند...»^(۱)

برای اینکه به میزان اهمیت و وسعت این باغ در دل کویر پی برید عرض می‌کنم که هر قصب ۲۵ متر مربع است و بنابراین نهصد هزار متر مربع وسعت باغ بوده - تقریباً بیست برابر باغ شازده ماهان - و طبعاً صدها هزار درخت در آن کاشته شده بوده است، باغی که امروز هم با امکانات و وسایل جدید و حفر چاه عمیق، امکان ایجاد و نگهداری آن کم است و اگر هم ساخته شود باید با «جیب استیشن» به آن رسیدگی کرد.

در کرمان یک بند داریم که به بندِ هلاکو معروف است من نمی‌دانم چه نسبتی این بند با هلاکو خان مغول دارد؟ ربطی به هلاکو میرزای عهد قاجاری هم ندارد که بسیار از آن قدیم‌تر است. حدس من آنست که ترکان خاتون این بند را - که درست شبیه بند بلقیس در عرم است یعنی دیواره بلند دارد و چند سوراخ در بدنه آن کار گذاشته شده و دریاچه که پر آب می‌شده به تدریج دریاچه‌ها را می‌گشوده‌اند - حدس من آنست که این بند را همین ترکان خاتون یا دخترش پادشاه خاتون ساخته باشند از آن پول که ناچار بوده‌اند سالیانه به دربار مغول (یورت) بفرستند، و بودجه آنها مجموعاً سیصد و نود هزار دینار در سال بوده، که صد هزار دینار آن قراریه به اسم «سلطنت و آتش بارگاه» بوده.^(۲) از همین پول آنرا ساخته‌اند و چون معاصر هولاکو خان و قوم و خویش او نیز بوده‌اند سد را به نام او کرده‌اند.

۱- تاریخ شاهی قراخانیان، چاپ نگارنده، ص ۲۴۴.

۲- تاریخ کرمان، چاپ چهارم، ص ۴۵۵، نقل از سمط‌العلی. هولاکو در ربیع‌الآخر ۶۶۳ ه. / ژانویه ۱۲۶۵ م. در مراغه درگذشت و ترکان خاتون برای تجدید بیعت به حضور اباق‌خان متوجه خراسان شد. (تاریخ شاهی، ص ۱۹۰)

این خانم‌های قراختایی که در کرمان حکومت می‌کرده‌اند و سرزمین آنها کمی از کشور فرانسه کوچکتر و اندکی از کشور انگلستان بزرگتر بوده است برای اینکه از جهت یورت مغولی و اردوگاه اصلی ایلخان خیالشان راحت باشد، به ساده‌ترین و رایج‌ترین کار پرداختند یعنی دختر دادند و شوهر مغولی گرفتند، و کارها طبعاً روبراه شد، چنانکه «شاه عالم دختر سیورغتمش قراختائی در سلک زوجیت ایلخانی مُنخرط بود».^(۱) و این سیورغتمش برادر پادشاه خاتون است. هم‌چنین و باز دختر ترکان خاتون از سلطان رکن‌الدین همسر قداقای، نبیره بورکه مادر تالیقو بوده است^(۲) که در ۷۰۸ هـ / ۱۳۰۸ م. آخر کار به دست کپک‌خان مغلوب و کشته شد.

مقصود اینست خانم سلطان‌های کرمان ارتباط مستقیم با دربار مغول و خصوصاً هولاکو داشته‌اند و در جنگ بغداد هم شرکت کرده‌اند و بنابراین طبیعی است که سدی در کرمان به نام هولاکو ساخته شده باشد.

توضیحاً باید عرض کنم که در جزء بودجه قراختائیان سالیانه ده هزار دینار تحت عنوان عمارت قلاع و سور و حفر قنات دیوانی منظور شده بوده است، و علاوه بر آن چون به طور کلی در طی پنجاه سال سلطنت دو بانوی قراختائی: ترکان خاتون و پادشاه خاتون، در کرمان اصولاً هیچ جنگی اتفاق نیفتاده بنابراین آن یکصد و بیست هزار دینار موجب لشکر نیز صرفه جویی میشده و از همین پولها طبعاً نه تنها ساختن سدها و حفر قنات و آبادانی مزارع ممکن بوده بلکه این امکان نیز برای این زنان خیره که خیرات

۱- تاریخ و صاف، ص ۲۹۴.

۲- مجله آینده، سال ۱۹، ص ۶۵۰، نام تالیقو در و صاف همه جا بالیغو ثبت شده.

حسان بوده‌اند حاصل می‌شده که در وصیت‌نامه و وقف‌نامه خود تبصره‌ای بگنجانند که حتی در قرن بیستم نیز در جزء تبصره‌های خدمات عمومی سازمان ملل قید نشده، و آن تبصرهٔ طلائی چنین است: «... و شرط فرمود که هر روز صد من نان، به صد زن بیوه دهند که ایشان را متعهدی و قیّمی نباشد...»^(۱) این زن قراختائی در کرمان توانست در عالم سیاست ثابت کند که: ترازوی جهان، میزانِ عدل است

به شرط آن که سنگش کم نباشد.^(۲)

برای اینکه تنوعی در بیان مطلب حاصل شده باشد، مناسب می‌دانم یک نوع رسیدگی و پنهان پژوهی لطیف را که در عصر همین ترکان خاتون در کرمان صورت گرفته و در واقع یک نوع گزارش پلیسی هفتصدسال پیش است، برای شما نقل کنم.

در تاریخ سیاق آمده است: «... روزی، صرافی پیر، نزد قُتلغ ترکان آمده گفت: سرمایه و ذخائر من گم شده است. خاتون پرسید در خانه‌ات بیگانه هست؟ گفت: نه. گفت: زنت جوان است یا پیر؟ گفت: جوان.

قتلغ به حاجب خود گفت: قدری از عطر خاصهٔ من بیاور. عطر را به آن مرد داد و گفت: این عطر را به زن خود بده. و او چنین کرد. این واقعه تمام شد و مدتی وقت گذشت.

قتلغ، عسسان و سرهنگان را فرمود که در بازار و شهر جستجو کنید و از

۱- تاریخ شاهی قراختائیان، چاپ نگارنده، ص ۲۴۷.

۲- شعر از نجفی دهکردی.

هرکس بوی عطر آید او را نزد من آرید. بعد از چند روز، سرهنگان، جوانی را آوردند. قتلغ گفت: صندوقچه صراف را حاضر کن و الا سیاست خواهی دید. جوان که نمی دانست چگونه در این دام افتاده است ناچار اقرار کرد. معلوم شد که بوی عطرِ خاصه خاتون از او به مشام می رسیده و خاتون با شناختن بوی عطر خاصه که دیگران از آن نداشته اند، کلّ قضایا را کشف کرده، جوان ناچار صندوقچه را آورد.

قتلغ آن را به صراف داد، و در عین حال به او گفت:

- زن خود را طلاق ده، و او چنین کرد... (۱)

افسوس که تاریخ سیاق چنین واقعه کم نظیری را اینقدر خلاصه نوشته است، در صورتی که می شد از آن یک رُمان واقعی نوشت و اگر امروز بود یک فیلم که جایزه اسکار را ببرد. نحوه رسیدگی آنقدر لطیف است که مطلقاً با رفتاری که در عالم سیاست مردانه رواج دارد تفاوت ماهوی دارد. بنده نمی دانم بعد از واقعه طلاق زن صراف چه پیش آمده است؛ خیلی ساده است که تصور کنیم خاتون متوجه اشکال زندگی پیرمرد صراف از همان اول کلام او شده و دانسته که جای پای زن را باید درین واقعه حتماً جستجو کرد و آن عطر لطیف که نمونه آن دیگر در بازار کرمان یافت نمی شد و از گل‌های بیابانی اختصاصاً گرفته و برای خاتون می آوردند قطره‌ای چند به صراف داد و همین راه گشای کار او شد. طبعاً همسر جوان صراف که این عطر را به خود زده بود در برخورد اول با جوان معهود عطر را به لباس او منتقل کرده بود و شاید چند قطره‌ای هم به سینه او مالیده بوده است و این عطر سخن چین از مرکب

۱- تاریخ کرمان، چاپ چهارم، ص ۴۴۹، نقل از تاریخ سیاق.

خشک کن سخن چین و یکتورهوگو، در واقعه نامه نگاری کوزت، بیشتر افشاگری کرده است^(۱) و پلیسهای ترکان خاتون در کرمان که چنان می نماید که شامه آنان از سگهای پلیس نیویورک هم تیزتر بوده است جوانان عطرآلود را به حضور ملکه برده اند، و او از میان دهها جوان و پیر عطر زده بالاخره صاحب علّه را که عطر خاصه او را زده بود و بوی خویش خاتون ازو نیز می آمد، گیر انداخت، و بدون هیچگونه سؤال و جوابی طی یک ضربه فنی پلیسی به گردن او گذاشت تا صندوقچه را باز پس بدهد. دنباله واقعه را هم من اینطور حدس می زنم که خاتون به پیر صراف که احتمالاً از بستگان خود او بوده^(۲) توصیه کرده که زن جوان خود را آزاد کند. او شاید هنوز گلستان سعدی را - که در عصر خود خاتون نوشته شده بوده است - نخوانده بوده ولی چون زنی صاحب ادراک بوده خوب میدانسته که «زن جوان را تیری به پهلوی نشیند به که پیری» و دنباله مطلب هم معلوم است. چه بسا که مخارج عروسی مجدد آن زن را با جوان، همان خاتون پرداخته باشد^(۳) که از این کارها بسیار می کرده است، یعنی: عشق از این بسیار کرده است و کند.^(۴)

این خانم قراختائی در کرمان عملاً و علناً این عبارت منسوب به اوکتای قآن - امپراطور مغول را که معاصر او هم بود - ثابت کرد و در عالم سیاست و

۱- بینوایان، ترجمه حسینقلی مستعان، چاپ دهم ص ۱۳۴۰.

۲- به این دلیل می گویم که طایفه ای در کرمان که زرگران باشند خود را از احفاد ترکان خاتون میدانند و مالک سرآسیاب شش نیز که از املاک خاتون بوده هستند و به خانواده زرگرباشی معروف اند و همین فامیل را دارند.

۳- بگذریم از این که بر طبق ضرب المثل کرمانیها - که اندکی هم رکیک است ولی واقعیتی است: «شوهری که به سری بیاید به گوزی هم می رود.»

۴- رجوع شود به نون جو، ص ۱۰۲، داستان طلبه و کنیزبخشی خاتون.

محیط خارج واقعیت داد آنجا که گویا گفته است «امپراطوری را که بر پشت اسب فتح شده است از روی اسب نمیتوان اداره کرد» و بالاتر از آن در عالم نهی از منکر هم ثابت کرد که عطر لطیف کارسازتر از تازیانه اصبیحی است. اهلِ حبل و عقد امور اجتماعی و متخصصان جامعه‌شناسی و علم الاجتماع بخوبی میدانند که در مجامع فقیر کم درآمد، در مسائل اجتماعی - خصوصاً آنچه مربوط به اخلاق عمومی و مناسبات زن و مرد میشود - هرگز از طریق سر تراشیدن و وارونه سوار خر کردن و سنگسار، و از میان بردن محلاتی از نمونه محله بدنام^(۱) که در واقع در حکم پاک کردن صورت مسأله است از روی تخته سیاه به جای حل کردن آن مسأله، هرگز ازین طرق حل نمی‌شود و کار به سامان نمی‌رسد، و راه اصلی همان است که این بانوی مُدبَره مدیره - «که بلقیس وار بر عرش سریر بی‌منازعت خُتاد و مشارکتِ اضداد مُستوی گشت»^(۲) به کار بسته و هرچیز را در مسیر طبیعی خود انداخته است، و به گمان من بهترین راه توفیق در سیاست مُدُن همراهی و سازگاری با طبیعت است چه با طبیعت آدمی و چه با طبیعت واقعی که آب و خاک و باد و باران باشد.

دوره پنجاه ساله حکومت دو زن قراختائی در کرمان که با آرامش تمام سپری شد ضمناً تأیید میکند این نظریه مخلص را که آب و هوای کرمان، یک نوع تولرانس و سازگاری را بر مردم آن تحمیل می‌کند و به همین دلیل، ترمومتر سیاست همیشه یکی دو درجه تب انقلابی را در کرمان پایین تر نشان

۱- اسم‌گذاری عجیبی است از نوع آنکه خواست در سرما شال خر بر روی خود بیندازد، گفت: خودش را بیار، اسمش را بیار!

۲- عبارت از تاریخ شاهی عیناً نقل شده (ص ۲۰۳).

میدهد، و همین روحیه سازگاری موجب شده است که مردم کرمان، حدود نیم قرن حکومت دو پادشاه مادینه را برتابند، و همین روحیه کرمانیها بوده که هیچگاه از حدّ معین، نیروی دفاعی - یا بهتر بگویم نیروی حمله - برای خود فراهم نکرده‌اند و هر هجومی که بوده از جانب همسایگان (فارس و شبانکاره و یزد و خراسان) بوده و کرمان هیچگاه در طول تاریخ در جنگ ابتدا کننده و مُقدم نبوده است.^(۱)

در دیار ماست از بس بدشگون، اسباب کین

هر که دارد تیر و شمشیری، به دشمن می‌دهد^(۲)

اختلافی که میان غازان خان و بایدو بر سر سلطنت خراسان پدید آمده بود دامنه آن به کرمان نیز کشید، طبعاً خسارات اصلی را باز طبق معمول تاریخ، کرمان پرداخت بدین معنی که شیرامون سردار غازان برای قبض کرمان خود را به کرمان رساند و او طرفداران بایدو را در کرمان تعقیب کرد و کرای منگو، سرداری را که جعبه جواهرات پادشاه خاتون را همراه داشت دستگیر کردند، اما به هر حال آن نفایس را که در سالهای بشمار گرد آمده بود نتوانستند از و باز پس گیرند. روز عید اضحی ۶۹۴ هـ / ۲۲ اکتبر ۱۲۹۵ م. بر منابر کرمان خطبه به نام غازان خان خوانده شد^(۳) و طبعاً فاتحه آرامش زمان خاتونان قراخانی نیز در کرمان بعد از آن خوانده شد. چنانکه ناصرالدین مُنشی درباره موقوفات ترکان خاتون، به حق می‌نویسد: «... از اُمّهات قُرئ و معظّمات

۱- رجوع شود به مقاله نگارنده، مبانی اجتماعی تولرانس در کرمان، پیر سبزپوشان، ص ۲۶۱ تا ۳۶۳.

۲- شعر از محمدقلی سلیم.

۳- حاشیه تاریخ کرمان، چاپ چهارم، ص ۴۶۶.

دساکیر حومه و غیرها اشخاص و ضیاع و اسباب مرتفع، از خالص ذات الید خود خرید و بر آن مدرسه و سایر بقاع خیر از رباطات و مساجد، و دارالشفاء، و قناطر و خانقاهات و سایر ابواب البرّ که در شهر و نواحی مملکت انشاء و احداث فرموده وقف کرد... و بعد از بلقیس که بر ملکات و حاکمات باستان به واسطه عنایت عالم علوی رتبت تقدّم و تفوق داشت - از تخم نژاد اکاسره عجم، خمّانی و توران دخت^(۱) و آزر می دخت را یک چندی بر دیهیم و گاه پادشاهی نشانند، فاما مدت کامکاریشان چون درّاعه صبح کوتاه بالا آمد... به حقیقت اگر قتلغ ترکان را تلو بلقیس و ثانیه قیدافه خوانند مبالغتی نباشد.^(۲)

این تعبیر منشی از عنوان بلقیس ثانی برای ترکان خاتون یک تعبیر بی تناسب نیست. این زن پا جای پای بلقیس گذاشته بود. همه این توفیق‌ها در نتیجه روزگار صلح به دست آمده بود، و تاریخ عالم ثابت می‌کند که در روزگاری که زنان مصدر کار بوده‌اند، احتمال این صلح و سازش بیشتر بوده‌است.

بلقیس حق داشت که خود را قربانی صلح سازد زیرا او میدانست که نتیجه

۱- چنین است در متن، ولی در تواریخ عموماً بوران دخت نوشته (و نه پوران دخت آنطور که بعضی تصور کرده‌اند). مرحوم پورداود عقیده دارد که این کلمه از بور ترکیب شده به معنی «رخ رنگ». بنده عرض می‌کنم که چون به روایت تاریخ «بوران دخت»، دختر پرویز بود از دختر قیصر مادر شیرویه (مجمّل التواریخ و القصص، ص ۱۳۷)، بنابراین باید تصور کرد که مادر از دختران رومی و اروپائی موی سرخ و به قول امروزیها «بلوند» بوده‌است و بالتّبع دختر به مادر رفته و آنگاه بدین نام در کودکی نامیده شده.

۲- مجله یغما، شماره ۳، سال ۷، مقاله نگارنده تحت عنوان ترکان خاتون، نقل از سیمط‌الغلی للحضرة العلیا. در باب قیدافه (= کیدپا) رجوع شود به شاهنامه در احوال اسکندر، و هم چنین اسکندرنامه نظامی - ذیل عنوان نوشابه.

دهها سال زحمات او و گذشتگان^(۱) در نتیجه یک حمله سلیمانی از میان خواهد رفت؛ هم‌چنانکه چند سال بعد از مرگ بلقیس، در اثر بی‌کفایتی جانشینانش، این سد عظیم که مایه حیات مردم بیابان بود نابود شد و نه تنها مردم که تمدن سبائی نیز به بوته فراموشی یا به روایت ناصحیح بعضی‌ها، به «زباله‌دانی» تاریخ افتادند.^(۲)

برخورد سلیمان با بلقیس یکی از شیواترین روایات اساطیری عالم است که جای تفصیل آن درین جا نیست. تنها اشاره کنم که این زن سبزه «پیه نوار»^(۳) و به قول فرنگیها دو رگه، مورد توجه حضرت سلیمان قرار گرفت و البته خود او نیز «اسلام آورد و از کفر و شرک توبه کرد، و ذلک قوله تعالی رَبِّ اَنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی وَاَسْلَمْتُ مَعَ سُلَیْمَانَ لِلّٰهِ رَبِّ الْعَالَمِیْنَ، خدایا من تا امروز بر جان خود ظلم کرده بودم و از امروز به هدایت سلیمان و با سلیمان به خدای عالمیان تسلیم شدم».

بعضی گفتند سلیمان او را به زنی کرد، و از او فرزندان آمدند.^(۴)

۱- سلیمان ۵۵ سال زندگی کرد «و بلقیس هم از بعد آنکه سلیمان از دنیا رحلت کرد به مدت نزدیک بمرد» (مجم‌التواریخ و القصص، تصحیح مرحوم بهار، ص ۱۵۷ و ۲۱۱).

۲- اصطلاح فرانسوی آن اینست: Disparaitre dans La Poubelle de l'Histoire. گویا حرف لنین است. من در یک جا نوشته‌ام که تاریخ زباله‌دانی ندارد. (سنگ هفت قلم، ص ۱۶ و ۱۷ چاپ سوم).

3- Pied noir

۴- این که گفتم سبزه نیمه سیاه به دلیل موقعیت طبیعی یمن است اولاً، ثانیاً به دلیل اینکه بعضی منابع حبشی، منلیگ اول پادشاه حبشه را ثمره ازدواج سلیمان و بلقیس دانسته‌اند، (اعلام زرکلی، ج ۲، ص ۵۱، ترجمه نقل از لغت نامه) و ما می‌دانستیم که هایلای سیلاسی پادشاه حبشه خود را از اولاد سلیمان و ملکه سبا می‌دانست و چون او سیاه پوست بود، باید نسب از مادر بزرگ خود برده باشد، هم‌چنانکه بختنصر پادشاه بابل نیز خود را از اولاد

«و او را با ولایت خود فرستاد، و در ماهی یک بار به زیارت او رفتی، و سه روز بر او مقام کردی. بامداد از شام بیامدی، نماز پیشین به یمن بودی...» (۱)

→ سلیمان و بلقیس می دانست ولی او چون سیاه پوست نبود، لابد رگ نسبت او به خود سلیمان رفته است. به هر حال، آن طور که زرکلی روایت کرده، بلقیس هفت سال و چند ماه در همسری سلیمان بود. و پس از مرگ، جسد او را در تدمر به خاک سپردند. در عهد و لیدین عبدالملک (خلیفه اموی، فوت ۸۶ هـ / ۷۰۵ م.) تابوت بلقیس کشف شد. او دستور داد آن را در جای خود قرار دهند و بر آن مقبره ای بسازند. (الاعلام، ج ۲، ص ۵۱).

۱- تفسیر ابوالفتوح، ج ۴، ص ۱۶۷، بنده یک وقت در مورد کثرت تعداد زنان سلیمان (ع) شوخی کرده بودم و ضمن نقل روایت طبری که می گوید: «مر او را، هزار زن بود: سیصد آزاد و هفتصد سریه» (ترجمه بلعمی ۵۶۳) با توجه به این کلمه که اهل لغت گویند: سریه، آن کنیزک که از زن پنهان دارند» (مذهب الاسماء) تعجب کرده بودم که اولاً یکی دو زن رامی شود از زن اول پنهان نگاهداشت، ولی سیصد سریه را چگونه می توان پنهان نان داد و قیام به اعمال مردی نمود؟ ثانیاً سیصد زن برای هر شب یکی، سیصد روز از سال میشود، و آن شصت شب دیگر را چه میکرده؟ آیا تکرار می شده (هشت الهفت، ص ۶۴۳). خود ابوالفتوح هم گوید: سلیمان را هزار خانه بود از آبگینه، بر چوب نهاده، سیصد خانه زنان آزاد در او بودند، و هفتصد خانه کنیزکان او. بفرمودی تا باد عاصف ایشان را برگرفتی و باد نرم ایشان را بردی» (ابوالفتوح، ج ۴، ص ۱۵۳)، حالا متوجه شدم که آن شصت روز ذخیره بوده برای بلقیس، ماهی یک بار هر ماه سه روز که میشود حدود چهل روز، و لابد بیست روز باقی مانده را هم شب بین راه می گذرانده.

توین بی اعتقاد دارد که «سلیمان با این امید که امپراطوری خود را از اضمحلال نگهدارد با چندین زن بیگانه پیوند زناشویی برقرار کرد» (تاریخ تمدن، ترجمه آژند، ص ۱۶۲).

من چون در اضمحلالی امپراطوری ها جای پای زن را جستجو می کنم با این نظر استاد تاریخ تمدن انگلستان و سیاست فتحعلی شاهی سلیمانی روی موافق نشان نمی دهم.

حالا که صحبت از باد و سلیمان و پرواز او به میان است، چطور است که یک مصاحبه میان سلیمان و مور را که در همین مورد است برایتان نقل کنم: سلیمان وقتی به پادشاه مورچه ها رسید. و پادشاه مورچه ها به مورها فرمان داد که به خانه خود بروند مبادا پایمال سپاه سلیمان شوند، سلیمان ضمن عذرخواهی پادشاه مورچگان به او گفت: عظمی، مرا پندی ده. مور گفت: دانی تا تو را چرا نام سلیمان کردند؟ گفت نه. گفت: لائک سلیم القلب - برای آنکه تو سلیم دلی. [باز مور] گفت: دانی تا چرا باد را در فرمان تو کردند؟ گفت: بگو. گفت: برای آن که بدانی که بناء دنیا بر باد است و آن را که بنا بر باد باشد پایدار نباشد. سلیمان (ع) ازین گفتار او بخندید» (ابوالفتوح، ج ۴، ص ۱۵۴). حافظ فرماید:

درباب این مسافرت‌های هوایی سلیمان هم بنده یک‌جایک حسابی کرده‌ام و از آنجا که بر طبق روایت ابوالفتح، باد بساط سلیمان را بامداد یک ماهه راه بردی و شبانگاه یک ماهه راه باز آوردی ... توی هواپیما که بیدار بودم آمدم و سردستی یک حسابی کردم: سی روزه راه چون معمولاً بین چهار تا شش فرسنگ راه (۲۴ تا ۳۶ کیلومتر) راه یک کاروان در روز بیشتر نمی‌توانسته‌است پیش برود، و این مقدار راه را یک منزل می‌گفتند - اگر تمام ماه سی روزه را کاروان علی‌الاتصال راه بپیماید - در ماه دقیقاً $۱۸۰ \times ۳۰ =$ فرسنگ راه میرود که برابر با ۱۰۸۰ کیلومتر راه است و یک روز اگر ده ساعت راه برود حدود صد کیلومتر است که با سرعت یک باد تند و نزدیک به طوفان نزدیک است، اما به هر حال سرعت آن از یک هواپیمای دو موتوره قدیمی بیشتر نیست. و امروز هواپیماهای عادی ساعتی هشتصد تا هزار کیلومتر راه می‌روند و کنکورژ درست دو برابر این مقدار راه می‌رود.^(۱)

با همه اینها برنامه یک روز سفر سلیمان را صاحب تفسیر اینگونه مینویسد: «بامداد از زمین عراق بیامد به مرو، قیلوله کرد، و نماز دیگر را یعنی نماز عصر هم به بلخ کرد، باد او را و لشکرگاه او را برگرفت، و مرغان در هوا سایه برایشان گسترده، آنگه از بلخ به ترکستان آمد، و از آن جا به چین رفت، آنگه بر ساحل دریا برفت آنجا که مطلع آفتاب است تا به زمین قندهار رسید.

→ گره به باد مزین گر چه بر مراد وزد

که این سخن به مثل، مور با سلیمان گفت...

و خواجه کرمانی گوید ظاهراً اشاره به همین باد سلیمانی:

این که گویند که بر آب نهاده‌است جهان مشنوی خواجه، که بنیاد جهان برباد است
۱- سایه‌های کنگره، ص ۴۰.

از آنجا به کوهان رفت و به زمین پارس آمد و...»^(۱) چون صحبت کرمان پیش آمد، سفر سلیمان را تعطیل کنیم و از قالیچه او پائین بیائیم و به دنباله مطلب بپردازیم.

* * *

این را باید عرض کنم که حضرت سلیمان، علیه و علی نبینا السلام، موقعیتهای خود را بیش از آنکه مدیون تدبیر خودش باشد، مدیون زحمات و امکانات و فداکاریهای پدر بزرگوارش حضرت داود بوده است - حضرت داودی که در تحکیم مبانی مذهبی خویش «سنگ بر پشت گرفته می آورد، و صالحان بنی اسرائیل نیز هم چنین، تا دیوار مسجد (بیت المقدس) را تا قامت مردی برآوردند...»^(۲) و در مردمرداری و کم آزاری و مرحمت و لطف با خلائق هم آنقدر پیش رفته بود که «... هرگاه که داود، زبور برخواندی، نخجیران و آهوان بیامدندی و آنجا بایستادند، تا مردمان گردنهای ایشان بگرفتندی و ایشان خبر نداشتندی...»^(۳) البته اهل هنر، این توفیق را مدیون آواز خوش او میدانند ولی نباید فراموش کرد که حیوانات، از آدمی که آزارش به خلق برسد می هراسند و بو می کشند و رم می کنند.

علاوه بر آن، حضرت سلیمان وارث یک قورخانه بزرگ پُر سلاح داودی بود که در مقیاس امروز، خودش در حکم یک زرادخانه اتمی بزرگتر از ذخائر اتمی اسرائیل به حساب می آید. او امکان آن را یافت که آهن را به دانه های ریز و زنجیرهای لطیف تبدیل کند، و با آن زره ها ساخت و مردان

۱- ابوالفتح، ج ۴، ص ۳۵۶، سوره سبا. ۲- تفسیر ابوالفتح، ج ۴، ص ۳۵۸.

۳- نای هفت بند، چاپ پنجم، ص ۳۷۰.

خود را روئین تن کرد. و بالتیجه فرزندش نیرومندترین حاکم خاورمیانه شد.^(۱)

* * *

برگردیم به حرف خودمان و داستان حدیث «لن یصلح قوم اسندوا امرهم الی امرأة»، گفتیم که ظاهر این حدیث هم با عقل مخالفت دارد به دلیل اینکه نصف خلق خدا را از دایره شمول خود که صلاح باشد خارج میسازد، و هم با نقل که با سند متقن مندرج در قرآن کریم همراه نیست.

حالا به یک دلیل دیگر مخالفت آن با نقل هم اشاره کنم و بگذرم، پیامبر اکرم مطمئناً هرگز به این صراحت در محکوم کردن بانوی حاکم حکم نمی داد آن نیز بانویی که به قول اهل تاریخ «پس از شهر براز، بوران، دختر خسرو پرویز به تخت نشست، گویند روزی که به پادشاهی رسید گفت: اندیشه من نیکوکاری و فرمان من به داد است. بوران با رعیت به نیکی رفتار کرد، و در میان ایشان داد بگسترد، و بفرمود که سکه بزنند، و پلهای سنگی و چوبی را مرمت کنند و آنچه از خواجه برگردن مردم مانده بود بیفکنند. بوران به همه مردم نامه ها نوشت و به ایشان نوید نیکی داد... و گفت که امیدوار است خداوند با وجود او چنان آسودگی و استواری پدید آورد که همگان بدانند که

۱- ولقد آتینا داود منافضلاً... و آتینا له الحدید. (آیه ۱، سوره سبا)، ما به داود تفضل کرده، زره بافتن را براو تعلیم کرده از برای او آهن را مانند خمیر یا موم نرم کردیم. (تفسیر محمدکریم علوی، ترجمه نوبری، ج ۳، ص ۳۸). گویا، یکی ازین زره ها یا نمونه آن در بایگانی باب عالی تا زمان صفویان وجود داشته و نصیب یک شاهزاده صفوی شده بود: رومیان دیدند که شاهزاده نیزه تمام فولاد در دست و تاج مرصع شاه اسماعیل بر سر، و خفتان شاه در بر، و زره داودی سلطان محمد صالح در بر - که هیچ حربه به او کار نمی کرد و آن زره را سلطان محمد جد سلیمان پادشاه داده بود» (عالم آرای شاه طهماسب، تصحیح ایرج افشار، ص ۱۲۲).

مملکت را تنها به زور مردان نتوان گرفت، ولشکر تنها به سطوت و بیم مردان فراهم نشود، و پیروزی تنها به نیرنگ مردان به دست نیاید، و آتش آشوب تنها با ایشان خاموش نگردد و همه این کارها به نیروی خداوند بزرگ توانا برآید»^(۱) من اطمینان دارم که پیامبر گرامی ما هرگز با بانویی که دارای چنین افکار بلندی است و تنها ظرف یک سال و نیم حکومت توانست پل‌ها بسازد و سکه بزند و سپاهی فراهم آورد که عنوان «فوج بوران دخت» داشت. و در جنگ ایران و عرب در برابر سعد و قاص ایستاد و این فوج بوران ظاهراً در سرود خویش هر روز سوگند می‌خوردند که تا آنها زنده‌اند کشور و دولت باقی خواهد ماند.^(۲) چنین برخورد تندی ابراز نمی‌کرد.

این زن واقع بین در مدت کوتاه حکومت خود، آنقدر تدبیر داشت که دستور داد چوپِ دادرِ حضرتِ مسیح را که پدرش خسرو پرویز به عنوان غنیمت جنگی به ایران آورده بود محترمانه به یکی از روحانیون بزرگ مسیحی یعنی جاثلیق ایشو عهب بازپس فرستند و با این کار نه تنها تولرانس و سازگاری خود را با دیگر ادیان نشان داد، بلکه جلوگیری کرد از یک جنگ صلیبی قطعی که ممکن بود در اثر این توهین با پیروان دین عیسی پدید آید از نوع همان جنگی که سیصد سال بعد شروع شد و قرن‌ها آسیا و اروپا و خصوصاً خاور میانه را در آتش خود سوخت.^(۳)

- ۱- تاریخ ایرانیان و عربها، نولدکه، ترجمه دکتر زریاب خویی، ص ۵۴۷، نقل از طبری.
- ۲- تاریخ ایران بعد از اسلام، دکتر عبدالحسین زرین کوب، ص ۳۸۶، به گمان مخلص همان سخنرانی ضد مردانه اولی و همین گارد مخصوص باعث شده است که این زن ناچار شود بعد از یکسال و چند روز از سلطنت استعفا کند.
- ۳- بوران دخت، خشب الصلیب که ترسایان دار مسیحا خوانند به روم باز فرستاد به جاثلیقان و خویشان. (مجمل التواریخ و القصص، ص ۳۷).

کارها راست کند عاقل کامل به سخن

که به صد لشکر جرّار میسر نشود^(۱)

حالا میرسد حرف آخر، و آخرین تیر در ترکش که در خلاف این کلام با نقل باید به زبان آورم و آن این است که خسرو پرویز در اواخر سال ۶۲۸ میلادی در گذشته است که برابر میشود با سال هشتم هجری. پس از او چند تن به شاهی رسیدند که شیرویه پسرش، اردشیر پسر شیرویه، و شهروراز سردار ایرانی شهرت دارند و چون شهروراز در یک غوغای عام کشته شد، مردم به بوراندخت روی آوردند و او را به سلطنت رساندند.

اگر جشن بازگشت صلیب در سال ۶۲۹ م. در بیت المقدس گرفته شده باشد،^(۲) و صلیب را بوران پس فرستاده باشد حکومت او میشود در سالهای آخر عمر پیامبر، ولی چون ضبط سالهای پادشاهان آخر ساسانی دقیق نیست و در فاصله چهار سال تقریباً ده پادشاه بر کشور حکم رانده اند نمی شود تاریخ دقیق حکومت این زن را تعیین کرد، ولی اگر نوشته صاحب مُجمل التواریخ و القصص را بپذیریم - و او کسی است که سنوات پادشاهان ساسانی را دقیقاً یک به یک ضبط کرده است - حرف آخر را او زده است. او گوید شیروی بن پرویز هشت ماه و اردشیر بن شیروی یک سال و شهر ایرانی (= شهر براز) نه از اصل شاهان یک ماه و هفت روز و بالاخره بوران دخت پرویز یک سال و چند روز.^(۳) او پایان کار روزگار بوران را چنین می نویسد:

۱- شعر از عبدالباقی نهاوندی.

۲- ایران در زمان ساسانیان، کریستین سن، ترجمه رشید یاسمی، ص ۳۵۵.

۳- مجمل التواریخ و القصص، چاپ مرحوم بهار، ص ۸۸.

«اندر عهد بوران دخت، پیغامبر علیه السلام گذشته بود،^(۱) و ابوبکر صدیق به خلیفتی نشسته،^(۲) و آخر عهدش بود، چون سه ماه از ملک بوران بگذشت، خلافت به عمر خطاب رضی الله عنه رسید،^(۳) و سپهبد رستم بود که به حرب قادسیه کشته شد...».

اگر این روایت را بپذیریم دیگر اصل همه چیز حل شده است^(۴) و اصل روایت به قول فقها «سالبه به انتفاء موضوع است» و داستان حدیث بیهقی به بوته فراموشی سپرده می‌شود، و کلّ مسأله کنار می‌رود، و زنان روزگار ما می‌توانند با کمال اطمینان به زبان آورند که چنین حدیثی از زبان پیامبر اکرم در حق آنان صادر نشده است.^(۵)

- ۱- پیامبر اکرم به قولی در صفر ۱۱ هـ / آوریل ۶۳۲ م. در گذشته است.
- ۲- ابوبکر در ۱۲ ربیع الاول ۱۱ هـ / ژوئن ۶۳۲ م. به خلافت رسیده است.
- ۳- عمر بن الخطاب فاروق، در ۲۲ جمادی الاخر ۱۳ هجری به خلافت رسیده (= ۲۴ اوت ۶۳۴ م.) بنابراین بوران دخت باید در ماه مه ۶۳۴ م. / ربیع الاول ۱۳ هـ. به سلطنت رسیده باشد، و این دو سال بعد از مرگ پیامبر است.
- ۴- مجمل التواریخ و القصص، ص ۹۷، و چنان می‌نماید که روایت این کتاب از همه روایات به واقع نزدیکتر بوده باشد. آن جشنی که در بیت المقدس گرفته شده، شاید به مناسبت پیروزی رومیان بر خسرو پرویز و سالگرد حمایت از مسیح بوده باشد نه روز باز فرستادن صلیب توسط بوران دخت.
- ۵- این را هم عرض کنم که کتاب مجمل التواریخ خودش دست کمی از تاریخ بیهقی ندارد، این کتاب که متأسفانه مؤلف آن شناخته نیست در سال ۵۲۰ هـ / ۱۱۲۶ م. یعنی حدود پنجاه شصت سال بعد از تاریخ بیهقی تألیف شده و از بهترین کتب تاریخی فارسی است. متأسفانه این نخستین بار نیست که من شاگرد طلبه تاریخ، جسارت یافته‌ام و اشکال در روایت پیر تاریخ ایران بیهقی گرفته‌ام، مورد دیگر آن در خصوص روایت ابن سماک و ملاقات هارون الرشید با مشایخ مکه است و استناد به فضیل بن عیاض، (پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۹).
- اما بیهقی بزرگ به گمان من، آن چند سال زندانی را که آخر عمر در غزنه کشید (هزارستان، ص ۱۳)، نه به خاطر «مهر زنی» بود که شاید به خاطر «تفرین زنی» بوده است که این

حالا برگردیم به اصل مسأله و نتیجه‌ای که می‌خواهم ازین مقدمات بگیرم هر چند مقدمه شاید زائد بر اصل شده باشد.

پریروز، فرصت کردم و کتاب سلسله‌های اسلامی بوسورث و معجم الاسرات الحاکمه زامباور را تورق کردم و در یک آمارگیری سردستی متوجه شدم که بعد از چهار خلیفه راشدین مدینه و ۱۴ خلیفه اموی دمشق و ۳۸ خلیفه عباسی بغداد، و ۲۲ خلیفه قاهره و ۲۴ خلیفه اموی اسپانیا، و ۵ تن طاهریان و ۱۲ تن سامانیان و ۳۶ تن صفاریان و ۱۸ تن خوارزمشاهیان و ۸ تن سلجوقیان بزرگ و ۹ تن سلجوقیان عراق و ۵ تن سلجوقیان شام و ۱۳ تن سلجوقیان کرمان و هم‌چنین ۲۳۳ تن امرای اتابکی و دانشمندی و اردوی زرین و عثمانی و اسماعیلی و سلغری و ۲۴۲ تن پادشاهان غزنوی و بنگالی و کشمیر و گجرات و مالوا و بهمنی دکن و مغول هند و درّانی افغان و ۱۶۴ تن امرای گرای خان و آل سقز و جلایر و تیمور و قراقویونلو و صفوی و افشاری و زندی و قاجاری، که مجموعاً ۸۴۹ تن پادشاه بوده‌اند، آری از میان این هشتصد و چهل و نه تن پادشاه و هزار و چهارصد سال حکومت بعد از اسلام، تنها شانزده تن از آنها زن بوده‌اند یعنی ۱/۸۵ (یک و هشتاد و پنج صدم درصد) از کل پادشاهان خاورمیانه زن‌ها به سلطنت رسیده‌اند و عجیب‌تر از همه آنکه برطبق تحقیقی که خانم بحریه اوچوک، مؤلف همین کتاب حی حاضر به عمل آورده، همه این زنان فرمانروا یا تقریباً قریب به اتفاق، هیچکدام سر سالم به گور نبرده و اغلب کشته شده‌اند و به وضع فجیعی هم کشته شده‌اند.

→ روایت را شنیده‌ بوده و به نقل‌کننده آن نفرین فرستاده بوده باشد - که گفت: اعوذ بالله من غضب الحلیم.

این ترتیب حکومت به ما روشن می‌کند که حکومت مردانه کل طول تاریخ بشر را گرفته و با کمال تأسف باید گفت که به طور کلی این مردوکراسی (= حکومت مردانه) نه تنها در ایجاد آرامش توفیق نداشته، بلکه بر طبق آماری که اهل تاریخ و یونسکو و غیر آن گرفته‌اند و ویل دورانت هم آن را تأیید کرده «از ۳۴۲۱ سال تاریخ مدون که در تمدن بشری ثبت شده، فقط ۲۶۸ سال آن بدون جنگ گذشته است.» و من ضمن نقل این مطلب توضیح یک سیاستمدار بزرگ را هم آورده‌ام که تازه در همین اوضاع و احوال هم «صلح نبوده است چیزی، مگر فاصله میان دو جنگ».^(۱) فقط اسمش صلح بوده است - یوسف نام نهادند و به گرگت دادند. حالا باید بر آن جمله این نکته را بیفزاییم که آن ۲۶۸ سال صلح هم اگر درست دقت کنیم همان سالهایی است که بعضی پادشاهان زن برگوشه‌هایی از نواحی زمین حکومت داشته‌اند - مثل همان ترکان خاتون و پادشاه خاتون که در پنجاه سال حکومت آنان، حتی یک جنگ کوچک هم در کرمان رخ نداده.

حالا آن مرد سالاری و حکومت مردانه یا صناعة الملک و السياسة^(۲) کاش لا اقل برای خود آن حکام صلح و آرامشی به وجود می‌آورد. شکارچی گفت: پوست پلنگ بیوش میمنت دارد، خریدار گفت: به صاحب اصلی‌اش چقدر میمنت داشت که برای من خریدار داشته باشد!

متأسفانه باید عرض کنم که تمام آن مرد اوژنان و آن پادشاهان که سوراخ سمبه‌های تاریخ را گرفته‌اند، عموماً اسیر و برده و بنده زنان بوده‌اند و

۱- تن آدمی شریف است، ص ۱۳.

۲- به نقلی دکتر جواد طباطبائی، در اطلاعات اقتصادی.

آنقدر هم اسیر بوده‌اند که من همیشه میل داشتم فصلی تازه به عنوان «جای پای زن در تاریخ» باز کنم، زیرا بیشتر حوادث بزرگ و کوچک عالم را وابسته به مسائل مربوط به زنان می‌دانم و این تنها مربوط به پادشاهان کثیرالزوجه نیست - پادشاهانی مثل حضرت سلیمان علیه السلام که «سه صد زن حره و هفتصد سربه داشت و شبی به خاطر آورد که در یک شب با همه اینها...»^(۱) باز نمی‌خواهم پرونده خسرو پرویز را باز کنم که به قولی «دوازده هزار زن در شبستان او بودند از بنده و آزاد، و در شبانه روز، شصت بار...»^(۲) و حالا اگر کلّ این رقم را نپذیریم، قول کریستین سن را باید پذیرفت که سه هزار زن در حرم داشت:^(۳)

من حرف مورخین اسلامی را در حق خسرو پرویز غرض آلود تلقی می‌کردم اگر به یاد بود پدر بزرگی خود من مرحوم کربلایی زین العابدین پاریزی که صدویست سال عمر کرد و چهل سال پیش درگذشت - آری اگر به یاد بود او درباری مثل دربار فتحعلیشاه در کاخ گلستان فراهم نیامده بود که از روزی که «فتحعلیشاه به حد رشد و بلوغ رسید و با زنان مُضاجعت توانست کرد و فرزند آورد تا آن وقت که به جهان دیگر شتافت از چهل و هفت سال افزون نبود و درین مدت قلیل، از صلب پاک او، دو هزار تن فرزند و فرزندزاده به عرصه ظهور رسید»^(۴) و فوریه فرانسوی طبیب ناصرالدین شاه مینویسد:

۱- بقیه حرف را من نمی‌گویم به هشت‌هفت، چاپ سوم، ص ۶۴۲، نقل از منتخب‌التواریخ، محمد حکیم خان، تصحیح احرار مختاراف، زیر نظر محمد عاصموف، چاپ دوشنبه، مراجعه شود.

۲- خاتون هفت قلعه، نقل از مجمل‌التواریخ و القصص.

۳- ایران در زمان ساسانیان، ص ۳۳۵، ترجمه رشید یاسمی.

۴- ناسخ‌التواریخ، چاپ سنگی، قاجاریه، ص ۲۷۸.

«مشهور است که آن پادشاه از ششصد زن خود، ششصد فرزند داشت و پنجاه تن از آنان در یک سال به دنیا آمده بودند.^(۱) و معنای این حرف فوریه این است که در آن سال هر هفته اقلأً یک بچه به دنیا آمده و من در یک جای دیگر خوانده بودم که تعداد زنان فتحعلیشاه از هزار افزون بوده است. کلنل دارویل انگلیسی که در سال ۱۸۱۳ م. / ۱۲۲۸ ه. ق. زمان سلطنت فتحعلیشاه به ایران آمده عده زنان فتحعلیشاه را هفتصد و تعداد فرزندانش را ۶۴ پسر و یکصد و بیست و پنج دختر ضبط کرده و این در واقع در سال پانزدهم سلطنت او بوده، و او ۲۲ سال هم بعد از آن حیات داشته و تخم انا انزلناه می‌کاشته است. کلنل استوارت که سال بعد به ایران آمده گوید: فتحعلیشاه یک هزار زن و یکصد و پنجاه پسر و دختر دارد، مادام دیولافوا تعداد زنهارا هفتصد و شماره فرزندان و نوادگان او را هنگام مرگ (۱۲۵۰ ه. / ۱۸۳۴ م.) پنج هزار و ششصد نفر نوشته است.^(۲)

من در این روایات که صحبت از نزدیک هزار «گل پیرهن خانم» و «خوش‌نما خانم» و «آلاگوزخانم» در دربار فتحعلیشاه است ممکن بود اندکی تردید کنم، اگر نبود این روایت که این فتحعلیشاه حتی از یک دختر کفشدوز «راه‌بری» هم نگذشته بود و فاطمه خانم را که بعداً سنبل باجی لقب گرفت به حجله برد و اتفاقاً با این زن همان شبی هم‌بستر شد، که خبر قتل آقامحمدخان قاجار - عمویش را - برایش در شیراز آوردند.^(۳)

۱- سه سال در دربار ایران، ترجمه مرحوم اقبال، ص ۱۴۹.

۲- آسیای هفت‌سنگ، چاپ هفتم، ص ۶۱۹.

۳- از خاک راه‌بر تا کاخ گلستان، مجله یغما، دیماه ۱۳۴۰؛ خاتون هفت قلعه، ص ۱۴۲؛ آقا

از شوخی‌های طبیعت، یا شوخی‌های تاریخ، یکی هم این است که در همان سال که آقا محمدخان کشته شد، در روسیه نیز زنی «سر در کفنِ وفات پوشید و برفت» که در تاریخ به ملکه مقدس پرفها معروف است، و او کاترین دوم یا کاترین کبیر است - زنی که این عبارت تاریخی را به زبان آورده بود که «ملت برای سلطان نیست، بلکه سلطان برای خدمت او است. مساواتِ افراد ملت، یعنی مطیع بودن به قانون واحد.»^(۱)

آری در همین روزگاری که این زن ملکه کاترین بر روسیه حکومت میکرد و ۳۴ سال هم حکومت کرد خودش در خاطرات خود می‌نویسد: «... هر دهقان روسی، روزهای یکشنبه، یک بوقلمون در دِیگ خود دارد، در این کشور ممکن است بعضی‌ها از پرخوری بمیرند، ولی کسی از گرسنگی نمرده‌است...»^(۲).

من نمی‌خواهم همه حرفهای کاترین را باور کنم، با توجه به اینکه در آن وقت ۹۵ درصد مردم روسیه کشاورز بوده‌اند ولی می‌خواهم بگویم که شوخی روزگار است که در همان سال که کاترین در روسیه درگذشت، در ایران، نیز پادشاهی سلطنت می‌کرد که اتفاقاً همان سال در حوالی قلعه شوشی کشته شد، و این شخص آقا محمدخان قاجار نام داشت، و او کسی است که وقتی باباخان (فتحعلیشاه بعد) ولیعهد او بود و پیش آقامحمدخان بود: آقا محمدخان

→ محمدخان در شب شنبه ۲۱ ذیحجه ۱۲۱۱ هـ / ۱۸ ژوئن ۱۷۹۷ م. در قلعه شوشی کشته شد.

۱- تاریخ قرن هجدهم، آلبرماله، ترجمه رشید یاسمی، ص ۹۸. و یکی از روسها گفته بود: «این عبارت حصارها: بُند را از پا می‌افکنند» (از پاریز تا پاریس، ص ۴۰۳).

۲- کاترین کبیر، زویال‌الدنبورگ، ترجمه محمود طلوعی، ص ۱۳۱.

خطاب به این ولیعهد یعنی برادرزاده‌اش (خودش بچه نداشت و به قول کرمانیها خان بی تخم بود)^(۱) او خطاب به ولیعهد گفت: «ای فرزند ارجمند، با رعایا به سر نبرده‌ای و از حالت این گروه عامه تجربتی حاصل نکرده‌ای. رعیت چون آسوده گردد در فکر عزل رئیس و ضابط افتند، و علی هذا القیاس چون عموم اهالی ملک را فراغت روی دهد، به عمال و حکام تمکین نکنند و در فکرهای دورودراز افتند، این گروه فرومایه را باید به خود مشغول کردن که از کار رعیتی و گرفتاری فارغ نگردند، و الا کار زراعت و فلاحه نقصان یابد، و توفیر در غله و حاصل ضعیف شود و قحط پدیدار آید، و لشکری از کار بیفتد... ارباب زراعت و فلاحه باید چنان باشند که هر ده خانه را یک دیگ نباشد تا به جهت طبخ آشی یک روز به عطلت و انتظار بسر برند، و الا رعیتی نکنند...»^(۲)

مسأله این است که در همان روزها که آن خانم ملکه مقدس بر آنها یعنی کاترین دوم در جلسات روزانه وزیران و مقامات دولتی و دیپلماتهای روسی به آنها درس مدیریت و اقتصاد در سیاست و دیپلوماسی می‌داد، و ضمن بیان این مطالب به کتابهایی چون روح القوانین متسکیو و تاریخ عمومی ولتر و فرهنگ «بایل» استناد میکرد^(۳)

مرادر پیرهن دیوی منافق بود و گردن کش

ولیکن عقل یاری داد تا کردم مسلمانش^(۴)

۱- او به قول قدیمی‌ها اخته یا شایستانی شده بود توسط علিশاه افشار (عادلشاه).

۲- روضة الصفاء، هدایت، ج ۹، ص ۳۰۱.

۳- کاترین کبیر، رویاالدنبرگ، ترجمه محمود طلوعی، ص ۲۸۱.

۴- شعر از ناصر خسرو است.

آری در همان روزها آقا محمدخان قاجار در ایران، آن درس اقتصاد ده نفر یکک دیگک را تعلیم میداد.

خون دل و جام می هر یکک به کسی دادند

در دایره قسمت اوضاع چنین باشد

من البته مدافع همه ملکه‌ها نیستم و میدانم که چند صباح قبل از همین کاترین، زنی به اسم الیزابت همه کاره روسیه بود که دستور داد زبان دوزن متشخص را به جرم اسائه ادب به ملکه و اظهار تردید در زیبایی او در ملاعام بریدند و میدانم که این خانم سفید دست، یا به تعبیر محمد کاظم بیگ، صاحب عالم آرای نادری، آق بانو، روزی که مُرد هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانه از او بدست آمد.^(۱)

دفاع من از آن زنانی است که به استقلال خودشان به مقام سلطنت و اداره مملکت رسیدند، و همانطور که گفتم در همان روزگار که در روسیه هی دودکش کارخانه به آسمان بلند می شد و مدرسه ساخته می شد، این طرف ارس، به اشاره پادشاه آقا محمدخان هی کله منارها از کله‌های آدمیزاد بالا میرفت و هزار هزار چشم کور می شد، و چنان می نماید که این مشیت خداوندی بود تا جائیکه لطفعلی خان هم به زبان می آورد:

۱- هر چند یکی از آن لباسها شاید به زیبایی و لطافت پارچه دامن ملکه ناپیراسو - که تنها نیم تنه پایین مجسمه او باقی است و مربوط به قرن پانزدهم پیش از میلاد است - نبوده باشد. تصویر این لباس در ایران باستان، ص ۱۳۵، و هم در کتاب «زن به ظن تاریخ» به چاپ رسیده. لزوماً باید توضیح دهم که نویسنده فاضله کتاب خانم بنفشه حجازی در فهرست اعلام که برای کتابش استخراج کرده، زنان را جدا و مردان را هم جدا نوشته است - و این مربوط به قرن بیستم است - نه قرون وسطی که بانوی مؤمنه فرنگی کتب نوشته مردان را در کتابخانه خود از کتب زنان جدا کرده بود.

یا ربّ یتدی مُلک زدست چو منی

دادی به مُختی نه مردی نه زنی

ازگردش روزگار معلوم شد

پیش تو، چه دَف زنی، چه شمشیر زنی^(۱)

چنین بود که بیست سال بعد، ژنرال پاسکویچ، فاتحانه به قفقاز آمد و هفده شهر بزرگ ایران را ضمیمه روسیه کرد و عباس میرزا دست از پا نتوانست خطا کند، لابد آن ساکنان قلعه شوشی اگر آقا محمدخان یک شب دیگر زنده مانده بود میدانستند که به همان سرنوشت دچار خواهند شد که مردم کرمان سه سال پیش از آن شده بودند، و بنابراین هیچ بعید نیست که مردم قفقازی دعاگوی کاترین کبیر بوده باشند - هر چند نه به دین آنها بود و نه به آئین آنها. زبان حال مردم قفقاز لابد این رباعی بود:

کفری که به حق راه بُرد کیشِ من است

دوری که دهد پیامِ دل، پیشِ من است

بیگانه که مهر می‌کند خویشِ من است

گرگی که مرا شیر دهد، میشِ من است

ما فکر می‌کردیم این تاریخ سازان مذکر در هیچ برنامه اقتصادی یا سیاسی یا نظامی، اگر توفیق نداشته‌بوده‌اند - به حساب قدرتی که داشته‌اند لااقل در زندگی خصوصی و در عالم تخت‌خواب و هم‌بستری که دیگر باید موفق بوده‌باشند و این امر ظاهراً خیلی طبیعی می‌نماید که هم قدرت هست و

۱- این شعر مربوط به قرون گذشته است در حق جلال‌الدین ابراهیم ختّی (حواشی تاریخ کرمان، چاپ چهارم، ص ۳۷۷)، ولی گفته‌اند که لطفعلی‌خان زند آنرا برای آقا محمدخان خوانده‌است.

هم زیبایی و هم امکانات دیگر. اما با کمال تعجب مشاهده می‌کنیم که در این مورد نیز با وجود تاخت‌وایهای سیصد آئینه‌ای که مثلاً لوئی چهاردهم داشت^(۱) باز هم در این ساده‌ترین و اصیل‌ترین غریزه زندگی هم در مانده بوده‌اند.

نمونه آن فی‌المثل باید صحبت کرد از براق حاجب پدربزرگ همین ترکان خاتون‌ها و پادشاه خاتون‌ها - سرسلسله قراخانی کرمان که وقتی از خراسان به کرمان آمد، با غیاث‌الدین پسر سلطان محمد خوارزمشاه که حاکم کرمان بود طرح دوستی افکند و این دوستی را خواست با یک ازدواج سیاسی محکم‌تر کند، و بدین سبب درخواست ازدواج با مادر سلطان غیاث‌الدین را مطرح کرد، و به قول صاحب تاریخ «چون انکار و منع آن در حیر قدرت شاهزاده نبود، سر رضایت جنبانیده و گفت: موقوف به رضای خود والده است. و آن ضعیفه بیچاره تن در داد».^(۲) خوب تا اینجا قضیه قابل قبول، دنباله قضایا را اول یک شعر از سعدی می‌خوانم و بعد توضیح می‌دهم، سعدی می‌گوید:

زره‌پوش خُسبند مرد اوژنان که بستر بود خوابگاه زنان
این شعر را من یک جا خوانده بودم: زره‌پوش خُسبند شیر اوژنان، و یک جا هم جنگ - اوژنان، آمده بود، و آن را این طور توجیه می‌کردم که لابد کسی که به میدان جنگ می‌رود، اگر فرصت خواب برایش پیش بیاید لابد با همان زره آهنی که بر تن دارد خواهد خفت، زیرا نه تنها فرصت در آوردن آن را ندارد، بلکه عاقلانه هم نیست و ممکن است دشمن غافلگیر کند، و کار از

۱ - هشت‌الهی، چاپ سوم، ص ۶۴۲. ۲ - تاریخ کرمان، ص ۴۳۲.

دست برود. در مورد شیر اوژنان هم همین تصور را داشتم که لابد وقتی آدم به شکار شیر می‌رود لباس محکم و از نوع زره می‌پوشد حالا یا آهنی از نوع آنها که داود پدر سلیمان می‌ساخت و یا از نوع ابریشمی آن که لطیف‌تر و سبک‌تر بود، و طبعاً اگر هم در جنگل فرصت خواب پیش می‌آمد با همان زره می‌خفت که مبادا ناگهان مورد حمله درندگان و شیر و ببر قرار گیرد، لااقل بدن قدرت دفاعی مختصری داشته باشد.

اما در نسخه‌های اصیل، مرد اوژنان دیدم و باز تصورم این بود که آدم مردافکن در میدان جنگ با زره خواهد خفت، اما خیر، حدس من آنست که سعدی که تا حدودی معاصر همین براق حاجب سر سلسله قراختائی و همسایه کرمان بوده، لابد شنیده بوده که وقتی براق حاجب، مادر غیاث‌الدین را به زور عتق کرد شبکخواست به حجله رود بهر وایتاریخ و باجمعی خادمان، زره در زیر قبا پوشیده در رفت، و زفاف ساخت^(۱) این نکته را لطیف‌تر صاحب روضة الصفا اینطور می‌گوید: «در زیر قبا، جوشن پوشیده به عروسی سرای رفت و به حجله درآمده، شرط خدمت به جای آورد...»^(۲)

در مقدمه تاریخ کرمان، من نوشته‌ام «بنده نمی‌دانم زفاف، با زره در زیر قبا، چه مزه‌ای دارد، ولی می‌دانم که حکایت از یک عدم اطمینان خاطر و ناراحتی شدید و ناامنی، و سوءظن زیاد دارد که کاملاً مغایرت دارد با عمل

۱- جامع‌التواریخ رشیدی، چاپ کریمی، ص ۳۳.

۲- روضة الصفا، چاپ سربی، ج ۴، ص ۱۴۵، و شرط خدمت با زره در زیر رختخواب به جای آوردن، به قول امروزها، همان جلیقه ضدگلوله پوشیدن است. که نمازش می‌شود از نوع نمازهای فرهاد میرزا در لرستان. (سرگذشت مسعودی ظل‌السلطان، ص ۲۶۷، سنگ هفت‌قلم، ص ۱۱۷). من عنوان این مقدمه را «زره در زیر قبا» از همین واقعه تاریخی گرفته‌ام.

معهود که امر صددرد صدا عصابی است. دلیل آن هم زود آشکار شد، زیرا طولی نکشید که: «سلطان غیاث‌الدین را با متعلقان محبوس نمود و پس از هفته‌ای حکم داد تا رسانی به گردن آن شاهزاده افکندند تا خفه کنند، بیچاره فریاد می‌کشید که نه آخر عهد و پیمان به آیمان مؤکد نموده‌ایم؟ مادرش چون دانست که حال بدین منوال است، نوحه و افغان به اوج آسمان رسانید. آن بی‌مروت گفت: تا مادر را هم بر و تیره پسر هلاک کردند».^(۱)

یک روایت قدیمی می‌نویسد: «سلطان غیاث‌الدین، ولد جلال‌الدین محمد [غلط است و باید بنویسد: پسر محمد، برادر جلال‌الدین خوارزمشاه] در کرمان، براق حاجب، او را بکشت، و قبر او در کرمان در تک چهارسوق، میدان بزرگ، و به مقبره شاه خوارزم مشهور است».^(۲) بنابراین می‌خواهم بگویم که جنس مذکر که در تاریخ از او به نام وجل سیاسی نام برده می‌شود، حتی در رختخواب هم مرد سیاست نبوده و توفیق کامل حاصل نکرده و این طایفه «قمه‌آولنگان»^(۳) که حتی در رفتن به حمام هم شمشیر حمایل می‌کرده‌اند مثل مرد اویج^(۴) باز هم از آسیب همان شمشیر در امان نبوده‌اند و

۱- مقدمه تاریخ کرمان، چاپ سوم، ص ۳۵، هر دو را با زه کمان خفه کرد.

۲- نقل از رساله به خط میرزا محمد کرمانی، منشی کریم‌خان زند، این رساله را در جزء کتب مرحوم سید محمد هاشمی دیده‌ام.

۳- یعنی آنها که قمه خود را به کمر آویزان می‌کرده‌اند، اصطلاح کرمانی است و طعنه بر سپهسالاران و سپهداران شمشیر بند و قداره بند است، و این تعبیر را در کرمان زنی بنام فاطمه شیری به کار می‌برد.

۴- مرد اویج از ترس دشمنان حتی به حمام که می‌رفت شمشیر می‌بست. غلامان ترک یک شمشیر چوبی به شکل شمشیر اصلی او تراشیدند و رنگ کردند و او سحرگاه تاریک آنرا به کمر بسته و به حمام رفت. پس بر او حمله بردند در حمام، چون دست به شمشیر کرد دید چوبی است و تیغه آن از غلاف خارج نمی‌شود، و بدین‌طریق به قتل رسید.

بیخود نبود که سعدی می‌گفت:

بخوابند بس روستایی و جفت به نازی، که سلطان در ایوان نخفت

حالا اگر با زره و شمشیر هم به حجله نرفته‌اند، ناچار آنقدر موش می‌شده‌اند که می‌بایست از پایین پای عروس به رختخواب بروند.^(۱) در این جا اشاره من به آن پادشاهان مقتدر مرد اوژن مرد صفت است، وگرنه در مورد پادشاهان خُشتی و به تعبیر من دونبش که ظاهراً به هر دو وجه متصف بودند اشاره‌ای ندارم امثال سلطان حسین بن اویس جلایری که «... به غایت صاحب جمال بود، و پیوسته با جمال خود عشق می‌ورزید در خلوت، او مقنعه در سر خود میکرد و به آئینه می‌نگریست و زارزار می‌گریست،^(۲) و از غایت خفّت مزاجی که داشت بر صورت خود مشغوف بود، و مدتی [نزد] عشق با خود می‌باخت، چنانکه در خلوتها، مقنعه بر سر می‌کرد و در آئینه تمثال خود را مشاهده می‌نمود و زارزار می‌گریست».^(۳) گویا این مرد پادشاه پیراهن زنانه به تن می‌کرد و آرایش زنان می‌نمود، و به انگشت رنگ می‌بست و با دامن بلند زنانه، رقص جلاجل می‌نمود. رقصی که لابد آیدای امروز هم به گرد او نمی‌رسید.^(۴)

در برابر آن پادشاهان زن صفت، زنهای ملکه مرد صفت هم داشته‌ایم تا

۱- «شنیده بودم دامادهای ناصرالدین شاه می‌بایست از پائین پای عروس در رختخواب بخزند، در این موقع از رسم رختخواب اطلاعی ندارم لیکن دامادهای (رضاشاه) می‌بایست پهلوی شوfer قرار بگیرند.» (جامع‌المقدمات، ص ۴۰۴، نقل از خاطرات و خطرات هدایت).
۲- منتخب‌التواریخ، تصحیح ژان ابن، ص ۱۶۴.

۳- او به بیماری نارسیم مبتلا بوده‌است. (نای هفت‌بند، چاپ پنجم، ص ۴۷۵).

۴- سنگ هفت قلم، ص ۱۷۷.

حدی که اصلاً شوهر به خود نمی‌گرفتند، و در تاریخ آنها را، **مردخاتون** گفته‌اند و بسا که اینها زنانِ ریش‌دار هم بوده‌اند.^(۱)

«مرد خاتون زوجه تاج‌الملوک بن طغتکین امیر دمشق و مادر شمس‌الملوک شهاب‌الدین محمود بود، که بعدها به مزاجتِ عمادالدین زنگی درآمد، و سپس مطلقه شد. در بیرون دمشق مدرسه‌ای بنا کرده‌است. قرن ششم هجری.»^(۲)

من در مورد وجه تسمیه این خانم تردید داشتم، تا آن روز که شرح حال آرتیمیس ملکه دریاهای را می‌خواندم. زنی که فرمانده ناوگان ایران بود در زمان خشایار در جنگ با یونان، و خودش هم اهل هالیکارناس بود، شهری در آسیای صغیر ترکیه امروزی، و در این اتحاد نیروهای شاه را هدایت می‌کرد، ولی چون به ضعف نیروی دریایی شاه آگاهی داشت با جنگ دریایی مخالف بود، با همه اینها مردانه فرماندهی نیروها را گرفته کشتی‌ها را مانور می‌داد، چنانکه وقتی شاه این هنرنمایی‌های او را دید، خطاب طعنه‌آمیزی به اطرافیان خود کرده و گفت: «مردانِ من، زن شده‌اند، و زنانِ من مرد!»^(۳)

سرنوشت این زن زیبا مقرر بود که آخر کار عاشق جوانی شود که به او توجهی نداشت و چون درین عشق شکست خورد متوسل به کاهن غیبگوی معبد لوکاس شد و باز نتیجه نگرفت. پس خود را از بالای سنگ خاره‌ای پرتاب کرد، و بدین‌طریق مرگی مردانه در انتظار این بانوی دریاهای بود.^(۴)

۱- و درین مقام چه خوش فرموده نظامی گنجوی:

زن ار سیم تن، به، که روئین تن است ز مردی چه لافد، که، زن، هم زن است

۲- لغت‌نامه دهخدا.

۳- ایران باستان، ص ۸۱۴.

۴- ایران باستان، ص ۷۴۳.

دلم بگرفت از بی‌همرهی‌ها رو به کوه آرم
مگر آن‌جا رسد آوای فریادی به فرهادی^(۱)
این زن دوهزار سال پیش از مارک تواین، حرف او را ثابت کرده بود که
گوید: «در هر دوباره که جنون پیش می‌آید، یکی از دیوانه‌ها خودکشی می‌کند،
و دیگری از دواج!»

* * *

کتاب حاضر را یک بانوی ترک تألیف کرده‌است. مردهای مورخ که
احوال خیرات حسان را می‌نوشتند،^(۲) دوغ و دوشاب را به هم قاطی
می‌کردند، اینک خانم دکتر بحریه اوچوک^(۳) توفیق حاصل کرده که کتابی در
خور با تحقیقات دقیق و با روش علمی جدید در احوال آن زنان که چند
صبحی فرمانروائی کرده‌اند - البته در خاورمیانه و تاریخ اسلام - به رشته
تحریر درآورد.

این خانم عضو هیئت علمی دانشکده ادبیات دانشگاه آنکارا بوده‌است و
تاریخ اسلام را تدریس می‌کرده‌است و تألیف او توسط مؤسسه تاریخ آنکارا
در ۱۹۶۵ م. / ۱۳۴۴ ش. / ۱۳۸۵ ه. ق. یعنی حدود سی سال پیش به چاپ
رسیده. اهمیت کتاب حاضر در این است که اولاً بر طبق اصول علمی تحقیق
نوشته شده و از اغراق و افسانه و شطح و طامات دور است، ثانیاً اینکه کتاب
توسط یک بانوی محقق ترک نوشته شده و ایضاً توسط یک استاد فاضل ترک

۱- یا: آوای فریادی به فریادی = پژواک، و هر دو لطیف است.

۲- خیرات حسان را اعتمادالسلطنه تألیف و چاپ کرده در احوال زنان نامدار.

۳- D. Bahriye Üçok

زبان ایرانی آقای دکتر محمد تقی امامی ترجمه شده است.

تأکید من در مورد صفت ترک برای مؤلف و مترجم از این سبب نیست که بخواهم دعوای ترک و فارس را تجدید کنم، بل از آن سبب است که می‌خواهم میان ترک و فارس پیوند جدید بزنم، این پیوند قرن‌ها و سال‌ها زده شده و به ثمر و میوه نشسته است و ترکان فارسی‌گوی و فارس‌های ترک‌مآب آنقدر در جامعه ایران زیادند که محل شمارش و آمار دادن نیست. تأکید من در اینجا از این سبب است که اکثر قریب به اتفاق این شانزده تن حاکم فرمانروایی که در این کتاب نام برده شده، اصولاً، همه‌شان ترک بوده‌اند یا اگر غیر ترک هم بوده‌اند نژاد به ترکان و افراسیابیان می‌رسانده‌اند^(۱) و این نکته‌ای است که باید روی آن در جامعه پرشور و شرامروزی حساب کرد. واقعاً از لحاظ اجتماعی و جامعه‌شناسی در کل عالم قابل توجه است که چرا تنها از میان اولاد نوح، تنها فرزندان یافت یعنی چشم مورب‌های عالم بوده‌اند که گروهی مادینه، هر چند اندک، از آنان به مقام سلطنت و حکومت و رهبری قوم رسیده‌اند.

صباح با ملاحه یافت پیوند نمک را چاشنی دادند از قند

بنده این لطیفه را قابل اعتنا و مطالعه میدانم، و پیشنهاد می‌کنم که علمای جامعه‌شناس و تاریخ‌دان بدان پردازند، و فعلاً علی‌الحساب دلیلی که برای آن می‌توانم بیان کنم این است که در میان جوامع ترک به دلیل اینکه در تمام طول

۱- واقدی می‌گوید که ترک بن یافت با کیومرث ابن جهان ایران معاصر بود هر دو به یک عصر واضع رسم سلطنت و حامی ملک و ملت گشتند. (منشآت قائم مقام، فرهاد میرزا، ص ۳۲۲).

تاریخ یک نوع اقتصاد شبانی - حالا پیشرفته و یا سستی، فرمانروائی و شمول داشته‌است و این خود نیز بحثی است که باید جای دیگر علمای اقتصاد و جامعه‌شناس روی آن کار کنند. (تنها شاهی که برای آن میتوانم بیاورم ساده‌ترین مورد آن است که همه اصطلاحات مربوط به لبنیات در عالم، صورتی و ریشه‌ای ترکی دارد که معروفترین آن یائورت (ماست) است که از چین تا انطاکیه و از هند تا انگلستان، از قزاقستان تا مسکو، و از اسکاندیناوی تا کانادا، و از کانادا تا امریکای جنوبی و استرالیا را فراگرفته‌است. از دیگر اصطلاحات چشم می‌پوشیم).

باری، این روحیه گوسفندداری و شبانی که لازمه آن کوچ کردن همراه گوسفند است به عقیده من طبیعی‌ترین روال زندگی در خاورمیانه و آسیای مرکزی محسوب می‌شود و نتیجه آن خانه برپشتی و او به‌داری و جابجایی یک عامل تازه را الزاماً به جامعه بشری تحمیل میکند، و آن دخالت و همکاری لازم غیرقابل انکار زن، یعنی جناح دوم جامعه است و این امریست که در جوامع شهری و غیر شبانی می‌شود آنرا به اجمال گذرانند، یعنی زن را در قفس خانه حبس کرد و آب و نان داد و اتوبوسش را مردانه و زنانه کرد، ولی در جامعه شبانی هرگز ممکن نیست و زن باید و ناچار است شب و روز با مرد همقدم و هم‌شانه باشد: بیاید و برود و گوسفند را بزیانند و گاو را بدوشاند و شتر را روغن مالی کند و به کمک شوهر بار و چوب و چادر را بر پشت چارپا بگذارد و در عین اینکه گهواره را به یک دست می‌جنباند، پایه‌های چادر و آلاچیق را با دست دیگر محکم کند و میخ چادر بکوبد و این همه باعث می‌شود که حقوقی مشابه حقوق مرد در جامعه شبانی برای خود کسب کند:

اظهار نظر کند، دخالت کند در یورت و مجلس مشاوره (قوریلتهای) شرکت کند، در فروش و خرید مرتع و گوسفند دخالت داشته باشد. در «پیمیدن» شیر اصول تعاونی را و همسایه‌داری را رعایت کند، و در عین حال خوب بخوابد، خوب بر قصد، بگوید و بشنود، و نتیجه آن که یک روز به مقام سلطنت، مثل خاتون بخارا هم، برسد که سرداران عرب هم در کار او و در حسن او متحیر و پا در گل بمانند.^(۱)

این خاصیت شورایی که در کار قبایل ترک هست. و اصولاً سیستم قبیله‌ای که جنبه ریش سفیدی و ایلخانی و ایللیگی‌گری، نظم آن را تثبیت می‌کند حقوقی به زن می‌دهد که در جوامع بسته دیگر خصوصاً جوامع شهری نمونه آن کمتر امکان وقوع دارد و شاهد زنده روزگار ما همین شیوه «زن سالاری» ایلی و عشیره‌ای بود که در مقیاسی کوچکتر امکان میداد به زنانی همچون بی‌بی مریم بختیاری^(۲)، یا بی‌بی فاطمه لری^(۳) در هندیز پاریز - یا بی‌بی ماهجان بچاقچی^(۴) یا زیبا قره‌ای^(۵) یا بی‌بی ملکی قشقائی^(۶) - تا سالهای طولانی، هم ایل را از آسیب قسم‌های دروغین، قرآن مهر کردن‌های

۱- در باب خاتون بخارا، که بخارا خداده (شاه بخارا) بود رجوع شود به حماسه کویر، چاپ سوم، ص ۵۲۱، او «زنی بود شیرین و با جمال که سعید (سردار عرب) بر وی عاشق شده و پسری داشت طغشاده نام». (از تاریخ بخارا، چاپ مدرس رضوی، ص ۴۸).

۲- در باب بی‌بی مریم رجوع شود به مقدمه نگارنده بر دیوان پژمان بختیاری، و هم چنین جامع‌المقدمات جلد دوم، و ره آورد وحید.

۳- در باب بی‌بی فاطمه لری رجوع شود به کوچه هفت پیچ، صفای لری، ص ۳۴۳.

۴- در باب بی‌بی ماهجان، رجوع شود به کوچه هفت پیچ، ص ۳۸۲.

۵- در باب زیبا قره‌ای رجوع شود به تاریخ شاهی قراختائیان، ص ۳۱۱ و پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۵۹۲.

۶- در باب ملکی قشقائی، استاد جمال‌زاده یادداشت‌هایی دارند که امیدوارم یک روزی منتشر سازند. رجوع شود به کتاب لحظه‌ای و سخنی، گفتگو با جمال‌زاده، هم شهری، ص ۲۶۰.

خده آمیز پادشاهان و امراء و شاهزادگان، و سببه تفنگ ایلخانی خفه کن ظل السلطان، و تیغ میدان طویله سهراب کُش حسام السلطنه محفوظ می داشتند، و هم فرصت می یافتند که گله های هزار تائی آنها نصف مراتع این مملکت را خال خال سیاه یا سفید کنند و بچرند، و روغن و پنیر و کشک به شهرها سرازیر کنند - این زمان در واقع، با «سیاست بلقیسی» خود - در مقیاسی کوچکتر امر مقدّر آیه وافی هدایه را منتفی می کردند که می فرماید: انّ الملوک اذا دخلوا قرية افسدوها وجعلوا اعزة اهلها اذلة ...

به هر حال این مبحثی است که جای دیگر و مقام وسیع تر می طلبد، بنده خواستم در مقدمه و مطلع کتاب این نکته را عرض کنم که چرا مؤلف کتاب که یک بانوی زن ترکیه و اهل ترکیه است در کار خود توفیق یافته و مترجم ایرانی ترک زبان آن، آقای امامی خویی، نیز چه شده که به این خوبی از عهده ترجمه آن برآمده است.

اما مخلص که یک کلمه ترکی نمیداند و جزء سیاه سوخته های کویرات جنوب یعنی کرمان است چرا درین مقام فرصت خودنمایی و مقدمه نویسی یافته، به چند علت است. اول آنکه از روزی که پای در راه تاریخ نهاده و پی - جویی علل وقایع را می کرده همه جا، یک جای پای لطیف که جای پای زن باشد یافته است و به همین حساب جای پای زن رادر حوادث مهم تاریخ کم و بیش جسته و باز هم می جویم.^(۱) این کتاب که دیگر جای پانیت، اصلاً پای

۱ - از آن جمله: جای پای زن در شکست قادسیه (خاتون هفت قلعه، ص ۱۲۰)؛ گذار زن از گذار تاریخ، (سنگ هفت قلم، ص ۱۳۷)؛ زن و جنگ (نای هفت بند، ص ۹۱)؛ و سوداگران آبنوس (هشت الهفت، ص ۴۳۰) و سنگی بر درگاه طبری (هزارستان، ص ۲۵۷)

زن به آن به طور کامل باز شده است.

در ثانی آنکه از مجموع پانزده حاکمه کتخدای دوره طولانی تاریخ ایران و آسیای مرکزی و خاورمیانه، دو تا و نیمی از آنها (و در محاسبات ریاضی بیش از بیست درصد کل آن) سهم کرمان شده، یعنی دو تن از حاکمات مشهوره این طبقه در ولایت ما حکم رانده‌اند و چنانکه اشاره کرده‌ام خوب هم حکم رانده‌اند. به قول آن رند کرمانی که مالک املاک بود و هنگام تقسیم اراضی به زبان آورده بود: هر طور تقسیم می‌کردند بیش ازین به ما نمی‌رسید.^(۱) و بحمدالله این دو خاتون زیبا در عالم نسوان خوش درخشیده و شهرت خوب هم یافته‌اند:

جهان دل به دو مصرع گرفت ابرویش

که صاحب سخن از مطلعی شود مشهور^(۲)

بنابراین شرکت من در مقدمه‌نویسی این کتاب، تنها به خاطر چشم و ابروی ملکه‌ای امثال ایش خاتون نبود که سعدی سالخورده نیز در حق او می‌فرمود:

چنین خسرو کجا باشد در آفاق وگر باشد چنین شیرین نباشد.^(۳)

→ و دهها و صدها مورد پراکنده دیگر در کتب و مقالات که خود محتاج یک فصل‌بندی و فهرست‌برداری مجدد است. ۱- حرف محمد خان عامری.

۲- شعر از فیاض لاهیجی.

۳- سعدی در اواخر عمر، یک قصیده بسیار زیبا و دل‌انگیز داشته‌است در مدح ملکه ترکان ایش خاتون که در همین کتاب ما نیز شرح احوال او به تفصیل آمده‌است و شعر با این مطلع شروع می‌شود:

فلک را این همه تمکین نباشد فروغ مهر و مه چندین نباشد
این قطعه در هشت بیت است و با این بیت تمام می‌شود:

سعدی نیز همیشه گلستان است، اصرار من به خاطر آن دو ملکه قراختایی

→ خدایا دشمنت جانی بمیراد^۲ که هیچش دوست در بالین نباشد
اینکه گفتم سعدی این قطعه را در اواخر عمر سروده بدین دلیل است که ابش خاتون در سال ۶۸۵ هـ / ۱۲۸۶ م. در تبریز به قول میرزا حسن فسائی: «بگذشت چنانکه بگذرد باد به دشت، و او را در تبریز در قبرستان سلاطین مغول به آیین مغول دفن نمودند و ظروف زر و نقره پر از شراب ریحانی کرده در قبرش بگذاشتند. اگر چه مسلمان و مؤمنه و پاک اعتقاد بود» (فارسنامه، گفتار اول، ص ۴۲).
و چون سعدی شیرازی هشتاد نود ساله (؟) در ۶۹۱ هـ / ۱۲۹۲ م. در گذشته بنابراین سالهای آخر عمرش بوده است.
اما اینکه چرا این شعر این قدر کوتاه است و بالاتر از همه بدون تخلص سعدی یعنی گوینده آنست؟ به نظر نگارنده بعد از آنکه ابش خاتون مورد خشم خاقان قرار گرفت - و علت آن این بود که در همان سال اول حکومت این بانو (۶۸۲ هـ / ۱۲۸۳ م.) وجوهات دیوانی به خزانه ایلخان نرسید و خاتون و وزیرش چنان بودند که اگر محصول صحرا و مدخول دریای فارس را در یک روز می بخشید در پیش چشمش حقیر می نمود (فارسنامه) بدین طریق مورد خشم سلطان احمد و بعداً شاهزاده ارغون خان واقع شد و در شیراز هم یک سید تندرو جوشی - سید عمادالدین - او را تحت فشار قرارداد و در عید رمضان منبری پرکناره میدان نهاد و نماز عید را گذاشت و ابش خاتون و اعیان شیراز بر حسب اعتیاد در مصلی برای نماز حاضر شدند پس سید عمادالدین به اتفاق ایلچیان مغول به دارالملک شیراز آمده در خانه خود نزول نمود. ابش خاتون از خشم، سید را به قتل رساند پس ایلچیان او را به تبریز احضار نمودند جمعی را به اتهام قتل سید بکشتند و ابش خاتون را چون عروس هلاکوخان بود از او اغماض نمودند و حکم شد که پنجاه تومان مغولی از اتابک ابش و عمال او گرفته به اولاد سید عمادالدین رسانند. (کلاه گوشه نوشین روان، ص ۱۰۷) ابش خاتون در تبریز ناخوش گردیده و چنانکه گفتیم فوت کرد و به عقیده من او نیز به قتل رسیده است! اما اینکه اندکی بیش از حد عادی حاشیه رفتم و به این خاتون پرداختم برای این بود که این خانم هم یک پایش با کرمانها قوم و خویش میشود: ابش خاتون دختر اتابک سعد همسر شاهزاده منکوتیمور پسر هلاکوخان بود و این خانم دختری آورد که کردوچین نام گرفت و او عروس کرمانهاست یعنی همسر جلال الدین سیورغامیش قراختایی شد و زنی بود پر کر و فر. بنابراین او می تواند یک نیمه کرمانی به حساب آید و به همین دلیل من در متن مقاله نوشتم دوتا و نیمی از این شاهزاده خانم های زیباروی سهم کرمان شده است و البته هر جور خداوند تقسیم میکرد بیش از این به ما نمی رسید.
جلال الدین سیورغامیش احتمالاً به تحریک همین زن و به اشاره ارغون بر خود پادشاه

زیبا چهره‌ای است که بیابان خارستان کرمان را به نرگستان عدل خود مبدل ساختند و باعث شدند که من از کفار و سوگندان خود معاف شدم - آنجا که سوگند یاد کرده‌ام که در هیچ کنگره و یادواره‌ای شرکت نکنم و بر هیچ کتابی مقدمه ننویسم مگر آنکه به تقریبی یا تحقیقی سخن کرم‌ان به میان آید - و این حکمی است که قاضی بیابانهای دراندر دشت و خارستان‌های خاک دامنگیر

→ خاتون طغیان کرد و آنقدر مشکلات پیش آورد که او را به دربار ارغون به زنجان فرستاد و صد تومان از برادر مصادره خواست و ارغون نوشت «که صد تومان مالی که از سیورغتمیش می‌طلبند به ما رسید و هیچ کس این سخن نپرسد، باز بر حکومت کرمان باز آمد» (مجمع‌الانساب، شبانکاره، ص ۲۰۰) مشکل پادشاه خاتون از یورت مغول بود که در همین وقت ارغون درگذشت و پادشاه خاتون فرصت یافت و برادر را در قلعه محبوس کرد اما عروس کرمانیها یعنی زن برادر کردوچین خانم در مقام استخلاص سلطان شده و طنابی در میان مشک سقایی که آب به قلعه می‌برد پنهان ساختند تا به سیورغتمیش رساند و سیورغتمیش به آن وسیله از دیوار قلعه پایین آمده بگریخت اما چون رشته عمرش به اتمام پیوسته بود بار دیگر به دست خواهر نامهربان افتاد و در شب ۲۷ رمضان ۶۹۳ هـ / ۲۳ اوت ۱۲۹۴ م. در وقت افطار شربت شهادت چشید (حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۷۰) حالا باید علت کوتاه بودن شعر سعدی را توضیح دهیم: به گمان من پس از آن که ابش خاتون مورد خشم قرار گرفت و در تبریز مصادره شد و بیمار شد و درگذشت یا به تصور من احتمالاً او نیز کشته شده است طبعاً وجود قطعه‌ای به نام و در تجلیل او در دیوان سعدی خود می‌توانست مسأله ساز باشد و حالا اگر خود سعدی آن قطعه را حذف و خود سانسوری نکرده باشد دیگران آن را از قصاید سعدی کنار گذاشته‌اند و تنها چند بیت اول آن را که حاکی از نام ممدوح هم نیست به صورت یک غزل کوتاه باقی گذاشته و حریفان بی‌انصاف که من از آنها به خبیثات تعبیر می‌کنم دیوان طبیات را مناسب آن دانسته از فصل قصاید فارسی به طبیات برده‌اند و خوب هم کرده‌اند که قرآن کریم نیز فرموده است: الخبیثات للخیثین و الخبیثون للخیثات و الطبیات للطیبین و الطیبون للطبیات، اولئک مبرؤن مما یقولون لهم مغفرة و رزق کریم (آیه ۲۶، سوره نور).

این نکته را مرحوم حبیب یغمائی متوجه شده و از نسخه اختصاصی حاج حسین آقا ملک درآورده در اختیار مرحوم میرزا محمدخان قزوینی گذاشته و بدین طریق پس از شش قرن در استملاک یک قطعه از سعدی، حق به حق دار رسید. (سعدی‌نامه، چاپ ۱۳۱۶، مقاله مرحوم قزوینی، ص ۷۴۶).

کرمان بر قلم و اندیشه من تحمیل کرده و بنابراین به قول همان صاحب گلستان شیراز:

تا خار غم عشقت آویخته در دامن کوتاه نظری باشد رفتن به گلستانها
آخرین دلیل من در مقدمه نویسی بر این کتاب، این است که این خانم بحریه اوچوک (و به نظر من بهاریه اوچوک) در جزء مورخان زن، گذارنده خشت اول است در تألیف یک کتاب تاریخی به سبک جدید، و از جهت دیگر در واقع شهید اول است درین راه، زیرا پس از تألیف این کتاب، یک ناشناس خدانشناس، یک بمب پاکتی (نامه‌ای که به شکل پاکت است و محتوی یک بمب ظریف است از آن نوع مواد منفجره که در بعضی کشورها می‌سازند و چون به دست حریف برسد، باگشودن پاکت، انفجاری مهیب رخ می‌دهد و طرف را به قتل می‌رساند)، و این بانوی نامدار بهاره نام خوش فکر در بهار عمر به خون سرخ رنگ خویش، برگهای سفید تألیف خود را لاله گون کرد و بهار عمرش به خزان گرائید.

چنین شهیدی، حق آن را دارد که از جانب یک طلبه مکتب تاریخ شاخه‌ای گل بر مزارش نهاده شود و این مقدمه را باید به جای آن دسته گل حساب کرد که او:

غمی به قدمت تاریخ درد انسان داشت

دلی به وسعت جغرافیای انسانی^(۱)

آرروز که این بانوی نامدار، خانم اوچوک، شروع به تدوین تاریخ خود میکرد اگر از من مشورت کرده بود به او می‌گفتم که کار تاریخ نویسی

خصوصاً آنجا که پای زن در میان است - و عجیب آن که همه جا پای زن در میان است - آری به او می‌گفتم که برای نگارش حقایق تاریخی، باید زره در زیر قبا پوشید، و آنگاه به حجله بخت تاریخ قدم نهاد.^(۱)

- کاین زمینی است که ایمان فلک داده به باد...

وقتی زره در زیر قبا نباشد، می‌شود آدمی با یک نامه عاشقانه یا یک بسته پستی دوستانه باد هوا شود و به آسمان پرد - آن چنانکه این فرشته تاریخ‌نویس به آسمانها رفت. این همان است که در قدیم از آن به تیر غیب تعبیر می‌کردند.^(۲)

۱- گفت: «سر، از محکم بستن، درد نمی‌آید». پانصد سال پیش هم وقتی شاه اسماعیل در اول‌کار خود، خواست میرزا محمدطالشی را به وفاداری قسم بدهد (زیرا شنیده بود که خیال دارند او را توی دریای خزر بیندازند) - فرمود تا «... غازیان ظفر تلاش قزلباش... زره در زیر جامه پوشیده، مه‌تا باشند که اگر میرزا محمد... اندیشه دستبرد داشته باشد، ایشان نیز قدم جرئت پیش نهند... اما میرزا محمد... به تجزید در مجلس بهشت آئین، مصحف مجید طلبد و بندگی و جان سپاری خود را...» (خلدبرین، واله، تصحیح محدث، ص ۸۴). مقصود این است که مجلس قرآن هم - ضرر ندارد که زره در زیر قبا باشد.

۲- بنده نمی‌دانم که اوچوک به ترکی چه معنی می‌دهد، چوق هم که به من بزنند جرئت ترجمه آن را ندارم.

زیرا تا حالا هر لغت و کلمه ترکی را که ترجمه کرده‌ام - به علت ظرافت زبان - غلط از آب درآمده است. در مورد مقدمه این کتاب هم یک باره متوجه شده‌ام که پاک غافلگیر - یا بهتر بگویم - «ترک‌گیر» شده‌ام - آنطور که بعضی‌ها در گردنه «خرسان» خوی برف‌گیر می‌شوند! موضوع کتاب: خاتونان ترک؛ سرزمین آنها آسیای مرکزی و همان ترکستان قدیم که به قول نظامی

ز کوه خزر تا به دریای چین همه ترک بر ترک بینی زمین

مؤلف کتاب: خانم ترک اسلامبولی، مترجم کتاب: استاد ایرانی آذری آتش‌خوی خویی؛ صاحب نشر: مرد دنیادیده پخته - و نه خام - خامنه‌ای؛ صفحه‌آرا: خانم آئینه‌ساز تبریزی؛ همه ایرانیان پاک دل فارسی‌دان ترک زبان - محمدرضا افشاری خوزستانی - که دیگر جای خود دارد، همان ترک با... ی‌گوی غیر شیرازی حافظ است - به قول شیخ اوغلو گرمیانلو:

فکر می‌کنم، بعد از این مقدمات حالا موقع آن رسیده که حرف آخر را بزنم و خود و خواننده را خلاص کنم: این حکومت مردسالاری که به صورت‌های مختلف تمام تاریخ تمدن را فرا گرفته برای بشر عواقب و تبعاتی آفریده است که کوچکترین آنها مشکلاتی است که امروز در قرن بیستم و ابتدای قرن بیست و یکم همه دولتهای عالم از امریکا تا روسیه گرفته واز افغانستان تا هرزه‌گوین، و کوچکتر از آن چاد و چی چن بدان گرفتارند. همینقدر عرض کنم که مردها در سیاست مردمداری و مرد -مداری^(۱) و

→

دیلیم ترک، دیلیم ترک، دیلیم تات اگر چه تات دیلینه ایرور یات خوب در چنین مقامی مخلص سیاه سوخته کرمانی معلوم است که به قول میرزا تقی علی آبادی: - آهنگر تابستان، سقای زمستانم.. معذک آرزو دارم که نام خانم اوچوک اگر ربطی به اجاق نداشته باشد مشتق باشد از کلمه اوچوک UÇUCU که معنی پرنده و پروازکننده دارد. (فرهنگ ترکی به فارسی، تألیف محمد کانار) درین صورت می‌توان گفت که: الاسماء تنزل من السماء. که کبوتر جان مؤلف ما نیز مانند همه بانوانی که احوال آنها را نوشته - به تیغ دشمن، به آسمان پرواز کرده: - کسی که کشته نشد، از قبیله ما نیست...

۱- یک ایرانی مقیم خارج که کتاب معایب الرجال بی بی خانم استرآبادی را چاپ کرده - و این کتابی است لطیف به صورت نخستین اعتراض به حکومت مردسالاری که در زمان ناصرالدین شاه نوشته شده - در مقدمه آن کتاب از تاریخ مردسالاری که دکتر براهنی آنرا تاریخ مذکر خوانده به عنوان اندکی رکیک ولی با واقعیت احد... سالاری یاد کرده است که می‌شود به فرنگی معادل آنرا ... لیلو کراسی یاد کرد (مجله ایرانشناسی، مقاله دکتر متینی / ایران شناسی سال ۵، ص ۴۳۸) من عنوان ملایم تر داده از آن به مرد -مداری - نه مردم‌داری - داد می‌کنم. اعتراض بی بی خانم ترکمان قرن‌ها قبل از آن به صورت عملی نیز صورت گرفته بود و طبعاً نتیجه مانده بود و آن داستان قتل امیر شیخ حسن چوپانی معروف به امیر حسن کوچک است به دست همسرش که به روایت تاریخ «... خاتون امیر شیخ حسن، عزت ملک که به حاجی یعقوب شاه عشق می‌ورزید، به تصور آنکه شوهرش برآن امر ناپسند وقوف یافته و بدان سبب یعقوب شاه را در زندان انداخته، متوهم گشت و همت بر قتل امیر شیخ حسن گماشته دوسه زن را با خود متفق ساخت و در شب سه شنبه بیست و

←

تدبیر مُدُنِ خود امروز به جایی رسیده‌اند که در اثر سوء تدبیر آنها صد میلیون آدم، تنها، در جایی زندگی می‌کنند که در آنجا متولد نشده‌اند و یک پنجم ازین جمعیت عظیم، بیست میلیون نفر، آنهایی هستند که به نام پناهنده به نان شب محتاج سازمان ملل هستند و تازه این جابجایی‌های ناخواسته غیر از آن جابجایی است که در مملکت خودشان روی می‌دهد، کُرد به خوزستان می‌رود و خوزستانی به شیراز و شیرازی به بلوچستان و بلوچ و سیستانی به ترکمن صحرا. و همه اینها یا در اثر فقر مهاجرت می‌کنند یا در اثر عدم احساس آزادی و امنیت، و به هر صورت آن ننگی است بر پیشانی حکومت‌های مردانه و مردسالاری یا مرد - مداری.

البته این تصور نشود که در دنیا‌های دیگر - خصوصاً آنجا که ملکه ویکتوریا یا الیزابت پنجاه شصت سال در انگلستان سلطنت می‌کرده‌اند - همه حقوق زنان اجراء و ادا می‌شده است این حکومت زنانه هم در واقع ادامه

→ هفتم رجب سنه مذکوره [اربع و اربعین و سیمانه ۷۴۴ هـ / ۱۶ دسامبر ۱۳۴۳ شب سرد زمستان تبریز] شوهر را به فشردن خصیه به عالم آخرت فرستاد. و خواجه سلمان ساوجی در آن باب این قطعه در سلک انشاء انتظام داد:

ز هجرت نبوی رفته هفتصد و چل و چار در آخر رجب افتاد اتفاقِ حسن
زنی، چگونه زنی خیر خیراتِ حسان به زور بازوی خود خُصیتین شیخ حسن
گرفت محکم و میداشت تا بمرد و برفت زهی خجسته زنی خایه‌دار مردافکن...
(حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۳۱)

واین واقعه در واقع هفتصد سال قبل از آن روزی صورت گرفت که لودنا باییت در آمریکا وقتی از تماشای تلویزیون خسته بود و شوهرش خواست با او عشقبازی کند با کارد آشپزخانه ... لیل او را برید. هر دوی این بانوان تصور می‌کردند که به احوال ... سالاری خاتمه داده‌اند در حالی که در آن روزگار عزت ملک و دستیاران او رابه دست آوردند و به خواری هرچه تمامتر همه را هلاک ساخته گوشت ایشان را طعمه کلاب (سگان) کردند، و امروز هم میلیون‌ها تن دادگاه خانم لودنا را تماشایی‌کنند که در ۲ بهمن ۱۳۷۲ ش. / ۲۲ ژانویه ۱۹۹۴ چنان کاری کرده بود.

همان حکومت مردانه بوده است و گرنه تا همین چهل پنجاه سال پیش در بسیاری از کشورهای اروپا و امریکا زنان حق رأی نداشته اند و بعضی جاها هنوز هم درست ندارند و حق رأی که هیچ در مورد مردمی ترین حقوق انسانی که دخالت در امر مذهب بوده باشد تازه همین سال پیش بود که کلیسای انگلیکان انگلستان تصویب کرد که زنها میتوانند کشیش شوند در حالی که هم اکنون بیش از ۱۵۰۰ تن زن راهبه (شماس) در انتظار آن هستند که از این حق استفاده کنند، و جالب آن که رئیس افتخاری این کلیسا هم ملکه انگلستان است.^(۱)

باز هم تصور نشود که باستانی پاریزی بعد از چهل پنجاه سال که روضه دیکتاتورها را بر منبر تاریخ بازگو می کرده و با ممارست در تاریخ ایران و جهان و پشت سر گذاشتن یک زندگی طولانی حالا در هفتادسالگی «فمینیست» شده و زن پسندی را شعار خود قرار داده!

۱- در این دویست سیصدساله که بعضی زنان بر اریکه سلطنت دربارها تکیه زده اند امثال ترکان خاتون ها و کاترین ها و ویکتوریاها هیچ کار که نکرده باشند همین که لااقل درین مدت کوتاه رسم نامطبوع غلامبارگی و امردبازی طبعاً در اطراف آنها برافزاده بوده است خود غنیمت و توفیق جوامع بشریت است. معروف است که یک روز جمعی به طعنه به رابعه عدویه «آن مخدره خدرخاص» طعنه زدند و به قول عطار «جماعتی به امتحان بر او در شدند و خواستند که برو سخنی بگیرند، پس گفتند: همه فضیلت ها بر سر مردان نثار کرده اند و تاج نبوت بر سر مردان نهاده اند، و کمر کرامت بر میان مردان بسته اند هرگز پیغمبری هیچ زن نیامده است. رابعه گفت: این همه هست و لکن منی و خودپرستی و آنا رُبُکُم الاعلی از گریبان هیچ زن بر نیامده است و هیچ زن هرگز مختن نبوده است اینها در مردان وادید آمده است». (تذکره الاولیاء. ج. ۱، ص ۷۴). واقعاً خجالت آور است که در قرن بیستم در انگلستان که یک زنی آنرا اداره می کند قانون ۱۹۶۷م. که سن روابط مردانه را ۲۱ سالگی تعیین می کند، در مارس ۱۹۹۴/ اسفند ۱۳۷۲ آن را به ۱۸ سال تقلیل دهند. دو ثلث آراء مجلس با آن موافق بوده است.

گو همه شهر بیایند و ببینند که ما پیر بودیم و دگر باره جوان گردیدیم سعدیا، لشکر خوبان به شکار دل ما گو نیایند، که ما صید فلان گردیدیم مقصود من نحوه اداره مملکت است و تصور من این است که طی دوسه هزار سال تاریخ مدون عالم، آن راه و روش که مردها داشته اند کار ساز و کار آ نبوده است و باید طرز دیگر ساخت و طرح نو در انداخت و نیمه دیگر را به بیش از آنچه که در طی این دو هزاره در کار ملک شرکت داشته است به کار وارد کرد شاید در هزاره سوم میلادی و بعد از سال دو هزار که به هر حال یک سال تعیین کننده در تاریخ بشر خواهد بود - دنیا شاهد تحولات بهتری و متلائمتری در زندگی سیاسی خود باشد:

همان حکایت آن کفاش است که سالها کفش مردانه دوخت و خریدار نداشت چون مرد تا یک کفش را نپوساند و چند بار آن را وصله پینه نکند دور نمی اندازد پس شروع به دوختن کفش زنانه کرد و مشتری زیاد شد زیرا هر زنی کوشش داشت چندین گونه کفش در خانه ذخیره داشته باشد - و ما زنان نامداری مثل ایملدا مارکوس، همسر دیکتاتور فیلی پین داشته ایم که ۵۶۰۰ جفت کفش داشت^(۱) و آخرش خود و شوهرش را فدای پنج هزار و ششصد جفت کفش خود کرد تا مردم فیلی پین کفشهای او و شوهرش را پیش پایش جفت کردند و به آمریکایشان فرستادند. بنابراین کفاش ما این بیت را هم نوشت و بر سر در دکان آویخت:

۱- مار در بتکده کهنه، ص ۷۴، هم چنانکه الیزابت ملکه روسیه روزی چهار پنج مرتبه جامه و زینت خود را عوض می کرد و پس از وفاتش (۱۷۶۲ م. / ۱۱۷۶ ه. - زمان کریم خان زند) هزار و پانصد دست لباس در صندوقخانه او یافتند. (آلبر ماله، قرن ۱۸، ص ۹۳).

مردانه دوختیم و کس از ما نمی‌خرد

رو رو زنانه دوز که مردانه می‌خرند^(۱)

چطور است دوباره برگردیم به همان حرف اول که در اول کلام گفتیم. آیا سیاست بلقیس و سلیمان، می‌تواند یک «الگو»ی سیاسی شناخته شود؟ به گمان من، اینکه بلقیس اینقدر زود تسلیم سلیمان شده‌است، از مخالفت امرا و سرداران خود، و بسا از کودتای احتمالی آنان وحشت داشته، زیرا سیاست مدارا و تساهل^(۲) این ملکه صلح، که من آن را به «سیاست بلقیسی»^(۳) تعبیر می‌کنم، هیچگاه در طول تاریخ - مورد حمایت مردان سپهسالار قرار نگرفته است.

این نکته را سیاست چاند بی بی و حوادثی که چهارصدسال پیش از این در هندوستان، یعنی در احمدنگر دکن رخ داد برای ما تسجیل می‌کند - و چون در متن کتاب بدان اشاره‌ای نشده اندکی من توضیح می‌دهم:

خاندان نظام شاهی در احمدنگر دکن حکومت می‌کردند و بعد از مرگ ابراهیم نظام شاه، چون غیر از یک بچه شیرخواره کسی از اولاد ذکور پادشاه باقی نمانده بود، لهذا چاند بی بی دختر برهان نظام شاه و خواهر ابراهیم

۱- یا: رو رو زنانه دوز که مردان ما خرند...

2- Tolerance

۳- «بلی کراسی» Bli - crathy را به کار برد کلمه «بلی» مخفف بلقیس حساب کردم - آنطور که بعضی‌ها اکرم خانم را «اکی» و اسماعیل آقا را «اسی» خطاب می‌کنند - در مقام تحبیب و زیبایی. استاد جمالزاده همسر خود را - که چند سال پیش درگذشت و مارگریت (= مروارید) نام داشت - اگی خانم خطاب می‌کرد. در فرنگستان، الیزابت را به تحبیب «الی» گویند و اسکندر (آلکساندر) را آلکسی.

نظام شاه - که عمه آن طفل شیرخواره به حساب می آمد، به حساب اینکه بعضی عمه ها از مادر هم برای برادرزاده مهربانتر هستند - آن بچه خردسال را وارث مملکت قرار داد^(۱) و خود که بعدها به ملکه احمدنگر و چاندسلطانہ ملقب شد، به استحکام مملکت و رفاه و بهبود احوال مردم آن سامان پرداخت.^(۲)

در شبه قاره بزرگ هند، این زن کاردان و فهیم متأسفانه برخورد کرد با پادشاهی مقتدر و بی امان که اکبر نام داشت و به قول ویل دورانت بیسواد بود، و به قول مورخین هند «دیگران برایش کتاب می خواندند و او گوش میداد»^(۳). و این پادشاه سرداری به نام عبدالرحیم و ملقب به خان خانان را برای فتح احمدنگر فرستاد - هفتاد هزار سپاهی قلعه احمدنگر را از چهار طرف محاصره کردند و به مورچال بستن و نقب زنی پرداختند و زیر باره آهون ها (= نقب ها) کنده به باروت پر کردند... قلعه احمدنگر از محکم ترین قلاع آن سامان بود، سرداران مغول و حبشی و برکی با او همکاری می کردند. چاندبی بی زنی زیرک و باهوش بود و ملکه ای با خبر از امور مملکت داری و شایسته جهانبانی - و سلسله نسبش از جانب مادر به جهانشاه، پادشاه معروف قراقویونلو می پیوست.^(۴)

روی کار آمدن این بانوی ترک نژاد در امر سیاست هند، باز آن

۱- این هم تواند بود که اصولاً این زن تا آن وقت ازدواج نکرده و یا خود بچه نداشته است - و گرنه چرا به فکر جانشینی برای خود نیفتاده؟ اگر چنین باشد او مصداق شعر طالب آملی است که فرمود:

خوش دل زخمی که بارِ مرهم نکشید آسوده دلی که ساغر جم نکشید
من بلبل آن گلم که در گلشن راز پژمرده شد و منتِ شبنم نکشید

۲- عبدالرحیم خان خانان، تألیف دکتر جعفر حلیم، چاپ اسلام آباد، ص ۱۳۱.

۳- قول ابوالفضل علاء می. ۴- خان خانان، دکتر حلیم، ص ۱۳۶.

نظریه مخلص را تأیید می‌کند که تفاهم ترکان در مورد تقلد امر حکومت یک شیوه ایلی مناسب و قابل پذیرش بوده است.

به او خبر داده شد که نقب‌های زیر قلعه پر باروت است - دستور داد آنها را از داخل قلعه شکافتند و باروت‌ها را بیرون کشیدند و به جای کیسه‌های باروت مشک‌هایی پر آب در آن جای نهاده‌اند. متهی یکی از این مورچل‌ها شناخته نشد و پر باروت باقی ماند.

وقتی به اشاره شاهزاده مواد - که همراه خان خانان بود - نخستین کانال را آتش زدند - و این اتفاقاً همان کانال پنهان مانده بود - بر اثر آتش، دیوار قلعه به آسمان پرید و رخنه‌ای بزرگ پدید آمد و سپاه‌یانی معدود توانستند داخل قلعه راه یابند، اما چاند بی‌بی بلافاصله در فکر جلوگیری افتاد و سربازانی برابر رخنه ایستادند - و چون سایر کانال‌ها منفجر نشد، لشکر مهاجم نیز در تردید ماند. آن شب از شبهای سخت ملکه بود. چاند بی‌بی خود لباس جنگ پوشید و سلاح در دست میان سربازان قرار گرفت. و کارگران را واداشت تا رخنه قلعه را مرمت کنند. او تا صبح بیدار بود و خود شمع به دست گرفت و به محل رخنه قلعه آمد. مردم هم کوچک و بزرگ همت کردند دیوار قطور قلعه را برآوردند و شبشب دیوار را تعمیر کرده بر بالای آن توپ نصب نمودند. صبح بعد که لشکر مغول متوجه سلامت دیوار شد از تعجب به حیرت افتاد. گفته شده است که چاند بی‌بی گفته بود اگر گلوله‌های توپ تمام شد از نقره گلوله خواهم ساخت و دشمن را راه نخواهم داد. البته ساکنان قلعه دچار کمی آذوقه هم شده بودند و چون اصولاً چاند بی‌بی زنی بود طرفدار صلح، پس پیشنهاد صلح کرد و خان خانان نیز که متوجه شده بود سپاه‌یانی قرار است به

کمک بی بی بیایند، صلاح را در صلح دید و بدین طریق احمدنگر از قتل عام در امان ماند و سپاه دشمن متوجه قلعه‌ای دیگر - نزدیک بالاپور - شدند، و این همان جنگی است که در آن سهیل حبشی داد مردانگی داده، ضمناً در این جنگ حداکثر استفاده از جنگ فیلها نیز شده است. سهیل شکست خورد و او را از میدان بدر بردند.

ث. دولافوز، مورخ انگلیسی تصریح می‌کند که چاندبی بی یکی از زنان قوی و نیرومند و در دکن از حیث هوش و ذکاوت و حرارت و جوش و حمیت معروف و مشهور بوده است.^(۱)

و ملیحه شهدت بها ضرّاتها والفضل ما شهد به الاعداء

واقعه صلح چاندبی بی، گروه کثیری از سرداران را ناخشنود کرد از جمله چیت‌خان، خواجه سرای حبشی، چون از اراده چاندبی بی برای صلح آگاهی یافت، چند تن از حبشیان خونخوار را متفق ساخت که بی بی را از میان بردارند، و به روایت مآثر رحیمی «وقتی آن معصومه^(۲) بر روی سجاده نشسته، به عبادت مشغول بود و توجه به درگاه الهی نموده عجز و زاری و شفاعت می‌نمود - کار او را ساختند.»^(۳) واقعه چاندسلطان، حرف مرا ثابت می‌کند که در نماز هم اهل سیاست باید زره در زیر قبا بپوشند - چاندبی بی درین ایام حدود پنجاه سال داشته است.

بعضی مورخان نوشته‌اند که چاندبی بی از یأس و وحشت تسلیم به دشمن، حمیت او را باعث شد که خود را در چاه عمیق قلعه انداخت و خودکشی کرد.

۱- تاریخ هند، ترجمه فخرداعی، ص ۱۳۷.

۲- مقصود چاندبی بی است.

۳- مآثر رحیمی، ج ۲، ص ۲۹۸.

عقیده بنده این است که آن بزرگواران اطرافیان، زن محترمه را کشته و در چاه انداخته‌اند و شایع کرده‌اند که خودکشی کرده‌است.

اهل دل‌کسی زپی سلطنت و جاه رود؟

کیست کز تخت فرود آید و در چاه رود؟^(۱)

نه مراد، و نه خان خانان، ازین فتح خود، آن نتیجه را که باید بگیرند نگرفتند، و چه خوش گفته خان خانان آنجا که گفته:

طرز دانایان بود همواره نادان زیستن

از درون جمعیت، از بیرون پریشان زیستن

خاک بادا، خاک بادا، بر سر این زندگی

خان خانان بودن و بی جان جانان زیستن

چاندبی‌بی، دختر نظامشاه بحری و خواهر نظامشاه دیوانه بود و

پارسا زنی بود. در ۱۰۰۴ هـ / ۱۵۹۶ م. صلح او با خان خانان صورت گرفت.

در ۱۰۰۷ هـ / ۱۵۹۸ م. بار دیگر با ابوالفضل علاءی پیمان دوستی بست و در

۱۰۰۹ هـ / ۱۶۰۰ م. که شاهزاده دانیال به احمدنگر حمله برد، در خیال آن بود

که صلح تازه برقرار کند، ولی «حبشه خان خواجه سرا با برخی درونی

بدگوه‌ران، آن گزین بانو را جان بشکرد»^(۲)

جسد این خانم را بعدها میرزا ابوتراب رضوی مشهدی «حسب الالماس

وکلای نظامشاهیه با خود [به ایران] آورد که به مشهد مقدسه مدفون سازد»^(۳)

اما در بین راه «غمازان، حقیقت معامله او را - که به چه کار متوجه خراسان

۱- شعر از ملا حاجی محمد.

۲- کاروان هند، گلچین معانی، ص ۲۱۴، نقل از اکبرنامه.

۳- ملک‌شاه حسین سیستانی در تذکرة خیرالبیان.

است - به عرض پادشاه جهان نورالدین محمد جهانگیر [جانشین اکبر شاه] رسانیدند. چون به دارالسلطنه آگره رسید ملک علی کوتوال، او را محبوس ساخته... مدت چهار سال در قلعه رهتاس در قید و حبس بود، و آخر به وسیله آشنایی این سپهسالار [= خان خانان]، از آن بلیه خلاصی یافت... و چون از آن مهلکه برآمد به خراسان شتافت...^(۱)

مؤلف مآثر رحیمی توضیح نمی‌دهد که درین جریان جسد چاندبی بی چه شده است؟ آنچه که مسلم است، پسران اکبر شاه از استخوانهای این زن نام‌آور نیز وحشت داشته‌اند.^(۲)

اینک درست چهار قرن - چهار صد سال، از روزگاری می‌گذرد که استخوانهای چاندبی بی - این زن ماه‌روی ماه‌صفت^(۳) - را به مشهد رضوی حمل کرده‌اند - و متأسفانه باید بگویم که در هزاره دوم و در اواخر قرن بیستم، دیگر اثری از استخوانهای خانم گاندی هم نیست که بخواهیم آن را به جایی حمل کنیم - زیرا جسد او را سوخته‌اند و خاکستر آن را - منصوروار - به باد داده‌اند.

آنچه تا اینجا گفتم یک نوع مقدمه‌چینی و به قول کردها در حکم پیش‌قلیانی بود، چطور است حالا دیگر پُکی به قلیان بزنیم و به قول حاج محمدکریم خان، حال که صدای زنگ قاطرهای امام زمان را می‌شنویم «چرا مردم را معطل کنیم

۱- خود در حادثه زندان خویش گوید:

ز رهنمایی زال قضای حیل‌گر / شدم به قلعه رهتاس پای بند قدر
چه قلعه، کوه شکوهی که آسمان‌نگون / دمیده از کمر او بسان نیلوفر...

۲- میرزا ابوتراب حوالی ۱۰۲۵ هـ. / ۱۶۱۶ م. به خراسان رسیده است.

۳- چاند در لغت پراکرتی به معنی «ماه» است و بنابراین نام او ماه سلطان بوده - صورت دیگر تلفظ کلمه چاندرا نیز هست که در اسامی هندی بسیار دیده میشود.

و آنچه را باید بگوییم چرا نگوییم؟^(۱)

اینک در آغاز هزاره سوم میلادی، من می‌خواهم پیشنهادی تقدیم جامعه ملل بکنم - پیشنهادی که بعضی ممکن است آن را در حکم دروغ سیزده خودمان و در حد شوخی اول آوریل فرنگی‌ها به حساب بیاورند و آن اینست: ما هزاران سال حکومت مردها را تحمل کردیم، دهها قرن تاریخ خود را به قدرت نرینه سپردیم، چطور است در عالم آزمایش چند صباحی، تغییر رویه دهیم، آن‌ها و سالها که رای خود را به رجال سیاست از سید قریشی تا سیاه حبشی تقدیم کردیم و در صندوقهای آراء مردان ریختیم حاصلی جز جنگ و خونریزی نداشت. آن سیاست که بعضی خانم‌ها در طول حکومت مردان اعمال کردند و می‌توان به آن عنوان دتانت Detente داد - در تشنج‌زدائی و تنش‌زدائی کمکی نکرد بلکه پاشنه تفنگ را - که اتفاقاً آن هم در فرنگی به همان صورت دتانت نوشته می‌شود - بر شانه بشر تحمیل کرد.

چطور است حالا بیائیم و نعل را وارونه بزنیم، و حکومت مردانه را تبدیل به زنانه کنیم، شاید، نتیجه آزمایش مثبت و درست از آب درآید! در این مورد البته تعصب فمینیست‌ها را ندارم و زنانه هم فکر نمی‌کنم، قصدم آزمایش در خدمت خلق است:

من نگویم خدمت زاهدگزين يامي فروش

هر که حالت خوش کند در خدمتش چالاك باش

من توقع ندارم که با نقشبندی این پیشنهاد، زن‌ها یا مردها مرا به عنوان مجدد الف ثالث - مورد ستایش قرار دهند - آن چنانکه شیخ احمد سرهندی

نقشبندی را مجدد الف ثانی دانسته‌اند - این مجدد الف ثانی، یک حرف شیرین دارد که در حق آنها که تقلّد امر حکومت را برتابند گفته‌است، و آن این است که «خیلی سعادتمندی باید که این مرارت را در رنگ عسل بیاشامد و هل من مزید نگوید...» قباى حکومت در حکم همان پوست پلنگ است - با صاحب اصلی آن چه کرد که با پوشندهٔ ثانوی آن بکند.

ما گذشتیم از همای و سایهٔ اقبال او

تا کدامین بی‌سعادت بر سر خود جا دهد

مقصود، تغییرِ فُرمِ ارسطویی حکومت است که دو هزار و پانصد سال بر دنیا تسلط داشته و این البته کار آسانی نیست - خصوصاً که همه رجال سیاست دنیا در غرقاب تورم و توحش گرفتار شده، تا سینهٔ اسبها در رودخانهٔ تاریخ آب طغیان کرده، و البته همانطور که از قدیم می‌گفته‌اند: «آدمِ عاقل وسطِ رودخانه اسب عوض نمی‌کند» و ما امروز در وسط رودخانهٔ طغیانی و به قول مهندسین «آبهای وحشی و دیوانه» تازیخ گرفتار آمده‌ایم. حالا ممکن است این پنج شش سال باقیمانده قرن هزاره دوم را هم با آنچه هست بسازیم و ببینیم یلی مثل یلتسین در روسیه با ایل خود چه خواهد کرد، و بیلِ کلیتون در واشنگتن چه گلی بر خواهد داشت، و مردم ایتالیا و وارثانِ نرون با عالیجناب برُلس کونی ۵۷ ساله چه معامله‌ای خواهند کرد؟

به قول صائب:

صلح اربابِ نفاق است پی جنگِ دگر

زرهٔ خویش نهان زیرِ قبا ساخته‌اند

این پیشنهاد من در واقع یک فانتزی و در حکم شوخی اول آوریل برای تاریخ است و البته خود می‌دانم که هرگز عملی نخواهد شد، منتهی چون صحبت خاتونهای ترک در میان است، شاید بشود که درین برهه از زمان، به قول مولانا:

ترکی همه ترکی کند، تاجیک تاجیکی کند

من ساعتی ترکی شوم، یک لحظه تاجیکی کنم

یک خانم فرانسوی کتابی دارد تحت عنوان «این همان یکی است»^(۱)

و کتاب را در سه بخش تنظیم کرده: فصل اول دورانی که زن و مرد هر کدام هویت خود را داشتند (عصر حجر) تحت عنوان *L'un et L'autre*؛ بخش دوم مربوط به قرون وسطی و عصر ایمان است و روزگاری که دوران هم‌زیستی هست ولی فاصله میان زن و مرد طولانی می‌شود، تحت عنوان *L'un Sans L'autre* یعنی مرد بدون زن، و فصل سوم آن مربوط به روزگارانی است که دنیا متوجه میشود، این یکی با دیگری تفاوت ندارد و آنرا زیر عنوان *L'un est l'autre* آورده است = مرد همان زن است، یا اینکه مرد و زن یکی است. در این تیتربندی از یک جناس لفظی زبان فرانسه *et = (و) و est = (هست)* نیز استفاده شده که یک نوع بازی با کلمات است و طبعاً لطافت آن در زبان فارسی محسوس نیست.

این مردها که دو سه هزار سال تاریخ عالم را از خود کرده‌اند، نه گلی بر سر عالم زدند و نه گری از کار خود گشودند، اگر به حجله وارد شدند زره در

1- *L'un est L'Autre*, Elisabeth Badinter, O. Jacob, Paris 1986.

زیر قبا پوشیدند^(۱) و اگر به حمام رفتند شمشیر بر روی لنگ بسته به خزانه داخل شدند،^(۲) حالا چطور است که بیایم و رأی در صندوق ببندیم برای کسانی که لااقل گلاب را از سکنجبین باز می‌شناسند.^(۳) و نه تنها باز می‌شناسند، بلکه از عطر خاصه خود برای لطیف‌ترین قضایای پلیسی هم استفاده می‌کنند.^(۴)

قانون جنگل را ما مردان اختراع کرده‌ایم و آسیا به خون گرداندن از مُبتدعاتِ ما قومِ مردنماست و به آمار سازمان ملل، برای هر پنجاه نفر از ساکنان کره زمین یک مین کار گذاشته یا به تعبیر امروزها یک مین کاشته‌ایم: آغشته‌ایم هر سرخاری به خون دل قانونِ باغبانی صحرا نوشته‌ایم

زنهای ریش‌دار^(۵) که نتوانستند با وجود ریش‌های مُرّصع^(۶) از کشتن و سوختن و خاکستر به باد دادنِ آدمی. چون منصور حلاج جلوگیری کنند. بگذارید بیایند مردانِ بی‌ریش همچون شَعَبِ مادرِ خلیفه‌المقتدر بالله که برای

۱- بُراق حاجب، و داستان او را نوشتم. ۲- مرداوید زیاری.

۳- وشمگیر زیاری، برادر مرداوید «از جانب گیلان به ری آمد و سخت عجمی بود (عجمی یعنی روستایی و نخراشیده) چنانکه از حمام بیرون آمد و سکنجبین پیش وی بردند، بر سر و روی خود ریخت و پنداشت که گلاب است...» (مجمَل التواریخ و القصص، ص ۳۸۹).

۴- ترکان خاتون کرمان و داستان او گذشت.

۵- اصطلاحی است که یک حاکم پاریز در حق بعضی مردان به کار برده است. (پیغمبر دزدان، چاپ پانزدهم، ص ۴۲).

۶- در قدیم بزرگان ما ریش‌ها را به جواهر و اشیاء قیمتی گره می‌زدند و به اصطلاح مُرّصع می‌کردند و تمام تصویرهای مردانی که در تخت جمشید حجاری شده ریش مرصع دارند و این علاوه بر جنبه زینتی یک پیش‌بینی اقتصادی هم داشته برای روزهای فرار - مثل بازوبند الماس و کمربند مرصع ۰ : ین و لگام طلائی. مولانا در مورد این مردانِ ریش مرصع گوید: همچو فرعونِ مرصع کرده ریش برتر از موسی پریده از خریش

جلوگیری از قتل آدمی چون منصور نزد پسر خود وساطت کرد.^(۱) هر چند آن وساطت به جایی نرسید.^(۲)

مقصود آنست که اگر بشود امر حکومت را از چنگ بُراق‌های زره‌پوش و استالین‌های پولادین تانک برون آورد و به دست آق بانوها و زنان موطلائی سپرد شاید بشود به کیمیای سعادت دست یافت. علی‌های سالم‌البیض که در یمن قرن بیستم گرهی از کار نگشودند، برگردیم به بلی‌های صاحب الحیض همان یمن سه هزار سال پیش:

غرض، گشودن قفل سعادت است و، کلید

تفاوتی نکند، گر ز آهن است، ار زر

آری بیائید رأی به اینها بدهیم شاید در هزاره سوم فرصتی پیش آید که با تغییر فرم مردسالاری به زن سالاری، یک عقب‌گرد ۱۸۰ درجه‌ای باشد که آن سعادت که یک عمر افلاطون‌ها و ارسطوها و سقراط‌ها و کنفوسیوس‌ها و هابس‌ها و ولترها و غزالی‌ها در جستجویش بودند و هرگز به کیمیای سعادت دست نیافتند بسا ازین طریق و درین آزمایش توفیق حاصل شود و اگر هم نشد

۱- ولهذه السيدة اخبار كثيرة جمعت بين الغرابه والطرفه، وكانت في قضية الحسين بن منصور الحلاج الشهيرة منعت ابنها المقتدر من الاذن بقتله، واخرته اياماً خوفاً على ابنها ولكنها لم تستطع تخليص الحلاج من القتل» (سيدات البلاط العباسي مصطفى جواد، ص ۹۳) یعنی در حق این خانم سیده شغب که کنیزکی بود از آن المعترض بالله و برایش فرزندی آورد اخبار گوناگون عجیب و غریب هست از جمله در مورد واقعه حسین بن منصور حلاج صوفی معروف. او فرزند خود المقتدر بالله را برحذر داشت که آن مرد را نکشد و چند صباحی هم قتل او را عقب انداخت اما نتوانست حلاج را بالاخره از مرگ نجات دهد.

۲- نقل است که درویشی در آن میان از او (حلاج در زندان) پرسید که عشق چیست؟ گفت: امروز بینی و فردا بینی و پس فردا بینی. آنروزش بکشتند و دیگر روزش بسوختند و سوم روزش به باد دادند» (تذكرة الاولياء، شيخ عطار، ص ۱۲۰).

ELISABETH BADINTER

L'UN EST L'AUTRE

DES RELATIONS ENTRE HOMMES ET FEMMES



که نشد دنیا باز می‌گردد به همان روال قدیم. و همان «خرسیا و راه آسیا» یک آزمایش کوتاه هزارساله در تاریخ بشر قابل تحمل است.^(۱)

قرنها و هزاره‌ها ما مردها حکومت کردیم و گُلّی بر سر اجتماع نزدیم - همانطور که در افریقا، آمدند و پس از قرن‌ها حکومت سفیدپوستان، امر حکومت را سپردند به سیاهان، و رأی به صندوقِ نلّسن ماندلا دادند - بیائیم و آزمایش را - رأی را نه به صندوقچه جواهرات جنس لطیف، بل به صندوق سیاستِ نصفِ دوم جمعیت بریزیم، شاید کمپیوترهای بهاران آزادی ملّت‌های هزاره سوم، نقش تازه‌ای در سرنوشت بشر رقم زنند:

در بهاران کی شود سرسبز، سنگ

خاک شو تا گُل بروید رنگ رنگ

سالها تو سنگ بودی دلخراش

آزمون را، چند روزی، خاک باش^(۲)

باستانی پاریزی - اردیبهشت ۱۳۷۳

۱ - و از قدیم گفته‌اند که آدمیزاد از یک بار ... دادن هیز نمی‌شود!

۲ - شعر از مولانا است.

مقدمه مؤلف

امروزه در ده کشور سلطنتی موجود در جهان با احتساب لیختن اشتاین و مونا کوسه فرمانروای زن در کشورهای انگلیس، هلند و لوکزامبورگ بر تخت سلطنت تکیه دارند. در جزیره تونگا (جزیره دوستی) از جزایر تحت الحمايه انگلیس، نیز شاهزاده خانمی به نام سالوته سلطنت می‌کند. قبل از ژولیاننا ملکه هلند، مادرش ویلهلمینا (۱۹۴۸ - ۱۸۹۰ م.) بر تخت سلطنت تکیه داشت و به هنگام کودکی او نیز مادرش اما مقام نیابت سلطنت را عهده‌دار بود. پس از ژولیاننا، به دلیل نداشتن فرزند ذکور، دخترش آنا به سلطنت خواهد رسید و بدین ترتیب چهار زن پی‌درپی در هلند سلطنت خواهند کرد.

در جمع کشورهای اروپایی قوانین کشور دانمارک نیز سلطنت زنان را در صورت نبودن فرزند ذکور جایز شمرده است بنابراین پس از فوت ملکه فعلی دانمارک، دختر او به سلطنت خواهد رسید. زنان در همه جا حتی در

کشورهای جدیدالتأسیس و در شرف تأسیس افریقا تقریباً به حقوق خود دست یافته‌اند و سلطنت چهار زن در جهان امروز نباید غریب به نظر آید. زنان از ادوار اولیه تاریخ با وجود ایجاد محدودیتهای فراوان از سوی مردان در مورد حقوق آنان توانسته‌اند نقش خود را بخوبی ایفا کرده و حتی تاج پادشاهی بر سر گذارند «بلقیس»^(۱) ملکه سبا که هنوز هم زندگی او در پرده اسرار نهفته است، در سالهای ۹۳۳ - ۹۷۳ ق.م. حضرت سلیمان (ع) را ملاقات کرد. امپراتوران حبشه (اتیوپی) خود را از سلاله فرزندی که از این ازدواج بوجود آمد، می‌دانند و به آن افتخار می‌کنند. دختر «آخاب» پادشاه اسرائیل که همسر «یورام» (اورام) پادشاه یهود شده بود پس از مرگ فرزندش «آخزیا» تمام شاهزادگان را از میان برداشت و خود بر تخت تکیه زد. وی پس از شش سال حکومت خونین (۸۴۲ - ۸۴۸ ق.م.) در جریان شورش نوه‌اش یوآس که از کشتار آخزیا نجات یافته و در معبدی پنهان شده بود به قتل رسید. زندگی وی تراژدی پنج پرده‌ای راسین بنام آتالیا (عتلیه) را شکل می‌دهد. کلثوپاترا، ملکه مصر که دو سردار بزرگ رومی دلباخته او بودند، هنگامی که در سال ۳۰ ق.م. به اتفاق آنتونیوس در «آکتیوم» از اوکتاویانوس شکست خورد مرگ را بر جریحه‌دار شدن غرور خویش ترجیح داد و بانیش زهر آگین ماریه زندگی خود خاتمه بخشید. مرگ کلثوپاترا سوژه‌نوشته‌های برناردشاو شد.

۱- هر چند برخی از کتابهای مقدس تورات مثل کتاب اول پادشاهان، کتاب دوم تواریخ ایام: باب ۹ بند ۹ - ۱؛ و همچنین انجیل متی: باب ۱۲، ۴۲؛ انجیل لوقا: باب ۱۱، ۳۱؛ و منابع قدیمی ملاقات حضرت سلیمان (ع) و بلقیس را می‌نویسند، لیکن بررسیهای جدید این موضوع را تأیید نمی‌کند. برای آگاهی بیشتر رک: نشأت جفتا، تاریخ عرب قبل از اسلام و دوره جاهلیت، آنکارا، ۱۹۵۷، ص ۱۱.

پس از کشته شدن اذینه (ادونات) حکمران معروف تدْمُر (پالمیر) به سال ۲۶۶ م. همسرش زباء (زنوبیا، زینب) زمام امور حکومت را به دست گرفت. او پاکسب اجازه از رومی‌ها، مصر را نیز متصرف شد و مرزهای حاکمیت خود را گسترش داد. زباء در شورشی علیه رومی‌ها به سال ۲۷۰ م. شکست خورد و در دومین شورش علیه آنان، اسیر و به روم منتقل شد. وی در رُم همه را مجذوب زیبایی و هوش و ذکاوت خویش کرد.

در قرن ششم میلادی، در غرب اروپای قرون وسطی توسط سالوین‌ها (شاخه‌ای از فرانک‌ها) قانونی تدوین و به نام قانون سالین (قانون سالیک) مشهور شد که در دوران مورو - ونژین‌ها و کاروونژین‌ها مورد استفاده قرار گرفت. بند پنجم ماده پنجاه و نهم این قانون زنان را از ارث بردن اموال غیرمنقول منع می‌کند و تقسیم اموال غیرمنقول را فقط بین پسران اعم از مشروع یا نامشروع مجاز می‌شمارد. در آن زمان فرقی بین حقوق فردی و اجتماعی به چشم نمی‌خورد و در حکومت نیز فرقی میان قلمرو پادشاه و دیگران وجود نداشت. تمام فرزندان مشروع و نامشروع قبل از تعیین قلمرو خود تمام درآمد را به طور مساوی بین خودشان تقسیم می‌کردند. اگرچه این ماده از قانون کم و بیش رعایت می‌شد و دختران از ارث بردن از اموال غیرمنقول محروم بودند، لیکن با گذشت زمان و به هنگام سلطنت جانشینان امپراتوری فرانک، حق جانشینی و سلطنت آنان به رسمیت شناخته شد. براساس این ماده قانون دختران فرمانروایان شاهزاده‌نشینایی که در طول جنگهای صلیبی (قرن ۱۱ الی ۱۳ م.) در شرق نزدیک و مناطق قدس، انطاکیه، قبرس، طرابلس شکل گرفتند، نمی‌توانستند به حکومت برسند و تنها در

صورت ازدواج با یکی از شاهزادگان ذکور و در نقش ملکه در اداره امور سهیم می شدند.^(۱) در امپراتوری مقدس (روم - ژرمن) که خود را ادامه امپراتوری فرانک می دانست، سلطنت ماری ترز فرزند کارل ششم در آلمان مورد قبول واقع نشد و براساس قانونی که در زمان پدرش کارل ششم به نام Die Pragmatische sanktion تدوین شده بود حاکمیت اوقط براراضی وابسته به قلمروها بسبورگ به رسمیت شناخته شد. اما به حکومت رسیدن زنان در دولتهایی که خود را تداوم امپراتوری فرانک به حساب نمی آوردند مانند انگلستان، اسکاتلند، اسپانیا، پرتغال، سیسیل (ناپل)، سوئد، نروژ، دانمارک و روسیه بسیار عادی بود.

بسیاری از زنانی که در اروپا به حکومت رسیدند، توانستند خدمات باارزشی به کشور خود انجام دهند و اسامی خود را در ردیف حکام شایسته کشور خود تثبیت کنند. در کشورهای انگلستان و روسیه، زنان بیشتر از دیگر نقاط جهان به سلطنت رسیدند و نیز توانستند در زمان پادشاهی خویش نقش باارزشی در کشور خود ایفا کنند. به طور نمونه، الیزابت اول ملکه انگلستان (۱۰۱۲ - ۹۶۵ ه.ق. / ۱۶۰۳ - ۱۵۵۸ م.) که در سال ۹۹۶ ه.ق. / ۱۵۸۸ م. ناوگان اسپانیا آرمادای شکستناپذیر را شکست داد، مذهب پروتستان را در انگلیس حفظ کرد و کشور خود را به صورت قویترین کشور دریایی درآورد. در زمان حکومت ملکه ماری (۱۱۰۵ - ۱۱۰۰ ه.ق. / ۱۶۹۴ - ۱۶۸۹ م.) ملکه آن (۱۱۲۶ - ۱۱۱۴ ه.ق. / ۱۷۱۴ - ۱۷۰۲ م.) با وجود دموکراسی در

1- Annie Herzoy, Die aufden Fürstenthronen der Kreuzfahrer staaten. Berlin 1919.

جامعه به حکومت رسید و تثبیت شد. در دوران سلطنت ملکه ویکتوریا که دوره‌ای از تاریخ انگلستان با نام او عجین شده است امپراتوری انگلیس گسترش یافت و تمام مناطق سوق الجیشی جهان را تصاحب کرد و ملکه توانست در هندوستان تاج امپراتوری بر سرگذار و نقاط مهمی مانند مصر و کشورهای آفریقای جنوبی را به قلمرو خویش ملحق کند. در این موقعیت عظیم ویکتوریا بایستی نقش فعال و با ارزش مردی چون دیسرایلی رانیز به حساب آوریم.

قرن هیجدهم میلادی، دوران یکصدساله حکومت زنان در روسیه است. در زمان پتر اول روسیه در جرگه کشورهای بزرگ و قدرتمند اروپا قرار گرفت و ملکه‌های روسیه توانستند امپراتوری وسیع پتر را حفظ کنند و توسعه دهند. یکی از آنان کاترین دوم است که باشکستهایی که بر امپراتوری عثمانی وارد کرد، قلمرو خویش را گسترش داد و مرزهای جنوبی روسیه را به دریای سیاه رساند. در اواخر قرن پانزدهم و اوایل قرن شانزدهم میلادی ایزابل اول شاهزاده خانم کاستیل توانست اسپانیا را تحت حکومتی جدید متحد سازد و با تهیه کشتی‌های درخواستی کریستف کلمب به کشف امریکا کمک کند.

در سال ۷۸۹ ه. ق. / ۱۳۸۷ م. ملکه مارگریت زمام حکومت دانمارک و نروژ را بدست گرفت و مدتی بعد نیز به سلطنت سوئد انتخاب شد. وی که در قیاس با سمیرامیس ملکه آشوری لقب سمیرامیس شمال گرفت، در دوران حکومت خویش (۸۱۵ - ۷۸۹ ه. ق. / ۱۴۱۲ - ۱۳۸۷ م.) توانست با اتحاد با گلمار این سه دولت را مدتی به صورت یک کشور واحد متشکل کند.

اولین زنی که در امپراتوری اتریش - که تداوم امپراتوری فرانک به حساب می‌آمد - بر تخت سلطنت جلوس کرد ماری ترز است (۱۱۹۴ -

۱۱۵۳ هـ. ق. / ۱۷۸۰ - ۱۷۴۰ م.). وی پس از هفت سال نبرد با فردریک کبیر پادشاه سیلزی و پروس و شکست او، موفق شد که کشور خود را به خوبی اداره کند و باتکیه بر انرژی و جسارت خود جای برجسته‌ای در میان امپراتوران اتریش بیابد. در اینجا فهرستی از زنانی که در اروپا به سلطنت رسیدند - غیر از شاهزاده‌نشینهای کوچک - ارائه می‌شود.

بیزانس

ایرن ۱۸۶ - ۱۸۰ هـ. ق. / ۸۰۲ - ۷۹۶ م.
 زئو (دوماه به اتفاق ثئودورا) ۴۳۳ هـ. ق. / ۱۰۴۲ م.
 ثئودورا ۴۴۸ - ۴۴۶ هـ. ق. / ۱۰۵۶ - ۱۰۵۴ م.

اسپانیا (کاستیل، لیون و اسپانیا)

اراجا (لیون و کاستیل) ۵۲۰ - ۵۰۲ هـ. ق. / ۱۱۲۶ - ۱۱۰۹ م.
 ایزابل اول (کاستیل) ۹۱۰ - ۸۷۹ هـ. ق. / ۱۵۰۴ - ۱۴۷۴ م.
 ژوانا (کاستیل) ۹۱۲ - ۹۱۰ هـ. ق. / ۱۵۰۶ - ۱۵۰۴ م.
 ایزابل دوم (اسپانیا) ۱۲۸۵ - ۱۲۴۹ هـ. ق. / ۱۸۶۸ - ۱۸۳۳ م.

اسکاتلند

مارگریت ۶۸۹ - ۶۸۵ هـ. ق. / ۱۲۹۰ - ۱۲۸۶ م.
 ماری استوارت ۹۷۶ - ۹۴۹ هـ. ق. / ۱۵۶۸ - ۱۵۴۲ م.

ناپل

ژوانای اول ۷۸۴ - ۷۴۴ هـ. ق. / ۱۳۸۲ - ۱۳۴۳ م.
 ژوانای دوم ۸۳۹ - ۸۱۷ هـ. ق. / ۱۴۳۵ - ۱۴۱۴ م.

دانمارک، نروژ، سوئد

- مارگریٹ (دانمارک، نروژ، سوئد) ۸۱۵ - ۷۸۹ ه.ق. / ۱۴۱۲ - ۱۳۸۷ م.
 کریستین (سوئد) ۱۰۶۴ - ۱۰۴۲ ه.ق. / ۱۶۵۴ - ۱۶۳۲ م.
 اولریکا (سوئد) ۱۱۶۴ - ۱۱۳۲ ه.ق. / ۱۷۵۱ - ۱۷۲۰ م.

انگلستان

- لیدی جان گری (اعلام شد ولی به سلطنت نرسید) ۹۶۰ ه.ق. / ۱۵۵۳ م.
 ماری (خونین) ۹۶۵ - ۹۶۰ ه.ق. / ۱۵۵۸ - ۱۵۵۳ م.
 الیزابت اول ۱۰۱۲ - ۹۶۵ ه.ق. / ۱۶۰۳ - ۱۵۵۸ م.
 ماری ۱۱۰۵ - ۱۱۰۰ ه.ق. / ۱۶۹۴ - ۱۶۸۹ م.
 آن ۱۱۲۶ - ۱۱۱۴ ه.ق. / ۱۷۱۴ - ۱۷۰۲ م.
 ویکتوریا ۱۳۱۹ - ۱۲۵۳ ه.ق. / ۱۹۰۱ - ۱۸۳۷ م.
 الیزابت دوم ۱۳۷۱ ه.ق. / ۱۹۵۲ م.

روسیه

- کاترین اول ۱۱۳۹ - ۱۱۳۷ ه.ق. / ۱۷۲۷ - ۱۷۲۵ م.
 آنّا ۱۱۵۳ - ۱۱۴۳ ه.ق. / ۱۷۴۰ - ۱۷۳۰ م.
 الیزابت ۱۱۷۶ - ۱۱۵۴ ه.ق. / ۱۷۶۲ - ۱۷۴۱ م.
 کاترین دوم ۱۲۱۱ - ۱۱۷۶ ه.ق. / ۱۷۹۶ - ۱۷۶۲ م.
 ماری ترز ۱۱۵۳ ه.ق. / ۱۷۸۰ - ۱۷۴۰ م.

پرتقال

- ماری اول ۱۲۰۵ - ۱۱۹۱ ه.ق. / ۱۷۹۱ - ۱۷۷۷ م.
 ماری دوم ۱۲۶۹ - ۱۲۴۹ ه.ق. / ۱۸۵۳ - ۱۸۳۳ م.

هلند

۱۳۶۷-۱۳۰۸ ه.ق./۱۹۴۸-۱۸۹۰ م.

ویلهمینا

۱۳۶۷ ه.ق./۱۹۴۸ م.

ژولیاننا

* * *

در مناطقی از شرق نیز زنان امکان رسیدن به سلطنت را بدست آورده‌اند. در این باره در صفحات قبل از زنانی نظیر بلقیس، آتالیا (عتلیه) کلثوپاترا و زنوبیا سخن گفتیم. بجز این افراد از حکام زن دیگری نیز می‌توان نام برد؛ از جمله در دولت عرب عمالقه زنی بنام زیبا پس از فوت پدرش در حوالی الجزیره به امارت رسید که با دسیسه‌ای کشته شد!^(۱) در میان پیامبران دروغینی که اندکی قبل از رحلت حضرت رسول (ص) و نیز پس از وفات ایشان ادعای پیامبری کرده‌اند، زنی به نام «سجاح» دیده می‌شود. سجاح که با یکی دیگر از مدعیان پیامبری یعنی مسیلمه کذاب همداستان شده بود، تا قبل از آگاهی و انصراف از ادعای کذب خود همانند فرمانده و حاکمی مقتدر عمل کرد.

در قرن ششم قبل از میلاد نیز در میان ماساژت‌ها (به نوشته مورخین ایرانی سکاها) که سرگذشت آنان با افسانه درهم آمیخته زنی به نام تومیریس بعد از مرگ شوهرش بر تخت نشست. کوروش پادشاه هخامنشی که می‌خواست حاکمیت تومیریس را از بین ببرد از او درخواست ازدواج کرد. لیکن تومیریس که به نیت باطنی کوروش پی برده بود از ازدواج با او خودداری کرد. کوروش نیز به سرزمین تومیریس یورش برد و در جنگی که بین طرفین به

۱- محمد ذهنی، مشاهیر النساء، ص ۲۵۴ و دیگر صفحات.

وقوع پیوست، فرزند و تعداد زیادی از سپاهیان تومیریس به قتل رسیدند. تومیریس برای کوروش چنین پیام فرستاد: «از اتفاقاتی که رخ داد مغرور مباش، تو در این جنگ نه با شجاعت بلکه با نیرنگ پیروز شدی، جسد فرزندم را به من بازگردان، پیش از آنکه به کیفر اعمال توهین آمیز خود بررسی سرزمین مرا ترک کن. سوگند بخدای خورشید که اگر جز این کنی، تا آخرین نفس در مقابل تو خواهم ایستاد». کوروش به این تهدید توجهی نکرد. تومیریس در رأس سپاهیان خود به ایرانیان حمله کرد و پس از جنگی خونین آنان را شکست داد. بنا بر نوشته هرودوت، کوروش در این نبرد به قتل رسید. لیکن به روایت گزنفون او پس از این شکست موفق به فرار شد. بهمن بن اسفندیار از شاهان کیانی ایران بجای برادرش، دخترش هما را به جانشینی خویش برگزید و هما پس از بهمن سی و دو سال سلطنت کرد.

پس از مرگ قباد دوم ساسانی در سال ۶۲۸ م. نجبای بزرگ به تغییر و تعویض پی در پی فرمانروایان پرداختند. پس از اردشیر بوراندخت دختر خسرو دوم پرویز به سلطنت رسید. بوراندخت پس از شانزده ماه سلطنت توأم با لیاقت درگذشت و یک ماه پس از او خواهرش آذرمدخت بر تخت سلطنت تکیه زد.

در زمان مغولان نیز در بسیاری از موارد پس از مرگ امپراتور تا تعیین جانشین وی زن او زمام حکومت را به دست می گرفت. به عنوان مثال توراکینا عروس چنگیزخان و همسر اوکتای، پس از مرگ شوهرش چهار سال سلطنت کرد^(۱). حتی زنی مسلمان به نام فاطمه خاتون همانند نخست وزیر در دستگاه

۱- جوینی، تاریخ جهانگشای، عبدالباقی گلپنارلی، ج ۲، ص ۲۲۷؛ ابوالغازی بهادرخان، شجره ترک، ص ۱۴۷.

او انجام وظیفه می‌کرد. در میان مغولان واگذاری نیابت سلطنت به مادران در صورت صغر سن فرزندان وی نیز متداول بوده‌است. حتی بعضی از این زنان سکه به نام خود ضرب کردند به طوری که اورغانا (اورگینا خاتون) همسر قراهاکو پس از مرگ شوهرش به سال ۶۴۹ هـ. ق. / ۱۲۵۱ م. به دلیل خردسالی فرزندش به عنوان نایب السلطنه اداره حکومت را به دست گرفت و به نام خود سکه زد. همچنین اوغولغایمیش خاتون زن گیوک نیز پس از مرگ شوهرش به نام فرزند خود خوجاوناگو حکومت کرد.



سکه‌های توراکینا خاتون، ضرب تفلیس

در نظام مادرشاهی مناطق جنوب شرقی خاور دور نقش مهم زنان در زندگی سیاسی جامعه بخوبی روشن است. به عنوان مثال در سال ۴۰ م. دو

خواهر به نام تروننگ برای رهایی ویتنام از سلطه چین قیام کردند (مانند ژاندارک که یک هزار و چهارصد سال بعد در فرانسه قیام کرد) و با تجهیز سپاهی از زنان، چینی‌ها را از وطن خویش بیرون راندند و ویتنام را آزاد ساختند. لیکن این آزادی تنها چهار سال دوام یافت و حاکم حيله گر چین با دسیسه و نیرنگ سپاه این زنان عفیف و محجوب را متلاشی و دوباره ویتنام را تصرف کرد. خواهران تروننگ نیز پس از شکست از چینی‌ها خود را به رودخانه انداختند و خودکشی کردند.

تاکنون هر سال به یاد پیروزی خواهران تروننگ در شهر سایگون جشن یادبودی برپا می‌شود. در جزایر هاوایی واقع بین قاره آمریکا و خاور دور در قرن نوزدهم میلادی زنان پیایی نقشهای مهمی بازی کردند. حتی به هنگام حاکمیت ایالات متحده بر آنجا اداره امور این جزایر در اختیار ملکه‌ای به نام «لی لویی گالانی» بوده (۱۳۱۱ - ۱۳۰۹ ه. ق. / ۱۸۹۳ - ۱۸۹۱ م.).

در جزایر ماداگاسکار واقع در شرق افریقا که ظاهراً ساکنانش از مالزی یا بدانجا کوچ کرده‌اند، در قرن نوزدهم میلادی چند ملکه پیایی حکومت کردند. در سال ۱۸۲۸ م. پس از سرکوب شورشی که به دنبال مرگ رادامای اول حاکم ماداگاسکار برپا شده بود دست‌اندرکاران حکومت ماداگاسکار یکی از همسران راداما به نام راناوال اول را به سلطنت انتخاب کردند. ملکه در مدت حکومت خود دولتهای انگلیس و فرانسه را که قصد اشغال جزیره را داشتند، از آنجا اخراج کرد. او در سال ۱۲۶۱ ه. ق. / ۱۸۴۵ م. در برابر هجوم فرانسوی‌ها که تاماتا را بمباران کردند و قصد پیاده کردن نیرو در ماداگاسکار را داشتند به مقاومت برخاست و مدت هشت سال جزیره را از نفوذ دولتهای

امپریالیست محفوظ نگهداشت. پس از مرگ ملکه به ۱۲۷۸ ه.ق. / ۱۸۶۱ م. پسرش رادامای دوم به سلطنت نشست اما وی دو سال بعد در نتیجه شورش به قتل رسید و همسرش به نام رابورا با لقب راسوهرینا به حکومت رسید. راسوهرینا نیز در سال ۱۲۸۵ ه.ق. / ۱۸۶۸ م. فوت کرد و راماما دختر برادرش با نام «راناوال دوم» به سلطنت نشست. پس از او نیز زنی دیگر از خاندان شاهی با نام «راناوال سوم» بر تخت نشست و تا سال ۱۳۱۳ ه.ق. / ۱۸۹۵ م. که کشور فرانسه جزیره ماداگاسکار را مستعمره خود کرد در رأس حکومت قرار داشت.

* * *

با مشاهده فرمانروایان زن در کشورهای شرق و غرب این سؤال پیش می‌آید که آیا در دولتهای اسلامی نیز زنانی به حکومت رسیده‌اند یا نه. اگر وجود داشته‌اند به چه طریق و تحت چه شرایطی به حکومت رسیده‌اند و حاکمیت آنان به چه شکلی بوده‌است. در پاسخ این سؤالات مطالب زیر را عرضه می‌کنیم.

در قرآن کریم و احادیث شریف تحول بزرگی در مورد حقوق اجتماعی زنان در تاریخ جهان مشاهده می‌شود. اگر چه نقش زن در برخی جنبه‌ها کمتر از مرد جلوه می‌کند، لیکن دگرگونی‌هایی که پس از ظهور اسلام در حقوق اجتماعی زنان مسلمان پدید آمد به اندازه‌ای قابل توجه است که نظیرش در هیچ یک از انقلابات جهان مشاهده نمی‌شود. قبل از اسلام زن عرب در مورد ازدواج، طلاق و میراث صاحب هیچ‌گونه حقی نبود؛ لیکن با حاکمیت اسلام

در این موارد حقوق و امتیازات فراوانی کسب کرد. شخصیت و حقوق زنان در بسیاری از موارد مخصوصاً حقوق اقتصادی آنها نسبت به دوران قبل از اسلام بسیار رشد و گسترش یافت. بدین ترتیب، به هنگام گسترش اسلام و رشد فرهنگی جامعه، زنان نیز توانستند نقش خود را به طور ارزنده ای ایفا کنند. چنانکه در کنار ادبا، فقها، شعرا و دانشمندان بزرگ مرد، زنان نیز توانستند مقام خویش را باز یابند. در اینجا ذکر اسامی چند تن از این زنان به عنوان مثال در تاریخ اسلام، خالی از فایده نخواهد بود. در سال ۷۲۶ ه. ق. / ۱۳۲۶ این بطوطه با دو زن مُدرسه به نامهای شیخه صالحه ام محمد عایشه بنت محمد ... حرانی و شیخه صالحه زینب بنت کمال الدین احمد بن عبدالرحیم ... مقدسی در شام ... ملاقات کرد. ام عبدالله بنت القاضی شمس الدین نواده علامه وجیه الدین حنبلی نیز از محدثین بسیار مشهور بود که به مصر دعوت شد. در آنجا امیر سیف الدین ارغون و قاضی کریم الدین الکبیر در کلاس درس حدیث او حاضر می شدند. غیر از قاضی فخر الدین المصری ذهبی و شیخ صلاح الدین العادی و بسیاری از افراد مشهور دیگر نیز در درس صیت الوزراء ام عبدالله (تولد ۶۲۴ ه. ق. / ۱۳۲۴ م. وفات ۷۱۷ ه. ق. / ۱۳۱۷ م.) حاضر می شدند.

زن دیگری به نام شهده بنت ابن ناصراحمد، پس از تحصیل علم در محضر استادان مشهور و اخذ گواهینامه از آنان در منزل خود واقع در میدان مسجد جامع سرای بغداد تدریس را آغاز کرد و با استقبال طلاب علوم دینی مواجه شد. شهده که به فخر النساء ملقب شده بود، به سال ۵۷۴ ه. ق. / ۹ - ۱۱۷۸ م. در سن ۹۰ سالگی فوت کرد. فون کرامر از کتاب بجای مانده این

زن عالمه که حاوی یادداشتهای وی می‌باشد، سخن می‌گوید^(۱). دختر عبدالوهاب بن عمر بن کثیر نیز که پس از تحصیل و اخذ گواهینامه از مشایخ معروف وقت به عنوان «سیدالقضات» شهرت یافته بود، از محدثان مشهور اوایل قرن نهم هجری می‌باشد. به‌طور کلی پس از رحلت حضرت محمد(ص) از آغاز شکل‌گیری علم حدیث نقش ارزنده زنان بخوبی مشاهده می‌شود. در میان این زنان نیز شخصیت و نظرات عایشه همسر پیغمبر اکرم در مواقع بحرانی جامعه اسلامی در دوران خلافت سه خلیفه اول از اعتبار فراوان برخوردار بود.

دختر شیخ تقی‌الدین واسطی نیز پس از اخذ گواهینامه اجتهاد در جوار مسجد شام به تدریس کتاب الخراج یحیی بن آدم پرداخت. وی که به لقب «سیدالفقهاء» مشهور شده بود به سال ۷۲۶ ه. ق. / ۱۳۲۶ م. در سن نود و دو سالگی فوت کرد.

در شام نیز زنی واعظ به نام «سیدالعلماء» زندگی می‌کرد که به علت شایستگی در نطق و بیان به او لقب «بلبل» داده شده بود. به هنگام مرگ سیدالعلماء جمعیت زیادی در مراسم تدفینش شرکت کردند.

زنی با نام اصلی وجیه بنت مؤدب و لقب «زین الدار» نیز به دلیل دارا بودن فضیلت و اطلاعات عمیق فقهی، مشهور شده بود. در اینجا ذکر نام زنی به نام زینب بنت عمر از استادان ذهبی که در بغداد و بعلبک حدیث تدریس می‌کرد، خالی از فایده نخواهد بود.

1- Alfred V. Kremer Studien ZUR Vergleichenden culturge Schichte des orientes Vorzüglich nach arabischen Quellen. 11. S. 121 .

زنی به نام خدیجه الشهبانیه که به سال ۴۶۰ ه. ق. / ۱۰۶۷ م. در بغداد فوت کرد، نیز با موعظه‌های خود شهرتی بهم رسانیده بود.

«بسیه» دختر معتمد بن عباد «امیر اشبیلیه» مقام بزرگی در جمع ادبای آندلس یافته بود. همچنین در اندلس شاعره‌ای به اسم «حمدونه» فرزند شخصی به نام «زیاد» استاد شعر عصر خود بود که بسیاری از شعرای مشهور از اشعار او تقلید کرده و حتی ادعای مالکیت اشعار وی را داشته‌اند. در دوران خلافت عباسیان در قرن چهارم هجری زنی از واعظان مشهور بغداد به نام حمده بنت واثق در «باب المراتب» مجالس موعظه و سخنرانی ترتیب می‌داد. حمده حدیث را از ابوبکر احمد بن علی، و فقه را از ابن سمعانی یاد گرفته بود.

نقش برجسته زنان را در ممالک اسلامی در کسوت شاعر، ادیب، فقیه، محدث و واعظ مشاهده کردیم، لیکن موضوع قضاوت آنها همیشه مورد مناقشه و اختلاف نظر بوده است به نظر ماوردی مرد بودن و تجربه داشتن از شرایط قضاوت است.^(۱) اما ابوحنیفه معتقد است که در دعوی‌هایی که شهادت زنان پذیرفته می‌شود، قضاوت آنان نیز مورد قبول است. ابوجریر طبری نیز قضاوت زنان را در تمام دعوی‌ها پذیرفته است.

گرچه تا به امروز نتوانسته‌ایم موجودیت زنی را در مسند قضاوت اثبات کنیم،^(۲) لیکن می‌توانیم از زنانی در مشاغل بالاتر از قضاوت یعنی ریاست «دیوان مظالم» نام ببریم. در زمان منصور خلیفه عباسی تمام قلمرو خلافت توسط مادرش اداره می‌شد و او در رأس رابطین خود با مردم زنی به نام

۱- ماوردی، الاحکام السلطانی، چاپ انگلیسی، ص ۱۰۷.

۲- آلفرد کرامر، همان اثر، ج یک، ص ۴۱۶.

سومیل را جهت دریافت اخبار و رسیدگی به شکایات مردم تعیین کرده بود. این زن روزهای جمعه در آرامگاهی که مادر مقتدر در محله رصافه بغداد جهت خویش بنا کرده بود مجالسی با شرکت فقها، قضات و رجال دولت تشکیل می داد و به مسائل و امور جاری می پرداخت و احکام را نیز خود امضاء می کرد.^(۱)

* * *

چنان که مشاهده کردیم، اسلام که اشتغال به تمام مشاغل را برای زنان جایز دانسته عجباً که راه رسیدن به حکومت را بر آنان مسدود کرده است! در کتاب احکام سلطانیه ماوردی که از منابع اصلی حقوقی دولت اسلامی به شمار می آید، دو شرط «مرد بودن» و «بالغ بودن» را در میان هفت شرطی که برای انتخاب امام قایل شده مشاهده می شود.^(۲) این دو شرط در کتابهای «طوالع الانوار» قاضی بیضاوی و «احیاء علوم الدین» غزالی نیز ذکر شده است.^(۳)

پیروان مذهب شیعی، شاخه ای از شیعه، بخاطر احترام به غزاله زن شیب مؤسس این فرقه امامت زن را به طور وضوح پذیرفته اند.^(۴) ولی بعکس، افرادی که به حاکمیت زن راضی نبودند، به حدیثی از زمان پیغمبر (ص) در رابطه با سلطنت دختر خسرو دوم پرویز پادشاه ساسانی که فرموده بود قومی که اداره کارهای مملکتش به دست زن سپرده شود، راه راستگاری را نخواهد

۱- ابن تغری بردی، ج ۲، ص ۱۲۰۳. ۲- ماوردی، احکام سلطانیه، چاپ انگر، ص ۵.
 ۳- رک: آلفرد کرامر، همان اثر، ج ۱، ص ۳۹۹؛ دایرة المعارف اسلامی، ماده خلیفه که در
 ارنولد اشتباهاً قبول این دو شرط را به وسیله ماوردی ذکر می کند.
 ۴- مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۳۵۵.

دید، تکیه می‌کنند. ولی به طور کلی نظریات فقهای جدید در مورد حاکمیت زنان به یک شکل نیست. ماوردی و ابن جمعه سه نوع حکومت و یا تصاحب حکومت از سه طریق زیر را می‌پذیرند:

۱- از طریق انتخاب (اختیار)؛ ۲- پذیرفتن از قبل (عهد)؛ ۳- قدرت (شوکت) یا غلبه و برتری. مؤلفان دو شرط اولی را «اختیاریه» و سومی را «قهریه» می‌گفتند.^(۱)

در مورد نحوه انتخاب نیز مؤلفین در یک جهت فکری نیستند، بعضی عقیده دارند که در انتخاب امام نظرخواهی از تمام امت لازم است. در مقابل، بعضی رأی عده‌ای محدود از مردم را کافی میدانند و برای اثبات نظریات خود به نحوه انتخابات خلفای صدر اسلام تکیه می‌کنند. حتی برخی از مؤلفان عقیده دارند امامی که با رأی موافق پنج نفر شرکت کننده در انتخابات تعیین شود، معتبر است.

در شکل دوم (عهد) امام یا حاکم در زمان حیاتش جانشین خود را تعیین و به مردم معرفی می‌کند؛ روی این اصل، در دولتهای اسلامی به آنان که به تخت رسیدنشان در آینده قبول شده است، عنوان ولیعهد می‌دادند. این اصول با تعیین عمر به وسیله ابوبکر قبل از مرگش و قبول این انتخابات از طرف امت متداول شد.

حضرت محمد (ص) برای جنگ موته در سوریه فرمودند که در صورت

1- HammeR Purgstall über die richtsmaessige Thronfolge Nach moslemischen Sta atsrechtes , beson ders in Bezug Begriffen des aufdasden osmanische Reich (Abh. Ph. Cl. B. A. W. München 1840) S. 593 .

شهید شدن یک فرمانده، دیگری می‌تواند بلافاصله جایگزین او شود و بدین ترتیب سید بن حارث، جعفر بن ابیطالب، عبدالله بن رواحه [بن ثعلبه] پشت سرهم به فرماندهی تعیین گشتند؛ این رسم در مورد تعیین جانشین از طرف حکام نیز تا سه نفر پشت سرهم مورد قبول واقع گردید.

در تاریخ اسلام برای اولین بار معاویه پسرش یزید را به ولیعهدی تعیین نمود و در زمان حیات خود برای او از مردم بیعت گرفت. باز در تاریخ اسلام ولید بن عبدالملک* اولین خلیفه اموی است که دو نفر یعنی برادرزاده‌اش عمر بن عبدالعزیز و برادر خود یزید را پشت سرهم به ولیعهدی تعیین کرد. ابوالعباس عبدالله، مؤسس دولت عباسی نیز با پیروی از این اصل، برادرش منصور و عیسی بن موسی را به ولیعهدی برگزید. ولی منصور این اصل را رعایت نکرد و فرزندش مهدی را بجانشینی خود برگزید. علما از این عملکرد منصور سخت برآشتند و تا دریافت خبر صریح انصراف عیسی بن موسی از خلافت، جانشینی مهدی را به رسمیت نشناختند. بعد از این واقعه، به محض جلوس ولیعهد به خلافت او نیز نظم را برهم زد و مسئله داشتن حق تعیین جانشین به وسیله فرمانروای جدید، موضوع کشمکش گردید و بالاخره این حق پذیرفته نشد.

اولین خلیفه‌ای که تعیین سه ولیعهد را مرسوم کرد، هارون الرشید بود، و آنان عبارت بودند از امین، مأمون و مؤتمن. مأمون نظم تعیین شده از طرف پدرش را برهم زد و علی بن موسی الرضا (ع) هشتمین امام از خاندان حضرت علی (ع) را به ولیعهدی انتخاب کرد که مورد قبول واقع نگردید و در نتیجه

* - در متن اصلی ولید بن عبدالله آمده است.

مردم با ابراهیم فرزند مهدی از خلفای سابق عباسی بیعت کردند. اما عاقبت خلافت نصیب هیچ‌یک از طرفین نگردید و معتصم با قدرت خلافت را تصاحب کرد و از مردم بیعت گرفت. متوکل نهمین خلیفه عباسی نیز همانند هارون الرشید سه فرزند خود را به ترتیب جانشین خویش کرد.

سومین راه تصاحب حاکمیت، قدرت (شوکت) و یا قهر و غلبه بود. بعدها حقوق‌قدانان قوانین عمومی اسلام به خاطر کنترل اوضاع آشفته و جلوگیری از منازعات داخلی و همچنین حفظ مصالح دولتهای اسلامی، قبول حاکمیت چنین افرادی را، با وجود اینکه قبلاً به ولیعهدی تعیین نشده و مردم با آنها بیعت نکرده بودند، قبول و توصیه می‌کردند. ابن جمعه در کتاب «تحریر الکلام» خود می‌نویسد: حکامی که بدین وسیله بر تخت می‌نشینند، حتی اگر افرادی نادان، ظالم و سفیه نیز باشند، تأیید آنان به خاطر مصالح دولت اسلامی لازم است، و اگر فرد ثالثی دوباره این شخص را مغلوب کند، شناسایی فرد غالب نیز لازم است.^(۱)

در نتیجه حقوق اسلامی، حاکمیت هر فردی را که حکومت را با قدرت تصاحب کند، حتی اگر آن فرد زن باشد، تأیید می‌کند.

در تاریخ اسلام تعداد حکامی که از طریق قهر و غلبه، تاج و تخت را تصاحب نموده‌اند بسیار زیاد است؛ به عنوان مثال به ذکر چندتن از آنان می‌پردازیم: در حکومت بنی‌امیه، بعد از مرگ معاویه دوم و پس از وقوع منازعات داخلی مروان بر رقبای خود غلبه نمود و پس از بدست آوردن خزانه دولت در شام در محرم ۶۵ هـ. ق. / اوت ۶۸۴ م. مردم با او بیعت نمودند.

به طوری که در بالا اشاره شد معتصم پسر هارون الرشید نیز با غلبه خلافت را تصاحب کرد.

* * *

همان طور که لیاقت و شایستگی زنان اسلامی را در زمینه های علوم، فقه و ادبیات مشاهده نمودیم، آنان از ایفای نقش عملی ارزنده در صحنه های سیاسی نیز غفلت نکردند. در اینجا هدف از ذکر نقش سیاسی زنان، تصاحب مقام و مشاغل مهم مملکتی اعم از والیگری، نیابت و نهایتاً حکومت می باشد؛ نه ذکر زنان صاحب نفوذی مانند خرم و کوسم، یا سلطانهای نظیر تورخان، و یا سالارزنان با نفوذی نظیر مهین آن آغا دایه اکبر شاه (۱۰۱۴ - ۹۶۳ ه. ق.) / (۱۶۰۵ - ۱۵۵۶ م.) متعلق به دربار امپراتوران ترک مغول، و یا بغداد خاتون همسر ابوسعید بهادر از پادشاهان ایلخانان ایران. زیرا در طول تاریخ؛ در اکثر نقاط جهان و در بسیاری از موارد زنان در پشت پرده اداره کنندگان حقیقی حکومت بوده اند. علاوه بر آن دسته از زنان که به نامشان در فوق اشاره شد، نام عده ای زیاد از جمله ملکه افسانه ای بابل سازنده باغهای معلق بابل یعنی سمیرامیس که اقتدارش بر شوهرش نینوس سایه افکنده بود. ملکه تنودورا* همسر ژوستینیانوس امپراتور بیزانس که از فرار شوهرش در مقابل شورشیان جلوگیری نمود و باعث پیروزی او گردید.

* - تنودورا، زن ژوستینیان (۵۶۵ - ۵۲۷ م.) زنی بود فعال و در اداره امور سیاسی امپراتوری نقش عمده ای داشت. در شورشی که در سال ۵۳۲ م. در قسطنطنیه برپا شد ژوستینیان قصد فرار داشت اما زنش تنودورا وی را از این کار بازداشت. بلزار فرمانده امپراتوری بر قیام کنندگان تاخت و پس از قتل سی هزارتن از شورشیان قیام را فرونشاند. این قیام در تاریخ بنام قیام نیکا معروف است (نیکا کلمه ای است یونانی به معنی پیروزباد). تاریخ بیزانس تالیف ژرژ استروگورسکی ص ۶۷.

مارکیز دوپومپا دور (دو باری Marquise depompadour de Barre)، و ماری آنتوانت در فرانسه، و نورمحل* سوگلی جهانگیر در هندوستان، و تسوشی** ملکه چین قبل از اعلام جمهوریت، و صدها و صدها نمونه دیگر به یاد و حافظه خطور می‌کند.

حال به ذکر چند نمونه از زنان دولتهای اسلامی که در زمینه‌های ذکر شده وظایف سیاسی را عهده‌دار بودند، می‌پردازیم. پس از مرگ حکم دوم حاکم اندلس در سال ۳۶۶ ه. ق. / ۹۷۶ م. فرزند بزرگ او هشام بیش از ده سال نداشت؛ لذا مادرش صبح به اتفاق آرا به عنوان مشاور و نایب او تعیین گردید و تا بزرگ شدن فرزندش، با کمک یکی از اصیل‌زادگان عرب به نام محمد بن ابی عامر المنصور در اداره امور دولت لیاقت فراوانی از خود نشان داد.^(۱) در مصر الحاکم خلیفه خشن فاطمیان نه تنها شراب را قدغن کرد دستور کندن ریشه درختان انگور را نیز صادر نمود و بعد ادعای خدایی کرد. خواهرش (سیده‌الملوک) چون زندگی خود را در خطر دید، لذا شب ۲۷ شوال ۴۱۱/

*- نورمحل نورهان از مشاهیر شاعران، زوجه جهانگیر از امپراتوران مغول هند دختر اعتمادالدوله وزیر در زمان حیات شوهرش نفوذ و اقتدار خود را صرف کارهای عام‌المنفعه نمود و خیرات و مبرات زیادی از خود بجای گذاشت. بعد از مرگ شوهر نیز اعتبار خود را حفظ نمود و بیشتر عمر خود را در شهر لاهور گذراند و به سال ۱۰۵۵ ه. ق. در سن ۷۲ سالگی وفات نمود و در آرامگاه باشکوهی دفن گردید که به اشعار فارسی مزین است از آن جمله:

نام تو بردم و زدم آتش بجان خویش در آتشم پوشم ز دست زبان خویش.
قاموس اعلام، جلد ۶، ص ۴۶۰۸.

** - تسوشی، آخرین ملکه چین از خاندان منچو بود که به سال ۱۸۳۵ متولد و از سال ۱۸۶۰ الی ۱۹۰۸ قدرت را در چین در دست داشت.

۱- بروکلمان، تاریخ‌دول اسلامی، ترجمه نشأت جغتای، ص ۲۰۳. منجم‌باشی، صحایف‌الانخبار، ج ۲، ص ۲۰.

۱۳ فوریه ۱۰۲۱ او را در بالای کوهی به قتل رساند و برادرش الظاهر را به تخت سلطنت نشاند و خود نیز نایب او گردید. اگرچه در دوره حاکمیت کوتاه سیده الملوک آرامش از نو برقرار گردید، ولی مرگ او در اثر یک سوء قصد اداره امور مملکت را از هم پاشید. و بعد از مدتی منصور فرزند کوچک ظاهر بر تخت نشست و مادرش که کنیزی سیاه بود، نیابت سلطنت را به عهده گرفت.^(۱)

بدرالدین عینی در بیان مدح آمیز خود در مورد غازیة خاتون، صاحب حما می نویسد: او دختر ملک کامل سلطان مصر بود؛ در سال ۶۲۹ هـ. ق. / ۳۲ - ۱۲۳۱ م. پس از ازدواج با ملک المظفر حاکم حما به آنجا آمد و پس از مرگ شوهرش نیابت فرزندش ملک المنصور را عهده دار گردید.

بعدها در زمان حیاتش اداره مناطق تحت حاکمیت خود را به فرزندش واگذار کرد (عقد الجمان، ص ۴۱۱). دایفا خاتون دختر ملک العادل از سلاطین ایوبی، بعد از مرگ شوهرش ملک الظاهر حاکم حلب و فرزندش عزیز نیابت نوه خود ناصریوسف را عهده دار گردید. او با کمک دوامیر با قدرت خود تمام قوانین مملکتی را به اجرا درآورد و مدت شش سال مانند یک حاکم مقتدر منطقه حاکمیت خود را اداره کرد.

منابع ذکر می کنند که سلطان العادل هنگامی که در قلعه حما از میهمانانش پذیرایی می کرد صاحب دختری گردید که به احترام میهمانان اسم او را دایفا (مسافر مهمان) گذاشت.

دایفا خاتون بعدها در مقام نیابت با رفع اختلافات با کمال الدین

بن‌العديم^(۱) در مورد حما و حمص موجب برقراری مجدد صلح گردید. به هنگام حاکمیت حکام ترک در مصر بسال ۷۸۴ ه.ق. / ۳ - ۱۳۸۲ م. مادر ملک‌الاشراف بعثت صغر سن فرزندش اداره مملکت را به دست گرفت و این کار را در نهایت شایستگی انجام داد.

در قرن شانزدهم در شهر غازان سیوم بیکه خاتون بیوه جانعلی پس از ازدواج با صفا‌گرای نیابت فرزند سه ساله خود اتمیش‌گرای را عهده‌دار گردید. او دشمنی دیرینه خود را با زوسها ادامه داده و در میان ترکان وطن‌دوست غازان مانند یک قهرمان مشهور شده بود.^(۲)

در امپراتوری عثمانی نیز در زمان مراد سوم جانفدا قادین کدخدای حرم همایونی بود. او در عین اجرای قوانین سخت در مورد زنان دربار به اتفاق شمس احمد پاشا، غضنفر آغا رئیس دارالسعاده و خواجه سعدالدین افندی (صاحب تاج التواریخ) از ارکان مهم دولت بود او حتی به دلیل خوش‌فکری و قدرت اندیشه از اعضای مهم این گروه محسوب می‌گردید.

* * *

ما در این تحقیقات توانستیم وجود هفده زن حاکم را در دولتهای اسلامی به اثبات برسانیم. لازم به یادآوری است که ما در این تحقیق خود اسامی زنانی که علایم پادشاهی نداشتند یعنی سکه به نام آنان ضرب نشده و یا در مساجد خطبه به نامشان خوانده نشده و یا منابع آن دوران مقام پادشاهی

۱- کمال‌الدین بن‌العديم، تاریخ خطب، Blochetter، پاریس، سال ۱۹۰۰، ص ۱۹۰، ابن خلکان، وفیات‌الاعیان، قاهره، ۱۹۴۸، ج ۳، ص ۱۸۳.

۲- اقدس نعمت‌کرات، "خان‌نشین غازان"، نشریه دانشکده زبان، تاریخ و جغرافیا، آنکارا، ج ۱۲، ص ۲۲۸.

آنان را باتفاق آراء تأیید نکرده‌اند، به عنوان پادشاه ذکر نکردیم. در میان این هفده زن حاکم نیز متأسفانه نتوانستیم از نام حاکم جزایر مالیگوت واقع در جنوب غربی جزایر سیلان که در اوایل قرن هفدهم حکومت می‌کرد اطلاعاتی به دست دهیم.

ما در این تحقیق خود با در نظر گرفتن ارتباط مناطق و یا رابطه خویشاوندی مجبور شدیم پادشاه خاتون را قبل از آتش خاتون، و دوندو خاتون را مقدم بر حکام مالی، و فاطمه بیکه را قبل از پادشاهان زن در آنچه ذکر کنیم. البته گذشته از این موارد سعی بر این شد که سایر موارد به ترتیب زمانی ذکر شوند. از طرفی شرح تاریخ مختصر سلطنت، همچنین بررسی تاریخ زمان نزدیک به این فرمانروایان زن را خالی از فایده ندیدیم.



دیدار بلقیس ملکه سبا با حضرت سلیمان (ع)

دولت‌های مسلمان دهلی

۱- سلطان رضیه

در میان دولتهای اسلامی از اسپانیا تا اندونزی رضیه خاتون اولین پادشاه زن دولت مسلمان ترک در دهلی می‌باشد.

دهلی از مهمترین شهرهای هندوستان شمالی است که به وسیله راجه پریتوی (Prithvi) بنا شده و در میان هفت شهر منسوب به این نام، قدیمی ترین آنها محسوب می‌شود. این شهر در سال ۵۸۴ ه.ق. / ۸۹ - ۱۱۸۸ م. به دست امیر قطب‌الدین آیبک، از غلامان شهاب‌الدین محمد سام حاکم غور فتح شد.^(۱) آیبک بعد از مرگ شهاب‌الدین محمد (مغالدین محمد) به سال ۶۰۲ ه.ق. / ۶ - ۱۲۰۵ م. رسماً استقلال خود را اعلام و حکومت جدید خود را با

۱- این بطوطه تاریخ ۵۸۴ ه.ق. را بر محراب مسجد بزرگ دهلی مشاهده کرده بود. ج ۲، ص ۳۴. (سفرنامه ابن بطوطه، ترجمه محمدعلی موحد، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، چاپ اول، ج ۲، ص ۴۸۴).

انتساب به مغرالدين «مغریه» نام نهاد. بدین ترتیب مناطق مهم هندوستان نظیر رانتابور، گوالیور، بیانه، بنارس، اجمیر، پاتان، کالینجر و بنگال مجبور به قبول حاکمیت دولت مسلمان ترک شدند و دنیای اسلام توانست حاکمیت قدرتمند خود را در این مناطق استوار کند.

بسال ۶۰۷ ه.ق. / ۱۲۱۰ م. آیینک بهنگام بازی چوگان از اسب به زیر افتاد و فوت نمود و فرزندش آرام شاه بجای او به سلطنت نشست. ولی او نتوانست مدت زیادی حکومت کند و در همان سال از سلطنت خلع و اعدام گردید.

سپس ایلتمش «شمس الدیناوالدین» غلام و داماد قطب الدین آیینک با تصاحب عنوان فرمانروا به تخت سلطنت جلوس کرد.^(۱) «تاج الدین یلدیز» سلطان غزنه نیز برای او چتر فرستاد و این خاندان بدون نیاز و بطور سمبولیک وابستگی خود را به دودمان غوری نشان می داد. به هرحال این وابستگی هم به دولت غزنه و هم به دولت دهلی قدرت معنوی می داد.

۲- خاندان شمسیه

به هنگام جلوس ایلتمش^(۲) بر تخت سلطنت و نیز بعد از آن وی با

۱- حسن نظامی، تاج المآثر فی تاریخ، نسخه ایاصوفیه، ص ۲۲۲ ب.
۲- به هنگام بررسی این اسم در کتابهای مورخینی نظیر حسن نظامی که خود معاصر با وقایع بوده است در بعضی از دستویسهای بجای مانده از این مورخ این کلمه به صورت ایلتمیش (iletmis) و در بعضی دیگر از نسخ دستویس به صورت ایلتمش قید گردیده است. در فهرست کتاب

Horovitz, The inscription of iltutnish (Epigraphia indo - Moslemica
12 - 1911 و الیوت داوسون (Filliot - Dowson) نیز در کتاب History of india نیز

مشکلات زیادی برخورد کرد. هنگامی که ایلتمش برای تصاحب دهلی مشغول نبرد با آرام شاه حاکم بی قدرت دهلی بود، در اوچ، قباچه داماد دوم آیبک با تصرف مولتان مناطق وسیع سند تا سواحل دریا، لاهور و قسمت اعظم پنجاب، نواحی جنوبی رودخانه سر هند و سولج دولت بزرگی تشکیل داد. از طرفی نیز سلطان محمد خوارزمشاه غزنه را تصرف کرد و میل داشت مرزهای حکومت خود را تا دامنه جنوبی کوههای هندوکش گسترش دهد. در این موقع تاج الدین یلدیز، از حکام متبوع ایلتمش با استفاده از این اوضاع با حمله به سوی اوچ، آنجا را از دست صاحبش ناصرالدین قباچه گرفت ولی او به این متصرفات قانع نشد و رهسپار دهلی گردید. ایلتمش فرمانده خوبی بود و در نبردی که با تاج الدین یلدیز نمود، او را در تارائین شکست داد و در حالی که زخمی بود به اسارت گرفت و در سال ۶۱۲ ه.ق. / ۱۲۱۵ م. او را در بادون اعدام کرد. بدین ترتیب ایلتمش رقبای خود را متلاشی کرده و حکومت خویش را ثبات بخشید و پس از آن عنوان «شمسیه» به سلاله او داده شد.

دو سال پس از این موفقیت ایلتمش لاهور را از قباچه گرفت و سپس در مقابل سلطان جلال الدین خوارزمشاه که از جلو حملات دهشتناک چنگیزخان

→ بصورت شمس الدین التمش قید کرده است. تلفظ این کلمه مورد مناقشه استاد کوپرولو و حکمت بایور گردید. رک: بولتن شماره ۵۶، ص ۵۸۸ - ۵۶۷ که با تکیه به نوشته ها و تصاویر سکه ها در مقاله حکمت بایور برعکس نظر او تلفظ کلمه به صورت ایلتمش صحیح به نظر می آید. در این اشعار که یکصدسال پس از دوران زندگی ایلتمش سروده شده نیز چنین ذکر شده است:

آن شهنشاهی که حاتم بذل و رستم کوشش است

ناصر دنیا و دین محمودبن التمش است

در یادداشتهای طبقات ناصری پنجاب منتشر شده از طرف دانشگاه، ص ۸۳۱ - ۸۳۰، اسم حاکم به صورت ایلتمش قید شده است.

مغول فرار نموده و قصد ایجاد دولتی در دهلی داشت سیاست ماهرانه نه جنگ و نه صلح را پیشه کرد.^(۱)

ایلتمش سال ۲۴ - ۶۲۳ ه. ق. / ۱۲۲۶ م. را صرف تصرف شهرهای رانتابور، ماندوار و بیهار نمود و در سال ۲۸ - ۶۲۷ ه. ق. / ۱۲۳۰ م. قباچه را از میان برداشت و با هموارکردن راه حاکمیت خود بنگال را نیز بر راحتی متصرف گردید. بدین ترتیب ایالتهای منسوب به قباچه به انضمام بنگال و بیهار نیز جزو متصرفات دولت ترک دهلی شد. در سال ۶۲۶ ه. ق. / ۱۲۲۹ م. پادشاهی هند و حکومت مناطق متصرف شده از طرف خلیفه نیز به رسمیت شناخته شد و عناوینی نظیر "السلطان المعظم، ناصر المؤمنین" به او داده شد، و خلعت ارسالی خلیفه به وسیله ایلچیان تقدیم او گردید، و بدین ترتیب دولت ترک دهلی رسماً مورد شناسایی قرار گرفت. ایلتمش که علاوه بر جسارت و دلاوری به دانشمندان و صنعتگران نیز ارج می نهاد، نام نیکی از خود در تاریخ بجای گذاشت. ایلتمش ناحیه گوالیور را که بعد از مرگ آیبک به دست هندوها افتاده بود به سال ۱۲۳۲ م. از آنها پس گرفت.^(۲) و منهاج الدین نویسنده کتاب طبقات ناصری را به سمت قاضی و امام تعیین و مأمور رسیدگی به کلیه کارهای شرعی کرد.^(۳)

ایلتمش به سال ۱۲۳۴ م. پس از فتح شهرهای مالوا، بیلس و اوجین به هنگام مراجعت به پایتخت خود دهلی با شورش بزرگ قرامطه مواجه گردید. شورشیان برای تصاحب سلطنت در یکی از روزهای جمعه هنگام اقامه نماز

۱- حکمت بایور، تاریخ هند، ج ۱، ص ۲۷۸؛ خلیل ادهم، دول اسلامی، ص ۴۹۵.

۲- حسن نظامی، تاج المآثر، نسخه ایاصوفیه، ص ۱۵۶، ب، رک: فتح گوالیور.

۳- بنابر طبقات ناصری، ص ۱۵۶، بسال ۶۳۵ ه. ق. به خدمت رضیه سلطان درآمد.

جمعه قصد کشتن ایلتمش را داشتند. لیکن او توانست با فرار از میان جمعیت انبوه جان خود را نجات بدهد و با قتل عام بسیاری از قرمطیان عصیان آنها را فروشانند.^(۱)

شمس‌الدین ایلتمش به واسطه عدالتش مشهور گردید. وی هر چند وزیری را همنام خواجه نظام الملک وزیر مشهور دربار سلجوقیان مأمور رسیدگی به امور نمود،^(۲) خود نیز بدون تشریفات شبانه‌روز برای احقاق حق مردم شخصاً به کارها رسیدگی می‌کرد.^(۳) شمس‌الدین ایلتمش دستور داد تمام فقراء در مناطق تحت حاکمیت او لباسهای رنگارنگ بپوشند و خود سوار بر اسب شهر را می‌گشت و به گرفتاریهای مردم رسیدگی می‌کرد. بعدها نیز دستور داد مجسمه دو شیر از سنگ مرمر را در مقابل کاخش نصب کردند، و زنگهایی نیز به گردن مجسمه‌ها آویختند تا مردم در هر لحظه‌ای از شبانه‌روز بتوانند با به صدا درآوردن آنها با حاکم تماس بگیرند و دادخواهی نمایند.

۳- انتخاب رضیه‌خاتون به عنوان ولیعهد و فوت ایلتمش

از میان فرزندان شمس‌الدین ایلتمش ناصرالدین محمود تنها فرزند مقتدر و بالیقت او بود که به هنگام حکومتش در بنگال وفات کرد. هیچ‌یک از فرزندان دیگرش^(۴) عقل و درایت دخترش رضیه را نداشتند. او زنی عادل و

۱- حکمت بایور، همان اثر، ج ۱، ص ۲۸۱.

۲- منجم‌باشی، صحایف الاخبار، ج ۲، ص ۶۰۴.

۳- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۳۶.

۴- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۳۶، می‌نویسد: سلطان ایلتمش بعد از مرگ سه فرزند به نامهای رکن‌الدین، معزالدین و ناصرالدین از خود بجای گذاشت.

دوستدار مردم بود و ایلتمش با درک این موضوع که او بر تمام رموز اداره امور مملکت واقف است به سال ۱۲۳۲ م. پس از فتح گوالیور و به هنگام بازگشت به دهلی وزیر و عده‌ای از امرا را احضار کرد و ولیعهدی رضیه خاتون را به اطلاع آنها رسانید و به وزیرش تاج‌الدین محمود نیز دستور داد که منشور ولایت عهدی را تهیه کند.^(۱) بدین ترتیب تا آنجایی که ما می‌دانیم از میان زنان پادشاه در عالم اسلام تنها رضیه خاتون بود که سلطتش را از میان سه طریق ذکر شده در بالا از راه عهد (یعنی حاکم وقت قبل از مرگش او را به پادشاهی تعیین نمود) بدست آورد. به هنگام آماده شدن این منشور امرای بانفوذی که با پادشاه در تماس بودند علت تعیین رضیه خاتون را به پادشاهی مسلمانان هند، علی‌رغم وجود پسران پادشاه که در سن بلوغ نیز بودند، جویا شدند و نامناسب بودن تصمیمات پادشاه را در این خصوص به او تذکر دادند. سلطان ایلتمش معایب پسرانش از جمله می‌خوارگی و غرق شدن در رؤیاهای جوانی و این که هیچ کدام از آنها توانایی اداره مملکت را ندارند، برشمرد و نیز توانایی رضیه خاتون و مناسب بودن انتخاب او به ولیعهدی و روشن شدن محاسن این انتخاب را در آینده به حاضرین گوشزد کرد.

رضیه خاتون برای حکومت تمام اوصاف پادشاهی را بهتر از فرزندان ذکور ایلتمش دارا بود؛ در عین جنگجویی و جسارت زنی بسیار خوش خوی و دوستدار و پشتیبان علما و دانشمندان بود، مادرش ترکان خاتون نیز از مقتدرترین زنان حرم محسوب می‌شد.

۱- طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۳۷؛ خواجه نظام‌الدین احمد، طبقات اکبری، ج ۱، ص ۶۵؛ میرخواند، ج ۴، ص ۲۱۷.

ایلتتمش به سال ۶ - ۱۲۳۵ م. در حین جنگی علیه قاقارها (Hohar) Kakar در نواحی پنجاب شمالی بیمار شد و پس از بازگشت از این سفر در همان سال وفات نمود. مرگ او باعث تیرگی روابط ترکان خاتون با هووی خود شاه ترکان مادر رکن الدین گردید. (۱)

شمس الدین ایلتتمش در کنار قابلیت نظامی و اداری مردی جوانمرد و گشاده دست بود و دربار او را «دربار شمسی» لقب داده بودند. بعد از مرگ او امرایش به دو گروه تقسیم شدند.

۴- سلطنت کوتاه مدت رکن الدین و جلوس رضیه خاتون به سلطنت

یک گروه از امرا خواستار به سلطنت رسیدن رضیه خاتون بودند، ولی گروه دیگر میل داشتند یکی از پسران ایلتتمش به نام رکن الدین فیروز شاه را که به هنگام برگشتن ایلتتمش از سفر جنگی پنجاب و بیماری او حاکم لاهور بود، به سلطنت برسانند. بالاخره این گروه کار را از پیش برد و رکن الدین فیروز شاه را به کمک و شهادت مادرش شاه ترکان به سلطنت رساند. (۲) طولی نکشید که شاه ترکان نسبت به هووهای سابق و فرزندان آنها بنای ظلم و بدرفتاری گذاشت؛ ابتدا یکی از فرزندان ایلتتمش به نام قطب الدین را کور و بعد به قتل رساند. (۳)

۱- طبقات ناصری، چاپ لاهور، ص ۹۳. ۲- حکمت بایور، همان اثر، ج ۱، ص ۲۸۲.
۳- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۳۶، می نویسد که رکن الدین به محض جلوس به تخت سلطنت بنای ظلم را در حق برادرش معزالدین گذاشت روی این اصل رضیه نیز تصمیم به قتل او گرفت این موضوع در کتاب حکمت بایور ج ۱، ص ۲۸۲ به نام قطب الدین محمد ذکر شده است.

میخوارگی و لاابالیگری بیش از حد رکن الدین نیز باعث گردید که اداره امور تمام کارها به دست شاه ترکان بیفتد. بعد از مدت کمی اکثر حکام ولایات و همچنین غیاث الدین محمدیکی دیگر از پسران ایلتمش سرکشی آغاز نمودند و از پرداخت بعضی مالیاتها سرباز زدند.^(۱) در این زمان ملک سیف الدین ترک نیز وارد پنجاب شد. پادشاه در تنگنا قرار گرفت و ناگزیر مدتی دست از میخوارگی کشید تا خود را برای دفع شورشیان آماده کند. او با احضار امرا و جمع آوری سپاه در رأس سپاهیان خود از دهلی خارج شد. باوجود جوانمردی و انسان دوستی او، بسیاری از طرفدارانش با ترک او به صف شورشیان پیوستند. در این زمان رابطه رضیه خاتون با شاه ترکان مادر رکن الدین سخت تیره گردید تا آنجا که شاه ترکان او را تهدید به مرگ نمود. این شایعه در شهر پیچید و طرفداران رضیه خاتون خود را آماده حمایت از او کردند. به روایت منهاج الدین که در این تاریخ قاضی شهرگوالیور بود (طبقات ناصری، لاهور، ص ۹۳) در این زمان شاه ترکان مادر رکن الدین به طرفداران رضیه حمله نمود؛ اما طرفداران رضیه در شهر دهلی شاه ترکان را مجبور به پناه گرفتن در کاخ خود نمودند. به محض رسیدن رکن الدین به شهر گیلوگهری (Giyul Gehri) مادرش شاه ترکان اسیر گردید و امرای لشکر به پایتخت آمدند پس از بیعت نمودن با رضیه خاتون او را به تخت سلطنت نشانند. رضیه خاتون به محض جلوس به تخت سلطنت بعضی از امرا و طرفداران ترک خود را برای دستگیری رکن الدین به شهر گیلوگهری فرستاد. امرا پس از اسیر کردن

۱- طبقات ناصری، ص ۹۴؛ حکمت بایور، همان اثر، ج ۱، ص ۲۸۲؛ منجم باشی، صحایف الاخبار، ج ۲، ص ۶۰۴؛ محمد ذهنی، مشاهیر النساء، ج ۱، ص ۲۳۳.

رکن‌الدین او را به دهلی آوردند و به دستور حاکم جدید پس از بستن دستهایش او را به زندان انداختند. در آنجا بود که به رحمت ایزدی پیوست (۸ ربیع‌الاول ۶۳۴ ه. ق. / ۱۲۳۶ م.).

ابن بطوطه در مورد به سلطنت رسیدن سلطان رضیه خاتون می‌نویسد: (۱)
رکن‌الدین تحت تأثیر مادرش شاه ترکان در حق برادرش بنای ظلم گذاشت و بدین علت خواهرش رضیه خاتون تصمیم به نابودی او گرفت و در یکی از روزهایی که رکن‌الدین در مسجد بود، رضیه خاتون لباس تظلم‌خواهی پوشید و به پشت بام قصر قدیمی (دولت‌خانه) رفت و با نشان دادن خود به مردم شهر شروع به صحبت نمود که برادرم رکن‌الدین برادرمان مغرالدین (یا قطب‌الدین محمد) را نابود نمود و حال قصد نابودی مرا دارد؛ و نیز جوانمردی، عدالت و بخشش پدرش را به مردم یادآوری نمود. مردم رکن‌الدین را در مسجد دستگیر نمودند به حضور سلطان رضیه خاتون آوردند؛ رضیه خاتون گفت: «قاتل باید به قتل برسد» لذا رکن‌الدین به جرم قتل برادرش اعدام گردید. به علت کوچک بودن سایر فرزندان ایلتمش امرا به اتفاق رضیه خاتون را به سلطنت نشانیدند (۶۳۴ ه. ق. / ۱۲۳۶ م.). به طوری که مشاهده می‌کنیم رضیه خاتون به علت عدم موفقیت در تصاحب سلطنت از طریق «عهد»، با توسل به قهر و غلبه به حق خود می‌رسد.

علل اصلی سقوط رکن‌الدین که سلطنتش بیش از شش ماه و بیست و هشت روز دوام نیاورد عبارت بودند از: عدم توجه او به کارهای دولتی و توجه بیش از حد به عیش و عشرت؛ به طوریکه تنها مطربها و رقاصه‌ها طرف توجه او

بودند. او در حال مستی سوار بر فیل در شهر می‌گشت و طلا و نقره در میان مردم پخش می‌کرد. توجه بیش از حد او به فیل‌بانان و ثروتمند نمودن آنها و نیز دوستی و معاشرت با گمراهان و معتقد نبودن به کوچکترین اذیت در حق جانداران، عاقبت باعث از دست رفتن سلطنت و مرگ او گردید.^(۱)

۵- سلطنت سلطان رضیه خاتون، مرگ و شخصیت او

رضیه خاتون به سال ۱۲۳۶ م. به تخت سلطنت جلوس کرد. او ابتدا به اوضاع نابسامان خاندان شمسیه سروسامانی داد و تمام عادات و رسوم را که در زمان سلطنت برادرش رکن‌الدین سست شده و یا بکلی از بین رفته بود از نو برقرار نمود. دوباره عدالت را بر جامعه حاکم کرد و رفتار عادلانه با مردم پیش گرفت.^(۲) بر روی سکه‌هایی که در اوایل سلطنتش ضرب گردید، عبارات «عمدةالنسوان ملکه زمان سلطان رضیه بنت شمس‌الدین ایلتمش» و در جای دیگر «رضیه‌الدیناوالدین» و عناوین دیگری نظیر «بلقیس جهان» به چشم می‌خورد.

این زن برجسته به محض جلوس به سلطنت، مجبور به مقابله با حوادث طولانی و خسته‌کننده دشمنان خود گردید،^(۳) که یکی از مهمترین آنها نورترک می‌باشد که ظاهراً از تعصبات شدید مذهبی ناشی می‌گردید. این شورش به وسیله ترکی به نام نورالدین پا گرفت. قرامطه و ملاحده منطقه سند در کنار رودهای جندوگنگ در شهر دهلی اجتماع نمودند و در خفا سوگند

۱- طبقات ناصری، ص ۹۴؛ منجم‌باشی، همان اثر، ج ۲، ص ۶۰۴.

۲- طبقات اکبری، ج ۱، ص ۶۵؛ طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۳۹.

۳- حکمت بالور، همان اثر، ج ۱، ص ۲۸۵.



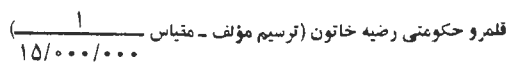
سلطان رضیه (تصویر مینیاتوری که تا امروز منتشر نشده است.)

وفاداری نسبت بهم یاد کردند. نور ترک مردی با فرهنگ بود. او از جمع کردن مردم به دور خود و موعظه کردن برای آنها خوشحال می شد. او مردم را علیه معتقدات مذاهب حنفی و شافعی تحریک می کرد و عملکردشان نظیر مُرجئه* بود. طرفداران نورالدین که به تحریک او خود را آماده کرده بودند، در روز ششم ماه رجب سال ۶۳۴ ه. ق. با مجهز ساختن خود به شمشیر و سپر وارد مسجد جامع شهر دهلی شدند. این افراد مسلح که تعدادشان به یکهزارتن می رسید، به دو شاخه تقسیم شدند. یکی از این شاخه ها از در شمالی از طرف ینی - حصار و دیگری پس از گذشتن از بازار بزازان به گمان ورود به مسجد جامع وارد مدرسه مغری شدند. هر دو شاخه به محض ورود به محل به طرف مسلمانان حمله کردند. افرادی که در اثر این حمله ناگهانی غافلگیر شده بودند، قسمتی به ضرب شمشیر و عده ای در زیر پا شهید شدند. در اثر این حمله ناجوانمردانه فریاد مردم دهلی بلند شد. افرادی نظیر ناصرالدین، اغیتیم (Eğitim)، امیر شاعر، امام ناصری، و جوانان جنگجوی پایتخت با پوشیدن زره و برداشتن سلاح به سوی شورشیان حمله کردند. مسلمانانی که به بام مسجد جامع پناه برده بودند، نیز با پرتاب سنگ و آجر در این نبرد شرکت کردند. آخر الامر پس از کشته شدن عده زیادی از قرامطه حمله شورشیان دفع شد.

* - مرجئه = نام یکی از فرقه های بزرگ اسلامی است که عمل به ارکان را در مرتبه بعد از ایمان قرار می دهند این نام از مصدر ارجاء به معنی تأخیر افکندن به وجود آمده است. عقیده دارند با داشتن ایمان هیچ معصیتی زیان ندارد و با داشتن کفر هیچ طاعتی سودمند نیست. در مورد مرتکب گناه کبیره حکم قاطع نمی دهند که اهل بهشت است یا اهل دوزخ و آنرا به آخرت موکول می کنند. کتاب الملل والنحل ج ۱، ص ۱۳۹

در حالی که سلطان رضیه مشغول سرکوبی شورش فرصت طلبان بود وزیر او نظام الملک جنیدی به اتفاق امرای همدست خود که از سلطان رضیه دل خوشی نداشتند، مانند ملک علاء الدین جانی، ملک سیف الدین قوجی، ملک عزالدین کبیرخان ایاز، ملک عزالدین محمدسالاری، در دروازه شهر دهلی اجتماع نمودند. سلطان رضیه به علت طولانی شدن مخالفت آنها ملک نصرت الدین تایه سائی (Tayesai)، خان منطقه آود را به اتفاق لشکریان مغریه به مقابل آنها فرستاد. هنگامی که نصرت الدین از رودخانه گنگ گذشت و نزدیک دهلی گردید، دشمنان سلطان رضیه به طور ناگهانی به او حمله کرده و او را دستگیر نمودند. اسیر وفادار و حساس نتوانست این وضع را تحمل کند و از شدت ناراحتی وفات نمود.^(۱) محاصره شهر دهلی به وسیله دشمنان سلطان رضیه مدتها به طول انجامید ولی او از این عمل دشمنان خود نهراسید و پس از آماده ساختن خود از شهر دهلی خارج گردید. او دستور داد خیمه گاهش را در کنار رودخانه جمنه (Gemne) برقرار ساختند و از آن محل جنگی را که میان طرفداران و دشمنانش در جریان بود، اداره می کرد. آخر الامر ملک عزالدین محمدسالاری و ملک عزالدین کبیرخان ایاز، با در نظر گرفتن مصلحت آینده یک روز عصر به طور مخفی به طرف اردوی سلطان رضیه آمده و در مقابل چادر سلطان رضیه تحت شرایط خاصی با او ملاقات و مصالحه نمودند. در اثر این تبانی و برای سرکوبی عصیان، این دو امیر وظیفه داشتند که امرای شورشی یعنی ملک جانی و ملک سیف الدین

۱- طبقات اکبری، ص ۶۶، او را اساساً یک فرد ضعیف ذکر می کند. طبقات ناصری، ترجمه انگلیسی، ص ۶۴۰، می نویسد: هنگامی که رضیه او را به کمک خواست از بیماری در رنج بود.



قوجی و نظام‌الملک محمد جنیدی را احضار و تحت نظر قرار داده حبس نمایند.^(۱)

امرای شورشی پس از اطلاع از این تبانی قرارگاههای خود را ترک کرده فرار نمودند. سواران سلطان رضیه نیز از تعقیب آنها دست برنداشتند، در نتیجه ملک سیف‌الدین قوجی و برادرش فخرالدین به اسارت سواران سلطان درآمدند و عاقبت پس از زندانی شدن به قتل رسیدند. ملک علاء‌الدین جانی نیز در دهی به نام ناکاوان به قتل رسید و سر بریده‌اش به دهلی فرستاده شد. نظام‌الملک جنیدی نیز به تپه‌های سیرمور باوردار عقب‌نشینی کرد و پس از مدتی در آنجا وفات نمود. سلطان رضیه پس از تسلط بر امور مملکت شغل وزارت خود را به خواجه مهذب قائم مقام نظام‌الملک داد؛ او نیز به همان منوال لقب نظام‌الملک گرفت. ملک سیف‌الدین آیبک نیز که اعتماد و توجه سلطان را جلب نموده بود، به سمت فرماندهی سپاه منصوب گردید و عنوان قتلخ‌ان گرفت و منطقه لاهور به عنوان اقطاع به ملک کبیرخان ایاز به خاطر خدماتش داده شد. بدین ترتیب قدرت دولتی که سلطان رضیه پس از صلح تشکیل داد روبه گسترش نهاد. و تمام امرا و ملک‌ها از لکنوات (Laknavat) تا دیوال (Dival) و دامریلاه (Damrilah) حاکمیت او را قبول نموده از او تبعیت نمودند.^(۲)

۱- حکمت بایور، همان اثر، ج ۱، ص ۲۸۳، می‌نویسد: در این کار امرا نمی‌خواستند به دوستان خود نیزنگ بزنند. سلطان رضیه با عنوان کردن مطالبی این حس را در آنها زنده نمود. طبقات ناصری، ج ۱، ص ۶۴۰. طبقات اکبری، ص ۶۶، می‌نویسد: امرا در مورد دستگیری دوستان خود با سلطان رضیه تبانی نمودند.

۲- طبقات ناصری، ج ۱، ص ۶۴۱.

پس از مدت کمی ملک سیف‌الدین آبیگ فرمانده سپاه وفات نمود. سلطان رضیه این بار ملک قطب‌الدین حسین فرزند علی غوری را به سمت فرمانده سپاه تعیین و او را مأمور فتح قلعه رانتابور کرد. این قلعه، بعد از مرگ سلطان ایلتمش مدت زیادی در محاصره بود. قطب‌الدین حسین در رأس سپاهیان خود به سوی قلعه رانتابور حرکت نمود. او امرای مسلمان زندانی شده در قلعه را آزاد ساخت و استحکامات قلعه را نیز خراب نمود، سپس به دهلی برگشت،^(۱) و دیگر به حفظ قلعه توجهی نکرد.^(۲)

ملک اختیارالدین آلتونیه (آلتون آبا) از غلامان ترک سلطان ایلتمش به علت خدمات صادقانه‌اش در سمت‌های شربت‌چی‌باشی و اطاق‌چی‌باشی* اعتماد سلطان رضیه را به خود جلب نمود و توانست نواحی پرن (Pren) و قلعه تبرهند (Taberhind) را به دست آورده و اقطاع خود نماید. سلطان رضیه ملک اختیارالدین آیتکین را نیز تا مقام امیر حاجبی ارتقا داد. مقاماتی را نیز به امرای ترک واگذار نمود ولی شغل امیرالامرای را پس از اظهار امتنان به جلال‌الدین یاقوت حبشی واگذار کرد.

این مسئله حسادت سایر امرای ترک را برانگیخت و این امر در صدد ایجاد دسیسه علیه سلطان رضیه برآمدند، زیرا تمام مقامهای مهم دولتی و اداره ایالات در دست غلامان ترک خریداری شده توسط ایلتمش بود. این امر اگرچه برای کسب نفع شخصی خود با هم اختلافاتی داشتند، اما در مواقع

۱- راورتی می‌نویسد این قلعه بلافاصله به وسیله هندوها تسخیر گردید و دوباره به دست هندوها افتاد. طبقات ناصری، ج ۱ ص ۶۴۲، یادداشت شماره یک.

۲- طبقات اکبری، ص ۶۶.

*- محافظ، اداره امور و حفظ کلید اطاقهای سلطان.

احساس خطر از بیرون همبستگی خود را حفظ می‌کردند. در چنین اوضاعی سلطان رضیه لباسهای زنانه خود را درآورده و لباس مردانه به تن کرد و بدین ترتیب در انتظار مردم ظاهر شد.^(۱) او در حالی که همیشه مسلح به تیروکمان بود سوار بر فیل در میان مردم ظاهر می‌شد. در کتاب طبقات اکبری ذکر شده که هنگام سوار شدن سلطان رضیه بر مرکب، یاقوت حبشی زیر بغل او را می‌گرفت و این مسئله باعث حسادت و سخن‌چینی در میان امرای ترک گردید؛ منهاج‌الدین مورخ معاصر سلطان رضیه در کتاب خود این موضوع را به علت بی‌حرمتی در حق او مورد بحث قرار نداده است.^(۲)

اگرچه می‌شود احتمال داد که برخلاف نظریات امرا هیچ نوع خصوصیتی بین سلطان رضیه و امیرالامرای انتخابی او یعنی یاقوت حبشی وجود نداشت، اما سیاست بی‌ثابته سلطان رضیه در مورد ارتقای مقام و حمایت از این امیر حبشی برای شکستن قدرت چهل نفر از امرای ترک و ملوک‌ها و والیان ولایات متأسفانه سرنوشت شومی برای هر دو آنها رقم زد.

تا شروع قرن سیزدهم با توجه به نمونه نادر حاکمیت زنان در دنیای مسیحیت اروپای غربی سلطان رضیه اولین و باقدرت‌ترین پادشاه زن مسلمان

۱- میرخواند، ج ۴، ص ۲۱۷، می‌نویسد که سلطان رضیه حجاب و لباس زنانه را رها کرده و تاج بر سر می‌گذاشت؛ در منابع اصلی می‌نویسند سلطان رضیه موهای خود را مانند مردان درست می‌کرد و کلاه بر سر می‌گذاشت و بر تخت می‌نشست. منجم‌باشی نیز در اثر ذکر شده خود ج ۲، ص ۶۰۴ می‌نویسد: رضیه به صورتش نقاب می‌انداخت؛ مشاهیرالنساء، ج ۱، ص ۲۳۳ می‌نویسد: سلطان رضیه در تمام مدت حکومتش به صورت خود نقاب پیچه می‌انداخت.

۲- طبقات اکبری، ص ۶۷؛ طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۳۴؛ تاریخ فرشته، بارافی، ج ۱، ص ۱۱۹. مناسبات هر دو آنها به وسیله محمدباقر در «گذشته و حال»، لاهور، ۱۹۵۲، ص ۷۳، مورد بررسی قرار گرفته است.

در دنیای اسلام بود. او دستور حرکت سپاهیان خود را به سوی گوالیور صادر نمود و برای این منظور تحف و هدایای فراوانی نیز میان آنها تقسیم کرد. منہاج سراج قاضی شهر گوالیور و ملک الامرا ضیاءالدین جنیدی به اتفاق سایر امرا از شهر مستحکم گوالیور خارج شدند. اول شعبان سال ۶۳۵ ه. ق. / ۱۲۳۸ م.^(۱) در اثر حمله سلطان رضیه شهر گوالیور تسلیم گردید و او به سمت دهلی برگشت. در همان ماه سلطان رضیه منہاج سراج نویسنده بزرگترین اثر مورد استفاده ما را در عین داشتن شغل قضاوت شهر گوالیور به سمت متصدی مدرسه ناصریه شهر دهلی نیز منصوب نمود. در سال ۶۳۷ ه. ق. / ۴ - ۱۲۳۹ م. ملک عزالدین کبیرخان ایاز حاکم شهر لاهور بنای خودسری گذاشت؛ سلطان رضیه سپاهی را برای سرکوبی او فرستاد و خود نیز به دنبال سپاه حرکت کرد. ملک کبیرخان ایاز چون احساس کرد که نمی‌تواند در مقابل سپاهیان سلطان مقاومت نماید، در لباس مصالحه به سوی او آمد. به هنگام مصالحه ایالت مولتان که متعلق به ملک اختیارالدین قراقوش خان آیتکین بود، به ملک عزالدین کبیرخان ایاز تعلق گرفت. پس از این توافق سلطان رضیه روز پنجشنبه نوزدهم شعبان سال ۶۳۷ ه. ق. به پایتخت خود دهلی بازگشت.

ملک اختیارالدین آلتونیه حاکم تبرهند از امرائی بود که سلطان رضیه به محض جلوس به سلطنت اولین بار اقطاع پزند و تبرهند را به او واگذار کرد؛ ولی او که هنوز دشمنی و حسادت خود را نسبت به سلطان رضیه فراموش نکرده بود علیه او شورش نمود. متأسفانه بعضی از امرا و ملک‌ها از جمله ملک اختیارالدین آیتکین از این شورش آلتونیه حمایت نمودند. درحالی که

یش از بیست روز از سفر جنگی قبلی سلطان رضیه نگذشته بود، بناچار دوباره لشکریان زیادی جمع آوری نمود و پایتخت خود دهلی را به سوی شورشیان ترک گفت (چهارشنبه نهم رمضان سال ۶۳۷ ه. ق.). به محض نزدیک شدن سلطان رضیه به تبرهند امرای ترک عفتاً به سپاه او هجوم بردند و (براساس نوشته روضة الصفاء ج ۴، ص ۲۱۷) امیرالامرایش امیر جمال الدین یاقوت حبشی را دستگیر نموده به قتل رسانیدند.

سلطان رضیه پس از مرگ امیر جمال الدین و امتناع سایر امرا از حمایت او توسط امرا شورشی دستگیر و به قلعه «تبرهند» فرستاده شد^(۱) تا زیر نظر ملک اختیارالدین آلتونیه زندانی گردد. به محض انتشار خبر زندانی شدن سلطان رضیه در شهر دهلی، امرای ساکن شهر دهلی یکی از فرزندان ایلتمش به نام مُعزالدین بهرامشاه را به تخت سلطنت نشاندند. امرای لشکر نیز به محض برگشتن به دهلی شرط قبول این انتخاب جدید را انتصاب ملک اختیارالدین آیتکین به سمت نایب السلطنه قرار دادند و این درخواست مورد قبول واقع گردید. آیتکین برای مستحکم کردن موقعیت خود با خواهر بهرامشاه ازدواج نمود و با نواختن طبل و نگهداری فیل در جلو خانه خود تشریفات مخصوص سلطنت را برای خود قایل شد.^(۲)

ملک اختیارالدین آیتکین که از سمت امیر حاجبی به نیابت سلطنت

۱- طبقات اکبری، ص ۶۷؛ طبقات ناصری، ج ۲، ص ۶۴۳، فرستادن او را به تبرهند می نویسند. میرخواند ج ۴، ص ۲۱۷، زندانی شدن او را در «سرهند» ذکر می کند. نیز نگاه کنید به: History and institutions of the Early M. A. Ahmed: Political 1949 S. 203. Turkish Empire of Delhi, K Lahore, ۲- طبقات ناصری، نسخه فارسی، ص ۱۵۳؛ طبقات اکبری، ص ۶۷.

رسیده بود، سعی داشت که قدرت حکومت را نیز تصاحب کند. این عمل او باعث خشم مغرالدين بهرامشاه گرديد و روزی او را در کاخ خود به قتل رساند و به جای او بدرالدین سقز رومی را به سمت امیرحاجب تعیین کرد.

ملک اختیارالدین آلتونیه حاکم تبرهند یک ماه پس از اسارت و زندانی شدن سلطان رضیه با او ازدواج نمود. این موضوع نشان می‌دهد که شایعات مربوط به سلطان رضیه بی‌اساس بوده و او با شایستگی و عدالت منطقه بزرگ تحت حاکمیت خود را اداره می‌کرد. سلطان رضیه در حالی که همیشه کمان و ترکش را بر شانه خود آویخته بود، برای دفع شورشها و مطیع کردن امرای سرکش از ناحیه‌ای به ناحیه‌ای دیگر می‌ناخت؛ او آرزو و هدفی جز احیای حق و برقراری عدالت - همانند دوران حکومت پدرش - در قلمرو حکومت خویش نداشت. نزدیکی این زن عفیف و بارآده به جمال‌الدین یاقوت حبشی نیز دلیلی جز تعدیل قدرت و نفوذ امرای ترک که با شورشهای متوالی خود مشکلات فراوانی برای حاکمیت او فراهم می‌آوردند، نمی‌تواند داشته باشد.

این امرای حسود و جاه‌طلب در حالی که این نوع ضعفها را برای خود و حکام مرد حاکم بر جامعه خود یک حق طبیعی تلقی می‌کردند، یک شایعه دور از حقیقت را در مورد فرمانروای عاقل و جسوری چون رضیه سلطان جرمی نابخشودنی به حساب می‌آوردند و در حالی که از نعمتهای بی‌شمار او برخوردار شده بودند، روزی که به کمک آنها نیاز داشت، او را تنها گذاشتند.

سلطان رضیه بدون ترس از خطرات احتمالی ناشی از تلاش برای تصاحب مجدد سلطنت خود ایلچیان را به قلمرو حکام پیرامون خود فرستاد. ملک اختیارالدین آلتونیه نیز پس از ازدواج با سلطان رضیه دعوی او را به منزله حق

خود دنبال کرد و از نقاط کھوکهران، جاتوان (Catvan) و امرای ولایات دیگر سپاهی قابل توجه گرد آورد. در این هنگام ملک عزالدین محمدسالاری و ملک قراقوش از امرای تابع بهرامشاه نیز عصیان نمودند و از دهلی خارج شدند و به سپاه سلطان رضیه پیوستند. سلطان رضیه این سپاه را به سوی دهلی فرستاد. بهرامشاه نیز سپاهی کوچک به فرماندهی ملک تکین به مقابله سپاهیان دشمن به خارج دهلی فرستاد و هر دو سپاه در بیرون دهلی به نبرد پرداختند و سپاهیان رضیه شکست خورده به تبرهند عقب‌نشینی نمودند. پس از مدتی رضیه به سپاهیان پراکنده خود سروسامانی داد و آنها را آماده نبرد مجدد نمود و باز به سوی دهلی حرکت کرد.

بهرامشاه برادر ناتنی سلطان رضیه این بار ملک تکین را با نیروی بزرگ مقابل سپاهیان خواهرش فرستاد. دو سپاه در نواحی گایتاھل (Kaytahl) به نبرد پرداختند؛ در این نبرد نیز بعضی از امرای سلطان رضیه و همسرش ملک اختیارالدین آلتونیه آنها را ترک نمودند و بدین علت آنان در جنگ شکست خوردند و سلطان رضیه اسیر شد. (ربیع الاول ۶۳۸ هـ.ق. / ۱۲۴۰ م.) همسرش آلتونیه نیز در سرحد منصورپور دستگیر گردید و به اتفاق سلطان رضیه روز یکشنبه بیست و پنجم ربیع الاول شهید شدند.^(۱)

در مورد عاقبت سلطان رضیه اطلاعاتی که مورخ معاصر او منهاج‌الدین

۱- طبقات ناصری نسخه فارسی، ص ۱۵۳ و ترجمه راورتی، ج ۲، ص ۶۴۸، تاریخهای بالا را ذکر می‌کنند؛ طبقات اکبری، ص ۶۷، این سال را ۶۳۷ هـ.ق. / ۱۲۳۹ م. می‌نویسد. در کتاب Manuel de Généalogie et de chronologie Pour Zambaur L'Histoire de L'Islam, S. 287 به اشتباه مرگ سلطان رضیه در سال ۶۴۴ هـ.ق. / ۱۲۴۶ م. ذکر شده است.

به ما می‌دهد بیش از این نیست؛ اما طبقات اکبری (ص ۶۸) ابن بطوطه، و تاریخ‌نویسان بعدی شهید شدن او را به دست هندوها ذکر می‌کنند. براساس نوشته ابن بطوطه (ج ۲، ص ۳۷) سلطان رضیه پس از شکست خوردن در جنگ برای اینکه اسیر نشود، از مقابل سپاه‌یانی که برادرش بهرامشاه^(۱) از شهر دهلی به مقابله با او فرستاده بود، فرار نمود. او در حین فرار گرسنگی و مشقت زیاد کشید و در راه به کشاورزی که مشغول شخم زدن مزرعه خود بود، برخورد و از او خوراکی خواست. کشاورز تکه نان خشکی در اختیار او گذاشت. رضیه پس از خوردن نان به علت خستگی زیاد به خواب رفت. پس از خوابیدن رضیه کشاورز که بر زن بودن او آگاهی یافته بود به طمع تصاحب لباسهای گرانبهای سلطان رضیه او را کشت و جسدش را در مزرعه دفن کرد و اسب او را نیز به طرف دیگری روانه نمود. چندی بعد مرد کشاورز برای فروش قسمتی از البسه سلطان رضیه عازم بازار گردید و اهالی بازار با مشاهده لباس سنگ‌دوزی شده و گرانبها در دست یک کشاورز فقیر به شک افتاده او را به حضور قاضی شهر بردند. کشاورز ظالم و بی‌رحم پس از کمی شکنجه به قتل سلطان رضیه اعتراف کرد. محل دفن او را نیز نشان داد. جنازه سلطان رضیه را از قبر بیرون آوردند و پس از انجام مراسم مذهبی، مجدداً در همانجا به خاک سپردند و قبه‌ای نیز بر مزارش ساختند. در دومین روایت (طبقات اکبری ص ۶۸) رضیه را به حضور بهرامشاه آوردند و در آنجا به قتل رساندند. به هنگام اقامت ابن بطوطه در هندوستان حدوداً از مرگ رضیه یکصدسال

۱- ابن بطوطه، ج ۲، ص ۳۷، به اشتباه بعد از مرگ رضیه به سلطنت رسیدن برادرش ناصرالدین را ذکر می‌کند.

گذشته و مزار او در کنار رودخانه جمه زیارتگاه مردم شده بود.
 بر روی یک سکه که به هنگام پادشاهی رضیه ضرب گردیده، این مطالب
 نوشته شده است:

«فی عهدالامام المستنصر امیرالمؤمنین السلطان الاعظم جلالةالدنيا و
 الدین ملکه التتمش ابنت السلطان نصره امیرالمؤمنین.»



(۱) Nūmismat wright

در اینجا کلمات «ابنت السلطان» در سمت چپ اسامی التتمش به نظر
 صحیح نمی آید بلکه استعمال این اسامی در سمت راست صحیح تر به نظر
 می رسد.

سلطان رضیه گذشته از قابلیت اداری و نظامی در صنعت و هنر نیز
 استعداد غیر قابل انکاری داشت. ما اشعار دلنشین او را که با تخلص شیرین
 ده لوی یا شیرین غوری سروده است در دست داریم. چهاربیت شعر از کتاب
 پرده نشینان سخن گوی ما گئی رحمانی دلیلی بر قابلیت او در سرودن اشعار

1- Meslon wright Catalogue of the coins in The indian Museum, 1907

11. P. 26. Calcutta. Oxford, ..

می‌باشد:

در دهان خود دارم عندلیب خوش‌الحان
پیش من سخنگویان زاغ در دهن دارند

از ماست که بر ماست چه تقصیر دل‌زار
آن کشته همانا زغم بی سبب ماست

کنم (برم) به برکت پا چرخ تخت سلطانی
دهم به بال (بیاد) هما خدمت مگسرانی

باز آ شیرین منه در راه الفت گام خویش
هان ولی نشنیده باشی قصه فرهاد را

در کتاب زنان سخنور علی‌اکبر مشیرسلیمی نیز به این اشعار سلطان رضیه
برخورد می‌کنیم (ج ۳، ص ۱۵۶):

نادیده رخس، چو مردم چشم
کردیم درون دیده جایش

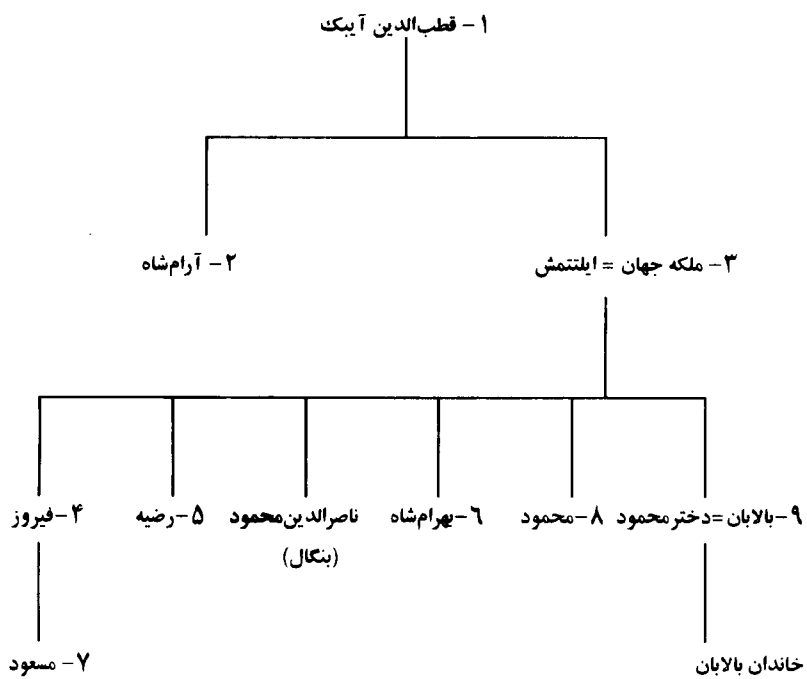
من نام تو را نشنیده میدارم دوست
نادیده تورا چو دیده‌میدارم دوست

غلتیدن نور رخ خورشید جز این چه؟
بسمل شده تیغ نگاه غضب ماست

سلطان رضیه نزدیک به چهار سال رسماً اداره امور مملکت وسیعی نظیر یک امپراتوری را اداره نمود. او برای مملکت خود نمونه‌ای از عدالت و قدرت بود. بعد از سلطان رضیه امرای جاه‌طلب ترک در زمان جانشینان او بهرامشاه، عزالدین بالابان، علاءالدین مسعودشاه و ناصرالدین محمود نیز راحت نشستند. این پادشاهان نیز نظیر سلطان رضیه هر موقع اقدامی برای شکستن قدرت این امرا آغاز نمودند، آنها اغتشاشاتی را در داخل مملکت ایجاد نموده و حتی دو پادشاه را پشت سرهم از تخت به زیر کشانده به قتل رساندند. از یک طرف نیز عصیان امرا حملات مغول و پیشروی هندوها در نقاط بی دفاع مملکت به سال ۱۲۶۶ م. حکومت شمسیه را ضعیف نموده، آسایش را از مردم سلب کرده و قدرت حکومت به دست خواجگان حرم افتاد. به هنگام سلطنت ناصرالدین محمود، ترور ریحان از خواجگان حرم، دهلی را چنان در آشفتنگی فرو برد که قاضی منهاج‌الدین بیش از یک ماه ونیم از منزل خود خارج نگشت. و بالاخره مرزهای مملکت که در زمان پادشاهی سلطان ایلتمش و دخترش رضیه توسعه پیدا کرده بود، دوباره از هم متلاشی گردید و آخر الامر خاندان شمسیه جای خود را به خاندان بالابان داد.

به این ترتیب تمام اطلاعات راجع به زندگی سلطان رضیه با استناد به نوشته‌های مورخان معاصر او، در فوق شرح داده شد.

شجره سلطان رضيه



۲- شجرالدّر

در دنیای اسلام قرون وسطی از حکام زنی که اداره امور مملکت را به دست گرفت و از نظر ترتیب دومین پادشاه زن در کشورهای اسلامی به حساب می آید، شجرالدّر یا (شجرة الدّر) همسر ملک صالح از پادشاهان ایوبی بوده است که سلطنت کشور اسلامی با ارزشی نظیر مصر را به دست گرفت. اگرچه او از سلاله پادشاهان نبود، اما در حالی حکومت مصر را به دست گرفت که در کشورهای اسلامی شرق زنان اسیر قفس مردان بودند. لذا قبل از آنکه به چگونگی انتخاب او به سلطنت پردازیم لازم است چگونگی سقوط حکومت ایوبیان را در مصر مورد بررسی قرار دهیم. زیرا شجرالدّر واسطه انتقال حکومت از ایوبیان به ممالیک مصر می باشد.

۱- سقوط حکومت ایوبیان مصر

الف - ملک صالح نجم‌الدین ایوب

ملک صالح پنجمین پادشاه سلسله ایوبی و فرزند بزرگ الکامل بود. ملک الکامل در سفر جنگی طولانی خود به سوریه برای نبرد با صلیبیون فرزند بزرگ خود را ولیعهد تعیین نمود. در ضمن نیابت سلطنت مصر را نیز به او واگذار کرد. به سال ۱۲۲۹ م. هنگامی که ملک الکامل معاهده صلحی را با فردریک دوم به شرط ده سال ترک بیت المقدس منعقد نمود و به مصر بازگشت، رابطه او با فرزندش نجم‌الدین صالح در اثر تحریک مادر ملک العادل که از فرزندان دیگر او بود به وضع غیر قابل تحملی درآمد.

مادر ملک العادل برای به تخت نشاندن فرزند خود به مخالفت با پسر ناتنی خود ملک صالح برخاست. او ادعا کرد ملک صالح با به خدمت گرفتن بیش از هزار بنده در دربار شخصی خود، قصد دارد حکومت را از دست پدرش خارج سازد.

در این زمان حمله سپاه مغول و فرار سپاهیان خوارزمشاه از جلو حملات آنها مشکلاتی در مرزهای الکامل ایجاد کرده بود. ملک الکامل به نیت دور کردن فرزند خود صالح از مصر و هم برای محافظت مرزهایش از تجاوز فرزند خود، ملک صالح نجم‌الدین ایوبی را در رأس سپاهی به سوریه فرستاد. به سال ۱۲۳۶ م. مناطق حصن کیفا، اورفه و نواحی تازه تصرف شده حرّان را به عنوان اقطاع او تعیین نمود. ولی این مرزها به علت حملات مغولان و خوارزمشاهیان از آرامشی برخوردار نبود. صالح به علت داشتن فکر سازندگی با کسب اجازه از پدرش با خوارزمشاهیان تباری نمود و به سال

۱۲۳۸ م. آنها را وارد خدمت خود کرد. نواحی سنجار و نصیبین نیز به وی واگذار گردید.

بدین ترتیب صالح به صورت شاهزاده‌ای درآمد که در ایالات شرق کسی جرأت دست‌اندازی به قلمرو وی را نداشت. ولی در همان سال ملک‌الکامل در شام وفات نمود و کارها به کلی دگرگون گردید. ملک‌العادل در قاهره جانشین پدر اعلام شد. ملک صالح موقع دریافت خبر فوت پدر مشغول محاصره رها بود که بلافاصله دست از محاصره کشید. این عمل ملک صالح باعث ناراحتی سپاهیان خوارزمشاهی موجود در اردوی وی گردید زیرا آنها از این حملات انتظار کسب غنیمت را داشتند. لذا در مقابل این کار صالح قصد دستگیری او را نمودند ولی او موفق به فرار گردید.

سلطان غیاث‌الدین سلجوقی در صدد تصاحب مناطق تحت فرمان وی و دستگیری خود او برآمد؛ به این امید، دیار بکر را محاصره نمود. ولی شاهزادگان سوریه و بین‌النهرین با حرکتی سریع، متصرفات صالح را بین خود تقسیم کردند. منطقه سنجار نیز به وسیله لولؤ حاکم موصل و دشمن صالح به خاطر دستگیریش محاصره گردید. ولی ملک صالح با کمک دوستی یک زن فداکار بر تمام این مشکلات فایق آمد و لولؤ را مجبور به فرار نمود، و دیاربکر را از محاصره نجات داد. سلطان سلجوقی را نیز شکست سختی داد. بعد از این پیروزیها بین‌النهرین را دوباره به دست آورد. بعد از یک سال یعنی به سال ۶۳۶ ه. ق. / ۳۹ - ۱۲۳۸ م. پس از انجام بعضی تبانی‌ها به سوی شام رفت. به سال ۶۳۷ ه. ق. / ۴۰ - ۱۲۳۹ م. ملک صالح نجم‌الدین ایوبی به همراهی پنجهزار مرد جنگی برای عزیمت به مصر از شام خارج گردید و به

نابلس آمد. در اینجا عمویش اسماعیل با دادن قول مساعدت او را فریب داد و با تبانی با شاهزاده حمص موفق شدند لشکریان صالح را از دور او پراکنده کنند. در اثر این نیرنگها ملک صالح تنها ماند. در این موقع ناصر داود کرکی (پسر عموی صالح) رابطه اش با ملک عادل بهم خورد و در صدد اتحاد با صالح برآمد. ولی چون دریافت صالح ضعیف است و قدرتی ندارد، او را در کرک اسیر نمود.^(۱) در این موقع موافقت نامه دهساله فردریک دوم با ملک الکامل به سرآمد. ولی صلیبیون قصد ترک بیت المقدس را نداشتند. داود پس از ۲۱ روز محاصره شهر بیت المقدس را از دست صلیبیون خارج ساخت و تمام استحکامات آن را خراب نمود (۱۲۳۹).

در این موقع مذاکرات طولانی ملک عادل با شاهزادگان ایوبی حاکم بر شرق به نتیجه ای نرسید. ولی در رمضان همان سال صالح ایوبی آزاد گردید و به اتفاق داود به بیت المقدس رفتند و موافقت نامه ای را بین خود امضاء کردند. به موجب این موافقت نامه مصر از آن ملک صالح، و سوریه و ولایات شرق به داود تعلق گرفت. ملک عادل حاکم مصر به محض شنیدن این تبانی و به خاطر خنثی نمودن این مسئله مجبور به مقابله با آنان گردید. ولی مالیک اشرفیه او را از تخت بزیر کشاندند به قلعه قاهره فرستادند و پس از مدت کوتاهی شک و تردید ملک صالح را به تخت نشاندد (۶۳۸ ه.ق. / ۴۱ - ۱۲۴۰ م.).

روز دوشنبه چهارده ذی قعدة ملک صالح به تخت نشست و قلعه جبل را اشغال نمود، و اموال برباد داده برادرش را گرد آورد و مصر را آباد کرد. قلعه روضه را بنا نمود و سپاهی به سوی یمن فرستاد. بر مکه نیز حاکم گردید.^(۲)

۱- مقریزی، سلوک، ج ۱، ص ۲۸۹. ۲- مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۶.

او توانست به قولی که به موجب توافق نامه به پسر عموی خود داود در مورد عدم مداخله در سوریه و ایالات شرق داده بود وفا کند. به سال ۱۲۴۴م بیت المقدس را فتح نمود. حتی بعدها شام را نیز متصرف گردید. بدین ترتیب اگر نواحی حلب و شمال بین النهرین مستثنی شود تمام متصرفات صلاح الدین به دست ملک صالح افتاد.

تمام این موفقیت‌هایش مدیون گروهی از غلامان ترک خوارزمی بود که از جلو حملات مغول فرار نموده وارد سوریه و بین النهرین شده بودند. غلامان ترک خریداری شده ملک صالح قبل از رسیدن وی به سلطنت مصر بقدری زیاد شده بودند که در قشلاق‌ها جای نمی‌گرفتند. لذا پادشاه مجبور گردید در متاهی الیه جزیره روضه در امتداد شرق نیل قرارگاه بزرگی برای آنها ایجاد کند. قشلاق‌های این غلامان بسیار مستحکم بود و از هر دو طرف به وسیله شعب رودخانه نیل احاطه شده بود. در مصر رود نیل را بحر یعنی دریا نیز می‌گویند. غلامان نجم الدین ملک صالح که در این قرارگاه‌های بزرگ زندگی می‌کردند، ممالیک بحریه لقب گرفتند. ممالیک به صنف‌های مختلف تقسیم می‌شدند. هر صنف به وسیله نشان مخصوصی که در روی لباسشان دوخته می‌شد یا علامتی طلایی که در روی سلاح آنها گذاشته می‌شد از یکدیگر تفکیک می‌شدند. بعضی از این علایم گل و بعضی دیگر تصویر پرنده بود. باند و لباس‌های رنگارنگ عامل همبستگی و تمایز گروه‌ها از همدیگر بود که بعدها این رسوم یکی از عادات مورد پسند صلیبیون شد و آنها نیز از این رسم تقلید نمودند. سپاهانی که بدین ترتیب از صنف غلامان تشکیل گردید و افرادی که از میان این گروه به مشاغل مهم نظامی دست یافتند، از طرف نظامیان مصر و سوریه

مورد استقبال قرار نگرفتند.

سروده یکی از شعرای معاصر آن عهد در این خصوص بهترین دلیل این کار می‌باشد: «پادشاه بی احتیاط کرکسها را به آشیانه عقاب فراخواند. فرزندان صلاح‌الدین بزرگ اسرایی را خریداری نمودند، برای فروش خودشان به آنها»^(۱). شاعر در این مورد حق داشت. در حقیقت تعداد این غلامان خریداری شده بسیار زیاد بود و به سلاحهای خوب مجهز شده بودند و به نیروی خود ایمان داشتند و حاضر بودند از این قدرت خود به هر شکلی حتی در شکل نادرستش نیز استفاده کنند، حتی اگر در طرف مقابل ملک صالح ولینعمت آنها باشد. به هر حال ملک صالح به سال ۱۲۴۸ م. برای مقابله با ناصر حاکم حلب به سوی شام آمد. در اینجا خبر ورود سن لوئی پادشاه فرانسه را به دمیاط شنید. بلافاصله در محل راشمون و تاناح فرود آمد ولی او در این وقت مریض بود. خبر بیماری او باعث بهم خوردن نظم سپاه گردید. ملک صالح نجم‌الدین ایوبی در ۲۳ نوامبر سال ۱۲۴۹ در ناحیه منصوریه در مقابل قرارگاه فرانسویها فوت نمود. او بعد از برادرش نه سال و هشت ماه و بیست روز سلطنت کرد. توجه او تنها به مسائل نظامی نبود، بلکه به مسائل دینی، علمی و معماری نیز توجه خاصی داشت. وی مدارس صالحیه را در قاهره مرمت نمود و دستور داد اصول مالکی، شافعی، حنفی و حنبلی در این مدارس تدریس شود^(۲).

1- Marcel M.J. Egypte de puislacon qete des Arabes Jusqaladomination Francaise Parise 1872 S. 155.

۲- مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۶.

ب - توران شاه

هنگام فوت ملک صالح از فرزندانش تنها توران شاه در قید حیات بود اما پدرش قبل از مرگ او را بجانشینی خود تعیین نکرده بود؛ وی مردی بود مریض الحال و دائم الخمر.^(۱) ولی چاره‌ای نبود چون غیر از او وارث دیگری نبود. صلاح در این بود که مرگ ملک صالح از فرانسویها و مردم مخفی نگهداشته شود تا توران شاه از حصن کیفا به مصر آورده شود. شجرالدر همسر مورد علاقه ملک صالح بعد از این تاریخ در اداره امور مصر حتی در سرنوشت شاهزاده نشینهای مسلمان همسایه به صورت شخصیت قابل قبولی درآمد.

شجرالدر دختر عبدالله از تبار ترک بود.^(۲) ملک صالح با دیدن زیبایی بی نظیرش او را به عنوان کنیز خریداری نمود. ملک صالح احساس کرد که در زیر این زیبایی رازهای دیگری نیز نهفته است. هنگامی که ملک صالح صاحب فرزندی بنام خلیل از او گردید او را به نکاح خود درآورد و به مقام ملکه مصر ارتقا داد.^(۳) ملک صالح شیفته شجرالدر بود و از مصاحبت و صحبت با او لذت می برد. حتی هنگامی که صالح در کرک به دست پسرعموی خود ناصر داود اسیر گردید شجرالدر در کنار او بود و در روزهای مشقت بار و خطرناک هیچ موقع همسر خود را تنها نگذاشت. هنگامی که ملک صالح سلطان مصر شد با او به مصر آمد.

۱- عینی. عقدالجمان، کتابخانه ولی الدین افندی، شماره ۲۳۹۱، ج ۴، ص ۳۰۷.

۲- عینی، همان اثر، ج ۴، ص ۳۰۷.

۳- ابن تغری بردی، النجوم الزاهرة، ج ۴، ص ۳۷۳؛ مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۱۱.

بعد از اندک مدتی فرزند شش ساله خود به نام خلیل را از دست داد^(۱) به سال ۱۲۴۹ م. هنگام وفات همسرش ملک صالح در کنار او بود. شجرالدین ملکه‌ای بسیار عاقل بود. او برای خالی نماندن تاج و تخت مصر، زمانی که دمیاط توسط نیروهای فرانسوی اشغال شده بود، مرگ شوهر خود صالح را مخفی نگه‌داشت. تنها از امرای مقرب درگاه امیر فخرالدین یونس ابن شیخ الشیوخ تواسی جمال‌الدین محسنی فرمانده گارد محافظ و رئیس گروه‌های صالحیه، بحریه را احضار و مرگ همسر خود را با آنها در میان گذاشت و دستور داد این مسئله به علت خطر نیروهای فرانسوی مخفی نگه‌داشته شود. پس از انجام مراسم دینی به وسیله چند نفر از مردم برای حمل جسد عازم قاهره شدند و جنازه را در قلعه جزیره بخاک سپردند. شجرالدین بعد از این کار امر را به حضور خود خواست و وصیت صالح را در مورد جانشینی پسرش تورانشاه و سمت فرماندهی سپاه امیر فخرالدین شیخی را برای امرای مردم اعلام نمود و خواستار تبعیت از آنها شد. تمام امرای حاضر از این امر اطاعت نمودند و بیعت کردند؛^(۲) در حالی که ملک صالح قبل از مرگش به نایب خود حسام‌الدین علی گفته بود: «بعد از من مملکت را به غیر از خلیفه مستعصم بالله به کس دیگری تسلیم نکن»^(۳).

شجرالدین تا آمدن تورانشاه از حصن کیفا که مخفیانه مبادرت به احضار او کرده بود، شایع نمود که سلطان مریض است و هیچ کس حق ملاقات با او را ندارد و با جعل امضای پادشاه و صدور فرمان مملکت را اداره کرد. در این

۱- ابن تغری بردی همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۳؛ مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۱؛ همان اثر، ج ۴، ص ۳۹۵.
۲- عینی، همان اثر، ج ۴، ص ۳۰۵.

۳- مقریزی، سلوک، ج ۱، ص ۳۴۲.

فرمان به عللی که در فوق بدان اشاره شد اطاعت امرا را از حسام‌الدین بن ابی‌علی که در دربار قاهره اقامت داشت در کاخ نخست‌وزیری خواستار شده بود. روی این اصل امیر فخرالدین به آزاد ساختن زندانیها پرداخت. بعضی از مالیاتها را ملغی ساخت. عزل بعضی از امرا و ذکر نام تورانشاه در کنار نام پدرش در خطبه کم‌کم مردم را به حقیقت امر واقف ساخت.

ولی هیچ‌کس جرأت بیان این موضوع را نداشت. تورانشاه پس از تحمل تشنگی و مشقت زیاد در طول راه وارد شام گردید و پس از ۲۷ روز اقامت در شام در چهاردهم ذیقعد سال ۶۴۷ ه. ق. به همراه جمال‌الدین یغمر و شرف‌الدین فاضلی به نزدیک قاهره رسید. در این موقع شجرالذر راز مخفی را آشکار ساخت. تورانشاه مورد استقبال حسام‌الدین ابن ابی‌علی نایب پدرش قرار گرفت و پس از پوشانیدن خلعت به منصوبه رفتند. تورانشاه با نام السلطان الملك المعظم غیاث‌الدین تورانشاه به تخت سلطنت نشست.^(۱)

لشکریان مصر با مالیکی که به وسیله تورانشاه از حصن کیفا آورده شده بودند متحد شدند و به فرانسویان هجوم بردند. ابتدا یک‌هزار سرباز فرانسوی اسیر گردید. بیش از سه هزار نفر از آنها نیز در نبرد کشته شدند.

سپاه فرانسویان به کلی ضعیف شد و با فرستادن سفیر پیش مصریان با شرط پس دادن سرزمینهای متصرف شده تقاضای صلح نمودند ولی مسلمانان با آتش زدن ۳۲ فروند از کشتی‌های آنان دیگر برای فرانسویها چاره‌ای جز فرار باقی نگذاشتند. لوئی نهم پادشاه فرانسه نیز به دست مسلمانان مصر اسیر گردید.^(۲)

۱- مقریزی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابولفرج، تاریخ مختصر الدول، ص ۴۵۳؛ ابن تغری بردی، همان اثر، ج ۴، ص ۳۰۷.

۲- ابولفرج، همان اثر، ص ۴۵۳؛ تاریخ ابن خلدون، چاپ ۱۲۸۴، مصر، ج ۵، ص ۳۶۰.

غلبه تورانشاه بر سپاه فرانسویها در اثر حمایت ممالیک صالحی و بحری که همواره از حمایت پدر و نامادری او یعنی شجرالددر برخوردار بودند، پادشاه بدخلق را بیش از حد مغرور ساخت. در این موقع رابطه ممالیک تورانشاه با ممالیک صالحی مقیم مصر تیره گردید. ممالیک تورانشاه به او گفتند شما در اینجا اسماً پادشاه هستید قدرت اصلی در اینجا در دست شجرالددر می باشد اگر شما در حصن کیفا باشید آن زمان می توانید حاکم واقعی باشید. علت اصلی این وضع شما احتیاج شما به مملوکان شجرالددر برای نبرد با پادشاه فرانسه می باشد شما با پادشاه فرانسه صلح کنید؛ زیرا دشمن اصلی شما نه پادشاه فرانسه بلکه مملوکان هستند.^(۱)

تورانشاه در زمان حیات پدر نتوانست علاقه او را بخود جلب نماید. محبت نامادریش شجرالددر در نگهداری تاج و تخت پدر و تحویل دادنش بخود را نیز فراموش نمود و خزاین پدرش را از او خواستار گردید. شجرالددر در جواب گفت که اداره مملکت تا روی کار آمدن او، همچنین هزینه نظامی برای نبرد با سپاهیان فرانسه را از این ثروت تأمین نموده است. ولی او از این عمل تورانشاه سخت آزرده گشت با این همه عملکرد نادرست ملک المعظم تورانشاه به همین جا ختم نشد و به اتفاق ممالیک خود به لابیالگری و تجاوزکاری پرداخت.^(۲)

او برای تحقیر امرا و دوستان پدرش ولگردان کوچه و بازار را با نام آنها صدا می کرد. هنگام مستی با شمعدان و شمشیر به کتک زدن و زخمی نمودن ممالیک صالحی و بحری می پرداخت و قصد خود را به نابودی آنها مطرح

۱- ابوالفرج، همان اثر، ص ۴۵۴. ۲- دایرة المعارف اسلام، ج ۴، ص ۲۵۹.

می ساخت. در این اوضاع و احوال شجرالدّر با دادن وعده امارت به افراد سرشناس ممالیک نظیر فارس اوکتای، بیرس آبیگ و قلاون با آنها به تبانی پرداخت. تنها عینی (ص ۳۰۷) به این تبانی اشاره می کند. در دیگر منابع راجع به این موضوع سخنی نرفته است. تورانشاه همانند گذشته در یکی از روزهایی که مشغول کتک زدن و کشتن مملوکان بحریه بود انگشتانش بریده شد. او دستور داد که به هیچ یک از مملوکان بحریه اجازه خروج ندهند. در این موقع یکی از ممالیک فریاد کشید «برای چه ایستاده اید» ناگهان سایر ممالیک نیز بسوی تورانشاه هجوم بردند. تورانشاه که انتظار چنین عکس العملی را نداشت به بالای برجی چوبی که خود دستور ساختنش را داده بود فرار نمود.

شورشیان از هر طرف برج را آتش زدند و از طرف دیگر تیراندازان او را زیر رگباری از تیر گرفتند. یکی از این تیرها به او اصابت نمود. تورانشاه چون پی برد زنده زنده در آتش خواهد سوخت برای نجات خود از طریق رود نیل خود را از بالای برج به رودخانه انداخت ولی شورشیان از تعقیب او دست برنداشتند و به قتلش رسانیدند (۶۴۸ ه.ق. / ۱۲۵۰ م.).

منابع قدیمی کشته شدن تورانشاه را در اثر آتش، تیر و آب ذکر می کنند. جنازه او پس از سه روز با شفاعت فرستاده خلیفه دفن شد. ملک المعظم تورانشاه ۷۰ روز پادشاهی نمود. با مرگ او حکومت هشتاد و یکساله ایوبی در مصر به سرآمد و ممالیک در مصر جایگزین آنها شدند.^(۱)

۱- عینی، همان اثر، ج ۴، ص ۳۵۷، مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابن تغری بردی، همان اثر، ج ۴، ص ۳۷۳؛ ابن خلدون، همان اثر، ج ۵، ص ۳۶.

۲- عصمت‌الدین والدین ملکه مسلمین أم الخلیل شجرالددر

شجرالددر (درخت مروارید) اولین پادشاه ممالیک مصر می‌باشد. بعد از قتل تورانشاه، امرا و لشکریان برای انتخاب پادشاه جدید متحمل مشکلات زیادی شدند. سرانجام امرای ممالیک بحریه و صالحیه و بزرگان دولت و مشاوران در تالار بزرگ دربار جمع آمده پس از مشورت و تبادل نظر به اتفاق آرا نسبت به انتخاب شجرالددر به توافق رسیدند.^(۱) ممالیک و امرای آنها لیاقت و جسارت شجرالددر را در اداره امور کشور بزرگ مصر پس از مرگ ملک صالح تا روی کار آمدن تورانشاه فراموش نکرده بودند. بدین ترتیب شجرالددر از طریق انتخاب (اختیار) به حکومت مصر رسید.

در این موقع شجرالددر نیز همانند سایر پادشاهان مصر نیاز به آتاییک داشت لذا عزالدین آیبک غلام خریداری شده توسط ملک صالح را که از امرای صاحب نفوذ گردیده بود برای این سمت انتخاب کرد.

بدین ترتیب فرماندهی سپاه نیز به او واگذار گردید. هر چند مارسل یکی از مورخان عرب با تکیه به نوشته بسیاری از مورخان دیگر ادعا می‌کند^(۲) که شجرالددر از زمان ملک صالح مناسبات خاصی با آیبک داشته است ولی ما درباره این موضوع در هیچ‌یک از نوشته‌های مورخان معاصر بجز جرجی زیدان (تاریخ مصرالحديث ج ۳، ص ۴) به مطلبی برخورد نکردیم. اگر این

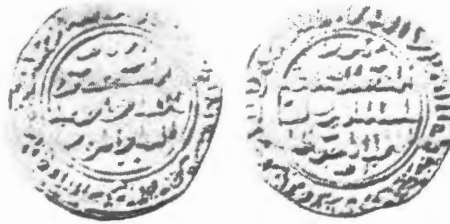
۱ - مارسل، همان اثر، ص ۱۵۵ به بعد؛ جرجی زیدان، تاریخ مصرالحديث، جزو ۲، ص ۵، احتمال می‌دهد که تورانشاه فرزند خود شجرالددر باشد ولی ما در هیچ‌یک از منابع دیگر به این مسئله برخورد نکردیم تنها در حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۵۱، به عنوان والده‌الملک‌المعظم‌ام‌الخلیل برخورد می‌شود در اینجا نیز تورانشاه ملک المعظم با فرزند شجرالددر بنام خلیل که در - دسالی وفات نمود، یکی تصور می‌شود.

۲ - مارسل، همان اثر، ص ۱۵۵ به بعد.

ادعا درست بود مجازات این نوع خیانت در دنیای اسلام کاملاً روشن بود. از طرفی یک چنین زن گناهکاری از طرف امرای مورد اعتماد ملک صالح به پادشاهی انتخاب نمی‌گردید. شریک جرم او را نیز به عنوان آتاییک و فرمانده سپاه تعیین نمی‌کردند. این یک حقیقت تاریخی است که در دنیای مشرق زمین سوءظن‌های بسیار کوچک در این زمینه نه تنها تاج و تخت پادشاهان زن بلکه زندگی آنها را نیز برباد داده‌است. اینکه در مطالب فصل گذشته شورشی که علیه سلطان رضیه شکل گرفت علت ظاهریش همین موضوع بود، می‌تواند مثال خوبی در این زمینه باشد. شجرالدّر به محض اعلام پادشاهی در کاخ منیل واقع در قلعه جبل در ساحل نیل بر تخت نشست. عزالدین آیبیک نیز از قشلاق نزد او آمد. او هر روز شجرالدّر را در جریان تصمیمات متخذه و کارهای انجام شده می‌گذاشت؛ لذا رضایت کامل او را بخود جلب نمود. سکونت در قلعه جبل از آداب و رسوم بجای مانده از حکام ایوبیان بود. تمام قوانینی که از این کاخ صادر می‌گشت مهر «والده الخلیل» برویش زده می‌شد. شجرالدّر در اوراق رسمی تنها این امضا را به کار می‌برد. در حالی که به تخت سلطنت نشسته بود، از پوشیدن خلعت پادشاهی که از آداب و رسوم متداول آن زمان بود سرباز می‌زد.

در تمام مساجد قاهره و مصر به نام او خطبه می‌خواندند و سکه ضرب می‌کردند.^(۱)

1- Stanley Lane Poole, catalogue of egyptian in the British Museum, IV, P. 136.



سکه‌های شجرالدردر که در روی آنها چنین نوشته شده است:

(۱) المستعصم صالحیه ملکه المسلمین والدۀ ملک المنصور خلیفۀ امیر المؤمنین

احفظ اللهم الجهة الصالحية ملكة المسلمين عصمت الدنيا والدين ام خليل
المستعصمية صاحبة السلطان الملك الصالح.

در بعضی جاها عناوینی شبیه اینها با نام عناوین پادشاهی شجرالدردر خوانده می‌شد و رسم گردیده بود و برایش به خاطر اداره سرزمینش دعا می‌شد. (۲)

نوویری در نهایت الارب جز ۲۷ برگ A / ۲۵۲، می‌نویسد: در فرمانی که او به امرای شام فرستاد عناوین «الامیر العالی المولوی السلطان الخاتونی الصالحی الجلالی العصیمی الرحیمی» به کار برده است. شجرالدردر پس از جلوس بر تخت فرمانروایی به اتفاق امرای خود در مورد بازپس گرفتن قلعه دمیاط از دست فرانسویها با آنها وارد مذاکره گردید. بدین ترتیب ممالیک بحریه علاوه بر بازپس گرفتن قلعه دمیاط از دست فرانسویها ۴۰ هزار دینار غرامت جنگی

1- Recueil des Historiens des croisades V. I P. 129.

ابن العماد حنبلی، همان اثر، ج ۵، ص ۲۶۸؛ ابن تغری بردی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۲؛ مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۲.

۲- عینی، همان اثر، ص ۳۱۶؛ ابن ایاس، تاریخ مصر، چاپ بولاق، ج ۱، ص ۸۹.

نیز دریافت نمودند. در مقابل سن لوئی پادشاه فرانسه ملکه و برادر پادشاه که در اسارت مسلمانان بودند آزاد شدند.

بدین ترتیب روز نهم صفر سال ۶۴۸ ه.ق. / ۱۲۵۰ م. فرانسویان که یازده ماه بود قلعه دمیاط را در اشغال خود داشتند در حالی که نیروهای بری و بحری آنها از بین رفته و یا متلاشی شده بود به طرف عکا عقب‌نشینی کردند. این مسئله باعث خوشحالی مردم مسلمان مصر گردید و به یمن این روز مردم جشن گرفتند، شعرا به شادمانی این روزها اشعار زیادی سرودند^(۱) و سپاهانی که در روز دهم صفر از دمیاط برگشتند با شجرالدّر بیعت کردند.^(۲) شجرالدّر به بسیاری از امرا و اعیان هدایای گرانقیمتی داد؛ به بسیاری دیگر نیز خلعت و درجات مهمی اعطاء نمود، مالیات سنگین مردم را لغو نمود و بسیاری از مالیاتها را نیز تخفیف داد. پیروزی بر فرانسویها باعث تثبیت نظام و آسایش داخلی مملکت همچنین باعث همبستگی بیش از حد مردم نسبت به ملکه عاقل و باتدبیر خود گردید.^(۳) شجرالدّر هر روز با وزراء خود برای رسیدگی بکارهای مملکتی مجالس خصوصی تشکیل می‌داد و خود از پشت پرده این مجالس را اداره می‌کرد. قبل از جو یا شدن از نظریات وزراء خود هیچ حکمی صادر نمی‌کرد. در صورت تصویب مفاد فرمانها از طرف وزراء آنها را امضاء می‌کرد. قبل از صدور یک فرمان واقعی برای مردم با آتاییک خود آیک در این زمینه مفصلاً مشورت می‌کرد. ملکه عصمت‌الدین با جلب حمایت مردم،

۱ - ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۶۱؛ نوویری، نه‌ایة‌الارب، جزو ۲۷، برگ B ۲۵۲؛ منجم‌باشی، صحایف‌الانخبار، ج ۲، ص ۶۲۷.

۲ - مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۷؛ مقزیری، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۱ به بعد؛ سهیلی، تاریخ مصر القدیم، ۳ - قدریه حسین، مخدرات الاسلام، ص ۴۰۴.

امرا و لشکریان امور مصر را بهتر از مردان زمان خود با قدرت هر چه تمامتر اداره می‌کرد. از موقعی که تورانشاه به اتفاق طرفداران خود به شام فرار نموده بود با نزدیکان خلیفه المستعصم بالله متحد شدند و عزل این بانوی بالیاقت را مورد بررسی قرار دادند.

الف - عزل شجرالدرا از تخت سلطنت

مخالقان با مطرح نمودن اینکه یک زن نمی‌تواند به عنوان ملکه المسلمین پادشاهی نماید علیه او پیا خاستند. در حالی که شجرالدرا نسبت به خلیفه احترام عمیقی قائل بود مخالفت‌های شکل گرفته علیه پادشاه اول ممالیک چنان شدت گرفت که نامه تهدید آمیزی از بغداد به سوی مصر ارسال گردید. خلیفه در این نامه چنین می‌گوید: اگر در مصر مردی برای پادشاهی یافت نمی‌شود ما برای شما یک پادشاه بفرستیم. مگر گفتار حدیث شریف را نشنیده‌اید که می‌گوید «قومی که اداره مملکت خود را به دست زن بسپارد راه رستگاری را پیدا نمی‌کند»^(۱) این سخنان مردم مصر را به فکر عمیقی واداشت زیرا شجرالدرا با وجود شاهزادگان زیاد ایوبی در نواحی شام، حلب و یمن با وجود زن بودنش به عنوان ایجاد کننده حکومتی جدید در مصر به تخت سلطنت نشسته بود.

۱ - جویی در تاریخ جهانگشای، ج ۲، ص ۱۶۰، چاپ لیدن، ۱۹۱۶، هنگام صحبت از قدرت ملکه گرجی قیزملک (تامار - تعمر) در مورد حدیث منسوب به پیغمبر (ص) راجع به حکومت یک زن در ایران رک: مقدمه که این حدیث را به ابوبکر نسبت می‌دهد ولی اکثر مورخان انتساب این حدیث را به پیغمبر (ص) به وضوح بیان می‌کنند. ما در بررسی خود در مورد بوراندخت دختر بزرگ خسرو پرویز که پس از برادرش قباد دوم (۶۲۸ م) و برادرزاده‌اش اردشیر سوم (۹ - ۶۲۸ م) به سلطنت رسید و پادشاهی او مصادف با ظهور پیغمبر (ص) صورت گرفت قبلاً درباره این حدیث و انتساب او به پیغمبر (ص) صحبت نموده‌ایم. در مورد این حدیث جدا از لفظ در مورد معنی نیز به چند شکل مشابه برخورد کردیم (به عنوان مثال مراجعه شود به مسلم، ج ۲، ص ۳۲۱).

هرچند ملکه عصمت‌الدین هیچ کار مملکتی را بدون مشورت انجام نمی‌داد و تمام افراد را از خود راضی ساخته بود ولی کینه و دشمنی امرای طرفدار تورانشاه و شاهزادگان رقیب مقیم سوریه از حد گذشته و علنی شده بود. در این موقع امرای حله قایمری (Kaymeri) دروازه شام را به روی ناصریوسف نوه دایفا خاتون از امرای ایوبی گشودند (رک: مقدمه) و مجاهد‌الدین ابراهیم از امرای شام خزانه شام را به ناصریوسف تسلیم نمود. او نیز این پولها را بین امرا تقسیم کرد. موقعی که این خبر به قلعه جبل رسید اهالی مصر را رسماً به وحشت انداخت. با وجود این امرای مصر بیعت مجدد خود را به شجرالدین تجدید نمودند.^(۱) فرماندهی لشکر عزالدین آیبک را نیز دوباره تأیید کردند. ولی هنگامی که خبر ورود ناصریوسف به شام و تصرف سوریه و توقیف صالحی‌ها بروایتی قتل عده‌ای از آنها همچنین انتشار خبر شورش ملک مغیس در کرکوک و تصرف سوبک (شوبک) از طرف او در قلعه جبل، به وحشت اهالی قاهره افزود. اگرچه نیروهای صلیبیون در بسیاری از جنگهای متمادی علیه عالم اسلام شکست خورده و متلاشی شده بودند ولی خطرات احتمالی آنها هنوز از بین نرفته بود. از طرف دیگر اهالی سوریه که در آن زمان تأمین‌کننده رفاه و آسایش سه چهارم دولت بودند، از مصر جدا شدند و با ناصریوسف بیعت نمودند. در چنین اوضاعی عصمت‌الدین ام‌الخلیل فوراً یک جلسه مشورتی تشکیل داد تا برای بهبود وضع مملکت و برگرداندن مجدد سوریه به مصر راه‌چاره بیابد. در این امر مهم از وزیر و امرای خود کمک خواست. امرای مملوک در عین راضی بودن از ملکه شجرالدین به خاطر

۱ - مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۸ - ۳۶۷.

تأمین آسایش و مصالح کشور کناره گیری او را از سلطنت لازم دانستند و بدین ترتیب شجرالددر در بیست‌نهم ربیع‌الاول پس از سه ماه حکومت از سلطنت کنار کشید.^(۱)

اما این کناره گیری تنها تظاهر و نمایشی برای خلیفه بغداد بود. امرای دوستدار ملکه برای به قدرت رساندن مجدد وی مقدمات ازدواج او را با آیبک فراهم نمودند و آیبک را به تخت سلطنت مصر نشانندند.^(۲)

ب - سلطنت آیبک و قتل او

در روز شنبه^(۳) تشریفات لازم برای جلوس او به تخت سلطنت انجام پذیرفت. پرچمهای پادشاهی برافراشته گردید. امرا در دو ردیف در دو سوی آیبک به صف ایستادند. از علایم سلطنت به او خلعت پوشانیده و سوار اسب نمودند و با لقب الملک مفر همانند سایر پادشاهان او را در قلعه جبل به تخت نشانندند.^(۴)

آیبک از غلامان بحریه بود که با خدمات صادقانه اش به ملک صالح و با ارتقاء مقام به امارت رسید. بعدها به مقام چاشنی‌گیر نائل آمد و تا پایان زندگی ملک صالح در کنار او بود. بدین سبب غیر از لقب ملک مفر نسبت‌های

۱ - مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۷؛ مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۸ - ۳۶۷؛ راجع به ازدواج او در نوزدهم ربیع‌الاول باز مقریزی (ص ۳۶۹) و در منابع مورد استفاده نوویری در نهاية‌الارب (برگ B ۲۵۲، جزو ۲۷) و عینی در عقدالجمان، ج ۴، ص ۳۵۷) پس از سه ماه سلطنت کناره گیری او را از سلطنت در ۲۹ ربیع‌الاول می‌داند.

۲ - مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۸.

۳ - ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۶۲، ازدواج آیبک با شجرالددر را بعد از موضوع اشرف ذکر می‌کند ولی به نظر ما مدتها قبل از آن می‌باشد؛ همچنین رک: به مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۹.

۴ - مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۷؛ سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۳۶۹.

دیگری نظیر چاشنی‌گیر و ترکمانی نیز به او داده شده بود. جلوس پادشاه جدید به وسیله نامه به اطلاع خلیفه رسید. ولی در اداره امور مملکت هیچ نوع دگرگونی انجام نگردید.^(۱) شجرالدر پس از ازدواج با آبیک نیز مملکت مصر را همانند گذشته از پشت پرده اداره می‌کرد. آبیک چون در گذشته از غلامان شجرالدر بود لذا به اطاعت کردن از فرمان او عادت کرده بود. شجرالدر زنی بود که با زیبایی، هوش و بخشندگی هر انسانی را به سوی خود جلب می‌نمود. آبیک را نیز به تمام و کمال وابسته خود کرده بود. آبیک به محض ازدواج با شجرالدر برای ازدیاد قدرت خود در فکر ادغام غلامان خود با غلامان شجرالدر بود. ولی این دو گروه پس از مدت کوتاهی به علت تضاد منافع دو گروه از یکدیگر جدا گشتند. یک قسمت از آنها به علت وابستگی به ملک معز لقب معزی و دیگری به علت وابستگی به نجم‌الدین صالح، صالحی لقب گرفتند. اهالی مصر انتظار داشتند با به قدرت رسیدن فرمانده لایقی نظیر ملک معز، صلح و آسایش دوباره در مصر برقرار خواهد گردید ولی شورشهایی که در سوریه و مصر صورت گرفت پوچ بودن این خیال را خیلی زود اثبات نمود زیرا شورشیان از یک طرف خواستار به سلطنت رسیدن یکی از اولاد ایوبی بودند؛ از طرفی هم آنها مایل نبودند قاتلین تورانشاه در مصر حکومت کنند. برای جلوگیری از گسترش شورشها و جلب حمایت تمام مردم کودک هشت ساله‌ای به نام ملک اشرف مظفرالدین موسی از ایوبیان یمن را به عنوان شریک حکومت به تخت سلطنت مصر نشانند.^(۲)

۱ - ابوالفرج ابن‌العبری، تاریخ مختصرالدول، ص ۴۵۴.

۲ - عینی، همان اثر، ص ۳۲۰، او را ده ساله ذکر می‌کند؛ در سلوک شش ساله ذکر شده است.

ممالیک مصر با این کار از یک سو اطاعت سایر شاهزادگان ایوبی را تأمین نمودند، از دیگر سو نیز حل مشکلات مملکتی را به عهده آیبک گذاردند. امرای غزه نیز تصمیم گرفتند ملک مغیس عمر بن عادل حاکم کرک را که کودکی بیش نبود به این مقام انتخاب کنند. حتی در چهارم جمادی الاخر به نام او خطبه خوانده شد.

سومین طرز حکومت با انتشار این خبر اتخاذ گردید و آن اداره مملکت به نام خلیفه المستعصم بالله توسط آیبک بود. روی این اصل دوباره برای سلطان خردسال ملک اشرف و آیبک از مردم بیعت گرفته شد. بدین ترتیب در سال ۶۴۹ ه. ق. / ۱۲۵۱ م. وضع عجیبی به وجود آمد. تاج و تخت مصر میان ملک اشرف ایوبی و ترکمان عزالدین آیبک تقسیم گردید. سکه‌ها به نام هر دو آنها ضرب می‌شد و خطبه به نام هر دو آنان خوانده می‌شد.^(۱)

اما خطرات موجود در سوریه هنوز برطرف نشده بود. ملک الناصریوسف که امید رسیدن به سلطنت مصر را داشت ظاهراً فکر می‌کرد که با مطرح کردن گرفتن انتقام تورانشاه از ممالیک مصر را به آسانی از دست ممالیک خارج خواهد نمود. لذا برای حاکمیت بر مصر از تمام اقوام ایوبی خود کمک خواست. حتی با لوئی نهم (سن لوئی) پادشاه فرانسه که در آن زمان در عکا به سر می‌برد معاهده‌ای برای کمک منعقد کرد. در تاریخ نوزدهم ژانویه ۱۲۵۲ م. نیروهای ناصر و آیبک در محل عباسه به نبرد پرداختند.^(۲) در شروع نبرد مصریها شکست خوردند و سوریها به تعقیب آنها

۱ - مقریزی، سلوک، ج ۱، جزو ۲، ص ۷۰ - ۳۶۹؛ ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۷۴؛ جرجی زیدان، تاریخ مصر الحدیث، جزو ۲، ص ۱۱ - ۶.

۲ - مارسل، همان اثر، ص ۱۵۵ به بعد.

پرداختند اما مصریها، فارس آکتای و آیبک شمس الدین لولؤ را دستگیر نمودند. بعد از مدت کمی او را بخاطر داشتن نیت بد در مورد مصر به قتل رساندند. نیروهای سوری که تا نزدیکیهای مصر رسیده بودند بعد از مدتی انضباط آنها بهم خورد شروع به فرار نمودند. عاقبت با سعی و کوشش و شجاعت آکتای، آیبک بر ناصر یوسف غلبه کرد و با غرور هر چه تمامتر به قاهره بازگشت ولی پس از بازگشت متوجه شد که خبر شکست اولیه او توسط فراریان جنگ در قاهره منتشر شده است و اهالی قاهره نیز با دریافت این خبر با سرعت حکومت او را پایان یافته تلقی کرده اند.

آیبک در عین تدین بسیار کینه توز بود لذا دستور داد افرادی را که در مصر القدیم (قاهره قدیم) و مساجد قلعه به نام ملک ناصر خطبه خوانده اند به شدت مجازات کنند. حتی علمائی که احتیاط به خرج داده در مساجد قاهره نام هیچ یک را در خطبه های خود قید نکرده بودند نیز از کینه انتقام او در امان نماندند.

او فرمان غارت قاهره قلعه و مصر القدیم را صادر کرد. ممالیک در این یغماگری و اذیت و قتل و غارت و اسیر کردن زن و بچه در مناطق ذکر شده شدت عمل را به درجه ای رساندند که از جنایات صلیبیون بربر در مصر کمتر نبود. (۱)

ملک الناصر فرار کرد و موفق به نجات جان خود شد. خلیفه نیز مجبور گردید نقش میانجی را میان این دو بازی کند. در این موقع مصریها با ترس از حمله مجدد صلیبیون با شرط تخلیه مصر، غزه و قدس از طرف سوریها حاضر

به صلح گردیدند. پس از این وقایع فارس آکتای به صورت یک چهره سرشناس مصر درآمد و با خواهر سلطان حما نیز ازدواج نمود. لذا زنش از او خواست همانند سایر شاهزادگان در قلعه سکونت کنند. آیبک این موضوع را قبول نمود. اما از ترس اینکه مبادا روزی در مصر صاحب قدرت شود نقشه نابودی او را کشید. اساساً فارس آکتای در رأس گروه صالحی بود که فکر تقسیم سلطنت را با ملک اشرف در سر داشت. روی این اصل آیبک سه نفر از افراد مورد اعتماد خود را که سیف‌الدین قطوز حاکم آینده نیز در میان آنها بود در کمین فارس آکتای نشاند و آنها فارس آکتای را با خنجر زخمی نمودند. گروه صالحی به فرماندهی بیبرس چون ابتدا فکر می‌کردند که آکتای توقیف شده‌است، در جلو قلعه اجتماع نمودند و آزادی او را خواستار شدند ولی همین که سربریده فارس آکتای از بالای دیوار قلعه به پایین انداخته شد چنان ترسی در وجود آنها پدید آمد که بدون نگاه کردن به پشت سر خود پیش ملک‌الناصر به سوریه فرار نمودند.^(۱) بقیه افراد گروه صالحی مقیم مصر نیز به زندان افتادند.

آیبک با از بین بردن گروه رقیب خود صالحی‌ها شریک جوان سلطنتش ملک اشراف را نیز که بعد از کشته‌شدن آکتای بی‌کمک مانده بود، حبس نمود^(۲) و مجدداً بدون شریک و رقیب به تخت سلطنت نشست.

۱ - ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۶۳؛ جرجی زیدان، تاریخ مصر الحديث، ج ۶ و ۵؛ منجم‌باشی، همان‌اثر، ج ۲، ص ۶۲۷.

۲ - بعد از اشرف بعضی از افراد این خاندان در شهرهای شام، حلب و حمص و میافارقین حکومت نمودند ولی بیست سال طول نکشید که تمام آنها از اقتدار افتادند. اما یک شاخه از آنها به مدت یکصدسال به حاکمیت خود در حما ادامه دادند. ابوالفدا منتسب به این

آییک فکر می‌کرد که سایه‌های ابرسیاه سلطتش رابه قدرت خودش
پراکنده نموده است.

در سال ۶۵۲ ه. ق. / ۱۲۵۴ م. دوباره در تمام مساجد خطبه به نام او
خوانده شد. فرمانها و سکه‌ها نیز تنها به اسم او ضرب و صادر می‌شد. او
هیت‌الله‌الفائزی را به سمت وزیر و فرمانده سپاه خود تعیین نمود. بدین
ترتیب اولین بار در دولت مسلمان مصر یک قبطی به مقام وزارت رسید
(مقریزی، خطط، ج ۲، ص ۲۳۷). سیف‌الدین قطوز نیز به مقام نیابت سلطنت
انتخاب گردید. از طرف دیگر امیر شمس‌الدین سنقر و شیخ نجم‌الدین بادرانی
به سمت ایلچی عازم بغداد شدند به ملک معزالدین نیز همچون سلطانهای
سابق مصر منشور و سنجاق اعطاء شد.^(۱) با وجود تمام علائم قدرت که
آییک به دست آورده بود، شجرالدر ملکه سابق مصر نیز هنوز قدرتش را از
دست نداده بود. شجرالدر با اینکه از سلطنت به نفع شوهر خود آییک
کناره‌گیری کرده بود، ولی به طوریکه معلوم بود گاهی به اسم او خطبه خوانده
می‌شد. حتی فرمانهایی نیز به اسم او صادر می‌گشت.^(۲)

→ خاندان بود که از سال ۷۱۸ تا سال ۷۳۲ حکومت نمود. خدمات او در عرضه نمودن
اطلاعات تاریخی و جغرافیایی خیلی بیشتر از خدماتش به عنوان سلطان بوده است.

۱ - مقریزی، سلوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۳۹۸؛ ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۶۳.
۲ - عینی، همان اثر، ص ۳۲۰، می‌نویسد: آییک در روز دوم سلطنت خود اسم شجرالدر را
برانداخت ولی نویری مورخ قدیمی‌تر از او در کتاب نه‌ای‌الارب جزء ۲۷ برگ A, B ۲۶۶
عکس این را می‌نویسد. شجرالدر با اینکه رسماً حاکم نبود ولی اقتدار را در دست داشت
(برگ B ۲۷۰)، و این مسئله با توقیع زیر که در دوازدهم جمادی‌الاول ۱۹/۶۵۳ جولای
۱۲۵۴ تنظیم گردیده است با علامت شجرالدر و بعداً عنوان والده خلیل الصالحیه این طور
شروع می‌شود:

«المرسوم بالاً و امرالعالیه المولویه السلطانیه زاده‌الله شرفاً و علواً»

آبیک از دوران غلامی خود در دربار ملک صالح از محبت‌های شجرالدرد برخوردار بود و باشیفته شدن به هوش و قابلیت او در مملکت‌داری راه و روش او را سرمشق خود قرار داد و باز دواج کردن با او توانست رقیب با ارزش و قدرتمند خود فارس آکثای و همچنین شریک سلطتش ملک اشرف را ازین ببرد. پس از بی- رقیب شدن تاج و تختش کم‌کم حاکمیت شجرالدرد بر او گران آمد. از طرفی شجرالدرد به آبیک اصرار نمود که زن قبلی خود را طلاق بدهد و با آن زن و فرزندی که از وی داشت ملاقات نکند.^(۱) رفته رفته علاقه و همبستگی بین آنها با سرعت تمام به سردی گرائید.^(۲) مقریزی در سلوک (جلد اول صفحه ۴۵۱) می‌نویسد: در تیره شدن روابط شجرالدرد و آبیک نقش عقاید جبری نیز مؤثر بود. روزی منجمی کشته شدن آبیک را به دست زنی که جز شجرالدرد نبود پیش‌بینی نمود. آبیک پس از شنیدن این خبر چنان تحت تأثیر موضوع قرار گرفت که نرفتن به قلعه جبل و ماندن در باب‌الق را به مصلحت خود دید.

آبیک می‌خواست خود را از چنگ زن مغرور خود شجرالدرد که مانع مهمی در راه حکومتش بود، برهاند. و در فکر چاره‌این کار بود. برای درهم شکستن قدرت او در قلعه جبل به خواستگاری دختر بدرالدین لولؤ حاکم موصل رفت. پس از توافق نامزد شدند.^(۳)

→ هم‌چنین رک:

G. Schregle, Die SULTANIN Von Aegypten Wiesbaden. 1961

علی‌ابن هشام در منظومه خود این را تأیید می‌کند و نیز در اثر نویری برگ A.B ۲۶۶ این مسئله ذکر شده است.

۱ - جرجی زیدان، همان اثر، ص ۱۱؛ کلمان هوار در تاریخ عرب، ج ۲، ص ۳۹؛ مارسل

همان‌اثر، ص ۱۵۵ به بعد. ۲ - ابن تغری بردی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۹.

۳ - مقریزی، سلوک، ج ۱، جزء ۲، ص ۳۸۹؛ عینی، همان‌اثر، ص ۳۷۵؛ ابن خلدون، العبر، ج ۵، ص ۳۶۳.

آییک خبر نداشت که با این اعمال خود چه سرنوشت غم‌انگیزی را برای خود مهیا می‌کند. او فکر می‌کرد در صورت ازدواج با دختر یک حاکم قدرت شجرالدّر را در دربار و پادگانهای ممالیک درهم خواهد شکست. آییک گرچه یک نظامی شجاع و جسور بود ولی نتوانست این موضوع را درک کند که نمی‌توان یکباره چنین زنی را که زندگیش پر از موفقیت‌های پشت سرهم بود کنار گذارد، و چنین زنی چه سرنوشت وحشتناکی می‌تواند برای او بیار آورد. روزی معز آییک دور از قلعه جبل تعدادی از سربازان بحریه را بازداشت نمود و برای زندانی کردن به قلعه جبل فرستاد. یکی از سربازان مملوک توقیف شده به نام آیتکین هنگام عبور از زیر پنجره شجرالدّر در قلعه جبل حضور ملکه را در اطافش احساس کرد و برای آگاه کردن سایرین از موضوع با صدای بلند به زبان ترکی گفت: من غلام شما آیتکین بشمقدار بخدا قسم می‌خورم که ما هیچ جرمی مرتکب نشدیم تا زندانی شویم. تنها جرم ما این است که هنگامی که او برای خواستگاری دختر حاکم موصل می‌رفت، از آنجایی که ما از نعمت شما و خدا بیامرز شوهرتان ملک صالح برخوردار بودیم، ناپسند بودن این کار را به او فهماندیم. کار خطایی کرده‌ایم؟ حالا به خاطر این موضوع ما را به زندان می‌فرستد.^(۱) ملکه فهمیدن این سخنان را با تکان دادن دستمال علامت داد. پس از این اشارات آیتکین سرنوشت شوم آییک را پیش‌بینی نمود و هنگامی که وارد سیاه‌چال قلعه می‌شد گفت: او ما را زندانی نمود، ما او را کشتیم (مقریزی، سلوک، جلد اول، جزء ۷۲، صفحه ۴۰۲).

۱ - مقریزی، سلوک، ج ۱، ص ۴۰۱؛ عینی، همان اثر، ص ۳۷۵.

کار دنیا چنین است، شجرالددر در حالی که بالاترین مقام را تصاحب نموده بود و عملاً حکومت مصر را در دست داشت، نتوانست هم از نظر احساسی و هم از نظر سیاسی خود را راضی کند که مردی که تا دیروز بر قلب و دولت او حکومت می کرد، با زن دیگری از تبار پادشاهان ازدواج کند. شدت ناراحتی، اعصاب او را مختل نمود و حس انتقام جای اندیشه های سالم او را گرفت ولی موضوع به این سادگی هم نبود. شجرالددر از نقشه قتل خودش به وسیله آیبک در ترس و وحشت بود. به عقیده ابن عماد این وحشت او نیز بی جا نبوده است (شذرات الذهب، جلد پنجم، صفحه ۲۶۸).

روی این اصل شجرالددر نیز نامه ای با هدایا توسط نصرالعزیز به ملک ناصریوسف حاکم حلب فرستاد که اگر ناصر عزم قتل آیبک کند و با او ازدواج نماید، او را حاکم مصر خواهد نمود. ملک ناصر ترسید که این نامه شجرالددر دامی برای نابودی او باشد، لذا از ارسال جواب به شجرالددر خودداری نمود. به هر حال این موضوع به وسیله بدرالدین لولؤ کشف گردید که آیبک را از نقشه های شوم و مکاتبات نهایی شجرالددر با ملک الناصر آگاه ساخت. شجرالددر پس از مایوس شدن از جواب ملک الناصر، سیف الدین ابراهیم بن مرزوق را احضار کرد و با وعده شغل وزارت او را در جریان نقشه های خود گذاشت. سیف الدین خواست شجرالددر را از اجرای این نقشه های خطرناک منصرف کند ولی سعی او مؤثر واقع نگشت. شجرالددر دوباره با دادن وعده های بزرگ به محسن جوهری^(۱) نصرالعزیزی از او درخواست کمک نمود.

آییک مدتها بود که در اقامتگاه خود لوک واقع در محلی به نام اوزبکیه در کنار رود نیل سکونت داشت. او از دعوت صمیمی شجرالدر استقبال نمود و روز سه‌شنبه بیست و چهارم ربیع‌الاول سال ۶۵۵ ه. ق. / ۱۲۵۷ م. به قلعه جبل محل سکونت او رفت. ملکه با احترام تمام از او استقبال نمود. حتی چنین وانمود کرد که تمام گذشته‌ها را فراموش نموده است و مانند پروانه دور او می‌گشت. آن روز آییک از بازی چوگان برگشته بود و برای شستشوی خود وارد حمام حرم خود گردید. ولی هنوز لباسهایش را در نیاورده بود که سنجرالجوهری غلام محسن جوهری با خادمین اطرافش به وی حمله نموده او را خفه کردند. مقریزی، سلوک، جلد دوم، جزو ۲، صفحه ۴۰۳؛ ابن تغریب‌الدی النجوم الزاهره، جلد ششم، صفحه ۶ - ۳۷۵. راجع به این قتل روایات مختلفی وجود دارد.

یکی دیگر از روایات چنین است: هنگامی که محسن‌الجوهری با همراهانش با تمام قدرت بر سر آییک ریختند، آییک از زن خود کمک خواست و تقاضای عفو خود را نمود. شجرالدر در این لحظه دلش به رحم آمد و به محسن‌الجوهری دستور داد او را آزاد کند اما غلام با دادن جواب درشت به شجرالدر از دستور او امتناع کرد که اگر او را آزاد کنم نه شجرالدر و نه غلامانی نه در این ماجرا دست دارند جان سالم بدر نخواهند برد.

در حقیقت آن طوریکه مورخین معاصر آییک اظهار نظر می‌کنند، او مردی جسور، دیندار و در عین حال بسیار خونریز بود. بسیاری از خاندانها را بدون تقصیر نابود کرد و اموال بسیاری از مردم را غصب نمود. و این رویه را بعد از خود متداول نمود. قبلاً به آزار و اذیت او در مورد افراد بی‌گناه و بچه‌ها

هنگام شکست او از سپاه سوریه و حذف نام او از خطبه‌ها بوسیله امامان جماعت به اختصار اشاره کردیم.

شجرالدین پس از قتل آیبیک باز این مرزوق را به دربار خود احضار نمود. او از در مخفی قلعه به حضور شجرالدین رسید و به محض ورود شجرالدین را در حال نشسته و معز آیبیک را به صورت مرده در جلو پای او مشاهده نمود. ملکه حوادث اتفاق افتاده را به مرزوق باز گفت. ابن مرزوق به او جواب داد: نمی‌دانم چه بگویم خطای بزرگی انجام دادید، من عاقبت این کار را خوب نمی‌بینم.^(۱) شجرالدین با قتل شوهر خود فکر می‌کرد تاج و تخت مصر را به آسانی بدست خواهد آورد؛ اما همان شب دریافت که او نخواهد توانست حکومت مقتدری را که جامعه مصر به آن نیاز دارد به آسانی به دست بیاورد. شجرالدین باز در همان شب با ارسال مهر و انگشتر شوهر خود آیبیک به معزالدین حلبی اداره امور مصر را به او پیشنهاد نمود ولی او جسارت این کار را در خود ندید.^(۲) باز امیر جمال‌الدین آیدوغدو را احضار و سلطنت مصر را به او نیز پیشنهاد نمود^(۳) از او نیز جواب رد شنید.

بدین ترتیب هیچ‌یک از امرای ممالیک که روزگاری سعی در جلب توجه ملکه را داشتند حاضر نشدند در این جرم خود را شریک ملکه بدانند. فردای همان شب در صبح روز چهارشنبه فرماندهان به رسم همیشگی و بدون اطلاع از حوادث اتفاق افتاده وارد قلعه شدند. آن روز هنوز شرف‌الدین فائزی نیامده بود. شجرالدین خود را کاملاً باخته بود. برای آنکه مدتی ماجرا را

۱ - ابن تغریبندی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۵.

۲ - ابوالفداء، تاریخ، ج ۱، ص ۱۹۳؛ منجم‌باشی، همان اثر، ج ۲، ص ۶۲۷؛ مقریزی، سلوک،

ج ۱، جزء ۲، ص ۴۰۳. ۳ - ابن تغریبندی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۵.

مخفی نگه دارد، به نورالدین علی فرزند آیبک از قول پدر خبر فرستاد که برای رسیدگی و اصلاح قایق‌ها و کشتیهای باربری به طرف دریا رفته است اما این حيله مؤثر نیفتاد. هر چند صبح همان روز شایع شد که آیبک در اثر مرض صرع مرده است ولی طولی نکشید که قتل او به وسیله زنش در میان امرا منتشر گشت و لشکریان به سوی قلعه حرکت نمودند. غلامان معز آیبک وارد قلعه شدند. عزالدین حلبی نیز از جانب گروه صالحی حمایت می‌شد. اما ممالیک معزی به سرپرستی وزیر فائضی به اتفاق نورالدین فرزند یازده ساله آیبک را پادشاه اعلام نمودند. بدین ترتیب مردم آرام گشته بسوی خانه‌های خود روان شدند. صالحی‌ها نیز پراکنده شدند.

روز پنجشنبه بیست ششم ربیع الاول پادشاهی نورالدین علی بالقب ملک منصور اعلام گردید، و مردم با او بیعت نمودند. خطبه بنام او خوانده شد.^(۱)

ج - قتل شجرالدّر

شجرالدّر و شرکای جرم او در کاخ پناه گرفته بودند. ممالیک آیبک برای مجازات آنها خواستار ورود به قلعه شدند. فرماندهان گروه صالحی برای حفظ ملکه خود داخل آنها شدند. عاقبت برای دور کردن شجرالدّر از اداره امور مملکت غلامان معزی مانع رفتن او به برج احمر نشدند. آنها به شجرالدّر امان دادند و قسم خوردند که آسیبی بدو نرسانند. شجرالدّر را روز دوشنبه بیست و نهم ماه به برج احمر بردند و زندانی نمودند. کنیزان او میان امرا تقسیم شد. ابن مرزوق سابق الذکر را احضار کردند و علت حضور او را در شب حادثه در کنار شجرالدّر جویا شدند و ابن مرزوق تمام حرفهای خود را با

۱ - این تفریردی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۶.

ملکه بیان نمود و آزاد گردید. امیر جمال‌الدین آیدو غدو دستگیر در اسکندریه زندانی گردید. تمام امرایی که در قتل آیبک دست داشتند اعدام شدند. تنها سنجرالجوهری غلام محسن الجوهری موفق به فرار شد ولی او نیز عاقبت دستگیر گردید و همراه محسن الجوهری اعدام گشت. نزدیک به چهل نفر از خادمین به قتل رسیدند و در کنار راهی که از قلعه به سوی زوویله می‌رفت بدار آویخته شدند. (سلوک، جلد دوم، صفحه ۴۵۳). در این زمان ملکه روزهای سختی را در قلعه احمر پشت سر گذاشت. او بهنگام اقتدار خود آیبک را از دیدار همسر اولش منع نموده بود. از این رو بخوبی می‌دانست که این زن انتقام خود را از او خواهد گرفت. لذا برای اینکه جواهرات پر قیمت او به دست نورالدین علی و مادرش نیفتد یک قسمت از آنها را به صاحب بهاء‌الدین علی ابن محمد مشهور به ابن حنا وزیر سابق خود داد و یک قسمت دیگرش را نیز در هاون خرد کرد.^(۱)

نورالدین علی و مادرش غلامان معزیه را به کشتن شجرالدر تشویق می‌کردند و عاقبت این کار را با قدرت خود انجام دادند. مادر نورالدین روز یازدهم ربیع‌الآخر شجرالدر را از برج احمر پیش خود آورد و به کنیزان و خادمان خود تسلیم نمود. آنها آنقدر بر سر ملکه لنگه کفش و جام حمام زدند تا به قتل رسید. جسد نیمه برهنه او را در خندق کنار قلعه انداختند.^(۲)

نوویری می‌نویسد: جسد نیمه جان او را در بلندترین نقطه برج گذاشتند و از

۱ - ابن تغریب‌دی، همان اثر، ج ۶، ص ۳۷۸.

۲ - کاستون ویت، فهرست المنهل الصافی، اثر ابن تغریب‌دی، ص ۱۶۷؛ عینی (عقدالجمان) ج ۶، ص ۳۸۹ در این موضوع گفته نوویری را قبول نموده و بروز این حوادث را در شانزدهم ربیع‌الآخر ذکر می‌کند.

آنجا بداخل خندق انداختند. جسد او روزها در آنجا باقی ماند (نهایة الارب، برگ ۲۶۶ A, B).

جسد ملکه مسلمین که روزگاری در زیبایی، هوش و ظرافت مانند ستاره‌ای بر تخت سلطنت مصر می‌درخشید، روزها در خندق کنار قلعه برجای ماند. اشخاص و لگرد نیز کمر بند مرواریددوز او را بخاطر ارزشش دزدیدند (ابن‌العماد، همان اثر، جلد پنجم، صفحه ۲۶۸). نزدیکانش او را از شلووار دست‌دوزی شده‌اش شناختند و در قاهره در نزدیکیهای سید نصیر در داخل مسجد شجرالدر در قبر خصوصی او بخاک سپردند.^(۱)

براساس کتیبه‌ای که در اطراف قبه شجرالدر قرار دارد ملکه این بنا را به سال ۶۴۸ ه.ق. / ۱۲۵۰ م. بنا نموده بود. امروز نیز شکل سابق خود را حفظ کرده‌است. مسجدی که در کنار آرامگاه اوست هنوز هم به نام مسجد شجرالدر یا مسجد خلیفه نامیده می‌شود.

قدریه حُسنیه خانم از شاهزاده خانمهای مصری می‌نویسد: شجرالدر انسانی فوق‌العاده بود ولی پس از ازدواج آیینک با زن دیگر، احساساتش بر او غلبه یافت. به نظر ما شجرالدر باز یک زن فوق‌العاده است زیرا هشتاد درصد از پادشاهان شرق برای حفظ تاج و تخت، رقبای خود را به قتل رسانده‌اند.

۱ - تاریخ ابوالفرج، ج ۲، ص ۵۵۲ می‌نویسد شجرالدر به خاطر ترس از کشته‌شدنش به دست شاهرش زودتر از او دست به کار گردید و آیینک را به قتل رساند. پس از آیینک غلام او قطوز به نام ملک مظفر به تخت نشست و پس از کشتن شجرالدر جسد او را جلو سگها انداخت. هر چند او این کار را به خاطر انتقام ارباب خود یعنی آیینک انجام داد ولی حقیقتش او خود نیز از مرگش به دست شجرالدر در وحشت بود. در اینجا ابوالفرج حکومت دوساله مظفر نورالدین علی فرزند آیینک را فراموش نموده‌است (۶۵۷ - ۶۵۵ ه.ق.). از طرفی قتل شجرالدر را نیز به دست سیف‌الدین قطوز می‌داند که به سال ۶۵۷ به سلطنت رسید، و با این کار مرتکب خطای تاریخی و کروئولوژی شده‌است.

شجرالددر احتمالاً تنها راه چاره خود را در همین طریق مشروع متداول آن زمان جستجو می‌کرد. درباره این مسئله قبلاً بحث نمودیم. علاوه بر تواریخ گذشته، روند حوادث نیز این مسئله را نشان می‌دهد.

شجرالددر زنی بود مدیر، دیندار و خیرخواه. او معتقد به صلح و آرامش در داخل مملکت بود. اگر ایوبیان سوریه جان نگرفته و خلیفه از ملک‌الناصر حمایت نکرده بود او می‌توانست به کمک همسر خود سالها منطقه نفوذ خود را در مصر در صلح و صفا اداره کند. ولی متأسفانه در تمام دولتهای ترک قرون وسطی به هنگام تقسیم حکومت و یا با استفاده از بحرانها در تشکیل حکومت به بهای نابودی بسیاری از انسانها و تکه پاره شدن حکومت پس از مدت کمی سرانجام منتج به نابودی کامل آن شده‌است.

شجرالددر مؤسس سلسله جدیدی در مصر یعنی حکومت مماليك بحریه در مصر گردید. در مدت ۱۰۶ سال حکومت مماليك ۲۱ پادشاه از این خاندان به سلطنت رسیدند که مقتدرترین آنها قطوز بیبرس بود که مانع ورود نیروی هلاکوی مغول به خاک مصر شد. آخرین پادشاه خردسال این سلسله نتوانست از سقوط حکومتش بدست غلامان چرکس جلوگیری کند.^(۱)

ارسال روپوش در برگزاری مراسم صرّه بمناسبت حج اولین بار بوسیله شجرالددر متداول گردید.^(۲) شجرالددر در میان پادشاهان زن مسلمان جای

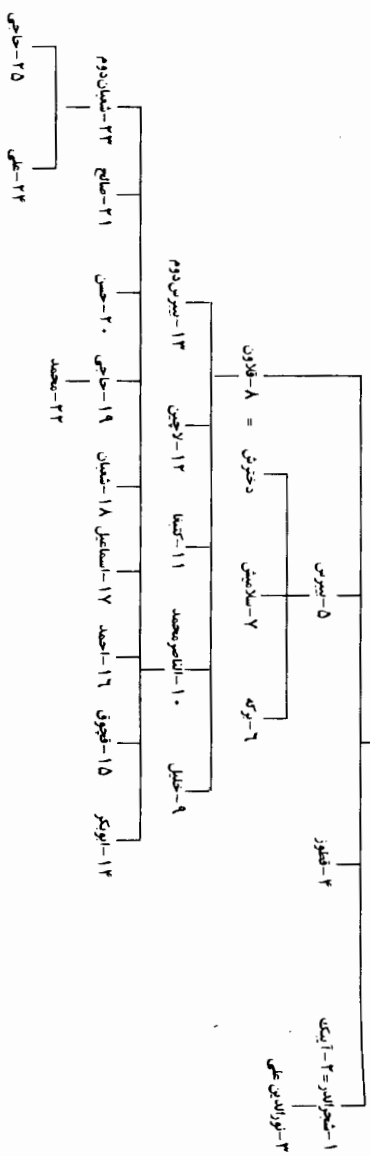
۱- مقریزی، خط، ج ۲، ص ۲۷۳ نام بیست و یک پادشاه را ذکر می‌کند.
Zambaur, Manuel de chronologie de secerüd Dür

با احتساب شجرالددر این تعداد را ۲۱ پادشاه طبقه‌بندی کرده‌است.

۲- رک: خاطرات عبدالله پادشاه اردن در دنیای تاریخ، ج ۲، شماره ۱۵ و ۱۹۵، ص ۶۵۱. در سیاحتنامه اولیا چلبی (جلد ۱۰، ص ۷۴۴) و سایر منابع نیز این موضوع را تأیید می‌کنند.

خاص خود را دارد. محمود بدوی نمایشنامه‌ای به نام شجرالدر دارد که از سال ۱۹۳۳ به بعد هر سال در مصر بر روی صحنه آمده‌است. جرجی زیدان نویسنده تاریخ تمدن اسلام نیز رمانی با این اسم دارد که در سال ۱۹۱۴ منتشر شده‌است اما با نهایت تأسف موفق به دیدن این دو اثر نگشتیم. همچنین در سال ۱۹۶۱ کتابی از طرف گوتز شرگل (Götz Schregle) نوشته شده‌است به نام «Von Aegypten Die Sultanin» کتاب دیگری نیز راجع به شجرالدر در ویسبادن آلمان منتشر شده‌است.

شجره نامه سلاطین مملوک
الصالح نجم الدین اوبو = شجره الدرد



توضیح: از ساهی که با خطوط متقطعی ذکر شده است، آیتک، تیرس اول و قلاون از علایق الصالح نجم الدین اوبو، از دومین ابویان مصر، و کتمنا، لاجین و تیرس دوم از علایق قلاون بودند.



شجرة الدرّ



مدرسه و آرامگاه ملک صالح ابویی



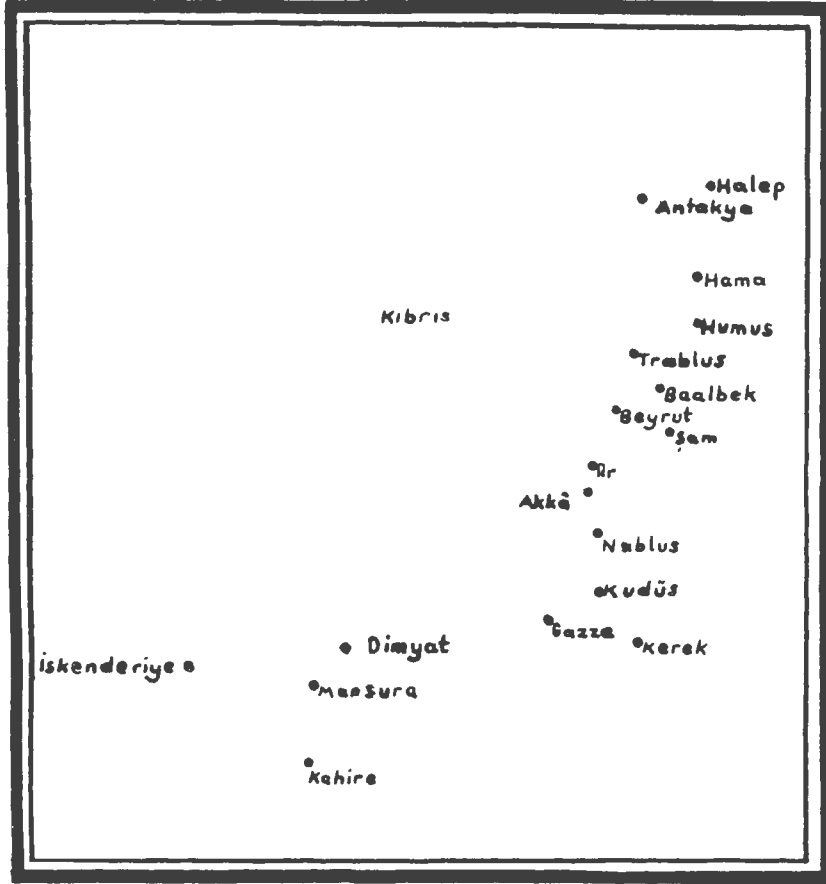
آرامگاه شجرة الدرّ



آرامگاه شجرة الدرّ از زاویه ای دیگر



نمای داخلی گنبد آرامگاه شجرة الدّر



قلمرو حكومتى شجرة الدرّ

۳- ترکان خاتون

ترکان خاتون چهارمین پادشاه دولت قتلخ منطقه کرمان می‌باشد. برای روشن ساختن چگونگی به قدرت رسیدن ترکان خاتون در چنین دولت نوبنیاد و مستحکمی، لازم است نحوه شکل‌گیری این دولت را بطور اختصار بیان کنیم.

براق‌حاحب از امرای بت‌پرست قدیمی قراختائی‌ها در سال ۶۱۹ هـ ق. / ۱۲۲۲ م. منطقه کرمان را به تصرف خود درآورد و دولتی در آنجا تشکیل داد. پس از مدت کمی جلال‌الدین خوارزمشاه هنگام عبور از کرمان با دختر براق ازدواج نمود و براق تابع خوارزمشاهیان گردید ولی جلال‌الدین در اثر حملات بی‌امان مغول مجبور به ترک آن منطقه شد. براق‌حاحب چون احساس کرد که قدرت مغولان بیشتر از خوارزمشاهان است لذا بلافاصله تابعیت خود را به چنگیزخان اعلام داشت. سوینچ ترکان یکی دیگر از دخترانش را نیز به

جغتای فرزند چنگیزخان داد و از او لقب قتلغ گرفت و حاکمیت مناطق کرمان و سیستان را به دست آورد. از طرف دیگر براق برعکس سیاست خوارزمشاهیان مسلمان شدن خود را به اطلاع خلیفه رساند و از او خواست به او نیز لقب سلطان داده شود. خلیفه الناصر به او لقب قتلغ سلطان اعطا نمود.^(۱)

براق صاحب چهار دختر و یک پسر داشت این اطلاعات براساس نوشته‌های ناصرالدین منشی مورخ آن دوره می‌باشد (سمط‌العلی، صفحه ۲۵ و ۳۵). دختران عبارت بودند از سوینچ ترکان (نامزد جغتای)، یاقوت ترکان (زن قطب‌الدین محمود شاه اتابیک یزد)، خان ترکان (زن قطب‌الدین محمد برادرزاده براق)، مریم ترکان (زن محی‌الدین سامی اتابیک یزد) و پسری به نام رکن‌الدین خواجه جوق بود. براق صاحب به علت علاقه‌ای که به قطب‌الدین فرزند برادر خود حمیتبور و یا جتتمور تاینگو رئیس قراختایان داشت او را به ولیعهدی خود تعیین نمود، در عین حال دختر خود خان ترکان را نیز به عقد ازدواج او درآورد. و او را داماد خود نمود (سمط‌العلی، صفحه ۲۶).

براق صاحب در سال ۶۳۲ ه.ق. / ۵ - ۱۲۳۴ م. فوت کرد و با رضایت اُکتای، قطب‌الدین به جانشینی او انتخاب گردید. ولی سلطنت کوتاه او بیش از یکسال به طول نینجامید به محض نزدیک شدن رکن‌الدین فرزند براق صاحب به نزدیکیهای کرمان، او مجبور شد که به طرف مغولستان عقب‌نشینی کند.

قطب‌الدین بعد از مدتی به سبب خدمات ارزنده‌ای که در انتخاب گیوک به مقام خانی از خود نشان داد به زمان منگو به عنوان حاکم کرمان منصوب

۱ - جویی، تاریخ جهانگ، ترجمه گولینارلی، ج ۲، ص ۲۲۶، چاپ انجمن تاریخ ترک؛ بر تولد اشیولر، تاریخ مغولستان، تهران، ترجمه ج کوپرولو، ص ۱۷۳؛ مینورسکی، دائرةالمعارف اسلام، ج ۶، ص ۱۰۵۳؛ هامر، تاریخ ایلخانان، ج ۲، ص ۴۵.

گردید (۶۵۰ ه.ق./ ۳ - ۱۲۵۲ م.). در چنان موقعیتی رکن الدین فرزند براق سلطنت را رها کرد و فرار نمود و با رفتن به نزد خلیفه، اتابکان لر و منگو کوشید راهی برای نجات خود بیابد ولی آخرالامر از طرف قطب الدین به قتل رسید. قطب الدین شورشی را که به بهانه مرگ جلال الدین برپا شده بود، فرو نشاند و کارهای مهم دیگری نیز انجام داد. قطب الدین در سال ۶۵۵ ه.ق./ ۱۲۵۷ م. وفات نمود. اکثر تواریخ قدیمی انجام تمام کارهای برجسته او را در اثر ارشاد و راهنمایی زن شایسته او قتلک ترکان می دانند.^(۱)

شخصیتهای شناخته شده دربار کرمان از شنیدن این خبر ناراحت شدند. بلافاصله پیش هلاکو رفته از او تقاضای کمک کردند و شخصیت معنوی ترکان خاتون را برای هلاکو بازگو نمودند. هلاکو براساس درخواست امرای خود و با شناخت ارزش ترکان خاتون به موجب فرمانی حاکمیت او را تثبیت کرد^(۲) و کارهای بزرگ و کوچک مملکت را به دست این زن باتدبیر واگذار نمود (سمط العلی، ص ۳۸).

قطب الدین در طول حیات خود در اطاعت خود به سلطان به هیچ وجه کوتاهی نکرد لذا هلاکو حکومت کرمان را به فرزندان او بخشید ولی بعزت و صغر سن فرزندان، قتلک ترکان زن قطب الدین سلطان را به نیابت فرزندان و همچنین برای اداره امور و تأمین آسایش مردم انتخاب نمود.^(۳) قتلک ترکان

۱- تاریخ شبانکاره، ص ۲۳؛ سمط العلی، ص ۲۶.

۲- رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۴۰۳ می نویسد: هلاکو به سال ۶۶۲ ه.ق. حاکمیت ترکان خاتون را بر کرمان به رسمیت شناخت.

۳- میرخواند، روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۲۰؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۰ صدور چنین فرمانی را از طرف منگوقاآن ذکر می کند که صحیح به نظر نمی رسد. هلاکو

زنی بود عادل و خیرخواه لذا او تمام کوشش خود را صرف آبادانی سرزمینش، رفاه مردم، تشویق علما و احترام به فضلا و ایجاد بناهای خیریه نمود. تمام کارهای دریایی و زمینی کرمان را نظم و ترتیب داد (میرخواند، صفحه ۱۲۹). او تمام این کارهای بزرگ خود را با تواضع تمام انجام داد در حالی که یک دهم کارهای خیر او را پادشاهان دیگر انجام نداده‌اند. اگر این گفته مبالغه نیز فرض شود، ارزش و عظمت او را در انجام کارهای خیر میرساند. سمط‌العلی (صفحه ۲۸ - ۲۷) می‌نویسد: دولت قراختایی یا دولت قتلک به زمان فرمانروائی زن بااراده و بلندنظری چون ترکان خاتون بهار زندگی خود را می‌گذرانده‌است.

قطب‌الدین هنگام برگشتن از نبردهای قلمرو مرزیش به سال ۶۵۴ هـ ق. / ۱۲۵۶ م. صاحب فرزند دختری به نام پادشاه‌خاتون از همسرش قتلک ترکان و از همسر دیگرش صاحب پسری بنام سیور غاتمیش سلطان گردیده بود (سمط‌العلی صفحه ۲۵). بدین ترتیب تولد پادشاه خاتون ششمین حاکم کرمان برای ما روشن می‌شود.

۱- انتخاب قتلک ترکان خاتون بر تخت سلطنت کرمان

الف- نیابت

بعد از مرگ قطب‌الدین بسیاری از امرا و اعیان کرمان^(۱) و بعضی از

→ برادر منگوقاآن بود که خاقان اصلی منگو بود، هلاکو فرمان را از طرف برادرش منگو صادر کرده بود.

۱ - جارقوتای، اشراف... یواتو و دیگران از ملک‌های کرمان ییگیت (بیغیت) ملک،

امرای مغول مجلسی تشکیل داده و در آن مجلس به اتفاق آراء به پادشاهی ترکان خاتون همسر قطب الدین تصمیم گرفتند و به اطاعت او گردن نهادند. اما پس از رسیدن خبر مرگ قطب الدین به خان بزرگ بعضی ها را عقیده بر این بود که اداره مملکت کرمان را به فرزندان حاکم واگذار نموده و تا بزرگ شدن آنها نیابت سلطنت را به همسرش قتلک ترکان و دامادش امیر حاجی لشکر واگذار نمایند و حاکمیت هر دو آنها را به عنوان حاکم کرمان بپذیرند. در حالی که امیر حاجی مردی بسیار ظالم و دائم الخمر بود.^(۱)

ب - خانواده قتلک، ترکان خاتون

اطلاعاتی که تواریخ در مورد اصل و تبار ترکان خاتون بدست می دهند هماهنگ نیست. به عنوان نمونه هامر می نویسد که براق مؤسس دولت قتلک چهار دختر داشت و یکی از آنها را قتلک ترکان می داند (تاریخ ایلخانان، ص ۴۵)، در حالیکه وی خان ترکان بود. در اطلاعات حیرت انگیز دیگری که خواجه ناصرالدین از منشیان ترکان خاتون به دست می دهد، می نویسد: براق

→ نصرت ملک، فولاد ملک، ناصرالدین ملک، قتلک ملک، از علما خواجه ظهیرالدین، خواجه شمس الدین، خواجه منتجب الدین پدر ناصرالدین منشی مورخ که اطلاعات با ارزشی در این باره به دست می دهد.

۱ - قطب الدین محمد دو پسر و چهار دختر داشت: پسرانش حجاج سلطان، جلال الدین سیور و قتمیش سلطان. دخترانش بی بی ترکان، پادشاه خاتون، اردو قتلک، یول قتلک. اگر چه میرخواند (روضه الصفا، ج ۴، ص ۱۲۹) و هامر (همان اثر، ج ۲، ص ۴۵) فهرست فرزندان را بدین ترتیب شرح می دهد، ولی در سمط العلی اسامی به شکل اردو قتلک، و قتلک ترکان ذکر می شود و این درست تر به نظر می آید هر چند ترکان خاتون ملکه مورد نظر مادر آنها به نظر می رسید. ولی او فقط مادر بی بی ترکان و پادشاه خاتون می باشد و سایر فرزندان ذکر شده در بالا از زنان دیگر قطب الدین بودند (خواندمیر، حبیب السیر، ج ۳، ص ۲۶۹؛ سمط العلی، ص ۵ - ۳۶).

دختر خود را به برادرزاده خود قطب‌الدین داد و او را داماد خود ساخت. بنابراین اگر دختر براق با قطب‌الدین ازدواج نموده و پس از مرگ او زنش قتل ترکان به جانشینی او انتخاب شده باشد و این ترکان خاتون دختر براق فرض شود (سمط‌العلی، صفحه ۲۵ - ۲۶) اسم قتل ترکان در میان اسامی دختران براق ذکر نشده است. قبلاً به هنگام ذکر اسامی دختران براق به ازدواج خان ترکان با قطب‌الدین اشاره نمودیم. باز براساس اطلاعات سمط‌العلی، (صفحه ۲۶) قطب‌الدین محمد چهار ماه پس از جلوس به تخت سلطنت با قتل ترکان ازدواج نمود. در این صورت قتل ترکان نمی‌تواند همان خان ترکان دختر براق باشد زیرا خان ترکان در زمان حیات پدرش با پسر عموی خود قطب‌الدین ازدواج نمود (تاریخ شبانکاره یا تاریخ معینی، صفحه ۲۳). تاریخ گزیده (جلد اول، صفحه ۵۳) او را سوگلی قطب‌الدین ذکر می‌کند (اشپولر، تاریخ مغولان ایران، صفحه ۱۷۲) می‌نویسد قتل ترکان خاتون زن براق صاحب بود.

ما در اینجا نتوانستیم ثابت کنیم که قتل ترکان زن براق بوده یا نه ولی می‌توانیم ادعا کنیم در میان بسیاری از ترکان خاتون‌هایی که در این دوره می‌زیستند دختر براق نبوده است. ترکان یک اسم نبود بلکه به طوریکه معلوم است به منزله یک عنوان به کار رفته است. استعمال صحیح آن را بشکل ترکن (Terken) ابتدا ملیورانسکی (Melioranskiy) و بعد بارتولد اشاره کرده‌اند. ولی ما لغت متداول امروزی یعنی ترکان را ترجیح دادیم.

ج. مجادله قتل ترکان خاتون سلطان با حجاج و پادشاهی او

ترکان خاتون بعد از سال ۶۶۵ ه. ق. / ۱۲۵۷ م. با استفاده از صغر سن

ناپسری خود حجاج تمام کارهای مملکت را در دست خود گرفت. اگرچه سلطنت اسماً به اسم ناپسری او حجاج بود، ولی اداره مملکت عملاً در دست ترکان خاتون قرار داشت.^(۱) هر دو اینها مانند مادر و فرزند حقیقی با نهایت صمیمیت سالها تاج و تخت را مشترکاً یکی به اسم و دیگری در عمل اداره کردند. در این مدت سلطان حجاج نیز به سن بلوغ رسید. در این زمان اردوی جغتای در تحت فرمان پسر براق به قصد تصرف ایران و جنگ با آباقا فرمانروای ایلخانان از آمو دریا گذشت و وارد ایران شد. ترکان خاتون سلطان، حجاج را با سپاه زیادی به کمک آباقا فرستاد. آباقا از این کار حجاج بسیار خوشنود گردید و او را همانند پادشاهان مورد تفقد قرار داد و دوباره به سرزمین خود بازگرداند. بدین ترتیب کار حجاج بالا گرفت. لذا در شب ضیافتی که حجاج مست شد، دستور داد قتل سلطان در آن مجلس بر قصد. قتل خاتون که تا آنروز تمام کارهایش را سنجیده انجام می داد از این دستور نافرندی خود ناراحت گردید ولی چون می دانست که او مست است و مقاومت در چنین حالی نتیجه ای نخواهد داد، خواهی نخواهی شروع به رقص مختصری نمود و در اثنای رقص اطرافیان حجاج این بیت را برای او سرودند:

پیرند چرخ و اختر و بخت تو نوجوان

آن به که پیر نوبت خود با جوان دهد^(۲)

۱- رشیدالدین، جامع التواریخ، ج ۲، ص ۵۵۲؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۰.

۲- حمدالله مستوفی، همان اثر، ج ۱، ص ۵۳۱؛ سمطالعلی، ص ۴۸؛ میرخواند، ج ۴، ص ۱۲۹.

ترکان خاتون که به چنین اهانت‌هایی عادت نکرده بود، فهمید که دسائی در کمین او است لذا به نزد دامادش آباقاخان (همسر پادشاه خاتون) رفت و در مقابل دسائس از دخترش پادشاه خاتون کمک خواست.

این عمل نادرست حجاج سلطان، در حق مادرزن و نیابت کرمان خوشایند آباقاخان پسر هلاکو واقع نگشت و در این باره فرمانی صادر نمود: «بعد از این حجاج از اداره امور تمام کارهای کرمان دست بکشد و تمام کارهای دولتی در این زمینه را به دست ترکان خاتون بسپارد»^(۱)

بعد از بازگشت ترکان خاتون حجاج برای تصاحب مجدد قدرت سلطنت مخفیانه به نزد فرزندان اوکنای رفت. ترکان خاتون نیز با فرستادن نماینده‌ای نزد آباقا او را از این کار آگاه ساخت. آباقا از این کار حجاج سخت ناراحت گردید، لذا فرمانی مبنی بر دستگیری حجاج و آوردن او به اردوگاه (محل سکونت خان) صادر نمود.^(۲) حجاج از این امر آگاه گردید لذا قبل از رسیدن ایلچیان آباقا عازم سیستان شد. ششماه در این منطقه زندگی کرد^(۳) و به محض شنیدن آمادگی آباقا برای حمله به این نواحی به سوی دهلی فرار نمود و

۱- تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۲ - ۵۳۱؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲؛ هامر، تاریخ ایلخانان، ج ۲، ص ۴۷؛ مینورسکی، دائرةالمعارف، جزو ۶۸، ص ۱۹۵۴.

۲ - معین‌الدین، تاریخ شبانکاره، ص ۲۵؛ حمدلله مستوفی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۱.
۳ - تاریخ سیستان. در نسخه ۸۵۴ هجری قمری ادعا می‌شود که این کتاب پوسیله دو مورخ به نامهای مولانا شمس‌الدین محمد موالی و محمدبن یوسف اصفهانی نگاشته شده‌است که از اینها اولی حوادث را تا تاریخ ۴۴۸ ه. ق. و دومی از سال ۴۶۵ ه. ق. تا ۷۲۰ ه. ق. نگاشته‌اند. در ص ۴۰۵: سلطان معزالدین حجاج سلطان از کرمان آمده به مدت یکسال در سیستان سکونت گزید، پس از دیدن اعزاز و اکرام زیاد در همانسال عازم هندوستان گردید. همچنین در همانسال از احمدخان نیز بحث می‌کند. بالاخره در ص ۴۰۸ این کتاب فرار بعضی از ملک‌های بزرگ کرمان نظیر نصرت ملک و علی ملک به خاطر ترس از کارهای دهشتناک اتفاق افتاده در کرمان و ساکن شدن آنها در سیستان را می‌نویسد.

دهسال در آنجا بصورت محبوس زندگی نمود و تنها هفته‌ای یک بار وارد دربار سلطنت می‌گردید. سلطان جلال‌الدین ابوالمظفر خلجی به محض جلوس به پادشاهی برای تصاحب اراضی کرمان به حجاج کمک نمود و اردوی مجللی ترتیب داد با دادن علائم پادشاهی نظیر چتر، طبل، پرچم و مراسم رسمی سلطنت را نیز بجای آورد.

بدین ترتیب حجاج رسماً عازم کرمان گردید ولی به محض رسیدن به محلی که بکر نامیده می‌شد بیمار گردید و شب پنجشنبه ماه ذیحجه سال ۶۹۰ ه.ق. / ۱۲۹۱ م. فوت نمود.^(۱)

در مدت دوازده سال اقامت حجاج در دهلی ترکان خاتون توانست بدون مانع و با آزادی کامل بر کرمان حکومت نماید^(۲) سمط‌العلی نه کاملاً روشن و تاریخ سیستان (صفحه ۴۰۵) در حوادث سال ۶۷۵ می‌نویسد به محض رسیدن اردوی آباقا به خراسان جلال‌الدین سیور غاتمیش برادر حجاج سلطان و ناپسری دیگر ترکان خاتون با اجازه ترکان خاتون به خدمت آباقا درآمد و املاک خاص برادر خود حجاج را تصاحب نمود. از طرفی نیز وظایف امیرشکار و بعضی از امرای نظامی به او محول گردید. ولی اجازه

۱ - سمط‌العلی، ص ۴۹. در نوشته‌های تمام منابع معتبر فرار سلطان حجاج به هندوستان و سال اقامت او در آنجا و همچنین سال وفات او با اختلاف ذکر شده است به عنوان مثال در تاریخ سیستان ص ۴۰۵ رفتن او را به دهلی سال ۶۷۵؛ رشیدالدین جامع‌التواریخ، چاپ بلوشه، ص ۵۵۲ و ۵۵۳ در حاشیه؛ با تکیه به میرخواند سال ۶۶۰؛ هامر در همان اثر ج ۲، ص ۴۵ و ۶۵؛ تاریخ شبانکاره ص ۲۵ سال ۶۶۶؛ تاریخ گزیده ج ۱، ص ۵۳۱ سال ۶۶۶؛ مینورسکی دایرة‌المعارف اسلامی ماده قتل سال ۶۶۶. بعضی از این تاریخ‌نویسها مانند رشیدالدین (بلوشه) ص ۵۵۲ اقامت حجاج را در هندوستان پانزده سال و بعضی دهسال نوشته‌اند.

۲ - تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۱؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲۵.

دخالت در کارهای حکومتی به او داده نشد. لذا شروع به مداخله در کارهای حکومت قتلق ترکان نمود. حتی با ضرب سکه و خواندن خطبه به نام خود از اطاعت قتلق ترکان سر پیچید. از طرفی برخی امرای نافرمان کرمان نظیر معزالدین ملک شاه و شاه ملک عاصی، امیرتولاق و دیگر اشخاص با بی‌اعتنایی به قتلق ترکان در خدمت سیور غاتمیش بودند. ترکان خاتون مدتی این وضع را تحمل نمود ولی بی‌اطاعتی سیور غاتمیش از حد گذشت لذا قتلق ترکان ایلچی نزد داماد خود آباقا فرستاد و از طریق دخترش پادشاه خاتون از سیور غاتمیش به آباقا شکایت نمود. پادشاه خاتون که با داشتن زیبایی و ظرافت و شاعری آباقا را شیفته خود نموده بود، در اجرای درخواست مادرش تأخیر بخرج نداد. به موجب فرمانی که از طرف آباقا صادر گردید، سیور غاتمیش از کلیه مناصب و امکاناتی که از برادرش به او رسیده بود مانند امیرشکاری و سایر وظایف شخصی محروم گردید.^(۱) سیور غاتمیش در مقابل این وضع سیاست برادر خود حجاج را تعقیب ننمود. دوباره به حضور آباقاخان رسید و با دادن تعهد عدم مداخله در کارهای حاکمیت کرمان اراضی خاص خود را دوباره به دست آورد. این کار نیز در سایه مرحمت ترکان خاتون صورت گرفت. آباقاخان در اواخر سال ۶۸۰ ه.ق. / ۱۲۸۲ م. وفات نمود و احمد تکودار جانشین او گردید.

ترکان خاتون مراسم سوگواری با عظمتی که تا آن تاریخ در کرمان دیده نشده بود برای دامادش آباقا برگزار نمود. از زمان آباقا میان سلطان احمد و سیور غاتمیش یک نوع ارتباط دوستی برقرار بود. قوتای (یا قوتی) خاتون

مادر سلطان احمد نقش بزرگی در عزل ترکان خاتون از سلطنت کرمان و گماردن سیور غاتمیش بجای او برای پسرش ایفا نمود.

جلال الدین سیور غاتمیش پس از کسب موفقیت و تثبیت خود در لشکر برای رفتن به آنجا براه افتاد و در محلی به نام سیاه کوه (قرباغ)* با ترکان خاتون که قصد رفتن به اردوگاه را داشت برخورد نمود. در این موقع پادشاه خاتون نیز در کنار مادرش بود. سیور غاتمیش قبل از هر نوع برخورد فرمان سلطان احمد را در آنجا خواند.^(۱) ترکان خاتون که سالها با استقلال تمام در کرمان حکومت نموده بود با شنیدن این خبر در سر راه خود سخت ناراحت گردید و به کلی خود را باخت. سیور غاتمیش از امرای طرفدار ترکان خاتون خواست که به او ملحق و به اتفاق او عازم کرمان شوند. بعضی از امرای صاحب نفوذ فرمان خان جدید را اطاعت نمودند و به اتفاق سیور غاتمیش به کرمان بازگشتند.

۲ - جلال الدین و الدین ابوالمظفر سیور غاتمیش

وی در ربیع الاول سال ۶۸۱ ه. ق. / ۱۲۸۲ م. در کرمان به نام سیور- غاتمیش بر تخت سلطنت نشست و با امرا و اعیان ترکان خاتون با ملاطفت و جوانمردی رفتار کرد. آنها نیز خواهی نخواهی با او بیعت نمودند. فقط معزالدین ملکشاه که با خوی بدش مشهور بود خود را برای انتقام گرفتن از سیور غاتمیش آماده نمود. کرج ملک برای خواباندن آتش فتنه ملک معزالدین

* - در متن اصلی نام سیاه کوه قرباغ آمده است که صحیح آن قراداغ (سیاه کوه) است.

۱ - سمط‌العلی، ص ۵۲؛ خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۶۹؛ رشیدالدین، ج ۲، ص ۵۵۲؛ تاریخ ابوالفرج، ج ۲، ص ۶۱۰.

و برگرداندن آرامش به جامعه سعی فراوان نمود ولی باز نتوانست از نقشه بعضی از امرا که قصد داشتند سیور غاتمیش را بکشند و سویوق شاه از نوادگان ترکان خاتون را بجایش منصوب نمایند جلوگیری کند. سویوق شاه قبل از موعدش از این راز آگاه گردید و دائی خود سیور غاتمیش را از آن باخبر ساخت. او نیز تمام امرا و شخصیت‌های بزرگ سپاه را به یک میدان بزرگ دعوت نمود و پس از محاکمه و اقرار به گناه آنها را کشت.^(۱)

۳- مرگ قتلخ ترکان خاتون

ترکان خاتون بعد از جدا شدن از سیور غاتمیش به سوی سلطان احمد رفت و به رسم معمول هدایای گرانقیمت زیادی نیز با خود برد. صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی^(۲) به احترام او از جای خود بلند شد. در این سفر از دختران ترکان خاتون بی‌بی ترکان و پادشاه خاتون همراه او بودند.

از افراد بزرگ کرمان خواجه ظهیرالدین یمین الملک و تاج‌الدین ساتلمش سلطان به سلطان سیور غاتمیش تمکین نکردند و به ترکان خاتون وفادار ماندند. از ترکان خاتون در این سفر پذیرایی گرمی بعمل آمد و فرمانی نیز در این مورد صادر گردید: «سلطان سیور غاتمیش و ترکان خاتون اداره امور دولت قتلخ قراختائی را بطور مساوی حل و فصل کنند». این فرمان صادره از طرف خان خوشایند قوتی خاتون مادر و سوغونجاق نویان واقع نگردید و آنها به سلطان احمد چنین گفتند: اگر شما این فرمان را اجرا کنید

۱ - اسامی این افراد در سمط‌العلی قید نشده است رک: ص ۵۳ - ۵۴.

۲ - در آن موقع کارهای دربار مغول به دست شمس‌الدین جوینی حل و فصل می‌گردید (ابوالفرج، ص ۶۱۷).

سیور غاتمیش از شما نفرت پیدا می‌کند و به خراسان نزد ارغون خان می‌رود و با او متحد می‌شود. بهترین سیاست این است که ترکان خاتون را این زمستان در اینجا نگه دارید و در تابستان با آمدن سیور غاتمیش اختلافات این دو را حضوراً حل کنید.

روی این اصل ترکان خاتون زمستان آن سال را در محلی به نام زمستان (بردع) سپری نمود و از طرف صاحب دیوان شمس‌الدین جوینی محبت و احترام بسیار دید. با آمدن بهار به سوی چرنداب تبریز حرکت نمود ولی پس از مدت کمی از بخت بدش مریض گردید و وفات نمود (۶۸۱ ه.ق./ ۱۲۸۲ م.^(۱)).

در این موقع بی‌بی ترکان دختر ترکان خاتون در اردو بود. بلافاصله عازم چرنداب تبریز گردید. پادشاه خاتون نیز به سوی کرمان حرکت نمود. جسد ترکان خاتون به وسیله بی‌بی ترکان به کرمان آورده شد و سلطان جلال‌الدین سیور غاتمیش و بزرگان کرمان از جسد او استقبال نمودند و به بی‌بی ترکان تسلیت گفتند. جسد ترکان خاتون را در بهترین نقطه شهر در زیر گنبد مدرسه بخاک سپردند^(۲). علما و فضلا و اهالی کرمان از مرگ او بسیار ناراحت شدند. با مرگ او خدمات و فداکاریهای این زن بزرگ نیز فراموش گردید. آیا ترکان خاتون در زمان حیات خود به نام خود سکه ضرب نمود یا نه؟ در

۱ - تاریخ شبانکاره، ص ۲۶، می‌نویسد ترکان خاتون از ارغون خان تقاضای کمک نمود، ولی در سمط‌العلی، ص ۵۴، و حبیب‌التیر، ج ۳، ص ۲۶۹ و یادداشتهای قزوینی (ص ۲۴۳) همانند مطالب بالا ذکر گردیده‌است.

۲ - حبیب‌التیر، ص ۲۶۹ می‌نویسد ابتدا در تبریز به خاک سپرده شد بعدها بی‌بی ترکان مدرسه‌ای به نام او ساخت و جنازه او را به آنجا منتقل نمود.

سمط‌العلی، ص ۵۱، خواندن خطبه به نام او ذکر شده است.

ترکان خاتون تا صدور حکم قطعی در مورد خودش در سال ۶۵۵ هـ ق. / ۱۲۵۷ م. نیابتاً حکومت نمود ولی با ترک کرمان از طرف حجاج سلطان تا سال ۶۸۱ هـ ق. / ۱۲۸۲ م. در مرزهای داخلی کرمان به نام پادشاه حکومت نمود. او یکی از زنان نادر تاریخ است. مارکوپولو سیاح مشهور بهنگام حکومت ترکان خاتون در کرمان حدود سال ۱۲۷۲ از کرمان عبور نمود ولی مطلب قابل توجهی در این زمینه به دست نمی‌دهد و تنها به شرح سیاحت خود در کرمان پرداخته است.

۴ - صفوة‌الدین پادشاه خاتون

پادشاه خاتون از پادشاهان دولت قتل و از نظر سلسله مراتب پنجمین پادشاه زن مسلمان می‌باشد. ولی از آنجائیکه او دختر قتل ترکان بوده مدت کمی بعد از مادرش در کرمان به حکومت رسید و ما چون وقایع کرمان را تا اینجا متماداً شرح دادیم لذا تاریخ او را جلوتر ذکر می‌کنیم زیرا در غیر این صورت مجبور بودیم در فصل پنجم بهنگام شرح سلطنت پادشاه خاتون باز مفصلاً وقایع کرمان را توضیح دهیم و این کار باعث تکرار وقایع می‌گردید.

۱ - پادشاه خاتون* و ازدواج او با آباقا

*- پادشاه خاتون خواهر بی‌بی خاتون لقبش صفوة‌الدین بود. حسن صورت و نیکوئی سیرت را دارا بود. «سلطان قطب‌الدین پدرش او را در کودکی لباس مردان پوشانیدی نام او را سلطان

پادشاه خاتون دختر قطب‌الدین محمد در سال ۶۵۴ ه. ق. / ۱۲۵۶ م. بهنگام نبرد پدرش در مرزهای قلمرو خود متولد گردید. او زنی بود عاقل، باوقار و خوشرو که از طرف خانهای مغول از پدرش گرفته شد^(۱) او با نام «حسن‌شاه» در میان برادران خود بزرگ شده و رازش از اطرافیان مخفی نگهداشته شده بود.^(۲) از دختر بودن او جز چند نفر اطلاع نداشتند. این راز به خاطر سلامتی دختر به مردم بازگو نمی‌گردید با وجود این او بزرگ شد و چنان دختر زیبارویی گردید که مدح زیبایی او به گوش آباقا فرزند هلاکو رسید. از مادرش ترکان خاتون خواست که امیر قراخای را برای خواستگاری به کرمان بفرستد.

با وجود مخالفت حجاج سلطان برادر ناتنی پادشاه خاتون، ترکان خاتون این درخواست آباقا را پذیرفت و جهیزیه مفصلی برای دخترش آماده نمود^(۳). بدین ترتیب پادشاه خاتون چندین سال مأمور تزئین چادر یسونچین خاتون مادر آباقا گردید.

با مرگ یسونچین در سال ۶۷۰ ه. ق. / ۱۲۷۳ م. اردوی او به پادشاه

→ حسن شاه کردی غیر از خواص او کسی نمی‌دانست که پسر نیست در فضل کمال مشهور عالم در فن خط نیز مهارت داشت مصاحف و کتب بخط مبارکش در کرمان و سایر ولایات موجود است. (باستانی پاریزی، تاریخ شاهی، ص ۳۲۷).

۱ - خانهای مغول را رسم بر این بود که دختران زیبای روی را از سرزمینهای تحت حاکمیت خود خواسته چندین روز پهلوی خود نگه میداشتند بعداً آنان را به امرا و فرماندهان سپاه هدیه می‌کردند.

۲ - ظاهر شدن پادشاه خاتون با نام حسن شاه در لباس پسرانه را تنها میرخواند در روضه‌الصفاء، صفحه ۱۹۲ و دایرةالمعارف اسلام، جزو ۶۸، ص ۱۰۵۴ ذکر می‌کند. در سمط‌العلی چنین نوشته‌ای وجود ندارد. ۳ - سمط‌العلی، ص ۴۷.



آباقا اولین همسر پادشاه خاتون

خاتون رسید. بدین ترتیب پادشاه خاتون مقام مادر شوهر خود را بدست آورد. زندگی طولانی پادشاه خاتون با آباقا برای شهر کرمان بسیار مفید افتاد. زیرا مغولان در این نواحی از عدل و انصاف خارج نشدند.^(۱)

مرگ ناگهانی آباقا در سال ۶۸۰ ه. ق. / ۱۲۸۲ م. باعث گردید که تکودار فرزند هفتم هلاکو به سلطنت انتخاب شود. او برای تحکیم قدرت مغولان در ایران به دین اسلام گروید و اسم احمد را برای خود انتخاب نمود.^(۲) ترکان خاتون در زمان تکودار حاکمیت خود را از دست داد. این موضوع باعث ناراحتی دخترانش بی بی ترکان و پادشاه ترکان گردید. اما در مبارزاتی که بین احمد و برادرزاده اش ارغون به سال ۶۸۳ ه. ق. / ۱۲۸۴ م. در گرفت ارغون با پیروزی بر احمد به عنوان ایلخان انتخاب گردید.

۲- ازدواج پادشاه خاتون با گیخاتو

بعد از مدت کمی سیورغاتمیش به اردوگاه ارغون احضار گردید. او موقعیت خود را در این احضار در خطر دید و ارغون او را به خاطر طرفداری از احمد بسیار آزرده.^(۳) از طرفی اودشمنانی نظیر بی بی ترکان، پادشاه خاتون، یولوق شاه، سویوق شاه، خواجه ظهیرالدین مستوفی در اردوگاه داشت. آنها از او خواستند تا حساب پس بدهد و او را در یک دادگاه ساختگی محاکمه نمودند. تنها بوقا چنگسانگ امیراولوس با اتخاذ حيله و تدابیر به موقع در مقابل قضات توانست جان سلطان جلال الدین سیورغاتمیش را نجات بدهد. و

۱ - رشیدالدین، جامع التواریخ، چاپ مسکو، ص ۱۴.

۲ - رک: اشیلر، مغولان، ترجمه کوپرولو، ص ۱۷۳.

۳ - یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۲۴۳.

موافقت اداره کرمان میان او و پادشاه خاتون را به طور مشترک به دست آورد. پادشاه خاتون و بی بی ترکان^(۱) از این کار راضی نشدند و موضوع را به ارغون خان نوشتند. بوقا چنگسانگ از این عمل پادشاه خاتون عصبانی شد و برای دور کردن او از اردوگاه و کرمان به فکر چاره افتاد. عاقبت نقشه ازدواج او را با گیخاتو ناپسری آباقا و فرستادن او را به آناطولی پهلوی همسرش طرح ریزی نمود و برای انجام این کار به خاقان اصرار ورزید.

این ازدواج یعنی ازدواج مادر با ناپسری خود هر چند مخالف قوانین اسلام بود ولی از عادات و رسوم متداول مغولان بوده است^(۲). هر چند ازدواج پادشاه خاتون سرشناس ترین زن دولت قتلغ با آباقای مغول غیرمسلمان موافق با قوانین اسلامی نبوده ولی در اینجا منافع ظاهری دولت بر قوانین اسلامی تازه پذیرفته آنها پیشی جسته است.

از طرفی دیگر بوقا چنگسانگ برای تحکیم موقعیت جلال الدین سیورغاتمیش ازدواج او را با کردوچین دخترآش خاتون اتابک فارس و زن منگو تیمور اوغول فرزند هلاکو فراهم نمود.^(۳)

۱ - بی بی ترکان شاهزاده زیبای ناکام قراختای قرآنی وقف کرده است که بر گور مادرش قتلغ ترکان و پدرش قطب الدین گذاشته شود. قرآن شامل سی و دو پاره بوده است در یکی از جزوات آن ترآن وقفنامه آن نوشته شده که مرحوم مجدزاده صهبا به کمک قزوینی آن را خوانده است. (باستانی پاریزی، همان اثر، ص ۳۲۳).

۲ - سمط العلّی، ص ۵۷؛ رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۵۵۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۲.

۳ - منجم باشی، صحایف الاخبار، ج ۲، ص ۵۷۸ می نویسد پادشاه خاتون با سلطان جلال الدین سیورغاتمیش ازدواج نموده بود بعد از مرگ سیورغاتمیش به جای همسرش به پادشاهی رسید او نه تنها به برادر و خواهر بودن آنها توجهی ننموده بلکه پادشاه خاتون را بجای ششمین پادشاه هشتمین پادشاه قید کرده است از طرفی محمد ذهنی در مشاهیرالنساء، ج ۱، ص ۱۱۱ بهنگام صحبت از پادشاه خاتون او را از سلاطین کرمان همسر جلال الدین

بدین ترتیب مقتدرترین امیر ایلخانان نقشه‌های خود را عملی نمود. پادشاه خاتون در این موقع به نزد همسرش گیخاتو که والی آسیای صغیر بود روانه گردید. ولی اختلاف پادشاه خاتون با سیورغاتمیش تمام شدنی نبود. مخصوصاً که سیرجان اراضی خاص پادشاه خاتون توجه سیورغاتمیش را بخود جلب کرده بود. لذا امیر طغان برای خاتمه دادن به اختلافات این دو به ارغون‌خان پیشنهاد کرد سیرجان با درآمد سالانه پنجاه هزار دینار به سیورغاتمیش واگذار شود و در عوض زمینهایی با درآمد هفتاد هزار دینار در دیار روم به پادشاه خاتون داده شود. ارغون این درخواست را قبول نمود و سیرجان به دست سیورغاتمیش افتاد.

سیورغاتمیش پس از آنکه به فرمان ارغون مقام خود را حفظ نمود، وزارت خود را به فخرالملک محمود واگذار نمود. او بجای آشتی میان این دو با انجام کارهای زشت روابط این خواهر و برادر را تیره‌تر نمود. پادشاه خاتون این وزیر را سرزنش نمود و سعی نمود دست او را از انجام بعضی از کارها باز بدارد. وزیر مردی سخت یکدنده بود. او به پادشاه خاتون چنین جواب داد: «امروز دوره پادشاهی سیورغاتمیش می‌باشد، آنچه از دستم بیاید انجام می‌دهم، خدا نکرده اگر روزی تخت کرمان به دست تو افتاد، آن وقت

→ ذکر می‌کند که «بعد از مرگ شوهرش به سلطنت رسید» او نیز در اینجا اشتباه منجم‌باشی را تکرار می‌کند. ولی باز در جلد دوم همین کتاب در صفحه ۳۹۶ پادشاه خاتون را زن گیخاتو ذکر کرده که بعد از قتل برادرش بجای او به سلطنت می‌رسد به هر صورت محمدذهنی منابعی را که برای نوشتن دو جلد کتابش استفاده نموده کنترل نکرده است شمس‌الدین سامی در قاموس اعلام، جلد دوم، ص ۱۴۵۵ به شکل دیگری اشتباه می‌کند او می‌نویسد پادشاه خاتون با بایدوخوا «ارده» نموده و به فرمان بایدو برادرش جلال‌الدین سیورغاتمیش را به قتل رساند و به سلطنت جلوس نمود. اشتباه او نیز در صفحات بعدی روشن خواهد گردید.

مرا با ساطور قصابی دوتکه کن».^(۱) در همان سال یعنی ۶۸۹ هـ.ق. / ۱۲۹۰ م. پادشاه خاتون برای گرفتن سیرجان از دست برادرش ابتدا در آناتولی سپس در تبریز با ارغون ملاقات نمود. (سمط‌العلی، صفحه ۶۲) ارغون به پادشاه خاتون عزت و احترام بسیار گذاشت و تمام خواسته‌های او را بجای آورد. در این موقع قایدو به اتفاق شاهزادگان جغتای از نواحی آمو دریا به خراسان حمله نمود. با مرگ ارغون در سال ۶۹۰ هـ.ق. / ۱۲۹۱ م. (یادداشتهای قزوینی، جلد سوم، صفحه ۲۴۵؛ دایرةالمعارف اسلام، جلد ششم، صفحه ۱۰۵۴، اشپولر، همان اثر، صفحه ۹۹) بجایش گیخاتو به تخت سلطنت نشست. گیخاتو فرزند آباقا در حالی که امیدی به سلطنت نداشت حکومت را تصاحب نمود. اولین کار او عزل جلال‌الدین سیورغاتمیش از سلطنت کرمان بود. بجایش زنش پادشاه خاتون را که زنی شایسته و با لیاقت بود به تخت سلطنت کرمان گمارد.

۳ - جلوس پادشاه خاتون به تخت کرمان

پادشاه خاتون به موجب فرمانی از طرف شوهرش در رأس نیروئی از سربازان و فرماندهان با تدبیر اردوی خان با دبدبه و مراسم خاصی وارد کرمان گردید (سمط‌العلی، صفحه ۶۹؛ تاریخ شبانکاره، صفحه ۲۷) ابتدا تمام درستان و امرای باوفای سیورغاتمیش با دیدن این وضع از او کناره گرفتند. سیورغاتمیش چاره‌ای ندید لذا باتفاق زنانش کردوچین و ایلاق خاتون و

۱ - تاریخ‌گزیده، ج ۱، ص ۲ - ۵۳۱؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲۶؛ تاریخ ایلیخانان، ج ۲، ص ۴۷؛ مینورسکی، دایرةالمعارف اسلام، ج ۶، ص ۱۰۵۴.

دخترش شاه عالم تا مرزهای فارس به پیشواز خواهرش پادشاه خاتون رفت و در آنجا با خواهرش ملاقات نمود^(۱). پادشاه خاتون اواسط ذی القعدة سال ۶۹۹ ه. ق. / ۱۲۹۱ م. با عنوان صفوة الدنيا والدين بر تخت سلطنت جلوس نمود. براساس نوشته تاریخ گزیده^(۲) او برادرش سیور غاتمیش را بجانشینی خود انتخاب نمود و احترام برادری بجای آورد. بدین ترتیب سیمور غاتمیش مدتی به نیابت خواهرش کرمان را اداره نمود و پس از مدتی پادشاه خاتون با مشاهده سودای سلطنت خواهی برادر او را در قلعه شهر زندانی نمود. او با در نظر گرفتن خدمات برادرش برای محاکمه او وکیل مدافع تعیین نمود و به علت داشتن روح لطیف زنانه اش نگذاشت برادر را شکنجه نمایند. کردوچین دختر منگو تیمور از نرمخویی و خصایص خوب پادشاه خاتون استفاده نمود و در صدد رهایی شوهرش برآمد و با تلاش زیاد در این زمینه بالاخره سقای قلعه را راضی نمود تا موقع آب بردن به قلعه طنابی نیز در داخل مشک بدرون قلعه برد و با این طناب سیور غاتمیش توانست از قلعه پایین بیاید و به اتفاق زنش با اسبانی که قبلاً آماده شده بود، فرار نماید.

ابتدا آنها می خواستند به طرف سیستان بروند. ولی با در نظر گرفتن اولاد و اموال خود از این فکر صرف نظر کردند و رهسپار اردوی گیخان تو گشتند^(۳) پادشاه خاتون به محض دریافت این خبر هیأت بزرگی را با هدایای

۱ - یادداشتهای قزوینی، ج ۳، صفحه ۲۴۵.

۲ - دایرة المعارف اسلام، ج ۶، ص ۱۰۵۴، تصاحب کرمان را بدست پادشاه خاتون سال ۶۹۰ ذکر می کند ولی سایر منابع این تاریخ را ۶۹۱ نوشته اند.

۳ - سمط العلّی، ص ۷۲ - ۷۱؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۲؛ میرخواند، ج ۵، ص ۱۳۰؛ رشیدالدین، ج ۲، ص ۵۵۳، چاپ بلوشه.

گرانها به سوی شوهرش گیخاتو فرستاد و با اعلام بندگی دوباره به شوهرش نامه‌ای به این مضمون به او نوشت: سیور غاتمیش دو سال برخلاف فرمان تو رفتار نموده است، همیشه برخلاف او امر شما عمل می‌کند، با انواع بی‌مهریها و کارهای ناشایست قلب خواهرش (خودش) را جریحه‌دار می‌کند، عذر او را پذیرفتن و رعایت حال او کردن چگونه ممکن می‌شود (سمط‌العلی، صفحه ۷۲).

گیخاتو که رعایت حال زنش را برتر از هر چیز می‌دانست سیور غاتمیش را در تحت مراقبت ترخان خوارزمی و دیلی‌دای بهادر تنها با یک اسب به طور حقارت‌آمیزی روانه کرمان نمود (تاریخ شبانکاره، صفحه ۲۸). اهالی کرمان برای دیدن او بر سر راهها ریختند. پادشاه خاتون چند ماه او را در خانه برادرزاده‌اش یولغ شاه زندانی نمود. ملوک بی‌شرم و حیای مغولان خشن و خونخوار محافظت او را عهده‌دار شدند. عاقبت شاهزاده بایدو که (بعدها با شاه عالم دختر سیور غاتمیش ازدواج نمود) از گیخاتو فرمانی برای آزادی سیور غاتمیش و فرستادن او به اتفاق دخترش شاه‌عالم به اردو گرفت. این فرمان را به وسیله یکی از امرای خود به نام جرگودا برای صفوة‌الدین پادشاه خاتون فرستاد. پادشاه خاتون در اجرای فرمان مدتی تعلل نمود. ولی مادر و پسر و دخترش را بدون اتلاف وقت به بغداد فرستاد (۶۹۲ هـ. ق. / ۱۲۹۲ م.).^(۱)

۴ - اعدام سیور غاتمیش

بعد از مدتی پادشاه خاتون نسبت به برادرش گذشت نمود و پس از عفو،

۱ - سمط‌العلی، ص ۷۲؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

او را آزاد ساخت. سیورغاتمیش به افتخار خواهر تاجدار خود ضیافت بزرگی ترتیب داد.

در این مهمانی خواهر و برادر با صمیمیت با هم برخورد کردند. این برخورد آنها باعث ترس عده‌ای از افراد حسود و فتنه گر گردید. بدین ترتیب دشمنان سیورغاتمیش و امرایی که از او رویگردان شده بودند نقشه قتل سیورغاتمیش از طریق پادشاه خاتون را طرح‌ریزی نمودند.^(۱)

با بستن افترا به او، که سیورغاتمیش قصد نابودی شما را دارد، او را نسبت به برادرش بدبین ساختند. صفوة‌الدین پادشاه خاتون گرچه در اداره مملکت قابلیت تمام داشت ولی زنی بسیار دقیق و باریک‌بین بود. لذا برای نجات زندگی از اضطراب و نگرانی (در رمضان ۶۹۳ برابر با اوت ۱۲۹۴ م.) بوقت افطار دستور قتل برادر ناتنی خود را صادر نمود.^(۲) این قتل به وسیله کنیزی به نام ایسن (ISEN) با خوراندن زهر به وی صورت گرفت.^(۳) بعد در شهر شایع گردید که سیورغاتمیش خودکشی کرده است. زنش کردوچین که در خانه دیگری در شهر تحت نظر بود برای مرگ شوهرش ماتم گرفت. پادشاه خاتون همانند تمام امرا و اعیان در سوگ برادر شرکت جست. بدین ترتیب مردی که تمام عمر خود را برای تصاحب تخت کرمان سپری کرده بود، در مدرسه ینی قاپو دروازه جدید که بوسیله خودش ساخته شده بود به خاک سپرده شد.

۱ - سمط‌العلی، ص ۷۳؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۲۴۶ و ۲۴۷.

۲ - سمط‌العلی، ص ۷۳.

۳ - حمدالله مستوفی، تاریخ‌گزیده، ج ۱، ص ۵۳۳؛ مینورسکی، دایرة‌المعارف اسلام، ج ۶، جزو ۶۸، ص ۱۰۵۴، می‌نویسد سیورغاتمیش ابتدا خفه شد و بعد با خنجر به قتل رسید.

این حوادث اهالی کرمان را بسیار ناراحت نمود. علاقه و محبتی که مردم کرمان طی سالها نسبت به پادشاه خاتون در دل پرورانده بودند به یکباره به نفرت تبدیل شد. اهالی کرمان با شناختی که از پادشاه خاتون داشتند نمی‌توانستند قتل برادر جوان را به دست او باور کنند. پادشاه خاتون برای فراموش کردن شایعات و زدودن نفرت مردم نسبت به خودش هدایای زیادی بین تمام مردم پخش نمود و تمام طرفداران سیورغاتمیش را از زندان آزاد ساخت. این بخشش و هدایا تأثیر سریع در مردم کرمان نمود. شعله شایعات خاموش گردید و سردی مردم کرمان نسبت به پادشاه خاتون حتی یک فصل نیز نتوانست ادامه یابد. در این موقع او مقامی در دیوان به خواهرزاده خود یولوق‌شاه داد و خواجه ظهیرالدین را مستوفی دیوان نمود. وزیرزاده فخرالملک نظام‌الدین محمود را وزیر نمود و مقام دیوان تفویض را به خواجه ظاهرالملک فخرالدین واگذار نمود.

در همان سال پادشاه خاتون خواجه‌ناصرالدین یوسف را نزد همسرش گیخاتو فرستاد و حکومت یزد و شبانکاره را از او طلب نمود و از امرای دربار معزالدین علی ملک و ناصرالدین سعید را به امیری شبانکاره نامزد نمود و نصرت‌الملک را نیز برای امیری یزد مناسب دید (سمط‌العلی، صفحه ۷۴ - ۷۵). به توصیه فخرالملک نظام‌الدین محمود، ناصرالدین منشی را فرا خواند و دیوان انشاء را نیز به دست او سپرد^(۱). اما درباره فخرالملک نظام‌الدین محمود لازم است قبلاً نوشته‌های منابع مورخین درباره این فرد روشن شود. در گذشته درباره روابط تیره این وزیر خشن و سرکش نسبت به پادشاه خاتون

مطالبی ذکر شد. فخرالملک پس از قتل سیورغاتمیش به دست پادشاه خاتون به سال ۶۹۳ ه.ق. / ۱۲۹۴ م. چاره‌ای جز رها کردن کرمان و فرار به سوی هندوستان ندید. حمدالله قزوینی و معینی می‌نویسند پادشاه خاتون با فرستادن پیغام و با دادن وعده‌های زیاد او را از این کار منصرف نمود^(۱). از طرفی در کتاب ناصرالدین منشی که از مورخین معاصر آن دوره است، انتخاب فخرالملک را به وزارت پادشاه خاتون از طرف ملکه به صراحت ذکر شده است (صفحه ۷۴ - ۷۵) آیا این فرد مورد بحث ما فرزند همان وزیرزاده فخرالملک وزیر می‌باشد؟ اگر این چنین است لازم بود ناصرالدین منشی راجع به سرنوشت شوم او نیز اشاره‌ای می‌نمود (رک: یادداشت شماره ۱۸). نه در سمط‌العلی و نه در بررسیهای جدید یادداشتهای قزوینی راجع به قتل فخرالملک اشاره‌ای نشده است.

بستن دومین اتهام یعنی قتل وزیر برادرش بخاطر انتقام گذشته درباره زنی که اوقات بیکاری خود را با نوشتن قرآن‌های بی‌مانند و تذهیب آنها صرف می‌نمود جز یک تهمت یا مبالغه چیزی دیگری به نظر نمی‌رسد.

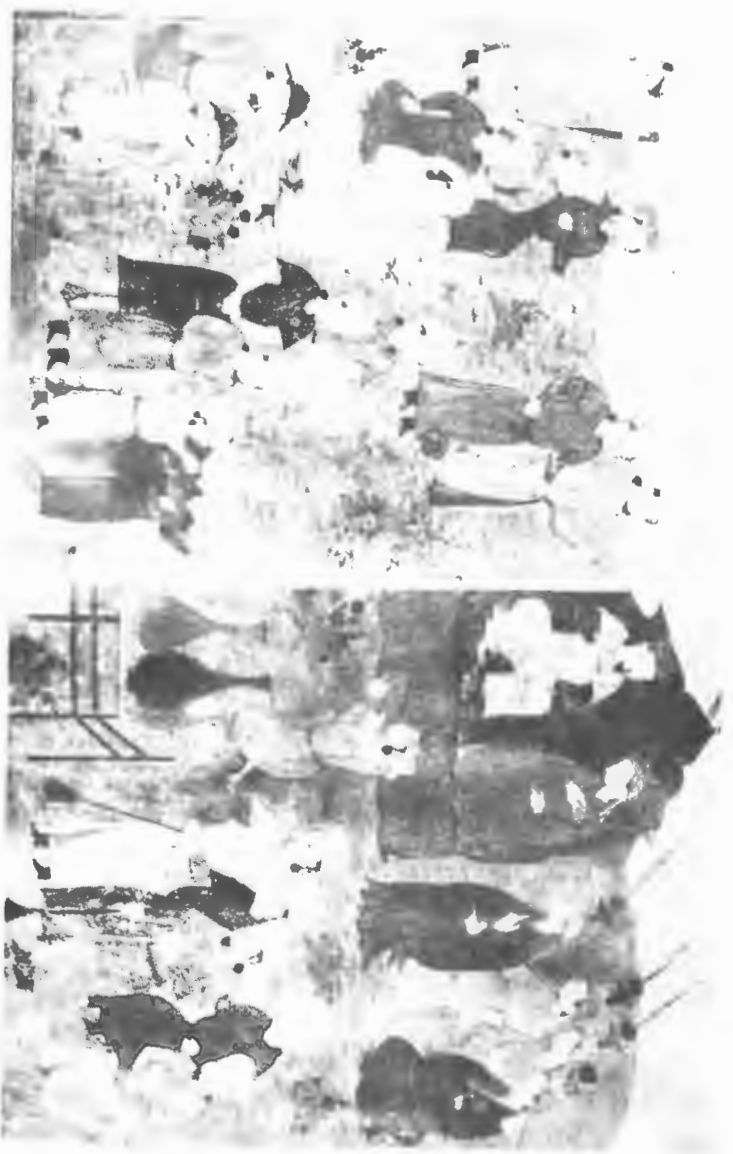
۵ - جلوس بایدو به تخت خانی و اعدام پادشاه خاتون

گیخاتو دومین همسر پادشاه خاتون مردی بود میخواره، عیاش،

۱ - پادشاه خاتون پس از دادن هدایا و مقامهای مهم مملکتی به مردم وزیر سابق سیورغاتمیش را که بهنگام اقتدار برادر نسبت به او بی‌حرمتی نموده بود به مرگ محکوم نمود و تکه‌های بدنش را برای عبرت دیگران به میان مردم انداخت (رک: تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۱؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲۷؛ هامر همان اثر، ج ۲، ص ۴۷؛ میتورسکی، دایرةالمعارف اسلام، ج ۶، ص ۱۰۵۴).



آباخان و زنانش در یک ضیافت پس از جلوس او به تخت سلطنت



غازان خان به اتفاق زنی بولوقان خاتون بر تخت سلطنت



کینه ای که در روزگار غمناکشان
 بسیار که از روی دوستی و محبت
 در او اندیشان نامش را با کینه
 از کینه و دوزخ آتش باین دور
 اندیش و دوزخ آتش باین دور
 اندیش و دوزخ آتش باین دور

کیخاتو دومین شوهر پادشاه خاتون به هنگام محاکمه ایرای باغی

بی‌کفایت، فاسد و کلاً از اوصاف حاکمیت محروم بود. لذا برای پوشاندن عیوب خود به حساب خزانه دولت بذل و بخششهای زیادی نمود. با این کار می‌خواست از سرنوشت شوم آینده‌اش جلوگیری نماید. وضع خراب پولی مملکت که در زمان اسلاف گیکخاتو آغاز شده بود در زمان این ایلخان به مرحله خطرناکی رسید، لذا در پی چاره‌جویی برآمدند. زنجانی وزیر و ناظر مالی گیکخاتو با استفاده از روش چینیان در تبریز و سایر شهرهای ایران اقدام به نشر پول کاغذی نمود (۶۹۳ ه. ق. / ۱۲۹۴ م.) و استعمال پولهای فلزی (سکه) را نیز قدغن نمود. در اثر این سیاست تجارت و صنایع در داخل مملکت به کلی مختل گردید. مردم به دهات و صحراها پراکنده شدند و شهرها خالی از سکنه شد. مملکت از هر لحاظ رو به خرابی گذاشت. لذا هنوز از صدور این دستور دو ماه بیشتر نگذشته بود که ملغی گردید. چون پول کاغذی دولت نتوانست وضع اقتصاد کشور را بهبود بخشد، لذا از مالیه دولت سلب اعتماد گردید. ناتوانی سیاست مالی دولت گیکخاتو، سایر ضعفهای سیاسی او را افزایش داد. از این رو به دشمنانش افزوده شد. باید و از رقبای سلطنت که کینه دیرینه نیز با گیکخاتو داشت به اتفاق طرفدارانش از بغداد خارج شد و به سوی تبریز حرکت نمود. گیکخاتو نیز در سوم جمادی‌الاول ۶۹۴ ه. ق. برابر با ۲۱ مارس ۱۲۹۵ م. به مقابله او شتافت. اما امرای ایلخان به صیف باید و پیوستند. لذا گیکخاتو ابتدا به فکر پناه بردن به آناطولی نزد امرای قدیمیش که سالها از بذل و بخشش او برخوردار بودند افتاد. ولی پس از فرار پرماجرایی خود دستگیر شد و به امر باید و در ششم جمادی‌الاول ۶۹۴ ه. ق. / ۲۴ مارس ۱۲۹۵ م. اعدام گردید.

پادشاه خاتون به محض شنیدن خبر عصیان باید و در بغداد اضطراب

شدیدی وجودش را گرفت. در این موقع گیخاتو بعضی از امرای خود را به خاطر طرفداری از بایدو زندانی نمود. انتشار این اخبار باعث بی‌صدافتی امرایی نظیر نصرت‌ملک و علی‌ملک که اولی از طرف پادشاه خاتون به حکومت یزد و دومی به امارت شبانکاره نامزد شده بودند، گردید. آنها در اثر موفقیت بایدو برای خوشایند او تصمیم به برکناری پادشاه خاتون گرفتند. زیرا همان طوری که قبلاً نیز ذکر گردید، شاه عالم زن بایدو دختر سیورغاتمیش و کردوچین مادر شاه عالم نیز در پی فرصتی برای گرفتن انتقام سیورغاتمیش از پادشاه خاتون بودند.

طولی نکشید که بایدو پس از شکست دادن گیخاتو فرمانی به پادشاه خاتون فرستاد. در این فرمان از او خواسته شده بود با مال و منال و هدایای خود در قوریلتای شرکت جوید (در مراسم جشن جلوس بایدو به تخت سلطنت)^(۱). نصرت‌ملک به محض شنیدن خبر ایلچی چیغان طرفداران سیورغاتمیش را جمع و با خود متحد نمود و به خان زاده کردوچین خبر فرستاد که از شهر خارج شود. کردوچین به اتفاق نزدیکان خود از شهر کرمان خارج گردید و قسمتی از سربازان ساکن شهرها و اردوگاهها نیز به او کمک نمودند و به اتفاق در مشیزگردهم آمدند. بدین ترتیب کردوچین و امرای خائن به سوی پادشاه خاتون به حرکت درآمدند.^(۲) پادشاه خاتون به محض شنیدن این خبر امرای خود را جمع نمود و راجع به این موضوع نظر آنها را خواست. قاضی خواف از او خواست نزد غازان خان برود اما کوتاه‌نظران این

۱ - سمط‌العلی، ص ۷۵؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲۸؛ میرخواند، ج ۵، ص ۱۳۰؛ هامر، همان اثر، ج ۲، ص ۴۸؛ اشپولر، همان اثر، ص ۱۷۳.

۲ - میرخواند، روضة‌الصفاء، ج ۵، ص ۱۳۰؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۲۴۷.

پیشنهاد او را رد کردند و ماندن او را در قلعه بدور از خطر تشخیص دادند. بی نتیجه ماندن نظر رفتن به پیش غازان، ائتلاف چند روز به وسیله مولانا صدرالحق برای نظاره کردن ستارگان و تعبیر رؤیاها باعث شد که طرفداران کردوچین شهر را محاصره نمودند. محاصره چند روز طول کشید. در این مدت یک قسمت از طرفداران پادشاه خاتون از او جدا شدند و به کردوچین پیوستند.

پادشاه خاتون همین که احساس کرد مقاومت دیگر نتیجه‌ای نخواهد داشت با فرستادن کلید شهر برای زن برادر خود کردوچین چنین گفت:

تا چند ز بیم جان مدارا کردن تسلیم شدم نهم قضا را گردن
سربازان وارد شهر کرمان شدند وزراء و امرای پادشاه خاتون را دستگیر
و زندانی نمودند.

فردای آن روز شاهزاده خانم کردوچین با عظمت و شکوه تمام وارد شهر کرمان شده^(۱) و با غرور تمام بر تخت نشست^(۲). پادشاه خاتون با متهم شدن به خیانت در خانه جلالی زندانی گردید^(۳). برای روشن نمودن اوضاع کرمان ایلچیان به حضور بایدو فرستاده شد. سپس کردوچین مادر زن بایدو به اتفاق پادشاه خاتون بسوی کوشک زر حرکت نمودند و هر دو آنها با اقامت در این بیلاق منتظر فرمان بایدو شدند. بایدو خان به خواست زنش شاه عالم

۱ - سمط‌العلی، ص ۷۶ ذکر می‌کند طلبها و دهلها، پرچمها، علمها به عظمت این مراسم می‌افزرد.

۲ - گرچه کردوچین با شایستگی تمام بر تخت نشست ولی پادشاه نگردید.

۳ - در سمط‌العلی، ص ۷۶ چنین آمده است ولی می‌خواند، ج ۵، ص ۱۳۰ می‌نویسد که او را در کاخ خود توقیف نمودند. یادداشتهای قزوینی، ج ۳ نیز در خانه جلالی ذکر می‌کند. اموال و خزائنش نیز به یغما رفت. امرا و اعیان صادق او نیز دستگیر شدند.

فرمان دلخواه او را صادر نمود. چند مرد غفلتاً وارد چادر پادشاه خاتون شدند و او را به قتل رساندند.^(۱) بدین ترتیب صفوة الدین پادشاه خاتون حاکم دولت قتل با داشتن پدر و مادر پادشاه و همسری نمودن برای دو خان مغول جزای قتل برادر را با از دست دادن زندگیش پرداخت. قاتل او باید و خان نیز پس از مدت کمی به همان سرنوشت دچار گردید (۶۹۵ هـ. ق. / ۶ - ۱۲۹۵ م.). غازان خان بر تخت نشست^(۲) و حکومت کرمان را به مظفرالدین محمدشاه فرزند پانزده ساله حجاج سلطان برادر بزرگتر پادشاه خاتون و سیورغاتمیش واگذار نمود. محمدشاه جنازه عمه اش را از دهی به نام مشکین (میرخواند، جلد پنجم، ص ۱۳۰) یا مسکین (سمط العلّی، ص ۷۷)^(۳) در آورده در کنار مادرش ترکان خاتون در شهر کرمان به خاک سپرد.

در زمان غازان خان حکومت کرمان به فرزندان ذکور این خاندان واگذار گردید. ولی در زمان حاکمیت اولجایتو، چون قطب الدین شاه فرزند سیورغاتمیش قادر به اداره کرمان نشد پس از برکناری او از تخت کرمان اداره این ناحیه به دست ایلخان افتاد.^(۴)

۶- شخصیت پادشاه خاتون و لاله خاتون

تمام منابع تاریخی قدیمی در اوصاف پادشاه خاتون به اتفاق چنین

- ۱ - سمط العلّی، ص ۷۷؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۳۳؛ تاریخ شبانکاره، ص ۲۸؛ جامع التواریخ، ج ۲، ص ۵۲۳ (چاپ بلوشه)؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۲۴۷.
- ۲ - نظام الدین شامی، ظفرنامه، ص ۱۵.
- ۳ - مشکین دهی وابسته به قصر زر می باشد قصر زر میان اصفهان و شیراز می باشد.
- ۴ - اشیولر، همان اثر، ص ۱۷۳؛ هامر، همان اثر، ج ۲، ص ۴۸؛ مستقیم زاده، تحفة الخطاطین، ص ۱۴۵.

اظهار نظر می‌کنند: او زنی بود زیبا و خوش اخلاق و آراسته به تمام فضیلتها. همیشه در انجام امور عدالت را رعایت می‌نمود. هنگامی که بر تخت کرمان نشست علما و فضلا را گرامی داشت و برای بهبود زندگی آنها فعالیت زیاد نمود. خلافت همچنین زیبایی، ادب و استعداد خارق‌العاده او به هنگام زندگی و همچنین پس از مرگش ماندگار گردید. او خطاطی ماهر و نویسنده‌ای صاحب سبک بود.^(۱) غیر از تمامی این اوصاف او آثار و اشعار قدیمی را تذهیب و تزیین می‌کرد و اشعار آنها را ماهرانه با دست خود می‌نوشت. بسیاری از نسخه‌های قرآن کریم را تذهیب نمود. می‌توان گفت جزو کاتبان برجسته عصر خود بود. در صفحات بعد با استفاده از منابع مختلف چهار مصرع از اشعار گوناگون او را خواهیم آورد. آشنایی پادشاه خاتون تنها در شاخه‌های مختلف صنایع ظریفه نبود، بلکه در عرصه سیاسی نیز پادشاه شایسته‌ای بود اما متأسفانه اختلاف بر سر تاج و تخت که از مسائل متداول دولتهای شرق قرون وسطی است این زن با احساس را نیز از حریم خود خارج و تا دست زدن به جنایت پیش برد. بعضی از اشعار او در سمط‌العلی، ص ۷۰ درج شده‌است:

هر چند که فرزندانم یا میوه بستان دل ترکانم
می‌خندم از اقبال و سعادت لیکن می‌گیرم ازین غربت بی‌پایانم

* * *

آن روز که در ازل نشانش کردند
آسایش جان بی‌دلانش کردند

۱ - سمط‌العلی، ص ۷۰؛ میرخواند، حبیب‌التیر، ج ۳، ص ۲۷۰ و ۲۷۱.

دعوی لب نگار می کرد نبات^(۱)

زان رو دوسه سیخ در دهانش کردند

* * *

سیبی که زدست تو نهانی رسدم

زو بوی حیات جاودانی رسدم

چون نار دلم بخندد از شادی آن

کز دست کف تو دوستگانی رسدم

* * *

من آن زنم که همه کار من نکوکاریست

بزیز مقنعه من بسی کلاه داریست

درون پرده عصمت که تکیه گاه منست

مسافران صبا را گذر بدشواریست

نه هر زنی بدو گز مقنعه است کدبانو

نه هر سری بکلاهی سزای سرداریست

به هر که مقنعه ای بخشم از سرم گوید

چه جای مقنعه تاج هزار دیناریست

من آن شهم زنژاد شهان الغ سلطان

ز ما برند اگر در جهان جهان داریست

* * *

۱ - در تاریخ گزیده این مصرع بدین شکل آمده است: دعوی لب چو قند کرد بنان (ج ۱، ص ۵۳۲).

در تاریخ گزیده، جلد اول، صفحه ۵۳۲؛ تاریخ شبانکاره، صفحه ۲۷؛
 زنان سخنور، جلد اول، صفحه ۶۵؛ پرده‌نشینان سخن‌گوی، صفحه ۱۹،
 حبیب‌السیر، جلد سوم، صفحه ۲۷۰ و ۲۷۱ چنین آمده‌است:

برلعل که دید هرگز از مشک رقم یا غالیه^(۱) برنوش کجا کرد ستم
 جانا اثر خال سیه بر لب تو تاریکی و آب زندگانیت به هم
 در حبیب‌السیر، جلد سوم، صفحه ۲۷۰ و ۲۷۱ و پرده‌نشینان سخن‌گو،
 صفحه ۱۹ این ابیات به چشم می‌خورد:

همیشه باد سر زن بسزیر مقنعه‌ای

که تاروپود وی از عصمت و نکوکاریست

جمال سایه خود زان دریغ می‌دارم

از آفتاب که او شهرگرد بازاراست

اگرچه بر همه عالم مرا خداوندیست

ولی بنزد خدا پیشه‌ام پرستاریست

* * *

من اگر توبه ز می‌کرده‌ام ای سرو سهی

تو خود این توبه‌نکردی که مرا می‌ندهی

* * *

بس غصه که از چشمه نوش تو رسید

تا دست من امروز به دوش تو رسید

در گوش تو دانه‌های در می‌بینم
آب چشمم مگر بگوش تو رسید؟
گاهی اشعار پادشاه خاتون در منابع مختلف به صور گوناگون ذکر
گردیده‌است.

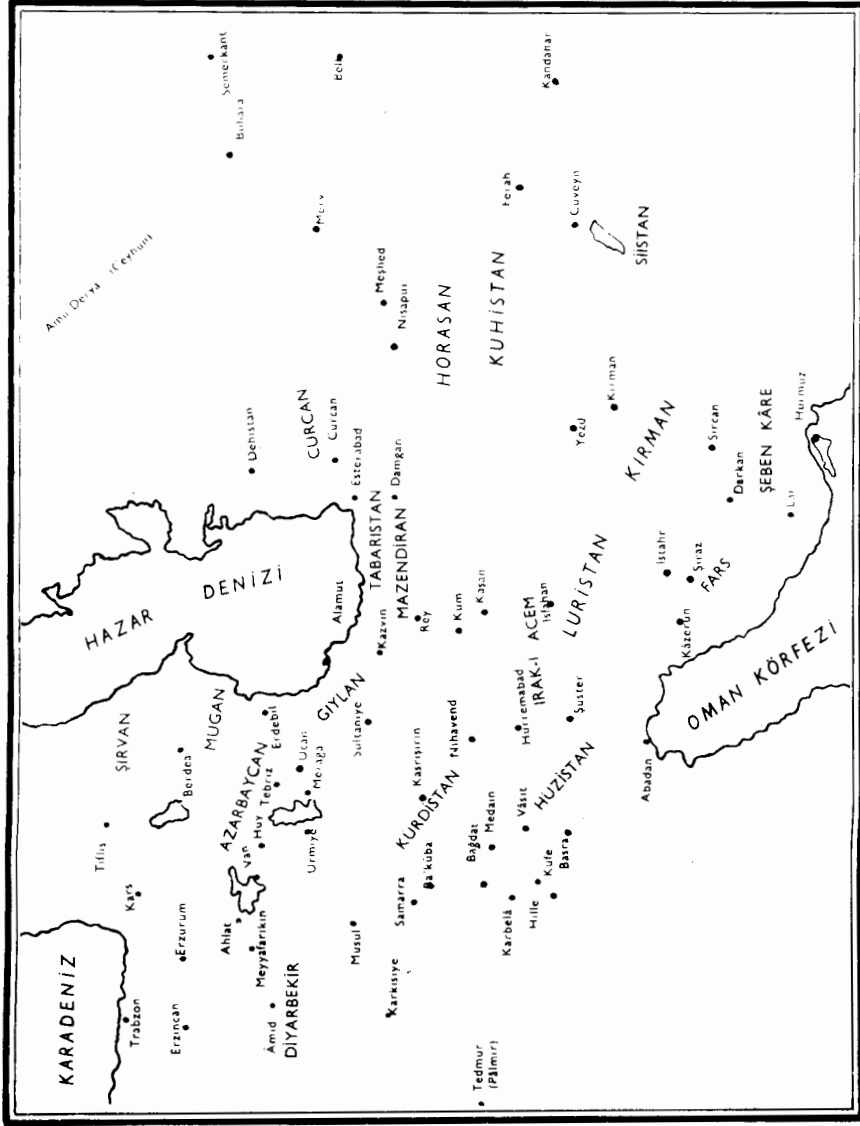
در کتاب فرهنگ سخنوران اثر خیام‌پور، شاعر با نام لاله ذکر شده، از
منابعی که مورد استفاده قرار داده، این مسئله روشن می‌شود (تبریز،
۱۳۴۰ ه.ق. صفحه ۱۰۱). احمدعلی خان وزیری در تاریخ کرمان (تهران
۱۹۶۱ م.) ادعا می‌کند که شاعر با نام غفت شعر سروده‌است. ولی این موضوع
از طرف هیچ یک از مورخان تأیید نشده‌است. در مقابل افرادی نظیر
شمس‌الدین سامی و محمد ذهنی، پادشاه خاتون و لاله خاتون را دوزن جدا از
هم پنداشته و جداجدا به مطالعه آنها پرداخته‌اند.

در آشکده نیز از لاله خاتون بحث شده‌است، ولی به پادشاه خاتون بودن
او توجه نشده‌است. با اینکه تا به امروز سکه‌ای از این پادشاه زن به دست
نیامده‌است اما در موزه برلین یک سکه طلا و یک نقره کمیاب با عنوان
گیخاتو پادشاه جهان خداوند عالم پادشاه خاتون وجود دارد.^(۱)

در مدیحه‌ای که برای پادشاه خاتون نوشته شده این ابیات وجود دارد:
اگر صد بار دیگر داستان را ز سرگیرند دوران جهان را
همایون پیکری فرخنده فالی خجسته طالعی زیبا خصالی
بزیب و قر او بر تخت شاهی نخواهد دید چشم پادشاهی^(۲)

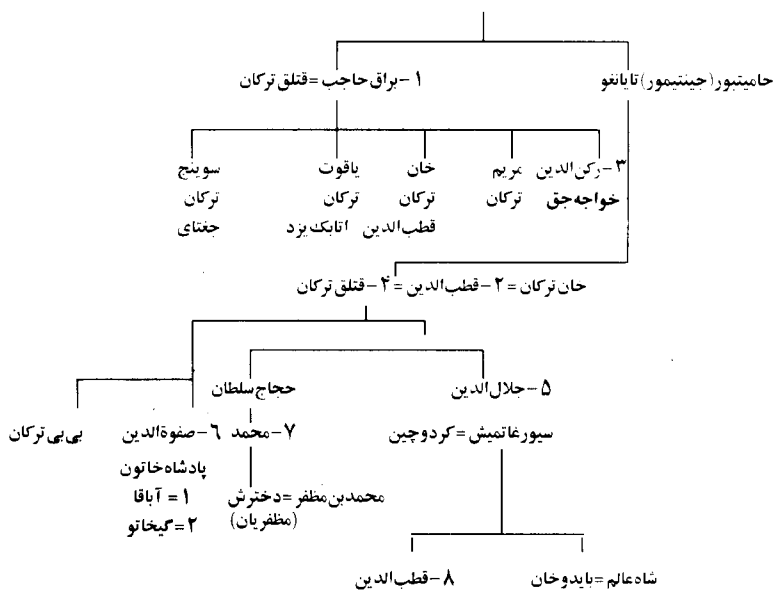
1. (Erman. Zeitschrift für Numismatik VII 1880.

۲- ناصرالدین منشی سمط‌العلی ۱۳۲۸، ص ۷۰، علی‌اکبر مشیرسلیمی، زنان سخنور، ج ۱، ص ۵۸.



نقشه ایران مربوط به دوران حاکمیت پادشاه خاتون (تهیه شده به وسیله مؤلف)

شجره قتلق ترکان و پادشاه خاتون



۵- ایش خاتون

آیش یا ایش خاتون از نظر سلسله مراتب چهارمین پادشاه زن در دولتهای اسلامی است ولی همان طوری که در حوادث مربوط به پادشاه خاتون ذکر گردید، ما مجبور شدیم او را در ردیف پنجم این کتاب ذکر کنیم. ایش خاتون یک زن ترک بوده و در فاصله سالهای ۶۶۲ - ۶۸۵ ه. ق. / ۱۲۶۳ - ۷ - ۱۲۸۶ م. در منطقه فارس رسماً پادشاه دولت سلغریان شناخته شده است. برای روشن شدن نحوه به حکومت رسیدن او مجبور هستیم مختصری راجع به شکل گیری این سلسله توضیح دهیم:

۱- نحوه شکل گیری و گسترش دولت سلغریان

سلغوریا سلغر سرکرده جمعیتی از ترکمن ها بود که پس از گشتن در

بسیاری از مناطق مقام امیر حاجبی طغرل از سلجوقیان عراق را به دست آورد. سنگرین مودود نواده سلغر پس از کشتن یکی از امرای خویشاوند خود علیه دولت سلجوقی قیام کرد و ایالت فارس را مستقل اعلام نمود (۵۴۲ ه. ق. / ۴۸ - ۱۱۴۷ م.). بدین ترتیب دولت سلغریان با مرکزیت شیراز تشکیل گردید ولی این استقلال چندان دوام نیاورد و سلغریان مجبور شدند ابتدا به سلجوقیان عراق، بعد نیز در زمان اتابک سعد اول به دولت خوارزمشاهیان خراج پردازند. حتی در بعضی از مواقع ناگزیر از واگذاری بعضی از قصبات نزدیک استخر به خوارزمشاهیان شدند. ابوبکر ششمین پادشاه این سلسله پس از احساس خطر از سوی قدرت مغول در سال ۱۲۵۶ م. با قبول تابعیت مغولان مجبور به پرداخت مالیات ابتدا به اوکتای سپس به هلاکو گردید. بدین ترتیب ایالت فارس را از خرابی نجات داد. مغولان در مقابل این خدمت به او لقب قتلغ خان دادند. سلغریان در زمان حاکمیت ابوبکر دوران طلایی خود را گذراندند. او توانست بعضی از جزایر خلیج فارس را نیز به تصرف سلغریان درآورد.^(۱)

او به سال ۶۵۸ ه. ق. / ۱۲۶۰ م. بسن هفتاد و هفت سالگی وفات نمود. لیاقت و شایستگی و مملکت داری او نه تنها در گلستان سعدی، بلکه در اکثر اشعار مربوط به آن دوره یافت می شود. بعد از ابوبکر فرزندش سعد دوم در همان سال به حکومت رسید. هنگامی که پادشاهی او اعلام شد در عراق پیش ایلیخانان به سر می برد. از کارهای اولیه او ضرب سکه به نام خود است ولی او

۱ - هامر، تاریخ ایلیخانان، ص ۲۴۹، Deguignes ج ۴، ص ۲۵۹؛ اشپولر، تاریخ مغولان ایران، ص ۱۵۸ دایرةالمعارف اسلامی، ج ۴، ص ۱۰۹؛ خلیل ادهم، دولت اسلامی، ص ۲۴۹.

فرصت آمدن به شیراز مرکز حکومت خود را نیافت و پس از ده روز پادشاهی بعثت بیماری فوت کرد^(۱). بعد از مرگ او اهالی شیراز محمد فرزند دوازده ساله او را به سلطنت انتخاب نمودند^(۲) و به نوشته رشیدالدین (صفحه ۵۵۴) به او لقب Adudüdin (عضدالدین)* دادند که اشپولر در تاریخ خود (صفحه ۱۶۰) آن را به شکل عضدالدوله** (Adudüdderle) ذکر کرده است.

چون اداره امور مملکت به دست فرد کم سنی امکان پذیر نبود، ترکان خاتون مادر پادشاه و خواهر علاءالدوله اتابک یزد نیابت سلطنت را عهده دار گردید. ترکان خاتون پس از تصاحب مقام نیابت سلطنت برای اعلام تابعیت خود نامه‌ای به همراه هدایای گرانبها به حضور ایلخان فرستاد و برای تثبیت حکومت فرزند خود از هلاکو فرمانی دریافت داشت.

ترکان خاتون مدت دو سال و هفت ماه یعنی تا مرگ فرزند خود محمد

۱ - مدت سلطنت او را حمدالله قزوینی در تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۸؛ هامر، ص ۲۴۰؛ رشیدالدین در جامع التواریخ، ص ۵۵۴؛ دوازده روز، زرکوب شیرازی در شیرازنامه (ص ۶۲) هفده روز، اشپولر، همان اثر، ص ۱۵۸، هیجده روز ذکر می‌کند.

۲ - محمد دوازده ساله در شیرازنامه فرزند سعد دوم آمده است و اشپولر عمو و رشیدالدین فرزند ابوبکر برادر سعد دوم هامر، ص ۲۴۰ فرزند ابوبکر، زامباور، ص ۲۳۲ برادر ابوبکر فرزند سعد اول ذکر می‌کند. در میان این همه نظرات متناقض ما به گفته شیرازنامه اعتماد کردیم. زیرا با وجود شاهزادگان بالغ در خاندان سلغریان چه عواملی باعث انتخاب این فرد به تخت سلطنت گردید. وی می‌تواند تنها فرزند پادشاه متوفی باشد که با گفته زامباور کاملاً مغایر است زیرا هنگام مرگ سعد دوم پدر پدرش سعد اول نمی‌توانست فرزند دوازده ساله‌ای داشته باشد. رک: شجره‌نامه تنظیم شده توسط مؤلف در پایان همین بخش.

* - جامع التواریخ، جلد اول، صفحه ۷۶۶/ عضدالدین ذکر نموده که ما عین نوشته مؤلف را در کنارش ذکر نمودیم.

** - اشپولر، ص ۱۴۸، به صورت عضدالدوله که باز عین نوشته متن در کنار آن آمده است.

که از پشت بام سقوط نمود (۶۶۰ ه. ق. / ۲ - ۱۲۶۱ م.)^(۱) با راهنمایی وزرای خود نظام‌الدین ابوبکر و شمس‌الدین مملکت را اداره نمود. ترکان خاتون پس از مرگ فرزند خود محمد حاکم شیراز گردید و با افراد بزرگ دولت تماس برقرار نمود و محمدشاه عم محمد و فرزند سلغرشاه را که مردی جسور و دائم‌الخمر و غافل از مملکت‌داری بود به تخت نشانید.^(۲) محمد شاه به اتفاق ایلخانان در جنگی که در حوالی بغداد اتفاق افتاد شجاعت زیادی از خود نشان داد، لذا توجه هلاکو را به خود جلب نمود. ترکان خاتون می‌خواست با استفاده از جسارت محمد اوضاع آشفته مملکت را که در اثر ضعف مدیریت وزراء حاکم به وجود آمده بود منظم سازد. محمدشاه از دختران ترکان خاتون، سلغم را خواستگاری و به زوجیت خود آورد. ولی محمد پس از تثبیت حکومتش عمر خود را تماماً به تنبلی و خوشگذرانی سپری نمود. برخلاف آرزوی ترکان خاتون اوضاع مملکت بیش از پیش رو به ضعف نهاد. از طرفی محمدشاه حرمت مادر زنش ترکان خاتون را نیز حفظ ننمود.

ترکان خاتون همین‌که دریافت محمدشاه در پی راهپایی برای نجات برادر خود سلجوق که در قلعه استخر زندانی بود می‌باشد، با تبانی با امرای شول و ترکمن به سوی محمدشاه هجوم برد^(۳) و با زندانی کردن او در کاخ

۱- این موضوع در تاریخ گزیده، ج یک، ص ۵۰۸ به تاریخ ذیحجه سال ۶۶۰، در شیرازنامه (ص ۶۲) سال ۶۶۱ آمده است. خلیل ادهم نیز (همان اثر، ص ۲۵۰) سال ۶۶۰ ذکر کرده است.

۲- در مورد خویشاوندی محمدشاه دوم با محمد فرزند سعد دوم رک: شیرازنامه، ص ۶۲؛ تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۰۸؛ جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۵۴.

۳- رشیدالدین جامع‌التواریخ، ج ۲، ص ۵۵۶؛ حمدالله قزوینی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۰۸؛

خود به حکومت هشتماهه او پایان داد. سپس به سال ۱۲۶۳ م. او را دست بسته به حضور ایلخان فرستاد. حمدالله مستوفی (تاریخ گزیده، ج یک، ص ۵۰۹) می‌نویسد او را ترکان خاتون به قتل رساند. شیرازنامه نیز می‌نویسد که او به تاریخ دهم رمضان ۶۶۱ به مرگ طبیعی وفات یافت به روایتی دیگر وی به قتل رسید.^(۱)

۲- قتل ترکان خاتون

پس از آنکه محمدشاه با دستهای بسته به حضور ایلخان فرستاده شد، سلجوق شاه را که از طرف مادر به سلجوقیان وابسته بود، آزاد ساختند و امرای شول با تباری با ترکان خاتون سلجوق شاه را به تخت نشاندند. سلجوقشاه با ازدواج با ترکان خاتون قدرت زیادی کسب نمود^(۲) زیرا ایش خاتون یکی از دختران ترکان خاتون نامزد منگو تیمور از شاهزادگان مغول شده بود. ترکان خاتون از طریق ازدواج دخترش با مغولان خویشاوندی ایجاد کرده بود و اما این خویشاوندی نیز نتوانست از قتل خودش که به دستور شوهرش در یک

→ شیرازنامه، ص ۶۲.

۱- شیرازنامه، ص ۶۳؛ هامر، همان اثر، در صفحه ۲۴۰ حکومت محمدشاه را چهار ماه نوشته است.

۲- زرکوب، شیرازنامه، ص ۶۳؛ رشیدالدین، جامع التواریخ (ج ۲، ص ۵ - ۵۵۴)؛ محمدقزوینی، یادداشت‌های قزوینی، ج ۳، ص ۱۵۷ چنین می‌نویسند ولی در نوشته حمدالله مستوفی، ج ۱، ص ۵۰۸-۹ راجع به ازدواج سلجوقشاه و ترکان خاتون مطلبی وجود ندارد بلکه برای گرفتن انتقام برادر با ترکان خاتون جنگ را آغاز نمود. پس از تصرف منطقه فارس به تخت نشست. ترکان خاتون را که نیابت سلطنت محمد اول را عهده‌دار بود به حضور خواست و به قتل رساند. در اینجا مطالب نوشته شده رشیدالدین و زرکوب از مطالب حمدالله مستوفی صحیح‌تر به نظر می‌رسد. زیرا رشیدالدین لااقل یک نسل جلوتر از حمدالله به حوادث نزدیک‌تر یعنی در بطن حوادث بوده است.

شب خوشگذرانی صادر شده بود جلوگیری نماید. سلجوق شاه برای از بین بردن قدرت بیش از حد ترکان خاتون که از زمان نیابت سلطنتش کسب نموده بود یا برای گرفتن انتقام برادرش او را به قتل رسانید. ولی اشپولر (ص ۱۶۱) برعکس اینها می نویسد که ترکان خاتون بعدها با امرا همدست شد و دخترش ابش خاتون را در رأس اتابکان فارس قرار داد. اشپولر همچنین (در ص ۱۶۱) می نویسد که سلجوق شاه بعد از تصاحب مقام اتابیکی فارس همانند برادرش محمد دست به خشونت زد و به امرا حتی به زن خود ترکان خاتون نیز بی احترامی نشان می داد لذا زنش نیز همانند امرایش از او ناراضی گشتند. بدین جهت امرا به مأموران مغول در شیراز خبر دادند که سلجوق شاه مشغول توطئه علیه مغولان است از این رو عاملین مغول مجبور به ترک شیراز شدند.

سلجوق شاه از این عمل نمایندگان مغول جرأت پیدا کرد و آنها را تعقیب نمود و از نابخردی و دیوانگی یکی از امرای مغول به نام اوغل بیگ را به قتل رساند. خان مغول از این کار سلجوق شاه بسیار خشمگین گشت. در مقابل این عمل سلجوق شاه اول تصمیم گرفت محمد دوم یعنی محمد شاه را از زندان آزاد کند ولی بعد از این فکر منصرف گشت و تصمیم به قتل او گرفت. اشپولر بعد از این حوادث را بیش از حد متقارن هم ذکر می کند. زرکوب شیرازی (ص ۶۳) می نویسد که سلجوق شاه نقشه قتل خود توسط ترکان خاتون را بهانه قرار داد و او را به قتل رساند. در حضور جمعی دستور می دهد سر او را از تن جدا کنند.^(۱) هلاکو از شنیدن خبر قتل ترکان خاتون بسیار ناراحت گردید و

۱ - هامر، همان اثر، در ص ۲۴۰، اشاره به یک مرد زنگی می کند که سر ترکان خاتون را از تنش جدا می کند و به هنگام آوردن سر بریده در سینی طلائی گوشواره های ترکان خاتون را

امیر آلتاجو را به اتفاق لشکری به سوی سلجوق شاه فرستاد. علاءالدین اتابیک یزد برادر ترکان خاتون نیز به اتفاق سایر امرای ملوک شبانکاره با جمع آوری لشکر به سوی شیراز حرکت نمود. شیرازیها با جمع آوری شش هزار سپاهی به مقابله پرداختند. سلجوق شاه به کازرون پناه برد. آنجا را نیز لشکریان مغول و یزد تاراج نمودند. عاقبت او را در دامی گرفتار ساخته در سال ۶۶۲ ه. ق. در قلعه سفید اعدام نمودند.^(۱) بدین ترتیب سلجوق شاه توانست تنها هفت ماه حکومت کند.^(۲) لشکریان پس از قتل سلجوق شاه برای از بین بردن مقاومت مردم شیراز تصمیم به قتل عام اهالی شیراز گرفتند. ولی آلتاجو فرمانده سپاه مغول به این کار راضی نگشته دستور داد زندگی مردم شیراز همانند گذشته ادامه یابد. آنها نیز از در اطاعت درآمدند. آلتاجو پس از پراکنده ساختن لشکریان جمع آوری شده به اتفاق امرای همراه به نزدیک خان برگشت (وصاف صفحه ۳۲۸).

۳- آتابیک شدن ایش خاتون

ایش خاتون دختر سعد دوم^(۳) از طرف مادر از نسل حکام قتلغ کرمان

→ از گوشش کنده به جلو آوازه خوانها می اندازد. اگر تحمل این منظره ترسناک برای مردم آن مجلس قابل قبول باشد به این داستان در هیچ یک از منابع دیگر برخورد نکردیم. لذا مجبوریم این مطالب او را توهمات شخصی او بدانیم.

۱- رشیدالدین، همان اثر، ج ۲، ص ۵۵۶؛ تاریخ وصاف، نسخه ایاصوفیه، شماره ۳۱۰۸، برگ ۲۷، سال ۶۶۱ ذکر می کند؛ زرکوب شیرازنامه، ص ۶۳؛ *Justi, iranisches Namenbuch*, S. 330 حمدالله قزوینی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۹-۵۰۸ و ۶۶۳.

۲- تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۵۰۹، مدت سلطنت را پنج ماه؛ تاریخ وصاف، ص ۱۸۹، این مدت را هفت ماه ذکر می کند.

۳- زامباور، نسب نامه، ص ۲۳۲، اشتباهاً ایش خاتون را دختر سعد اول ذکر می کند.

بود. مادر ابش خاتون بی بی ترکان بود. مادر بزرگش یاقوت ترکان یکی از چهار دختر براق حاجب بود. از طرفی به طوریکه قبلاً نیز ذکر گردید کردوچین دختر ابش خاتون با سلطان جلال الدین سیورغامیش فرزند قطب الدین محمد ازدواج نمود (رک: سمط‌العلی، صفحه ۵۶؛ رشیدالدین، چ روسیه، ص ۱۴).

بدین ترتیب سلغریان فارس با دولت قتلغ کرمان رابطه خویشاوندی برقرار نمودند. سرنوشت این دو حکومت در اداره امور مناطق خود شبیه یکدیگر بود و در حقیقت در همان سالها قتلغ ترکان ابتدا نایب السلطنه و بعد حاکم کرمان گردید؛ ترکان خاتون دیگری از اتابکان سلغری که در همسایگی و خویشاوند آنها نیز بودند پس از غلبه بر مشکلات داخلی به اداره ایالت فارس منصوب گردید.

با عصیان سلجوق شاه سرنوشت اتابکان فارس روشن گردید؛ به طوریکه از نسل سلغریان وارث ذکوری بجای نماند. در نتیجه ترکان خاتون و دو دختر سعد دوم به نامهای ابش و سلغم نامزدهای بی رقیب حکومت فارس شدند.^(۱) بدین ترتیب ابش خاتون در سال ۶۶۲ ه. ق. / ۱۲۶۳ م. با حکم هلاکو همانند ولایت عهدهای ذکور بدون کوچکترین مشکلی به سلطنت رسید و در روزهای جمعه به نامش خطبه خوانده شد و سکه ضرب گردید.^(۲)

براساس نوشته‌های جامع‌التواریخ (ص ۵۵۶) ابش خاتون به هنگام

۱ - Justi, iranisches Namenbuch, Hamburg 1895. S. 460. اشتباهاً بجای ابش عایشه خاتون ذکر می‌کند و ابش را نهمین پادشاه سلغریان می‌داند، در حالی که او یازدهمین و آخرین پادشاه سلغریان می‌باشد.

۲ - وصاف، نسخه خطی ایاصوفیه، شماره ۳۱۰۸، برگ ۲۷؛ زرکوب، شیرازنامه، ص ۶۴.

رسیدن به مقام اتابکی خیلی جوان و در سنین کودکی بود. او پس از یکسال حکومت در فارس به اتفاق خواهرش سلغم به همراه مادر بزرگش یاقوت ترکان به خدمت ایلخان رسیدند. به طوریکه قبلاً نیز اشاره گردید ابش خاتون که نامزد منگوتیمور پسر هلاکو بود با وی ازدواج نمود. منگوتیمور قبلاً با الجای خاتون دختر بوقاتیمور نیز ازدواج نموده بود. و ابش خاتون دومین زن او گردید در رشیدالدین (چاپ روسیه صفحه ۱۴) می نویسد که سومین زن او نیز جوجین خاتون نام داشت.

سلغم خواهر ابش خاتون نیز با یوسف شاه اتابک یزد ازدواج نمود در عروسی ابش خاتون بنا به رسم آن دوره هر دو طرف هدایایی رد و بدل کردند ولی به موجب فرمان ایلخان غیر از ۱ ایالت فارس سالانه هفتاد هزار دینار جهیزیه نیز جزو شرایط عروسی تعیین گردید.^(۱) تأمین این مبلغ برای مردم فارس بسیار مشکل بود. لذا حاکم مجبور به ازدیاد مالیاتها گردید که سنگینی بار این مالیات بر دوش مردم تحمیل گردید. از طرفی تأمین هزینه ارتش تشکیل شده از تاجیکها نیز بر دوش مردم شیراز بود که کم کم ضعف اقتصادی مردم آشکار شد. لذا قضات برای وصول مالیات از مردم مجبور به جبهه گیری شدند.^(۲) اوضاع نابسامان فارس بدین منوال بود که اتابک ابش خاتون روانه اقامتگاه همسرش در اردوگاه گردید.

۴ - برگشت ابش خاتون به شیراز و به دست گرفتن حکومت

۱ - و صاف، نسخه ایاصوفیه، شماره ۳۱۰۸، برگ ۳۶B.

۲ - همانجا.

در نزد مغولان رسم بر این بود که همسر فرزندان خود را از میان دختران حکام تابع خود انتخاب می‌کردند. از این طریق ارث و میراث فراوانی را به دست می‌آوردند. بدین ترتیب هلاکو فاتح بغداد در اجرای هدف و سیاستش که تصاحب بخش اعظم دنیای اسلام بود، ایالت فارس را نیز که از باارزشتین ایالات ایران محسوب می‌شد از راه خویشاوندی نصیب مغولان نمود.

از بررسی منابع مختلف چنین روشن می‌شود که ابش خاتون هنگام جلوس به سلطنت به علت صغر سن در امور مملکتی دخالت نمی‌کرد و پس از رسیدن به سن بلوغ اداره امور فارس را در جهت خواست مغولان به دست گرفت. روی این اصل بود که ابش خاتون توانست سالهای زیاد با صبر و حوصله در اردوگاه همسرش باقی بماند در حالی که در این مدت طولانی منتظر رسیدن به سن رشد بود. ابتدا از طرف هلاکو و سپس آباقاانگیانو (Angiyano) نیابتاً برای اداره دیوان فارس تعیین گردید.^(۱) نیابت سلطنت بعد از سال ۶۷۰ ه. ق. / ۱۲۷۱-۲ م. نیز به سوغونجاق نویان واگذار گردید.^(۲)

^۱ - یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۹ - ۱۰.

^۲ - در این نکته به نوشته‌های محمد قزوینی، (ج ۱، ص ۱۰) و کتاب وصاف تکیه نمودیم که ابش خاتون در سال ۶۷۰ ه. ق. به اتفاق مادر بزرگش یاقوت ترکان به اردوگاه رفت. در این صورت روشن می‌شود که ابش خاتون توسط مادرش ترکان خاتون ازدواج نمود نه مادر بزرگش یاقوت ترکان. ما با تکیه به منابع مختلف قبلاً اشاره کردیم که ابش خاتون همراه مادر بزرگش به اردوگاه همسرش رفت. براساس ملاحظات قزوینی اگر ابش خاتون به اتفاق مادر بزرگش به اردوگاه رفته باشد تاریخ ازدواج او می‌تواند سال ۶۷۰ ه. ق. باشد ولی چون چنین امری امکان‌پذیر نیست مجبوریم ازدواج او را به وسیله خاتون ترکان بپذیریم. آیا یاقوت ترکان نمی‌تواند هم به خاطر عروسی در سال ۶۶۲ و هم در سال ۶۷۰ به علل دیگری به اردوگاه رفته باشد؟ در صورت پذیرفتن شکل دوم ازدواج او به دست مادر بزرگش می‌تواند صحیح باشد.

باز می‌بینیم ابش خاتون برای داشتن نقش فعال و تأیید حکومتش نزدیکان خود را برای گرفتن فرمان اتابکی وی پیش ایلخان وقت یعنی آباقا فرستاد و طاش منگو نیز با خزاین فراوان برای حمایت از وی به نزد آباقا رفت. با قبول این درخواست از طرف آباقا ابش خاتون با دبدبه و کبکبه تمام وارد شیراز شد و تخت پادشاهی پدر و پدر بزرگش را تصاحب نمود. اهالی شیراز با ترین کوچه و خیابانهای شهر از ابش خاتون به گرمی استقبال نمودند.^(۱)

این نوشته زرکوب در یادداشتهای قزوینی (ج ۱، ص ۱۰) از نظر ترتیب تاریخی اندکی جلوتر است. براساس نوشته قزوینی ابش خاتون فرمان مجدد رانه از آباقا بلکه از سلطان احمد تکودار گرفت که در فاصله سالهای ۶۸۱ الی ۶۸۳ ه. ق. ایلخان بوده است. به هر حال اطلاعات داده شده از طرف قزوینی صحیح تر به نظر می‌رسد.

علاقه شیرازیها به خاندان آل مظفر بگذشته دور مربوط می‌شود. لذا از آمدن ابش خاتون به شیراز بسیار خوشحال شدند درست به مدت یک ماه جشن گرفته شادمانی کردند.

قضات و صاحبان املاک تا مرز ایالت به استقبال ابش خاتون آمدند. بدین ترتیب ابش خاتون در میان استقبال پرشور مردم وارد شیراز گردید. چنین به نظر می‌آید که استقبال گرم مردم از ابش خاتون در اعتراض به حاکمیت مغولان بوده است زیرا مغولان غیر از ^۶۱ ایالت فارس سالانه هفتاد هزار دینار از بابت جهیزیه ابش خاتون از اهالی فارس مالیات دریافت می‌نمودند. هر قدر تحصیلداران مالیاتی در اخذ این مالیات نرمی نشان

می دادند ولی میزان این مالیات به قدری نبود که مردم شیراز بدان اهمیت ندهند.

ابش خاتون به محض استقرار در شیراز خواجه نظام‌الدین را به وزارت خود برگزید. بدین ترتیب انتصاب یک فرد محلی برای اداره امور فارس بسیار خوشایند مردم گردید. به صاحبان مشاغل قبلی نیز آسیبی نرساند. بدین ترتیب مردم در آرامش و رفاه مشغول زندگی خود گشتند.

در سال ۳ - ۶۸۲ ه. ق. / ۵ - ۱۲۸۳ م. سید عمادالدین ابویعلی که احمد تکودار را در جنگ شکست داده بود از طرف ارغون رقیب سلطان احمد به نیابت فارس انتخاب گردید و به موجب همان فرمان ابش خاتون نمی‌بایست در امور مهم و یا غیرمهم مداخله نماید. سید عمادالدین ابویعلی در بیست و دوم رمضان ۶۸۳ وارد شیراز شد^(۱) و به فرمان ارغون خان اداره فارس را به دست گرفت.

عمادالدین برای اتابکی ابش خاتون اهمیتی قائل نشد، حتی بدیدن او نیز نرفت. این مسئله باعث ناراحتی ابش خاتون و بزرگان شیراز گردید. طرفداران ابش خاتون تصمیم به قتل او گرفتند و منتظر فرصت شدند. آخرالامر پس از یک ماه عده‌ای از نوکران اتابک او را در بازار شهر به قتل رساندند (۲۱ شوال ۶۸۳) و خانه‌اش را نیز غارت نمودند. پسر نابالغ سید عمادالدین به اتفاق بعضی از یارانش* فرار نمود و به امیر بوقا در اردوگاه پناهنده شد و از او درخواست کمک کرد. باز همان غلامان پسر عموی

۱ - زرکوب نام او را سید عمادالدین ابوتراب ذکر می‌کند، (ص ۷۰).
* - فرزند سید عمادالدین به اتفاق بعضی از نزدیکان پدر گریخت که در متن نوکران قید شده‌است (تاریخ آل مظفر، ص ۶۲).

سید عمادالدین را کشته در گودالی انداختند، و ادعا نمودند که او قصد فرار از زندان را داشت. این اعمال خشم امیر بوقا چینگسانگ را شعله‌ور ساخت و تصمیم به انتقام گرفت. ابتدا عصیان ابش خاتون و قتل سید عمادالدین را که از طرف ارغون به نیابت شیراز انتخاب شده بود به ارغون اطلاع داد.^(۱) این خبر باعث خشم بیش از حد ارغون گردید و ایلجیانی پشت سرهم روانه شیراز نمود.^(۲) ایلجیان ارغون حوادث را مورد بررسی قرار داده، از طرف دیگر بدون قبول هیچ عذری ابش خاتون را با اطرافیانش به تبریز فرستادند (۶۸۴/۶ - ۱۲۸۵) و در مقابل فرزندان و غلامان سید عمادالدین آنها را محاکمه نمودند. تنها ابش خاتون چون عروس هلاکو بود و با حمایت مادر شوهرش اولجای خاتون از محاکمه و مجازات نجات یافت. اما جلال‌الدین آرقان از خویشاوندان ابش خاتون که مدت سه سال وزیر دیوان سلغریان بود، در دادگاه حاضر شد و محاکمه گردید.^(۳) و بسیاری دیگر از خویشاوندان ابش خاتون به انواع مختلف مجازات‌ها محکوم شدند و عده‌ای از این افراد محکوم به پرداخت مبلغ پنجاه تومان به اولاد سید علی و بیست تومان به وزرات پسر عموی عمادالدین گردیدند. حکام فارس را نیز با چوب کتک زدند.^(۴)

این حوادث ناگوار که در دوره اتابکی ابش خاتون اتفاق افتاد، خوشایند

۲ - در موضوع پادشاه خاتون راجع به نفوذ چینگسانگ در اردو قبلاً بحث شده است.

۳ - یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۱۲؛ زرکوب، شیرازنامه، ص ۷۰، می‌نویسد ایلچی فرستاده شده توسط ایلخان حسام قزوینی بود که سپاه‌یانی نیز برای کمک در اختیار او گذارده شده بود.

۳ - زرکوب، شیرازنامه، ص ۷۰، می‌نویسد او را دوشقه کردند.

۴ - رشیدالدین، جامع‌التواریخ، چاپ روسیه، ص ۲۰۵.

ارغون خان و سایر امرای مغول نگردید. به طوری که قبلاً نیز ذکر کردیم ابش خاتون آخرین وارث خاندان و عروس هلاکو بود که بعد از وفات او ایالت فارس جزو قلمرو مغول می گردید؛ لذا اداره کنندگان ایلخانی با استفاده از این نقاط ضعف می توانستند الحاق این ایالت را به امپراتوری سریعتر کنند زیرا شکل گیری یک سلسله جدید در ایالت فارس بازمی توانست مشکلات دیگری را برای حکومت ایلخانی فراهم آورد.

ارغون خان ابش خاتون را عامل دسایس شیراز می دانست، لذا او را به نزد خود به شهر تبریز فراخواند. ابش خاتون یک سال و چندماه پس از ورود به تبریز در اثر ناراحتی های زیاد بیمار شد و پس از ۲۲ - ۲۳ سال حکومت به سال ۶۸۵ ه. ق. / ۷ - ۱۲۸۶ م. در محله چرنداب تبریز که بیلاق اردوی مغولان بود چشم از جهان بست.^(۱)

ابش خاتون در محله چرنداب تبریز که بیلاق مغولان بوده براساس رسم مغولان با شراب و زیورآلات طلا و نقره اش به خاک سپرده شد^(۲) ولی او مدت زیادی در این محل باقی نماند و به سرزمین خودش شیراز برده شد. در مدرسه عضدیه که بوسیله مادرش ترکان خاتون به نام عضدالدین محمد احداث نموده بود دفن گردید.^(۳) براساس گفته میرخواند (روضة الصفا، ج ۴،

۱- زرکوب، شیرازنامه، ص ۷- ۷۱؛ تاریخ و صاف، ص ۲۲۲؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۲؛ دیوگنس، ترجمه حسین جاهد یالچین، ج ۴، ص ۲۵۹.

۲- معین الدین ابوالقاسم جنیدی شیرازی در شط العزار، ص ۲۱۷ می نویسد مدفن ابش در شیراز می باشد و محل دفن او را نیز کاروانسرای ابش خاتون نشان می دهد. رشیدالدین، چاپ بلوشه، ص ۵۵۷؛ مجمل فصیحی، نشر محمود فرج، ج ۲، ص ۳۵۷؛ باز مدفن او را در مدرسه عضدیه شیراز ذکر می کند؛ قزوینی با تکیه به نوشته شط العزار می نویسد هر دو محل ذکر شده یکی بوده و محل هر دوتای آنها شیراز می باشد.

۳- رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۵۵۷.

ص ۲۰۸) ابش خاتون به وسیله دخترش کردوچین از تبریز (چرنداب) به شیراز برده شد. او قبل از مرگش وصیت نمود املاکش را که عایدات سالانه اش یکصد هزار دینار بود و از طرف هلاکو به او داده شده بود به چهار قسمت تقسیم کنند، دو سهم از آن را به دخترانش شاهزاده کردوچین و الغانچی، یک سهم را به غلامان و خدمتگزاران، و قسمت چهارم را به تایجو پسر منگو تیمور پردازند.

هنگام ذکر حوادث پادشاه خاتون به کردوچین نیز اشاره نمودیم. او ابتدا با جلال الدین سیورغاتمیش حاکم کرمان ازدواج نمود. پس از آنکه شوهرش در منازعه تاج و تخت به قتل رسید با امیر ساتلمش پسر بورالقی (Buralki) بعد از مرگ او نیز با پسر عمویش تایجو ازدواج نمود.^(۱) جامع التواریخ در (ص ۵۵۴) می نویسد کردوچین بعدها با امیر چوپان نیز ازدواج نمود. در یادداشتهای قزوینی (ص ۳-۴) آمده است که ازدواج کردوچین با امیر چوپان را تنها در تاریخ مفصل ایران مشاهده نمودیم که در این خصوص او مرتکب اشتباه بزرگی می شود زیرا این موضوع تنها در تاریخ مفصل ایران نبوده بلکه در جامع التواریخ (ص ۵۵۴) نیز ذکر شده است. اما در مورد اینکه آیا در عقد امیر چوپان بوده یا نه؟ مطلب به درستی روشن نیست. قزوینی پادشاه ایلخانی و زن امیر چوپان (رک: بحث ساتی بیگ) ساتی بیگ را با کردوچین عوضی گرفته که به نظر ما درست نمی آید زیرا ساتی بیگ دختر الجاتیو امپراتور ایلخانی است که ما به اسم او به علت ازدواجهای مکررش و همچنین قتل

۱ - رشیدالدین، چاپ بلوشه، ص ۵۵۴؛ هامر، همان اثر، ص ۸۴؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۱، ص ۱۳ - ۱۴.

پادشاه خاتون توسط خواهر شوهرش مرتباً برخورد می‌کنیم. راجع به کرد و چین نیز در بعضی تواریخ به خاطر اداره حکومت سلغریان اشاره شده است^(۱) اما در مورد حکومت او به اطلاعات روشنی دست نیافتیم. بدین ترتیب اتابک ابش خاتون از منگوتیمور با احتساب کرد و چین چهار فرزند داشت که دوتای آنها پسر بود.

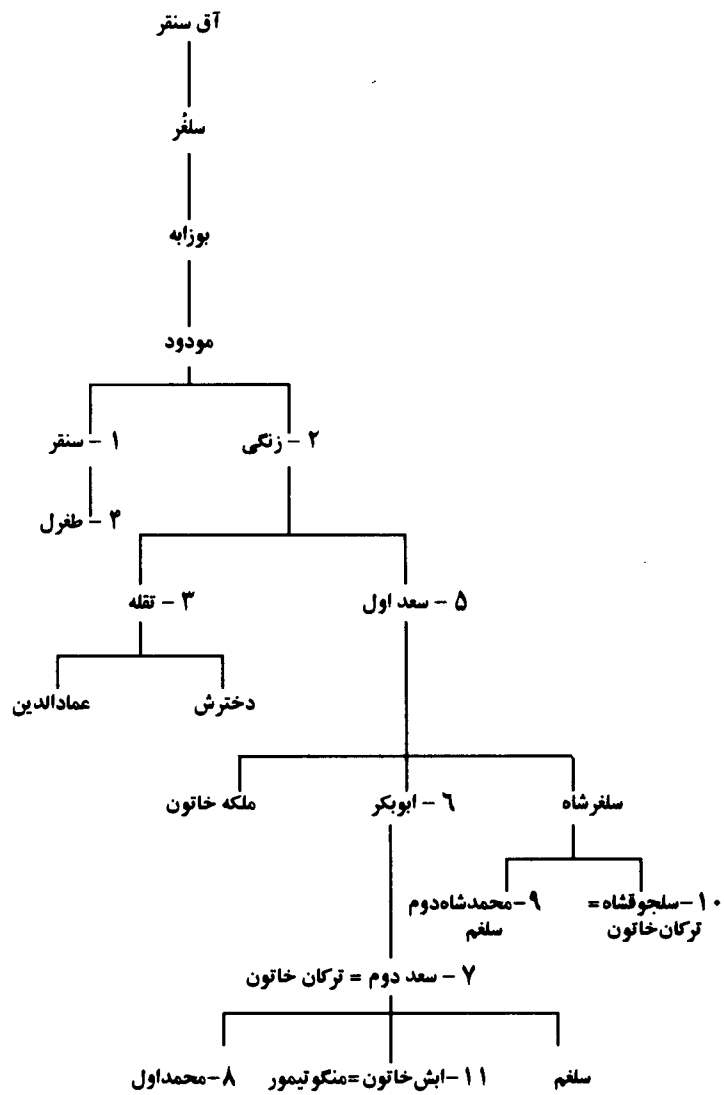
به وضوح مشاهده می‌کنیم که هنگام سلطنت ابش خاتون در فارس اهالی فارس از زندگی خود بسیار راضی بودند اما وجود یک سلسله ناهماهنگی سیاسی و طمع به تصاحب دولتهای کوچک نظیر فارس از طرف حکام مغول، باعث شد که سرنوشت شوم دامن این ایالت را نیز فراگیرد و اداره این منطقه را نیز نظیر سایر مناطق ایران زیر نفوذ مستقیم مغولان درآورد. سعدی شیرازی حکیم شاعر و مشهور ایرانی اشعار زیر را در مورد این پادشاه زن جوان که هدفی جز خوشبختی و آسایش مملکتش نداشت سروده است:

فلک را این همه تمکین نباشد	فروغ مهر و مه چندین نباشد
صبا گر بگذرد بر خاک پایت	عجب گر دامنش مشکین نباشد
زمنروارید تاج خسروانیت	یکی در خوشه پروین نباشد
بقای ملک باد این خاندان را	که تا باشد خلل در دین نباشد
هر آنکو سربگرداند ز حکمت	از آن بیچاره تر مسکین نباشد
عدو را کز تو بر دل پای پیست	بزن تا بیدتش فرزین نباشد
چنین خسرو کجا باشد در آفاق	وگر باشد چنین شیرین نباشد

۱ - رشیدالدین، جامع التواریخ، ص ۵۵۷؛ یادداشتهای قزوینی، ص ۱۴ - ۱۳.

خدایا دشمنش جایی بمیرد که هیچش دوست بر بالین نباشد^(۱)
پس از دور شدن ابش خاتون از تخت سلطنت حاکمیت سلغریان حتی به
اسم نیز در فارس برچیده شد. اگرچه بعد از سال ۱۳۲۵م. بعضی از امرا و
والیان مغول فارس را مستقل اعلام نمودند ولی ماندگار نگشته بعد از مدت
کمی از بین رفتند. اما بعد از سال ۱۳۴۰م. باز استقلال فارس تأمین گردید.

شجره نامه ایش خاتون



۶ - دولت خاتون

در فاصله قرنهای ششم الی یازدهم در میان عشایری که در جنوب غرب ایران زندگی می‌کردند، دو دولت شکل گرفت یکی از اینها لر بزرگ (هزار اسپیان) و یا فضلویه و دیگری دولت اتابکان لر کوچک یعنی بنی خورشید بود. در اینجا بحث ما تنها مربوط به اتابکان لر کوچک می‌باشد لذا نواحی مشهور مانند کهگیلویه و بختیاری که در دوره صفویان جزو قلمرو لرستان بزرگ بودند موضوع بحث این کتاب نخواهد بود.

اداره کنندگان اتابکان لر کوچک (اتابکان) از میان قبایل جنگجویی برخاستند. اولین اتابک این خاندان محمد خورشید از وزرای قبلی بود، لذا نام این خاندان نیز به فرزندان آل خورشید مشهور گشته است. این سلسله تا قرن شانزدهم توانست با همین نام به موجودیت خود ادامه دهد.^(۱) تنها از قرن

۱ - در تاریخ ابوالفرج، ج ۲، ص ۶۱۶، راجع به خاندانهای لر مطالبی وجود دارد؛ خلیل ادهم، دولت اسلامی، ص ۲۵۴؛ دایرةالمعارف اسلام، جزو ۶۹، ص ۷۷.

شانزدهم ببعده بود که منطقه تحت حاکمیت خاندان بنی خورشید نام لر کوچک بخود گرفت.

مرکز لر کوچک شهر خرم آباد بوده است. مدت حکومت سلسله آل خورشید در حدود سالهای ۱۵۹۱م. - ۱۱۹۵م. می باشد. این سلسله در حدود چهارصد سال دوام داشت ولی متأسفانه نام حکام و مدت سلطنت آنها بدرستی روشن نیست.

بعد از چهارمین حکمران این سلسله بنام عزالدین گرشاسب، خلیل بجانشینی او انتخاب گردید. بعد از مرگ خلیل در سال ۶۴۰ه. ق. مسعود بجای او نشست ولی حاکمیت او از طرف خلیفه بغداد مورد قبول واقع نگشت. لذا مسعود پیش مغولان رفت. مغولان سپاهی در تحت فرماندهی او قرار دادند که در حمله به بغداد شرکت نمود (۶۵۶ه. ق. / ۱۲۵۸م.). و قسمت مهمی از غنایم به دست آمده از بغداد را صاحب شد.

مسعود در سال ۱۲۶۰م. وفات یافت و میان فرزندان جلال الدین و ناصرالدین برای تصاحب تخت پدر نبرد سختی درگرفت. مغولان با استفاده از این موقعیت فرصت دخالت کردن در لر کوچک را نیز به دست آوردند. آباقالیخان مغول سلطنت این منطقه را به تاج الدین شاه فرزند خلیل و پسرعموی این دو برادر واگذار نمود و به جنگ و جانشینی سلطنت پایان داد. تاج الدین هفده سال سلطنت نمود. بعد از او فلک الدین حسن و عزالدین حسین از فرزندان دیگر مسعود ششمین پادشاه لر کوچک با هم به سلطنت پرداختند (۱۲۶۸م.). ابتدا این دو برادر منطقه تحت حاکمیت خود را بخوبی اداره نمودند. بعدها عزالدین حسین یکی از این دو برادر با تغییر رویه شروع به

ظلم کردن به مردم نمود. لذا گیخاتو پادشاه مغول در سال ۶۹۲ ه. ق. / ۱۲۹۲ م. هر دو برادر را از حکومت کنار گذاشت و حکومت این منطقه را به جمال‌الدین خضر داد. برای اجرای این فرمان کمک نیروی مغول لازم بود. بعدها عزالدین محمد فرزند خردسال عزالدین حسین که به زیبایی مشهور بود^(۱) به سلطنت رسید. اما پسر عمویش بدرالدین مسعود رقیب او شد و مشکلاتی برای او فراهم نمود. او با اینکه توانست مالکیت منطقه دیلار را از سلطان اولجایتو برای خود بگیرد ولی پس از مدتی عایدات تمام این نواحی به عزالدین محمد واگذار گردید.^(۲)

عزالدین محمد در سایه اطاعت از مغولان تا سال مرگش (۷۱۷ - ۷۱۶ ه. ق. / ۱۳۱۶ م.) با حفظ استقلال ظاهری در لر کوچک حکومت نمود.^(۳) با وجود کمی منابع می‌بینیم که عزالدین محمد بعد از مرگ خود نه فرزند و نه برادری برای جانشینی خود نداشت.

بنا به رسم مغولان و ترکان و ملیتهای خویشاوند آنها در مورد انتقال حکومت از خاندانی به خاندان دیگر راه و رسم مشخصی وجود نداشت؛^(۴) لذا بعد از مرگ پادشاه دختر شمس‌الدین به نام دولت خاتون که همسر پادشاه متوفی نیز بود، برای حکومت مناسب تشخیص داده شد (۷۱۷-۷۱۶ ه. ق. /

۱ - منجم‌باشی در صحایف‌الانخبار، ج ۲، ص ۵۹۹، و معینی در تاریخ شبانکاره، ص ۶۳، از محمد نام می‌برند؛ اشپولر، همان اثر، ص ۲۸۴؛ زامباور در ص ۲۳۲ نسب‌نامه، احمد ذکر می‌کند چون اسم پدرش امیر محمد بود. لذا عزالدین محمد صحیحتر به نظر می‌رسد.

۲ - اشپولر، تاریخ مغولان ایران، ص ۱۸۴.

۳ - بنا به دایرة‌المعارف اسلام، ص ۷۱۶ و ۷۲۰ (رک: ماده لر).

۴ - نشریه دانشکده علوم سیاسی، شماره ۱۴، نمره یک، ص ۷۱، خلیل اینالجباق، اصول وراثت سلطنت در دولت عثمانی و رابطه آن با حاکمیت ترکان.

۱۳۱۶م).

دولت خاتون به عنوان چهاردهمین پادشاه آل خورشید به حکومت رسید.^(۱) او نتوانست مدت زیادی قدرت را در دست داشته باشد زیرا او حاکم یک دولت مستقل نبود بلکه او اتابک یک دولت نیمه مستقل از امپراتوری قدرتمند مغول بود. بدین سبب او نتوانست از مداخله عمال مغول در قلمرو حاکمیتش جلوگیری نماید و مردم از مغولان به تنگ آمده بودند. دولت خاتون نیز چون پادشاهی مقتدر نظیر ترکان خاتون حاکم کرمان و یا رضیه خاتون پادشاه یا امپراتور ترک دهلی نبود، از طرفی نیز بعلت مستور کردن بیش از حد خود نتوانست مشکلات حکومت را حل کند.^(۲) در این موقع ابوسعیدخان بهادر به حکومت ایلخانان رسید. دولت خاتون به سبب فشار مغولان و ترس از دست دادن استقلال لرکوچک که بعلت داشتن معادن گرانبها موردنظر بود، با تصویب دیوان مغول سلطنت را به برادرش عزالدین حسین واگذار نمود.^(۳) بدین ترتیب با شروع سلطنت عزالدین حسین شاخه دیگری از آل خورشید قدرت را در خرم آباد بدست گرفت. در مدت چهارده سال حکومت عزالدین حسین دوم مردم در امنیت و رفاه زندگی می کردند.^(۴) جانشین او فرزندش شجاع الدین محمود دوم بود که به دست اطرافیان خود به قتل رسید، و ملک عزالدین حسین سوم فرزند شجاع الدین

۱ - دایرةالمعارف اسلام، شماره ۱۳، جزء ۶۹، ص ۷۷؛ خلیل ادهم، همان اثر، ص ۲۵۵، او را به عنوان چهاردهمین پادشاه ذکر می کند.

۲ - معینی، تاریخ شبانکاره، ص ۶۳.

۳ - حمدالله قزوینی، تاریخ گزیده، ج ۱، ص ۷ - ۵۵۶؛ منجم باشی، صحایف الاخبار، ج ۲، ص ۵۹۹؛ محمد ذهنی، مشاهیرالنساء، ج ۲، ص ۲۱۸.

۴ - معینی، تاریخ شبانکاره، ص ۶۳.

محمود دوم در سن دوازده سالگی بر تخت نشست. ماجراهای نگران‌کننده زندگی او مفصلاً در ظفرنامه شرح داده شده است.^(۱)

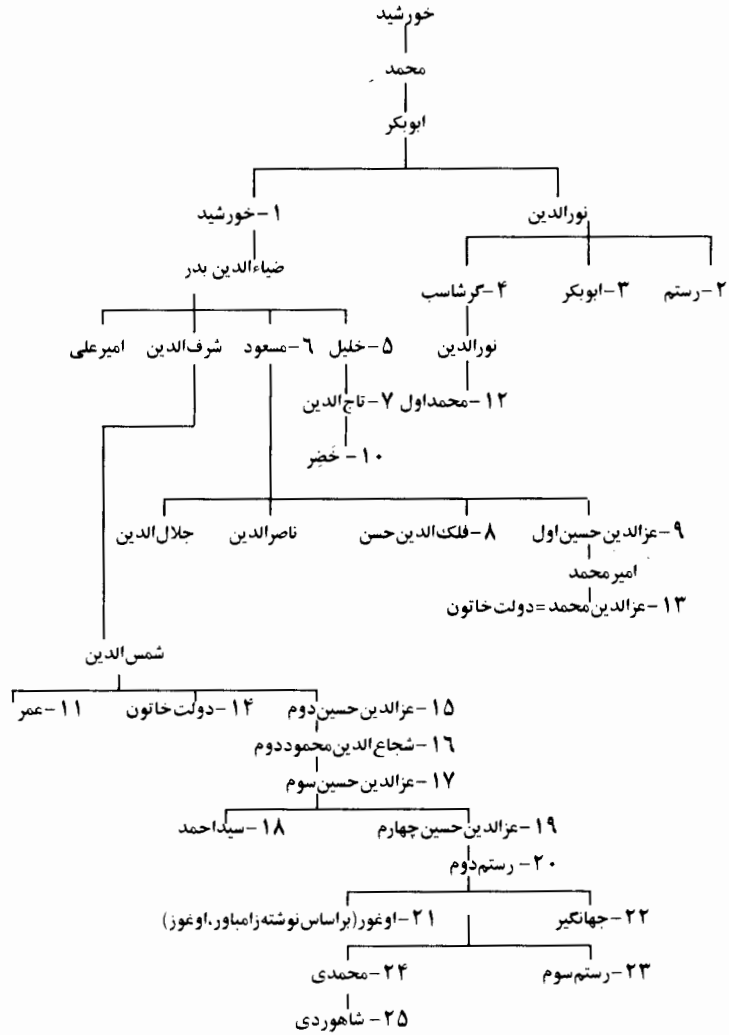
اما در مورد سرنوشت دولت خاتون پس از انصراف از سلطنت بنا به نوشته تاریخ اسکندرنامه که نویسنده‌اش تا حال معلوم نگشته است، او بعدها با یوسف شاه از لر بزرگ ازدواج نمود.^(۲) بعد از شرح این حوادث تاریخ گزیده حمدالله مستوفی قزوینی نیز راجع به دولت خاتون اطلاعات وسیعی به دست نمی‌دهد. روی این اصل عاقبت وضعیت داخلی و خارجی حکومت دولت خاتون برای ما مجهول مانده است. وی حکومتی را که از طرف شوهرش به او رسیده بود بعد از مدت کمی به برادرش واگذار نمود و ادامه این دولت کوچک را ممکن ساخت و از افتادن تمام این مناطق به دست خارجی‌ان جلوگیری نمود. از این رو در تاریخ این دولت کوچک خاطره برجسته‌ای برای خود باقی گذاشت. با ذکر مطالب مختصر بالا نمونه‌ای از پادشاهی زن را در لرستان که نزدیکترین نقطه به مرکز خلافت بود، ذکر کردیم.

بعد از مرگ عزالدین حسین سوم از اخلاف دولت خاتون هشت پادشاه دیگر از آل خورشید نیز به ترتیب به حکومت رسیدند که درشجره‌نامه آمده است. عاقبت در سال ۱۵۹۶ م. لر کوچک تماماً بوسیله فرمانروایان صفوی تصرف گردید و به حیات سیاسی آنها برای همیشه خاتمه داده شد.

۱ - شرف‌الدین علی یزدی، ظفرنامه، ج ۱، ص ۴۳۸ - ۴۳۷، ۷۸۸.

۲ - هامر، تاریخ ایلمخانان، ج ۱، ص ۳۶۴.

شجرہ نامہ دولت خاتون



۷ - سلطان ساتی بیگ

در قرن شانزدهم از تبار ایلخانان که از شاخه مسلمان امپراتوری مغول بودند، زنی به نام ساتی بیگ حکومت می‌کرد. برای روشن کردن چگونگی قدرت یافتن او و همچنین شرایط سیاسی نظامی آن دوره مجبوریم تاریخ ایلخانان را از هلاکو تا زمان ساتی بیگ به اختصار شرح دهیم.

۱ - شکل‌گیری و گسترش امپراتوری ایلخانی

منگوقاآن نوه چنگیزخان به محض رسیدن به تخت خانی برادرش قوبیلای قاآن را با نیروی عظیمی روانه فتح بقیه چین نمود. برادر دیگرش هلاکو را نیز برای انقیاد آسیای میانه روانه غرب کرد. هلاکو در اول نوامبر سال ۶۴۵ ه. ق. / ۱۲۵۶ م. * از آسیای مرکزی حرکت نمود و پس از مطیع

* - حرکت هلاکو از آسیای مرکزی، تابستان ۱۲۵۳ م. صورت گرفت.

نمودن حکام ایران و قفقاز قسمت مهمی از قلاع اسماعیلیه را نیز به سادگی فتح کرد و سپس به سوی بغداد حرکت نمود. وی در ۱۶ نوامبر سال ۱۲۵۸ م. / ۶۵۶ ه. ق. آخرین خلیفه ضعیف عباسی یعنی مستعصم بالله را به قتل رسانید و بعمر خلافت عباسیان خاتمه داد. بعد وارد سوریه گردید. ولی در مقابل مملوکان مصر در سوریه به سرکردگی بیبرس اول نتوانست پیشروی نماید. بدین ترتیب وسعت امپراتوری هلاکو از آمو دریا تا مدیترانه و از آناتولی و قفقاز تا اقیانوس هند گسترش یافت. این امپراتوری تا زمان غازان خان به خان* مغولستان و بعدها به امپراتوری چین وابسته بود. با وجود این هلاکو عنوان خاقان بزرگ را بر خود نهاد.

هلاکو در زمان صلح رصدخانه مشهوری در مراغه و کاخهایی در آلاداغ و بتخانه‌هایی در شهر خوی احداث نمود. هلاکو در سال ۱۲۶۵ م. / ۶۶۴ ه. ق. وفات یافت. درباره اولاد او آباقا احمد تکودار و ارغون حتی راجع به فرزند دیگر آباقا یعنی گیخاتو هنگام شرح زندگی حکام کرمان یعنی ترکان خاتون و دخترش پادشاه خاتون مطالبی ذکر نمودیم. هنگام پادشاهی گیخاتو، برای بهبود وضع مالی کشور با الهام از روش چین پول کاغذی نشر گردید که مملکت را از نظر مالی و اقتصادی و اجتماعی به ضعف کشاند.^(۱) اشاره کردیم حتی تشکیلات پستی نیز در این دوره متلاشی و مناطق مسکونی و آباد زیادی به صورت ویرانه درآمد. باید و جانشین گیخاتو نیز نتوانست چاره‌ای برای این وضع پیدا کند. در تاریخ نهم نوامبر سال ۱۲۹۵ م. / ۶۹۵ ه. ق.

*- بعد از مرگ غازان خان در ایران به سال ۱۳۰۴ م. و قویلی در چین در سال ۱۲۹۴ م. ارتباط ایلخانان ایران با آسیای مرکزی قطع شد.

۱- تاریخ ابوالفرج، ج ۲، ص ۶۴۴.

غازان که جوان بیست و چهار ساله‌ای بود بر تخت نشست و با کمک و مشاورت وزرای با تدبیرش رشیدالدین فضل‌الله و علیشاه موفق شد مشکلات داخلی را در مدت زمان کوتاهی برطرف کند. در این زمان دگرگونی وسیعی در امپراتوری ایلخانی به وقوع پیوست: غازان‌خان به اتفاق بسیاری از مغولان ساکن ایران دین اسلام (مذهب تسنن) را پذیرفتند. این مسئله نقطه عطفی در حیات سیاسی آن دولت محسوب می‌شود. مغولان که نسبت به مذهب بسیار مسامحه‌کار بودند، بعد از این متوقع بودن از آنها بیجا نبود. آنان با کنار گذاشتن مذهب بودائی به دین اسلام درآمدند. تغییر مذهب مغولان نتوانست یک رشته از حقوق سیاسی برتر زنان را از میان بردارد. ترکان نیز برای زنان حقوق سیاسی نظیر مردان قائل بودند. با اختلاط آندو و وجود عقاید مشابه سرنوشت مشابهی را برای آنها آماده ساخت. روی این اصل در شهرهای تبریز، مراغه، سلطانیه با مرکزیت آذربایجان و آناتولی مرکزی از سال ۱۳۰۷ م. / ۷۰۷ ه. ق. بعد ما نمونه‌های بارز این تأثیرات شدید را مشاهده می‌کنیم. غازان‌خان در مقابل شیعیان نیز مسامحه زیادی از خود نشان داد، حتی با زیارت اماکن مقدس و نذر و نیاز کردن در آنها در سیاست خود توفیق یافت. او با این سیاست خود توانست از خطر جدی التون اردو (اردوی طلایی) و ممالیک مصر سوریه در امان باشد. امپراتوری مغول در زمان او پر عظمت‌ترین دوران خود را می‌گذراند. غازان در سال ۱۳۰۴ م. / ۷۰۴ ه. ق. وفات یافت. برادرش سلطان محمد خدابنده (الجایتو) به سلطنت رسید ولی نتوانست اصلاحات برادرش را ادامه دهد. برعکس او با قبول مذهب شیعی، سیاست سختی در مقابل ستیان اتخاذ نمود. این کار او باعث ایجاد بی‌نظمی در

مملکت گردید. جانشین او ابوسعید سعی نمود سنی‌گری را از نو حاکم کند.^(۱) در دوره ابوسعید به علت جوانی و بی‌تجربگی او حوادث زیادی رخ داد. مورخ و وزیر با ارزش او رشیدالدین نیز قربانی یکی از این حوادث گردید. بعد از مرگ رشیدالدین امور نظامی و اداره امور مملکت به طور مشترک به وسیله علیشاه و امیر چوپان صورت می‌گرفت ولی با قتل امیر چوپان در سال ۱۳۲۴ م. / ۷۲۵ ه. ق. و مسموم شدن ابوسعید در سال ۱۳۳۵ م. / ۷۳۶ ه. ق. اداره امپراتوری ایلخانی به دست امرای بانفوذ محلی افتاد. امرا برای جلوگیری از هجوم اردوی طلائی، آریخان نوه اریق بوقا را به حکومت انتخاب نمودند. آریخان سرعت حملات مهاجمان خطرناک را سد کرد اما رفتار خشن او در حق امراباغث گردید بسیاری از این امرای منتظر به دنیا آمدن فرزند ذکور ابوسعید که در شکم همسر بیوه او دلشاد خاتون بود شوند. این مسئله بی‌ثباتی حکومت آریخان را نشان می‌دهد. در این میان علی‌پادشاه دائی سلطان ابوسعید نیز در پی کسب قدرت با آریخان به جنگ داخلی پرداخت و عاقبت با اسیر نمودن آریخان او را اعدام نمود و موسی‌خان نوه بایدو را به تخت نشاند (۱۳۳۶ م. / ۷۳۷ ه. ق.) و حکومتی بدلتخواه خود تشکیل داد. اما این طرز حکومت باعث گردید حاجی طغای امیر اویرات شاهزاده محمد از خاندان منگوتیمور را از تبریز فراخواند تا او را به سوی تخت فرمانروایی سوق دهد. این عملکرد حاجی طغای با یک برخورد مسلحانه پایان یافت. در سال ۱۳۳۶ م. / ۷۳۷ ه. ق. امیر علی‌پادشاه همراه افراد خود قتل عام شدند و موسی نیز به بغداد فرار نمود و محمد در تبریز بر

تخت نشست. در این میان حسن از نوادگان امیر چوپان که در حکومت ایلخانان تا مقام امیرالامرائی ارتقاء یافته سپس اعدام گردید از بازداشتگاه خود به پا خاست و طرفداران پدربزرگش در اطرافش گرد آمدند. او دست به حيله‌ای زد و فردی شبیه پدرش تیمورتاش را پیدا کرد و او را همانند پدرش آراست و ادعا نمود که تیمورتاش از مصر رهایی یافته بازگشته است. با این کار توانست وحشتی برای حسن بزرگ از جلایریان ایجاد نماید.^(۱) برای این کار از غلام خود قراجار استفاده نمود ولی او نتوانست از این نیرنگ خود مدت زیادی استفاده کند. حقیقت بزودی آشکار گردید. این حسن را برای تمایز از حسن جلایر یا ایلکانی حسن کوچک، و حسن جلایر را نیز حسن بزرگ نام نهانده‌اند.

۲ - جلوس ساتی بیگ بر تخت سلطنت

طولی نکشید نفوذ این دو امیر (حسن بزرگ و حسن کوچک) نتیجه خود را در امپراتوری ایلخانی نشان داد. امپراتوری به دو منطقه نفوذ تقسیم گردید. شیخ حسن بزرگ به ترتیب طغاتی‌مور از نسل جوجی کاسار و جهان تیمور نوه گیخاتو را بر تخت ایلخانی نشاند. حسن کوچک نیز در مقابل عمل رقیب خود ساتی بیگ دختر الجایتو خواهر ابوسعید را در سال ۱۳۳۸ م. / ۷۳۹ ه. ق.

۱ - منجم‌باشی، صحایف‌الانخبار، ج ۳، ص ۸؛ تاریخ ایلخانان، اثر هامر، ج ۲ ص ۳۱۶؛ خواندمیر، حبیب‌السیر، ج ۳، ص ۲۲۹، این موضوع را تأیید می‌کند. اشپولر، همان اثر، ص ۱۴۷، حسن را فرزند تیمورتاش دروغین ذکر می‌کند، به هر حال این یک اشتباه است. در دایرة‌المعارف اسلام نیز آمده‌است که حسن کوچک برای انجام این کار از یکی از غلامان ترک خود استفاده نمود (رک: ماده حسن کوچک).

تشویق به سلطنت نمود. ساتی بیگ زنی بود از خاندان ایلخانان هنگامی که شاهزاده آرپاخان به حکومت رسید به محض آمدن به تبریز با او ازدواج نمود. در حقیقت ساتی بیگ با شیخ حسن کوچک رئیس اویراتها نیز بیگانه نبود. امیر چوپان جد شیخ حسن کوچک پس از مرگ دولاندی خاتون دختر اولجایتو از ساتی بیگ خواهر زن خود خواستگاری نمود و او نیز به این کار رضایت داد. ساتی بیگ از امیر چوپان فرزندی به نام سیورغان به دنیا آورد.^(۱) پس از قتل امیر چوپان بیوه او ساتی بیگ در سال ۱۳۳۵ م. / ۷۳۶ ه. ق. با آرپاخان ازدواج نمود. آرپاخان با این ازدواج حاکمیت خود را تحکیم بخشید.^(۲) این ازدواج دو سال بیشتر دوام نکرد. با مرگ آرپاخان در میدان نبرد به آخر رسید و در همان سال موسی و محمد بجایش نشستند. طغایمور از نسل جوجی کاسار نیز در این زمان پا به میدان نهاد. شیخ حسن بزرگ جلایری با او همدست گشته به سوی شیخ حسن کوچک فرزند تیمورتاش حرکت نمودند. شیخ حسن کوچک برای مقابله با دشمن بزرگ خود در سال ۱۳۳۸ م. / ۷۳۹ ه. ق.^(۳) ساتی بیگ را تشویق به سلطنت نمود. شاهزاده ساتی بیگ نیز خود را در تبریز پادشاه اعلام نمود. رکن الدین شیخ رشیدی و غیاث الدین

۱ - تاریخ گزیده (ج ۱، ص ۶۰۶) این ازدواج را در سال ۷۲۲ م.؛ خواند میر در حبیب السیر در ج ۳، ص ۲۰۷ در سال ۷۲۱؛ دیوگنس، ج ۶، ص ۶۳، در سال ۷۲۱ م.؛ حافظ ابرو در Chroniques des rois mongols en Iran S. 50 ازدواج امیر چوپان را با ساتی بیگ دهم رجب ۷۱۹ ه. ق. / ۱۳۱۹ م. می نویسد که این تاریخ به نظر ما صحیح تر به نظر می رسد.

۲ - خواندمیر، همان اثر، ج ۳، ص ۲۱۷؛ حافظ ابرو، همان اثر، ص ۱۱۳؛ هامر، همان اثر، ج ۲، ص ۲۸۴.

۳ - حافظ ابرو، همان اثر، نسخه ایاصوفیه، برگ ۲۲B؛ شرف خان ابن شمس الدین بتلیسی کاتب شرفنامه، ص ۱۶۱؛ شجر ترک، ص ۱۷۲؛ زامباور، نسب نامه، ۲۴۴.

محمد علی شاه را به وزارت و سیورغان شیخ حسن کوچک، علی اوک رنج و اردو و بوقا را به فرماندهی انتخاب نمود.^(۱) پس از آنکه خود فرماندهی لشکر را به دست گرفت به جانب شیخ حسن بزرگ حرکت نمود. شیخ حسن بزرگ نیز برای جلوگیری از حمله دشمن خطوط دفاعی خود را در قزوین آماده نمود. حسن کوچک و طرفدارانش پس از فتح آذربایجان اجباراً به سوی قزوین روی گرداندند. اما بعلت شدت سرمای زمستان آن سال هردو طرف به انعقاد یک صلح موقت تن در دادند. ساتی بیگ به اتفاق اطرافیانش به طرف آذربایجان بازگشت. حسن بزرگ نیز عازم سلطانیه گردید. در این سال قلمرو ایلخانان به صورت سرزمینی آشفته در آتش جنگ و نفاق می سوخت. در نتیجه دیار بکر در دست ملک امیر حاجی طغای بود و قبایل اویرات بر بغداد و عراق عرب حاکم شدند. امیرارتنابعضی از مناطق روم را صاحب گشت، و فرزندان امیر اکرانچین، کردستان و خوزستان را اشغال نمودند. امیر حسن بزرگ با عدم اتکا به صلح ناپایداری که با ساتی بیگ امضاء کرده بود در پی شناساندن حکومت طغاتی‌مور برآمد و به طغاتی‌مور پیشنهاد کرد تا به سوی عراق حرکت کند.

از طرف دیگر شیخ حسن کوچک از خطری که سازش شیخ حسن بزرگ و طغاتی‌مور او را تهدید می کرد غافل نماند و به فکر نیرنگ سیاسی افتاد. لذا با ارسال نامه‌ای به طغاتی‌مور از او خواست که با ساتی بیگ ازدواج نماید و فرماندهی آل چوپان را قبول کند؛ در مقابل این پیشنهاد مناسب از او خواست که برای نابودی شیخ حسن بزرگ او را یاری دهد. به گفته کوپائی کو (Ko - Paiko) ساتی بیگ با دستخط خود به طغاتی‌مور نوشت که اگر با آل چوپان

دوستی و با جلایریان دشمنی کند، با او ازدواج خواهد نمود. ساتی بیگ چون فرزند خان بود بیش از هر کس برای تخت سلطنت ارجحیت داشت. از این رو این درخواست او چنان طغایتمور را خوشحال نمود که بدون فکر کردن به عاقبت کار با ارسال نامه‌ای با دستخط خود تمام شرایط ساتی بیگ را پذیرفت. این نامه را ساتی بیگ توسط حسن کوچک برای حسن بزرگ فرستاد. حسن بزرگ از جنایت همپیمان خود طغایتمور بسیار خشمگین گشت. طغایتمور با آگاه شدن از اوضاع توسط امیر نوروز، به خراسان فرار نمود.^(۱)

۳- عزل ساتی بیگ از تخت سلطنت

شیخ حسن بزرگ برای نجات از وضع آشفته خود جهان تیمور عزالدین از فرزندان آلافرانگ را پادشاه اعلام نمود. او واردین النهرین گردید و موفق به فتح بغداد نیز شد.^(۲) و قسمتی از ایالت‌های دیار بکر کردستان و خوزستان را اشغال نمود.

حسن کوچک نیز برای جلب یک حامی پر قدرت در نظر داشت فردی لایق را بجای ساتی بیگ تعیین کند لذا در جستجوی بهانه‌ای برای جدا شدن از

- ۱ - حافظ ابرو، همان اثر، برگ ۲۳۸ و ۲۹۸؛ منجم‌باشی، صحایف الاخبار، ج ۳، ص ۸۸؛ هامر، همان اثر، ج ۲، ص ۳۱۶؛ تاریخ و صاف، برگ ۱۹۸ و ۲۹۸.
- ۲ - اگر چه حسین حسام‌الدین در تاریخ اماسیه (استانبول ۱۹۲۷، ص ۱۸) می‌نویسد جلوس ساتی بیگ بر تخت سلطنت که مناسب با قوانین اسلام نبود، بدین جهت امرای عراق و دیار بکر در مورد عدم شناسایی پادشاهی ساتی بیگ با هم به توافق رسیدند و جهان تیمور را ایلخان اعلام نمودند ولی حوادث تاریخی درست‌نبودن این موضوع را ثابت می‌کند. علت اطاعت نکردن عراق و دیاربکر، مجادله مداوم میان شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک بود.

ساتی بیگ بود. در این اندیشه بود که خبر توطئه‌ای را از طرف ساتی بیگ علیه خود دریافت کرد. حسن کوچک برای از بین بردن ریشه این توطئه تصمیم گرفت مقتدرترین طرفداران ساتی بیگ و حتی پسرش (سیورغان) را نیز اعدام نماید. ساتی بیگ را بزور به ازدواج سلیمان‌شاه پسر یوسف‌شاه از خاندان هلاکو درآورد و او را وادار کرد به نفع سلیمان‌شاه از سلطنت کناره‌گیری کند.^(۱) القبطی در تاریخ شیخ اویس (صفحه ۶۷) مدت حکمرانی ساتی بیگ را نه ماه ذکر می‌کند. در حالی که سایر منابع مورد استفاده ما این مدت را یکسال ذکر می‌کنند. بدین ترتیب امپراتوری ایلخانی بظاهر تحت حاکمیت ساتی بیگ خاتون و طغایمور بود. این حاکمیت در سالهای ۷۳۹ هـ. ق. / ۱۳۳۸ م. و ۷۴۰ هـ. ق. / ۱۳۳۹ م. به دست جهان تیمور و سلیمان افتاد. ولی باز قدرت اصلی در دست رئیس جلایریان یعنی شیخ حسن بزرگ و رئیس اویراتها شیخ حسن کوچک بود. حسن کوچک با سلیمان در تبریز و حسن بزرگ با جهان تیمور در بغداد برای کسب قدرت مجادله داشتند (دایرةالمعارف اسلام سال ۱۳۴۴ م. / ۷۴۵ هـ. ق.، ج ۵، ص ۹۷۰، ذکر می‌کند) در پانزدهم سپتامبر ۱۳۴۳ م. / ۷۴۳ هـ. ق. شیخ حسن کوچک یکی از فرماندهان خود به نام یعقوب‌شاه را به علت بی‌عرضگی در نبرد آناطولی زندانی نمود. همسر عرب حسن کوچک به نام عزت ملک که با این سردار رابطه نامشروع داشت از شدت ناراحتی شوهر خود حسن کوچک را مسموم کرد. عزت ملک و همراهانش در اثر این خیانت به مرگ محکوم شدند.

۱ - حافظ ابرو، همان اثر، ص ۱۳۰؛ ابولغاری بهادرخان، شجره ترک، ص ۱۷۲؛ شرف‌خان بدلیسی؛ کتاب شرفنامه، ج ۲، ص ۴۲ - ۴۱؛ یادداشتهای قزوینی، ج ۳، ص ۱۶۱.

سلیمان‌شاه نیز در این اوضاع فرار به دیاربکر را به مصلحت خود دید. منابع در میان این حوادث از ساتی بیگ ذکر به میان نمی‌آوردند. او پس از آن مجبور شد تخت پادشاهی خود را در میان صدها توطئه ترک کند. اما راجع به زندگی سیاسی و خصوصی او بعد از این تاریخ هیچ اطلاعی در دست نداریم. محدوده امپراتوری ایلخانی روز بروز تنگتر گشت تا منحصر به بین‌النهرین گردید. آناتولی، ارمنستان، و گرجستان از امپراتوری جدا گشتند. در مازندران سربداران، و در فارس مظفریان صاحب قدرت گشتند. اختلافات و جنگهای حکام محلی باعث اضطراب مردم ایران گردید. پس از نبرد قدرت انوشیروان عادل پادشاه شد. هم انوشیروان و هم سلف او سلیمان‌شاه بی‌سروصدا از صحنه تاریخ کنار کشیدند. امپراتوری ایلخانی در اثر حملات اردوی طلائی به خرابه‌ای مبدل شد. بعد از این هر چند کوتاه مدت با تصرف این مناطق به وسیله تیمور یکپارچگی و اتحاد ایران صورت گرفت. ساتی بیگ برای رسیدن به پادشاهی خود فعالیتی از خود نشان نداد. همان طوری که قبلاً نیز روشن ساختیم او حیات سیاسی خود را در یک دوره هرج و مرج و در یک منطقه پر آشوب گذراند. هنگامی که دو امیر مقتدر برای تقسیم و تصاحب امپراتوری ایلخانی با هم مجادله می‌کردند از وجود شاهزادگان ایلخانی برای پیشبرد مقاصد سیاسی خود استفاده می‌نمودند. از زنی نظیر ساتی بیگ نیز بیش از این انتظار نمی‌رفت. در سکه‌هایی که به عنوان علائم پادشاهی او ضرب شده این عبارت نوشته شده است: السلطانة العادلة ساتی بک خان خلد الله ملکها.^(۱)

1. Stanley Lane poole, catalogue of oriental coins in the British Museum



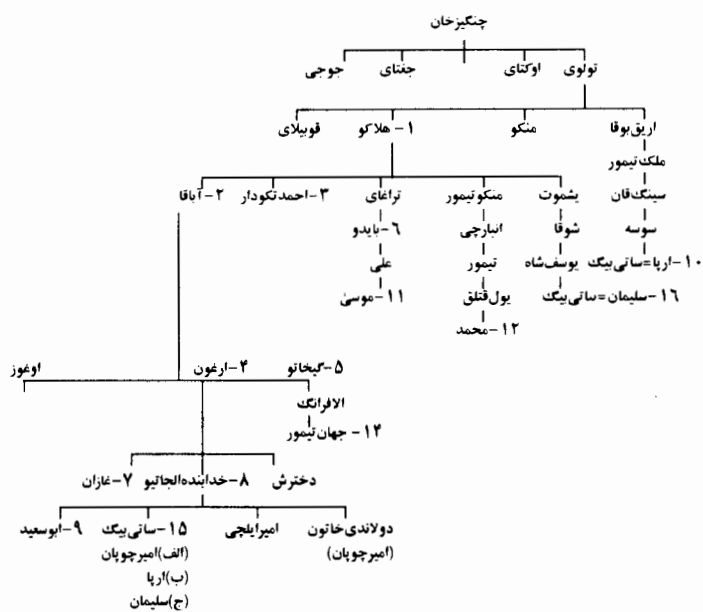
سکه‌های مربوط به ساتی بیگ^(۱)

خواندن خطبه به نام ساتی بیگ را شرف خان در شرفنامه قید کرده است.^(۲)

→ VI., The Mongols (1881) S. 103.

1. Lane poole catalogue of oriental coins in the British Museum, The mongols (1881) VI, موزه همایون، مسکوکات قدیم اسلامی، فهرست قسمت ثالث، استانبول، ۱۳۱۸ ه.ق.، ص ۱۶۵ - ۱۶۹، لوح ۲، نمره ۳۱۶.
۲ - شرف خان بن شمس الدین بتلیسی، کتاب شرفنامه (ناشر ولادیمیر ویلبامینوف زرنوف)، پترزبورگ، ۱۸۶۲، ج ۲، ص ۴۸ - ۴۱.

شجره نامه سلطان ساتی بیگ



• - سیزدهمین پادشاه طغاتیمور از این خاندان نبوده بلکه از خاندان جوجی کاسارمی باشد.

۸- دوندو خاتون

در تاریخ جلایریان که شاخه بزرگی از قوم مغول بودند و مانند سایر اقوال مغول در مناطق ترکستان و قبیچاق با اقوام ترک در آمیختند، دوندو خاتون تنها زنی از جلایریان است که بر تخت سلطنت نشست و ما سعی خواهیم نمود تا آنجایی که منابع بما اجازه می دهد نحوه به حکومت رسیدن و سرزمین محل حکومت دوندو (تندو یا تاندو) خاتون را همانند حکام قبلی روشن کنیم.

۱- شکل گیری و گسترش جلایریان

هنگام بررسی نحوه جلوس ساتی بیگ خاتون بر تخت ایلخانان مطالب زیادی راجع به شیخ حسن بزرگ و شیخ حسن کوچک و سایر امرامطرح نمودیم. آخر الامر شیخ حسن بزرگ پس از مجادلات زیاد موفق گردید دولتی مستقل در بغداد تشکیل دهد (۱۳۴۰ م. / ۷۴۱ ه. ق.) او که توانست تمام عراق و

ایران را به قلمرو خود بیفزاید، پس از ازدواج با دلشاد خاتون بیوه ابوسعید وارث امپراتوری ایلخانی گشت. شیخ اویس فرزند شیخ حسن بزرگ بود (۱۳۵۶ م. / ۷۵۷ ه. ق.) که آذربایجان و تبریز را از دست اردوی زرین پس گرفت و مناطق موصل و دیار بکر را نیز ضمیمه قلمرو خود نمود (۷۷۶ ه. ق. / ۵ - ۱۳۷۴ م.) جانشین اویس فرزندش حسین می باشد که او ابتدا با مظفریان و قراقویونلوها جنگید و بعدها بنا به درخواست قراقویونلوها با آنها صلح نمود. بعد از حسین دو برادرش جانشین او شدند و هر کدام قسمتی از قلمرو جلایریان را تصاحب نمودند. سلطان احمد آذربایجان و عراق را گرفت و اداره قسمتی از کردستان و عراق عجم برای مدت یکسال به بایزید واگذار گردید. بایزید در سال ۶-۷۸۵ ه. ق. / ۵ - ۱۳۸۳ م. اسیر برادر خود احمد شد و به دستور وی چشمانش کور گردید و تمام متصرفات او نیز به دست احمد افتاد. احمد که پس از قتل برادرش حسین بجایش نشست چشمان برادر دیگرش بایزید را نیز کور نمود ولی او به این کارها نیز قانع نگشته شروع به کشتن و ضبط اموال اتباع خود نمود. ظلم و استبداد او بحد جنون رسید. جلایریان که از این شکل اداره حکومت به جان آمده بودند، جهانگشائی نظیر تیمور را که متصرفانش از شرق به غرب در حال گسترش بود نجات دهنده خود پنداشته و از او استقبال نمودند.^(۱)

پس از آنکه تیمور در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۶ ه. ق. شمال ایران، ارمنستان، بغداد و تمام الجزیره، دیاربکر و وان را به تصرف خود درآورد، سلطان احمد

۱ - استانلی لین پول در اثر خود به نام سلسله های اسلامی (ص ۲۴۶) هرچند هنگام بحث از جلایریان نام این دو برادر را به اشتباه فرزندان حسین ذکر کرده است ولی در شجره نامه ای که در صفحه ۲۴۸ آورده نسبت آنها را بدرستی آورده است.

جلایری مجبور گردید به برقوق سلطان ممالیک پناهنده شود. احمد به محض دریافت خبر برگشت تیمور به سمرقند جهانگشائی تیمور را یک فتنه زودگذر تلقی کرد و به کمک برقوق دوباره بغداد را باز پس گرفت ولی وی در سال ۱۳۹۳ م. / ۷۹۶ ه. ق. به محض دریافت خبر پیشروی مجدد تیمور به سوی سیواس به اتفاق همپیمان خود قرايوسف قراقویونلو دوباره به مصر پناهنده شد ولی این بار سلطان مصر آنها را نپذیرفت و آنها مجبور شدند میهمان سلطان ایلدرم بایزید امپراتور عثمانی شوند. بدین ترتیب سلطان احمد جلایری تا مرگ تیمور در سال ۱۴۰۵ م. / ۸۰۸ ه. ق. چندین بار با سپاهیان تیمور به نبرد پرداخت و در پاره‌ای از نبردها متصرفات خود را از دست داد ولی در نبردهای بعدی دوباره آنها را متصرف گردید.

احمد در سال ۸۰۸ ه. ق. / ۶ - ۱۴۰۵ م. دوباره به شهر بغداد مسلط گردید و دوستی دیرین خود را با همپیمانش قرايوسف بهم زد و به سوی آذربایجان حمله نمود. قرايوسف سلطان احمد و فرزندش علاءالدین و چند فرزند دیگرش را اسیر نمود و بعد به صلاح‌دید امرای خود وجود آنان را در آینده تهدیدی برای حکومت قراقویونلوها شمرد و دستور قتلشان را صادر نمود. در این موقع شاه‌ولد برادرزاده سلطان احمد و دوندو خاتون در بغداد بودند.

۲ - اصل و نسب دوندو خاتون و عواملی که باعث به قدرت رسیدن او گردید

در تاریخهای عمومی و نسب‌نامه‌ها دوندو خاتون را دختر حسین سومین

پادشاه جلایری دانسته‌اند.^(۱) که ظاهراً درست به نظر می‌رسد و اما بعضی از تاریخها مانند مطلع السعدین اثر عبدالرزاق سمرقندی^(۲) دوندو خاتون را در چندین جا مرتباً دختر او یس ذکر می‌کند. در جای دیگر تاریخ شبانکاره^(۳) می‌نویسد پس از ازدواج امیر شیخ حسن با دلشاد خاتون بیوه سلطان ابوسعیدخان از او سه پسر به نامهای او یس، زاهد، قاسم و دختری به نام دوندو خاتون به دنیا آورد. در شجره‌نامه‌های خلیل ادهم و زامباور نیز نام سه پسر شیخ حسن او یس، قاسم و زاهد ذکر گردیده‌است اما نام دوندو سلطان عمه دوندو خاتون که مورد بحث ماست در این شجره‌نامه‌ها موجود نیست.

اما جای تعجب است که در حالی که نام زنان بی‌نقش معمولی بصورتی در شجره‌نامه‌ها مطرح می‌شود ولی از نام دوندو سلطان، با وجود داشتن پدری مقتدر چون شیخ حسن که حتی در قصاید سلمان ساوجی* به عنوان دوندو سلطان مورد مدح و ستایش قرار گرفته‌است، ذکری به میان نیامده‌است!

در کتاب خطط مقریزی که مورخ معاصر دوندو خاتون بوده و همچنین در تاریخ غیائی (ص ۲۳۱) که اندکی پس از آن به رشته تحریر درآمده‌است. تاریخ شبانکاره (ص ۶۹) شذرات الذهب (ص ۱۵۵)، مشاهیر النساء (جلد دوم، صفحه ۴۰۱)، زامباور (ص ۲۵۳) تاریخ عراق، (جلد دوم، ص ۳۱۳-۳۱۲) که منابع باارزشی هستند دوندو خاتون را دختر حسین بن او یس ذکر می‌کنند.

۱- با این حال استانی لین پول در همان اثر (ص ۲۴۸ - ۲۴۶) دوندو خاتون را به عنوان دختر حسین ذکر کرده‌است.
 ۲- مطلع السعدین، ص ۲۶۰.
 ۳- همان اثر، ص ۱۶۵.
 *: - سلمان ساوجی که اشتباهاً در متن سلیمان نوشته شده‌است.

دوندو خاتون بحدی زیبا بود؛ که از نگاه مردم ناراحت می شد. هنگامی که به اتفاق پدرش به کوچه بازار می آمد مجبور بود صورت خود را با حجاب بپوشاند. سلطان حسین با وجود خوی پسندیده اش خود پس از هشت سال سلطنت بدست برادرش احمد به قتل رسید.^(۱)

دوندو خاتون مانند پدرش زیبا بود لذا مدح زیبایی او بگوش ملک ظاهر برقوق سلطان مصر رسید. هنگامی که به همراه عمویش به مصر آمد، ملک ظاهر از او خواستگاری نمود و با او ازدواج کرد و مدتی با او زندگی نمود.^(۲) اما علت جدایی دوندو خاتون از برقوق معلوم نیست وی پس از برگشتن به بغداد باز به وساطت عمویش سلطان احمد با پسر عمویش شاه ولد ازدواج نمود. بعضی منابع می نویسند که شاه ولد پس از سلطان احمد زندگی پرماجرایی را پشت سر گذاشت و به جانشینی او انتخاب گردید. ولی بعضی از مورخین معاصر نیز نظیر زامباور، خلیل ادهم، عزوی و محمدذهنی این مسئله را قبول دارند.^(۳)

اما بعضی از منابع ذکر می کنند که جانشین احمد برای نشستن بر تخت جلایریان نه شاه ولد بلکه فرزند او شاه محمد بود.^(۴) منجم باشی می نویسد که جانشین سلطان احمد اویس یکی از سه فرزند شاه ولد بود که در شوشتر به حکومت رسید. او با ذکر این مطلب راه خود را از تمام مورخین ذکر شده در

۱ - عزوی، تاریخ عراق، ج ۲، ص ۱۶۳، می نویسد چون سلطان حسین علاقه داشت که لباس زنان را بپوشد و در میان آنان به گردش پردازد لذا به دست برادرش احمد به قتل رسید.
 ۲ - تاریخ شبانکاره، ص ۶۹؛ شذرات الذهب، ج ۷، ص ۱۵۵.
 ۳ - مقریزی، به نقل از کلمان هوار، ژورنال آسیاتیک، شماره ۸، ص ۳۴۱؛ شذرات الذهب، ج ۷، ص ۱۵۵؛ المنهل صافی، ص ۲۹ - ۳۰، به نقل از عباس العزوی، ص ۳۰ - ۲۹.
 ۴ - سمرقندی، ص ۲۱۰؛ معینی، تاریخ شبانکاره، ص ۶۹.

بالا جدا می‌کند.^(۱) این تاریخها در حقیقت به وسیله مورخین همعصر آن دو یا به وسیله مورخینی که چهل پنجاه سال بعد از وقوع آن حوادث زندگی می‌کردند نگاشته شده است که هر کدام از اینها به نحوی تمایلات شخصی خود را حتی بعد از گذشت یکصد سال اعمال کردند. لذا تحقیق اساسی و مجددی در این زمینه لازم می‌نماید.^(۲) ما بعد از وفات سلطان احمد پادشاهی شاه ولد را در بغداد با تکیه به نوشته المنهل الصافی قبول می‌کنیم^(۳) ولی او ششماه پس از جلوس بر تخت با دسیسه زنش دوندو خاتون به قتل رسید.^(۴) پس از قتل او دوندو خاتون اداره امور شهر بغداد را به دست گرفت. این موضوع را منابع سابق الذکر نیز تأیید می‌کنند.

۳ - محاصره بغداد توسط قراقویونلوها

جلوس دوندو خاتون به تخت سلطنت در شوشتر (۸۱۳ ه. ق. / ۱ - ۱۴۱۰ م.) قرايوسف امير ترکمن در سال ۸۱۳ ه. ق. / ۱۱ - ۱۴۱۰ م. پس از

- منجم‌باشی، صحایف‌الخبار، ج ۳، ص ۸.

- اساساً در دایرة‌المعارف اسلام، ماده جلایر، به قلم م. خ ینانج، درهم بودن این قسمت از موضوع تحقیق بیان شده است. از طرفی کلیمان هوار، ژورنال آسیاتیک، شماره ۸، ص ۳۶۲ و ۳۱۹، در منابعی که در بررسی دوران آخر سلطنت جلایریان ذکر می‌کند، غیر از اینکه اشاره می‌کند مطالب موجود در منابع هماهنگ نیست، حتی مسائل را به طور کامل نیز در میان نگذاشته است. به عنوان مثال نمونه‌اش را در زیر مشاهده می‌کنیم: شاه ولد از طرف چه کسی مورد سوء قصد قرار گرفت؟ آیا جلوس محمد قبل از او پس بود، و یا بعکس محمد از طرف دوندو خاتون مسموم شد؟ هیچ یک از این مطالب در بررسیهای هوار (ص ۳۰ - ۲۹) روشن نگشته است. ۳- تاریخ عراق، ص ۳۰ - ۲۹.

۴ - العزای، ص ۳۰ - ۲۹؛ منهل الصافی نیز قتل او را به تشویق دوندو خاتون ذکر می‌کند؛ تاریخ شبانکاره، ص ۶۹؛ شذرات الذهب و سایر منابع نیز راجع به قتل شاه ولد مطالبی ذکر می‌کنند اما به اینکه قتل به دست چه کسی صورت گرفت اشاره نمی‌کنند.

قتل احمد، فرزندش شاه محمد را با سپاهی روانه تصرف بغداد نمود. پس از محاصره بغداد توسط قراقویونلوها محمد بن شاه ولد ناپسری دوندو خاتون توانست بیش از یک سال شهر را در مقابل سپاهیان قراقویونلو حفظ کند. در این موقع در شهر شایع گردید که سلطان احمد به قتل نرسیده بلکه در بغداد مخفی شده است.^(۱) از طرفی موقعی که سلطان احمد عازم تبریز گردید بخشایش نامی را والی بغداد نمود تا در غیاب او شهر را اداره کند. این والی با استفاده از موقعیت خود از دختر دوندو خاتون خواستگاری نمود. این درخواست در مواقع عادی غیر عملی بود لذا دوندو خاتون از این درخواست او ناراحت شد ولی نتوانست مخالفت کند. مجلس جشن مفصلی در محلی به نام جائلینی برپا شد و داماد تا نیمه‌های شب سرگرم می‌گساری گردید. در این حال هنگامی که می‌خواست سوار اسب شود، از پشت سرش را از تن جدا کردند. در حالی که سرش بالای نیزه و تنش بر روی اسب بسته شده بود، جشن عروسی تا صبح ادامه داشت. ظاهراً چنین وانمود کردند که تمام این اوامر از طرف سلطان احمد بوده که به اشاره دوندو خاتون صورت گرفته است.^(۲) در این موقع بسیاری از کسانی که مخفی بودن سلطان احمد را باور نداشتند، به قتل رسیدند. از طرفی ماهها محاصره بغداد اهالی شهر را مجبور نموده بود که در داخل قلاع زندانی شوند؛ از طرفی نیز موقعی که شاه محمد سلطان دروازه بازار شهر را نیز به محاصره گرفت، دوندو خاتون دریافت که مقاومت بی‌ثمر خواهد بود. و نیز با وجود تدابیر سخت در مورد شایعه زنده بودن سلطان

۱ - چندین دفعه سلطان احمد به این صورت غیب شد، دوباره ظاهر شده و توانسته بود طرفدارانش را به دور خود جمع کند.

۲ - تاریخ غیائی، فتوکی نسخه خطی، برگ ۲۳۱.

احمد، خبر مرگ او نیز در شهر شایع گردید. لذا دست به حیلۀ جدیدی زد که سلطان احمد در نظر دارد از مخفیگاه خود خارج شود و دستور داد شهر چراغانی شود. لذا سه روز تمام شهر چراغانی گردید. شاه محمد قراقویونلو که از محاصره طولانی شهر بغداد خسته شده بود، برای استراحت عازم شهر بعقوبه گردید.^(۱) آذین‌بندی شهر اهالی بغداد را چنان فریفته نمود که از فرار دوندو خاتون در نیمه‌های همان شب به اتفاق شش فرزندش به شهر واسط بی‌خبر ماندند.

دوندو خاتون هنگام فرار از بردن اموال و افراد خود نیز غافل نگشت.^(۲) اهالی بغداد پس از ماهها محاصره و مقاومت به محض شنیدن خبر فرار دوندو خاتون پیش شاه محمد قراقویونلو رفته او را به بغداد دعوت نمودند. او در تاریخ پنجم محرم ۸۱۴ هـ.ق. / ۱۴۱۱ م. وارد شهر بغداد گردید. ترکمن‌های قراقویونلو یک روز شهر را غارت نمودند. شاه محمد پس از تصرف بغداد دستور داد به نام او سکه ضرب کنند و خطبه بخوانند.

افرادی که در بغداد از این اوضاع ناراضی بودند به قتل رسیدند. حاکمیت قراقویونلو در بغداد شروع گردید. از طرف دیگر دوندو خاتون از واسط عازم شوشتر گردید و ناپسری خود شاه محمود را که بیش از یکسال بغداد را در مقابل ترکمن‌ها حفظ نموده بود مسموم کرد.^(۳) این موضوع را بعضی از مورخین ادعا کرده‌اند ولی بعضی دیگر در این مورد به مطلبی اشاره ننموده‌اند و تنها به ذکر این مطالب که شاه محمود مدتی به اتفاق دوندو خاتون سلطنت

۱ - جاده کرکوک از بعقوبه تا بغداد یک ساعت راه است.

۲ - تاریخ غیاثی، فتوکپی نسخه خطی، برگ ۲۳۱ به بعد.

۳ - تاریخ شبانکاره، ص ۶۹.

کرد، اکتفا شده.^(۱) بهر حال خاندان جلایر پس از رانده شدن از بغداد در سال ۸۱۴ ه. ق. برای تحکیم قدرت خود در شهرهای واسط، بصره و شوشتر زحمات زیادی کشیدند. در این نواحی دوندو خاتون به جنگ دراز مدتی با مآنی امیر عرب پرداخت. بعدها تمام این مناطق را تصاحب نمود.^(۲) چنین پیداست که دوندو خاتون از صغرسن فرزندان شاه ولد به نامهای محمود، اویس و محمد استفاده نمود تا بدلخواه خود حکومت کند.

دوندو خاتون هر چند با حمله قراقویونلوها بغداد را از دست داد ولی با فرمانبرداری از شاهرخ تیموری توانست خوزستان را در دست خود نگهدارد.^(۳) در این خصوص سمرقندی (صفحه ۲۱۰ و ۲۲۵) و معینی (صفحه ۲۵۸) راجع به قبول اطاعت و ارسال ایلچیان و هدایای گرانبها از طرف دوندو خاتون به شاهرخ پسر تیمور و استقبال گرم تیموریان از آنها و همچنین ارسال هدایای متقابل از طرف تیموریان مطالبی ذکر کرده‌اند.

در تاریخ شبانکاره و المنهل الصافی^(۴) آمده‌است که موقعی که دوندو خاتون شوشتر را به صورت مرکز حکومت جلایریان در آورد، با ناپسری خود سلطان محمود مشترکاً در آنجا حکومت می‌کرد. اما پنج سال بعد سوء قصدی به جان وی ترتیب داد و توانست سه سال خود به تنهایی حکومت جلایریان را به دست گیرد. مورخینی نظیر زامباور، خلیل ادهم، حتی کلمان هوار دوندو

۱ - تاریخ عراق، العزازی، ج ۳، ص ۴۳.

۲ - به طوریکه روشن می‌شود بصره در آن موقع در دست مآنی اول رئیس قبیله مشهور منتفک عرب بود. این قبیله در اواخر حکومت عثمانی بارها بر علیه آنها شورش کرد.

۳ - تاریخ شبانکاره، ص ۶۹.

۴ - تاریخ شبانکاره، ص ۶۹؛ تاریخ عراق، ج ۳، ص ۴۳.

خاتون را در ردیف پادشاهان ذکر نکرده‌اند.^(۱) زامباور او را نایب‌السلطنه فرزنداناش ذکر می‌کند. در حالی که او پس از نبردهای سختی توانست مناطق حویزه و واسط را به قلمرو خود بیفزاید با ضرب سکه و خواندن خطبه در این مناطق به حکومت خود جنبه قانونی ببخشد.^(۲)

اساساً درباره زندگی سیاسی و یا شخصی دوندو خاتون که توانست زمانی با جنگ کردن با امرای دول همسایه و گاه از راههای سیاسی موجودیت جلایریان را که در سرایشی اضمحلال بودند، حفظ کند؛ غیر از مطالب ذکر شده اطلاعات دیگری به دست نیاوردیم.

تاریخ وفات او به نوشته سمرقندی ۸۱۸ هـ.ق. / ۱۶ - ۱۴۱۵ م. می‌باشد و اما در سایر منابع مورد استفاده ما تاریخ ۸۲۲ هـ.ق. / ۱۴۱۹ م. ذکر گردیده که به نظر ما صحیح به نظر می‌رسد زیرا او در تاریخ ۸۱۴ هـ.ق. / ۱۲ - ۱۴۱۱ م. وارد شوشتر گردید و پنج سال نیابت سلطنت ناپسیرش محمود را داشت و پس از عزل او از سلطنت سه سال به تنهایی حکومت نمود. روی این حساب دوندو خاتون نه تا سال ۸۱۸ هـ.ق. / ۱۶ - ۱۴۱۵ م. بلکه تا سال ۸۲۲ هـ.ق. / ۱۴۱۹ م. در قید حیات بوده است.

دوندو خاتون از شوهرش شاه ولد فرزندی به نام اویس داشت که جانشین مادرش شد (۸۲۲ هـ.ق. / ۱۴۱۹ م.). جلوس اویس در این تاریخ به سلطنت تأیید دیگری بر مرگ دوندو خاتون در تاریخ مذکور می‌باشد.^(۳) نبرد اویس

۱ - خلیل ادهم، دولت اسلامی، ص ۳۹۳ و ۳۹۴؛ زامباور، نسب‌نامه، ص ۲۵۳؛ کلمان هوار، ژورنال آسیاتیک، شماره ۷، ج ۸، ص ۳۶۲ - ۳۱۹.
 ۲ - شذرات الذهب، ج ۷، ص ۱۵۵؛ محمد ذهنی، مشاهیر النساء، ج ۲، ص ۴۰۱.
 ۳ - العزاوی، تاریخ عراق، ج ۳، ص ۴۳ و ۵۵ و ۶۳.

با برادرش محمد که حاکم بصره بود مدتها طول کشید. او با شنیدن خبر مرگ قرايوسف حاکم قراقویونلوها از بغداد دفاع نمود ولی عاقبت این شهر که دهسال قبل به وسیله قرايوسف از دست جلایریان خارج شده بود دوباره به دست آنها افتاد. اویس توانست هفت سال دیگر در بغداد حکومت کند.^(۱)

جانشین اویس محمد بن شاه ولد و پس از او حسین بن علاءالدوله سلطان احمد نتوانستند در مقابل حملات شاه محمد قراقویونلو مقاومت کنند و مرتباً عقب‌نشینی نمودند. حسین بن علاءالدوله عاقبت با حيله گرفتار شد.^(۲) و قراقویونلوها پس از هفت ماه محاصره در سال (۸۳۵ هـ. ق. / ۲ - ۱۴۳۱ م.) با قتل وی برای همیشه به موجودیت جلایریان خاتمه دادند.

بعضی از مورخین حکومت جلایریان را با سلطان احمد و بعضی دیگر با سلطان شاه ولد تمام شده می‌دانند ولی به طوری که دیدیم دوندوختون بخشهای پراکنده دولت جلایریان را بهم متصل نمود و از نو تحت اداره خود درآورد. فرزندش اویس توانست بغداد را دوباره تصرف کند و موجودیت دولت جلایری پس از مرگ دوندوختون سیزده سال دیگر نیز ادامه یابد.

۱ - همان اثر، ص ۵۵ و ۶۳.

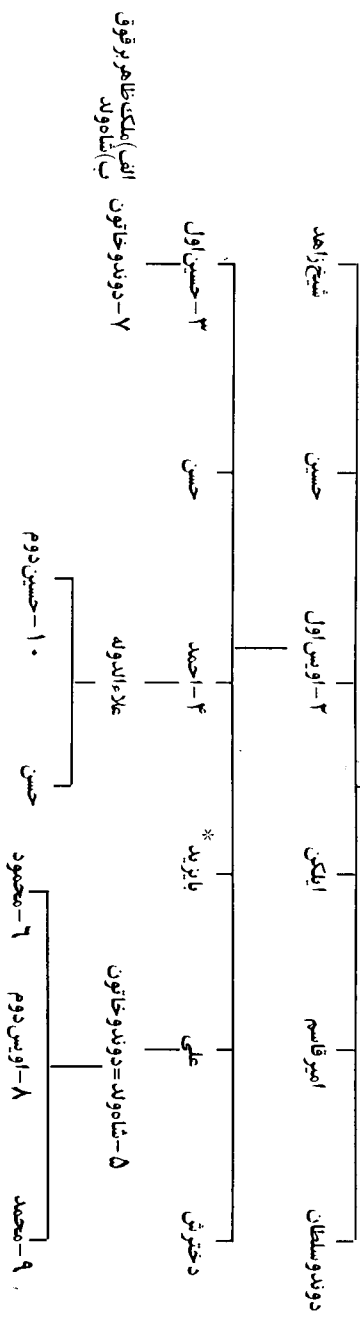
۲ - م. خ. ینانچ، دایرةالمعارف اسلام، ج ۳، ص ۴.

ایٹکن جلاہ

آ و ب و ق

حسین گور خان

۱۔ حسن بزرگ = دشا د خاتون



۵- بازیله چون تنها یک سال بر قسمی از قلمرو جلایریان حکومت کرده، جزو حکام محسوب نمی شود.

۹- سلطان خدیجه
۱۰- سلطان مریم
۱۱- سلطان فاطمه دایین

جزایر مالدیو که امروز جزو جمهوریهای مشترک المنافع بریتانیاست در جنوب غربی هندوستان و در چهارصد میلی جزایر سیلان قرار دارد و به موازات صفر درجه ۴۲ دقیقه و هفت درجه ۶ دقیقه عرض شمالی گسترده شده است. سیاحت نامه های قدیمی با اینکه تعداد این جزایر را ۲ هزار قید نموده اند ولی تنها ۱۷ جزیره را قابل سکونت ذکر می کنند.^(۱) با این همه در حقیقت ۳۰۰ جزیره مسکون است. جزیره ماله واقع در وسط این جزایر مرکز حکومت تمام جزایر مالدیو می باشد.^(۲) شغل اهالی این جزیره زراعت و

۱ - ابن بطوطه، سیاحتنامه، ج ۲، ص ۲۲۵.
۲ - ابن بطوطه به این جزایر زبیه مهل می گوید (ج ۲، ص ۲۲۵).

ماهگیری است. اهالی مالدیو مسلمانانی با ایمان هستند و در انجام فرایض مذهبی خود از نماز، روزه و نظافت اهمال نمی‌کنند و از روح ظریفی برخوردار هستند.^(۱) به قول زامباور اولین پادشاهی که در این جزیره اسلام آورد، محمدالعدل در سال ۵۴۸ ه. ق. / ۱۱۵۳ م. می‌باشد. ابن بطوطه (جلد دوم، صفحه ۲۳۳ - ۲۸۴) قبول اسلام را در این جزایر براساس افسانه‌ها می‌پذیرد و اولین پادشاه مسلمان آن را شخصی بنام احمد شنورازه (Senuraze) ذکر می‌کند.

اهالی مالدیو با تبلیغ و تشویق یک برده سیاه مراکشی بنام ابوبرکات اسلام را پذیرفتند. لذا به پاس احترام او اسلام مالکی را که مذهب برکات بود قبول کردند و مذهب خود را مذهب برکات نام نهادند.^(۲) در قرون وسطی این جزایر به سیزده ایالت تقسیم گردید که توسط یک قاضی اداره می‌شد.^(۳) در این جزایر غیر از یک وزیر در لباس حاکم، یک قاضی القضاات به نام فندیار کالو وجود داشت که در اداره امور مملکت بزرگترین صاحب رأی بود. شغل قاضی القضااتی از زمان اولین پادشاه مسلمان این جزایر به نام احمد شنورازه مرسوم گردید که درآمد سه جزیره به این شخص اختصاص داشت.

از میان نوزده پادشاه مسلمان جزایر مالدیو زنی به نام خدیجه بنت

۱ - اهالی مالدیو عادت دارند بعلت گرمی هوا روزی دوبار شستشو کنند و گلاب بخود بزنند (ابن بطوطه، ج ۲، ص ۲۲۸؛ فرانسوا پیرارد دلاوال، سفرنامه، ج ۱، ص ۸۴ و دیگر صفحات).

۲ - ابن بطوطه می‌نویسد که ابوبرکات مسجدی ساخته که به نام او مشهور است. بر سر در مسجد روی یک لوح چوبی این نوشته‌ها به چشم می‌خورد: «اسلم السلطان احمد شنورازه علی ید ابی البرکات البربری المغربی»، ج ۲، ص ۲۳۵.

۳ - ابن بطوطه، ج ۲، ص ۲۲۶؛ فرانسوا پیرارد دلاوال، سفرنامه، ج ۱، ص ۱۴۴.

جلال‌الدین عمر که نام محلی او رهندی کاباد یکیلاجه (Rehendikabadikilace) بود، بعد از پدر بلافاصله بر تخت نشست. برادرش شهاب‌الدین با وجود صغر سن قبل از خواهر به سلطنت رسید و عبدالله بن خادرامی به وزارت او انتخاب گردید اما قبل از اینکه شهاب‌الدین بسن رشد برسد غلامش را به نام علی کلکی به وزارت او برگزیدند. وی به محض مشاهده اخلاق نادرست پادشاه او را از تخت بزیر کشید و اعدام نمود. در این موقع هر سه وارث تاج و تخت زن بودند اما این مسئله مشکلی به بار نیاورد. ابتدا خدیجه خواهر شهاب‌الدین در سال ۷۴۸ ه. ق. / ۸ - ۱۳۴۷ م. براساس درخواست مردم بر تخت نشست. شوهرش جمال‌الدین خطیب شغل خطیبی را به فرزندش محمد و شغل وزارت را در سایه اقتدار زنش خود بدست گرفت.^(۱) ولی تمام اوامر به دستور زنش صادر می‌شد. خطیب نام ملکه را در خطبه‌های نماز جمعه چنین ذکر می‌کند: «خداوند! پیروزمند گردان کنیز خود سلطان خدیجه دختر سلطان جلال‌الدین بن سلطان صلاح‌الدین را که وجودش را برای مسلمانان مایه رحمت قرار دادی».^(۲)

ملکه و شوهرش مهمانان خارجی را در محلی که دار گفته می‌شد می‌پذیرفتند. مهمان خارجی حداقل با دو دست جامه پیشکشی خود وارد می‌شد بعد از سلام کردن هدیه او را نیز همانند ملکه به حضورش تقدیم می‌کرد. سپاهیان ملکه در حدود یک هزار تن بودند که از اهالی محلی و غیر محلی تشکیل یافته بودند که هر روز برای اجرای مراسم سلام رسمی به

۱ - طولی نکشید که جمال‌الدین فوت نمود و سلطان خدیجه نیز وضع حمل کرد. وی از این تاریخ با عبدالله بن محمد از وزرای سابق که سلطان شهاب‌الدین تبعیدش کرده بود ازدواج نمود.
۲ - ابن بطوطه، ص ۲۳۶.

دربار می آمدند.

در این جزایر به جای پول از یک نوع صدف دریایی و منجوقهای ریز استفاده می شد.^(۱) حقوق سپاه خاص نیز با برنج پرداخت می شد.

سلطان خدیجه از مهمانان خود اعم از مرد و زن بدون حجاب پذیرایی می نمود. اساساً در اواسط قرن چهاردهم زنان مالدیو تنها از کمر به پایین خود را می پوشاندند و قسمت بالاتنه آنها همانند سایر ساکنین مناطق استوایی برهنه بود. ابن بطوطه مدت یک سال و نیم شغل قضاوت را در این جزایر عهده دار گردید. او با تمام کوششی که برای پوشاندن لباس به زنان نمود، به گفته خودش موفقیتی بدست نیاورد (جلد دوم، صفحه ۲۳۱) و عده کمی از زنان دیگر این جزایر که فرمانروایان زن نیز در بین آنها بود از بلوز بدون آستین نیز استفاده می نمودند.^(۲)

سلطان خدیجه در سال ۷۴۸ ه. ق. / ۸ - ۱۳۴۷ م. به تخت نشست و پس از سی و سه سال سلطنت در سال ۷۸۱ ه. ق. / ۸ - ۱۳۷۹ م. فوت کرد و به جایش خواهر او مریم بنت جلال الدین عمر، با نام محلی ملکه رادافاتی کامبا دیکیلاجه (Radafati Kambadikilace) بر تخت نشست. همسرش محمدبن محمد جمال الدین وزیر او گردید و تا سال ۷۸۵ ه. ق. / ۱۳۸۳ م. سلطنت نمود. بعد دخترش ملکه فاطمه رایین کامبا دیکیلاجه بنت محمدبن محمد بجایش بر تخت نشست. احتمالاً فاطمه رایین سه چهار سال پس از جلوس به

۱ - هر ده هزار صدف را بیستو (Bistu) می گویند. چهار بیستو معادل یک دینار ارزش دارد، ابن بطوطه، ج ۲، ص ۲۳۱.

۲ - کنیزهای ابن بطوطه همانند زنان دهلی از یک لباس پوشیده استفاده می کردند لذا در بین مردم ماله احساس غریبی کرده و همرنگ مردم نبودند.

سلطنت ازدواج نمود. همسرش عبدالله تنها در سال ۷۸۹ ه. ق. توانست وزیر او گردد. سلطنت ملکه فاطمه در سال ۷۹۰ ه. ق. / ۱۳۸۸ م. به پایان رسید. بدین ترتیب در تخت سلطنت مالدیو زنان چهل و دو سال بدون وقفه حکومت را در دست گرفتند.

ابن بطوطه هر سه پادشاه زن را خواهر ذکر می‌کند. فاصله طولانی میان آنها و همچنین سال ازدواج فاطمه توجه ما را نیز به نوشته زامباور می‌کشاند. جای تأسف است که ما در مقام بررسیهای خود راجع به این سه حاکم زن اطلاعات قابل قبول دیگری بدست نیاوردیم.

چهارمین پادشاه زن مسلمان جزایر، مربوط به جزیره ملیکوت (مالیجوت) بود که در شمال جزایر مالدیو و در سه فرسنگی آنها قرار دارد. این جزایر ابتدا وابسته به حکومت جزایر مالدیو بود. یکی از حکام مالدیو این جزایر را برای گذران زندگی به برادرش واگذار نمود و از آن زمان به صورت دولت کوچک مستقلی درآمد. در اوایل قرن هفدهم در رأس حکومت این جزایر یک زن مسلمان قرار داشت. متأسفانه پیرارد با وجود صحبت کردن با این ملکه اسمش را در کتابش قید ننموده است.^(۱) فرانسوا پیرارد سیاح فرانسوی که در سال ۱۶۰۱ م. / ۱۰۱۰ ه. ق. یعنی دویست سال بعد از ابن بطوطه مدت زیادی در این جزایر اقامت گزیده است، در سیاحتنامه خود^(۲) به دگرگونی بیش از حد آداب و رسوم این جزایر اشاره می‌کند. در اوایل قرن هیجدهم زنان مسلمان جزایر مالدیو نشان دادن سینه خود را عیب بزرگی می‌شمردند.

۱ - او به علت احساس خطرات مختلف برای نجات خود ترجیح داد که تابع حکومت جانانور شود (فرانسوا پیرارد لاوال، سفرنامه، ج ۱، ص ۴۸ به بعد).

۲ - همان اثر، ص ۸۲ و ۱۲۴.

این زنان گردش در شب را دوست داشتند و روزها بدون پوشاندن صورت خود به کوچه و بازار نمی آمدند؛ تنها در مقابل ملکه و شاهزادگان زن صورت خود را نمی پوشاندند. در مقابل مردان هر چند شاهزاده هم باشند صورت خود را می پوشاندند.

از مطالب فوق چنین برمی آید که قوانین اسلامی در زمان سلطان خدیجه بنت عمر در این جزایر زیاد مراعات نمی شد و اما پس از گذشت زمان در اثر دگرگونیهای مختلف زنان مالدیو نیز همانند سایر زنان مسلمان مجبور به استفاده شدید از حجاب گشتند.

خان نشین قاسم

۱۲- سلطان فاطمه بیگه^(۱)

خان نشین قاسم در دویست و پنجاه کیلومتری جنوب شرقی مسکو و در حوالی رودخانه اوکا توسط الغ محمد از خانهای غازان اردوی زرین در سال ۱۴۴۵ م. / ۸۴۹ ه. ق. شکل گرفت. الغ محمد کمی قبل از این شکل گیری تا دروازه های مسکو پیش رفته بود و سال بعد نیز واسیلی امیر مسکو را اسیر نمود. واسیلی با قبول تمام شرایط محمد آزاد گردید.

برای رسیدگی به تعهدات نظامی و جمع آوری مالیات، بسیاری از عناصر ترک در شهرهای روس نشین مسکو به کار گمارده شدند. حتی عایدات بعضی از این ولایات برای گذران زندگی امرای ترک بصورت اقطاع به آنها واگذار

۱ - ۱۴۴۵ - ۱۴۶۸. اقدس نعمت کرات، تاریخ روسیه، ص ۱۰۲، تاریخ این شکل گیری را بعد از سال ۱۴۵۰ م. می نویسد.

گردید. دیگر از تعهدات اساسی این تفاهم تشکیل یک خان‌نشین در قلمرو امیرنشین مسکو بوده‌است که قاسم پسر الغ محمد را در رأس این خان‌نشین قرار دادند.

هسته اصلی این خان‌نشین را اقوام فنلاندی و ترک تشکیل می‌دادند. سیاست این خان‌نشین جدا از سیاست اردوی زرین بود. دخالت در امور داخلی مسکو و در صورت لزوم محافظت مسکو در مقابل تهاجمات خارجی در اهداف سیاسی این خان‌نشین گنجانده شده بود. امیرنشین مسکو مکلف بود امتیازاتی که در محدوده مرزهای خود به الغ محمد در خان‌نشین داده بود به خان‌نشین قاسم نیز واگذار نماید. این توافق‌نامه در مسکو مورد استقبال قرار گرفت و در بعضی موارد شورشهایی نیز صورت گرفت. عاقبت نیز واسیلی امیر مسکو را از حکومت خلع و چشمانش را کور کردند. اما او دوباره با کمک قاسم حکومت خود را به دست آورد؛ حتی به سوی سماقارقیب واسیلی لشکر کشید. در این لشکرکشیها مخالفین الغ محمد را نیز گوشمالی داد. بدین ترتیب این حوادث حرکت مثبتی در جهت سیاست خان‌نشین قاسم به شمار می‌رفت. بعد از قاسم پسرش دانیال بر تخت نشست (۸۸۵ - ۸۶۵ ه. ق. / ۸۰ - ۱۴۶۰ م.). او در سال ۱۴۷۱ م. / ۸۷۶ ه. ق. در لشکرکشیهای نوگورود شرکت داشت. بعد از مرگ او نسل خاندان الغ محمد به آخر رسید. نوردولت فرزند غازی گرای از خان‌نشین کریمه به کمک حکام مسکو در رأس این دولت قرار گرفت. نوردولت برای جبران کمکهای حکام مسکو شهرهای اردوی زرین را تخریب و غارت نمود.

در سالهای ۱۴۹۱ تا ۱۵۰۶ م. فرزندش ساتیلقان نیز بر اثر تحریکات

حکام روس در جنگ علیه خان‌نشینهای غازان و اردوی زرین شرکت نمود. پس از او نیز جانای فرزند نوردولت آخرین فرد از این خاندان بر تخت نشست. پس از جانای به جای امرای کریمه شیخ اولیار از خاندان استراخان در سال ۱۵۱۲ م. / ۹۱۸ ه. ق. بر تخت نشست و تا سال ۱۵۱۶ م. / ۹۲۲ ه. ق. حکومت نمود و بعد فرزندش شیخ علی جانشین او گردید. حکومت پنجاه و دو ساله این امیر پر از ماجراست. این خان‌نشین که روزگاری به عنوان یک خان‌نشین مستقل از امیرنشین مسکو مالیات می‌گرفت، بر اثر قدرت یافتن تزارهای مسکو در حد یک امیرنشین تابع مسکو در آمده بود. سیاست تزاران مسکو در این موقع استفاده از این امیرنشین مسلمان برای نابودی سایر حکام ترک مسلمان بود.^(۱)

در سال ۹۶۵ ه. ق. / ۱۵۵۷-۸ م. شاه علی در رأس سپاهیان مسکو در حمله به لیتوانی شرکت نمود. بعلت شایستگی در این نبرد از طرف حکام مسکو استقبال گرمی از او بعمل آمد که خود یکی از دلایل روشنی است بر تابعیت خان‌نشین قاسم از تزارهای مسکو.

شاه علی در سال ۱۵۶۷ م. / ۹۷۵ ه. ق. فوت نمود. پسرعمش صابین پولات جانشین او گردید. او که در سالهای ۲ - ۱۵۷۱ م. / ۹۷۹ ه. ق. در حمله روسیه به سوئد و استونی شرکت نمود، در سال ۱۵۷۳ م. / ۹۸۱ ه. ق. مرتد شده و دین مسیحیت را قبول نمود و نام سمن بر خود نهاد.^(۲) بر اثر این کار خود از تخت خان‌نشین قاسم برکنار گردید.

۱ - آ، عزیز، تاریخ تاتار، ص ۱۴۵.

۲ - رشید رحمتی آرات، دایرةالمعارف، اسلامی جزو ۵۹، ص ۳۸۲؛ زامباور، نسب‌نامه، ص ۲۴۹.

ایوان چهارم با کسب عنوان مخوف با ایجاد یک دستگاه مخوف اداره امور مملکت را به دو قسمت تقسیم کرد. اوپریجینا* Opricina - زمشجینا Zemscina. اداره قسمت اول را به عنوان تزار مسکو خود به دست گرفت. سمن بیک پولات به عنوان تزار و امیر بزرگ روسیه در رأس قسمت دوم قرار داد (۱۵۷۵ - ۱۵۷۷ م. / ۹۸۳ - ۹۸۵ ه. ق.). صایین پولات (سمن) آخر الامر وارد سلک راهبان گردید و با نام استفان زندگی را وداع کرد. بعد از سال ۱۶۰۰ م. اوراز محمد از قزاقها با تغییر تبار به تخت خان نشین قاسم نشست و در کنار حاکم مسکو در بسیاری از جنگها شرکت می نمود. در سال ۱۶۰۱ م. / ۱۰۱۰ ه. ق. موقعی که از مسکو دیدن نمود، در تمام اعیاد و جشنهای مخصوص حکام شرکت کرد. در موقع قبول سفرای خارجی با او همانند یک پادشاه مستقل رفتار شد. این رفتار روسیه در حق این خان نشین مسلمان به خاطر نشان دادن دوستی خود به امپراتوری عثمانی بود که آن موقع قدرتمندترین امپراتوری ترک مسلمان محسوب می شد.^(۱)

اوراز در سال ۱۶۰۹ م. / ۱۰۱۸ ه. ق. در اختلافی که میان واسیلی و دیتمتری دوم رخ داد دخالت نمود و بر اثر گزارش دروغین به دام افتاد و به قتل رسید.

* - اوپریجینا وظایف شهربانی و اداری و همچنین دربار ایوان را به عهده داشت. از علائم مشخصه مأموران این سازمان کله سگ و جارویی بوده که بر زین اسب خود می آویختند. مراد از کله سگ این بود که مأموران اوپریجینا چون سگ برای یافتن دشمن مشام تیز حساس دارند و جارو نیز علامت جارو کردن دشمنان بعد از یافتن آنها می باشد. ایوان چهارم پس از تشکیل این سازمان و تصفیه حساب دشمنان دربار روسیه به Grosny مخوف معروف گردید. تاریخ روسیه (آکادمی شوروی - ترجمه ح. کامرانی).

بعد از او با دگرگونی مجدد در خاندان قاسم خان سبیری علی اوغلی ارسلان (الپ ارسلان) بر تخت نشست (۱۶۳۷ - ۱۶۱۴ م. / ۱۰۴۷ - ۱۰۲۳ ه. ق.). در زمان حکومت ارسلان اکثر کارهای مهم مملکتی را در دست طبقات ترک می‌بینیم. حتی حکامی که از طرف تزار برای این خان‌نشین تعیین می‌شد، بیشتر برای کنترل امرا و زیر نظر گرفتن روابط آنها با دنیای خارج بود. ارسلان در سال ۱۶۲۷ م. / ۱۰۳۷ ه. ق. فوت کرد و فرزندش سیدبرهان جانشین او گردید.

بعثت صغر سن سیدبرهان مادرش فاطمه سلطان و پدر بزرگش آق محمد وصی او گردیدند. فاطمه سلطان دختر سید آق محمد از خاندان شاه قلی از علمای تراز اول خان‌نشین قاسم بود.^(۱) طولی نکشید سیاست پُرسبر و حوصله روسها تأثیر خود را در سیدبرهان نشان داد. حکومت روس به او پیشنهاد ازدواج با دختر تزار را نمود. شرط اول این کار نیز قبول مسیحیت از طرف سیدبرهان بود. در این موقع مادرش فاطمه سلطان به بهانه اینکه سیدبرهان هنوز کوچک است و باید به سن بلوغ و رشد فکری برسد، این پیشنهاد را رد نمود. در سال ۱۶۳۳ م. / ۱۰۴۳ ه. ق. تزار به موجب فرمانی سیدبرهان را بنزد خود در مسکو احضار نمود. احتمالاً او در این زمان از نزدیک شاهد اجرای آئینهای باشکوه ارتدوکس بود. بیست سال بعد باز سیدبرهان برای دیدار آلکسی عازم مسکو گردید. بعد از مدت کوتاهی از این تاریخ دین خود را رها نمود و با نام واسیلی وارد دین مسیحیت گردید. سیدبرهان پس از قبول مسیحیت نیز در رأس خان‌نشین قاسم باقی ماند. این

موضوع نشان می‌دهد که خان‌نشین قاسم در سیاست خارجی روسیه نقش اساسی خود را از دست داده بود. و از طرفی سیاست مسیحی کردن اتباع غیرمسیحی از طرف دولت روسیه نیز بخوبی روشن می‌شود. این سیاست روسهاگرچه در میان پیروان عقاید شمنی و فین‌ها ثمربخش بود ولی در مقابل مسلمانان ترک این ناحیه نتیجه مطلوبی بدست نداد.^(۱) درباره این موضوع ویلیمینوف زرنوف (جلد سوم، صفحه ۴۶۱) می‌نویسد در زمان سیدبرهان (واسیلی ارسلاوویچ) پیروان اسلام و بت پرستان که تاحدودی قدرت این خان‌نشین را تأمین می‌نمودند متلاشی شدند. گفته‌های زرنوف در این باره قبول مطالب پائین او را مشکل می‌سازد. سر اسقف ریازان (Ryzan) که در مسیحی کردن مسلمانان این ناحیه کوشش زیادی نموده بود با شورش مسلمانان ترک این مناطق روبرو شد و در سال ۱۶۵۶ م. / ۱۰۶۷ ه. ق. به خاطر این خیانت خود به قتل رسید.^(۲)

در روی یکی از سنگ مزارهای خان‌نشین قاسم برای نشان دادن فشار معنوی به مسلمانان این آیه نوشته شده است:

"چون عیسی دریافت که به او ایمان نمی‌آورند، گفت چه کسانی در راه خدا یاران منند؟ حواریون گفتند ما یاران خداییم. به خدا ایمان آوردیم، شهادت ده که ما تسلیم هستیم."

قرآن کریم سوره آل عمران، آیه ۵۲.

تا سال ۱۶۷۷ م. / ۱۰۸۸ ه. ق. در بعضی از اسناد به اسم سیدبرهان برخورد می‌کنیم. غیر از این ما می‌توانیم ادامه حکومت او را تا سال ۱۶۷۹

م. / ۱۰۹۰ ه. ق. حدس بزنیم. باز در همانسال فاطمه بیگه با وجود سن زیاد بر تخت این خان‌نشین نشانده شد. حکام روس تمام حقوق پسرش را به او واگذار نمودند. این موضوع نشان دهنده احترام حکام روس در حق او می‌باشد.

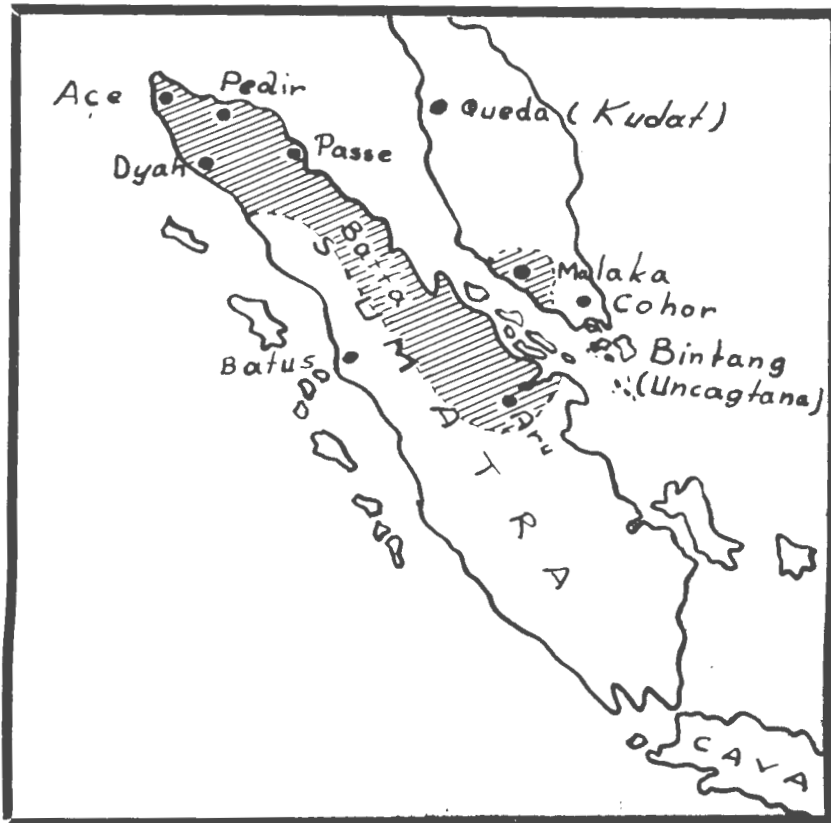
خان‌نشین قاسم در زمان این حاکم زن که آخرین پادشاه این خان‌نشین نیز محسوب می‌شود، قدرت خود را بتدریج از دست داد. در تواریخ نیز راجع به این دوران خان‌نشین به مطالب زیادی برخورد نمی‌شود. بجز یکی دوستد که زرنوف از سالهای ۱۶۸۱ م. / ۱۰۹۲ ه. ق. عرضه می‌کند (جلد سوم، صفحه ۴۸۴) که در این اسناد به جمع‌آوری مالیات توسط فاطمه سلطان اشاره شده‌است، این موضوع را می‌توانیم یکی از دلایل حاکم‌بودن او بشماریم. فاطمه سلطان اسم اصلی او بوده‌است. بعد از ازدواج با پادشاه به او لقب فاطمه سلطان بیگه داده شد. بعلت سید بودن خاندانش، روسها به او لقب سید دونا دادند و به ملکه سیددونا مشهور شد.^(۱) مدت حکومت قطعی فاطمه سلطان بیگه به درستی معلوم نیست. بعد از سال ۱۶۸۱ م. / ۱۰۹۳ ه. ق. در هیچ سندی به اسم او برخورد نمی‌شود. از طرفی با در نظر گرفتن سن زیاد او در این سالها^(۲) احتمالاً می‌توان گفت که زندگیش پایان یافته بود. به روایتی او در شهر قاسم در آرامگاهی به نام خود به خاک سپرده شده‌است. گفته شده‌است که آرامگاهش دو طبقه بوده‌است. از این آرامگاه که محل آن اندکی بالاتر از آرامگاه یک افغانی نشان داده شده جز برجستگی خاکی کوچکی چیزی به جای

1- Zernov, izsledovaniye okasimovski Tzaryahi Tzarevicah St. petersburg. 1866. III. S 461.

۲ - فاطمه سلطان فرزندش سیدبرهان را در سال ۱۶۲۴ به دنیا آورد (زرنوف، همان اثر، ج ۳، ص ۴۹۱).

نمانده است.

و علت آنکه روسها فاطمه سلطان را چون پادشاهی قبول کردند و او را حاکمی مستقل به حساب آوردند، مسیحی شدن پسرش سیدبرهان بود. خان‌نشین قاسم که بر پایه یک هدف مهم شکل گرفته بود، بعدها بعلت اختلافات روسها و ترکها به صورت قلعه‌ای ممتاز برای ترکان درآمد. با مرگ ملکه فاطمه سلطان بیگه این خان‌نشین تماماً به امپراتوری روسیه ملحق گردید و تاریخ ۲۳۶ ساله آن به آخر رسید. این خان‌نشین در گسترش روسیه مسکوی نقش مهمی داشت و همچنین باعث ازدیاد جمعیت ترک مغول نیز گردید. ترکان خان‌نشین قاسم با لهجه‌های نزدیک به ترکان غازان صحبت می‌کنند. تعداد ترکان در پایتخت قاسم (خان‌گرم‌ان و یا گروdsts) پیوسته رو به کاهش است.^(۱)



نقشه جرایر سوماترا (تهیه شده به وسیله مؤلف) قلمرو حکومتی سلطان فاطمه بیگه

۱۳- صفیة الدین تاج عالم شاه

۱۴- نقیة الدین نور عالم شاه

۱۵- زکیة الدین عنایت شاه

۱۶- زینت الدین کمالات شاه

دولت آچه در اوایل قرن شانزدهم میلادی در شمال جزیره سوماترا که از بزرگترین جزایر اندونزی است شکل گرفت. این دولت تا سال ۱۸۷۳ م./ ۱۲۹۰ هـ. ق. که به طور کلی زیر نفوذ هلند درآمد، مخصوصاً در نیمه‌های دوم قرن شانزدهم و نیمه اول قرن هفدهم میلادی از دول شناخته شده و پر قدرت مسلمان خاور دور بود. از طرف این دولت مسلمان مقاومت زیادی در مقابل استعمارگران مخصوصاً پرتغالیها که قصد استیلا بر این سرزمین را داشتند به عمل آمد. این دولت که نام خود را از بندری واقع در دوسوی ساحل رودخانه‌ای که در انتهای شمالی جزیره سوماترا قرار دارد گرفته است، مدتهای مدید حاکمیت خود را بر تمام خلیج ساحلی شمالی جزیره اعمال

نمود. حتی به شبه جزیره مالاکا نیز دست اندازی نمود و پس از نبردهای طولانی موفق گردید قسمتهای شمالی مالاکا را نیز از کنترل پرتغالیها خارج سازد. هلندیها به شهر آچه نام کوتاراجه (به معنی شهر شاهزاده) داده بودند. امروز در نقشه‌های جغرافیایی نیز بیشتر از اسم آچه به این نام برخورد می‌کنیم. امروزه اگرچه از ساکنین این مناطق اطلاعات کمی در دست داریم ولی می‌توانیم بگوییم از نظر ربانی وابسته به گروه مالایی پولنزی می‌باشند. از طرفی بردگانی که از جزیره نیاس (Nias) و همچنین تجاری که از هندوستان به این جزایر آمده‌اند با ساکنین محلی مخلوط شده‌اند.^(۱)

در سال ۱۳۴۵ م. / ۷۴۶ ه. ق. هنگامی که ابن بطوطه از این جزایر دیدن می‌نمود، اسلام در این مناطق جایگزین گشته بود. در حقیقت در اوایل قرن پانزدهم میلادی در جزیره جاوه واقع در خاور دور دین اسلام منتشر شده بود و حکومت‌هایی نظیر پاچانگ (PaJang) و دماک (Demak) شکل گرفته بود.^(۲)

در اوایل قرن شانزدهم میلادی پرتغالیها وارد این نواحی شدند و طولی نکشید که در سال ۱۵۲۱ م. / ۹۲۸ ه. ق. نقاط استراتژیک شبه جزیره را به دست گرفتند. موقعی که پرتغالیها مالاکا را تصاحب کردند، پادشاهی آچه نیز در حال شکل‌گیری بود.

در حقیقت دولت آچه در اوایل قرن شانزدهم به صورت دو ایالت آچه و

1- Winkler prins Algemeene Encyclopédie Amsterdam 1933, Atjèh maddesi, II, S. 279.

۲ - رک: Raffleset Grawfurd description géographique historigue et commerciale de jara, Bruxelles 1824, S. 217.

دیاح وابسته به سلطان نشین پدیر بود. این سلطان نشین در شمال شرقی دیاح در جزیره سوماترا که در جنوب غربی آچه واقع شده‌اند قرار گرفته‌است و به دست دو برده‌ای که با برادرزاده‌های سلطان پدیر ازدواج نموده بودند اداره می‌شد. برده‌ای که حاکم آچه بود دو فرزند داشت که اسم پسر بزرگش راجه ابراهیم و اسم پسر کوچکتر راجه لَلائی بود. با پیر شدن پدرشان راجه ابراهیم که مردی حریص و خونخوار بود از طرف سلطان نشین پدیر به سمت والی آچه تعیین گشت. ابراهیم موقعی که به اتفاق حاکم دیاح در سلطان نشین پدیر بودند به علت حسادت و بی‌انضباطیش با او اختلاف پیدا نموده بودند. لذا به محض انتخاب شدن به حکومت آچه در صدد انتقام از او برآمد و با سپاهیان خود وارد منطقه دیاح گردید و به علت دخالت سلطان پدیر کینه او را نیز بدل گرفت و دشمنی خود را با او آغاز نمود. موقعی که پدرش به او نصیحت نمود که دوستی و صداقت خود را با سلطان پدیر حفظ کند عصبانی شده او را در قفسی زندانی نمود.^(۱) و عاقبت باعث مرگ پدرش گردید. سلطان پدیر تصمیم گرفت که ابراهیم را به وظایف خود آشنا کند. ولی سلطان ابراهیم با وجود به دست آوردن توپ و تفنگ از پرتغالیها نتوانست مقاومت نماید لذا به قلعه پرتغالیها واقع در پاسه (Passe) پناه برد.

والی دیاح نیز که روزگاری املاک ابراهیم را تصاحب نموده بود به همان قلعه پناه برد. ابراهیم که به سلطان نشین پدیر حمله کرده بود موفق به تصرف آنجا گردید و نیروی پرتغالیها را نیز که به کمک سلطان پدیر آمده بود شکست

۱ - رک: Marsden W. M. Histoire de sumatra terdui-tpar M. Parraud, Paris 1788. S. 259.

داد. در سال ۱۵۲۳ م. / ۹۳۰ ه. ق. ابراهیم موفق شد تمام سرزمین پاسه را متصرف شود.^(۱) تنها شهر بود که هنوز به مقاومت خود ادامه می‌داد. ابراهیم برادرش راجه لِّلای را مأمور نمود که تمام مناطق پاسه را تحت انقیاد خود درآورد و خود نیز با سپاهیان به جلو شهر آمد و پس از سه حمله موفق به تصرف آن گردید. نامه‌ای به فرمانده پرتغالیها فرستاد و از او خواست قلعه و سلطان پدیر و والی دیاح را تسلیم کند. پس از نبردی مایوسانه پرتغالیها مجبور شدند در سال ۱۵۲۴ م. / ۹۳۱ ه. ق. قلعه را ترک کنند. سلطان پدیر به اتفاق والی دیاح با فرار خود به نزد سلطان آرو موفق به نجات جان خود شدند. بدین ترتیب راجه ابراهیم تنها به حکمرانی آچه قناعت ننمود و قلمرو خود را در جنوب شرقی تا مناطق پدیر و پاسه و در جنوب غربی تا داخل منطقه دیاح گسترش داد. ولی تلاش ابراهیم برای تصرف قلعه مالاکا از دست پرتغالیها بی‌نتیجه ماند. گفته شده است که ابراهیم عنوان علی مغایت شاه گرفته بود و در سال ۱۵۲۸ م. / ۹۳۵ ه. ق. به دست زنش که دختر حاکم دیاح بود به قصد گرفتن انتقام پدرش او را مسموم نمود. بجای علی مغایت شاه پسرش صلاح‌الدین بر تخت نشست^(۲) و عنوان سلطان سرزمینهای آچه، پدیر، پاسه، دیاح، باتا و قلمرو دو دریا و معادن مناطق منانگ و کابانگ را گرفت.

صلاح‌الدین تا سال ۱۵۳۷ م. / ۹۴۴ ه. ق. پادشاهی نمود. از دوران سلطنت این پادشاه جز خبر دو حمله نافرجام به مالاکا چیز دیگری در دست نداریم.

جانشین صلاح‌الدین برادرش علاءالدین قهار بود که تا سال ۱۵۶۸ م. /

۱ - رک: مارسدن، همان اثر، ص ۲۶۲. ۲ - رک: زامباور، نسب‌نامه، ج ۲، ص ۳۰۸.

۹۷۶ ه. ق. حکومت نمود. این پادشاه در سال ۱۵۳۹ م. / ۹۴۶ ه. ق. به قلمرو سیری تیمور راجه حاکم باتا که در همسایگیش قرار داشت و دین اسلام را پذیرفته بود، حمله نمود ولی شکست خورد و به شرط پرداخت مقداری طلا، صلح بین طرفین برقرار شد.^(۱) ولی بعد از مدت کوتاهی یک نیروی سبب نفری عرب با مقداری تجهیزات به کمک او آمد. لذا او معاهده صلح را بهم زد و به بعضی از شهرهای سلطان نشین باتا حمله نمود و سه فرزند و بسیاری از سپاهیان او را به قتل رساند.

پادشاه باتا سوگند یاد نمود تا گرفتن انتقام از صلاح الدین هیچ میوه و نمکی به دهانش نگذارد، و به اتفاق نیروی ۱۵ هزار نفری خود، همچنین با گرفتن کمک از پرتغالیهای مستقر در مالاکا و چهل فیل جنگی به سوی آچه روی آورد. پادشاه باتا در حوالی شهر آچه با دشمنش رویارو شد.^(۲) در سپاهیان علاء الدین قهار ۶۰۰ ترک و ۲۰۰ نفر مالایایی و حبشی نیز وجود داشتند که پس از دادن ۱۵۰۰ نفر تلفات شکست خوردند. پادشاه باتا او را تا شهر آچه دنبال کرد و شهر را بیست و سه روز محاصره نمود. ولی به علت دادن تلفات زیاد و همچنین شنیدن خبر بازگشت ناوگان آچه که به مقابله با پادشاه سیام فرستاده شده بود مصلحت را در این دید که دست از محاصره بردارد و بازگردد. در اواخر همان سال نیز پادشاه مناطق آرو واقع در سواحل شرق سوماترا و مقابل مالاکا از پرتغالیها علیه آچه کمک خواست.

۱ - رک: مارسدن، همان اثر، ص ۲۷۷.

۲ - رک: Mendez pinto F. les Voyages aventureux def. Mendez pinto, Traduit de Portugais par B. Figuier. Paris 1628, S. 65 Marsden. Ibid v. otve. p. 278.

در حقیقت طولی نکشید که ناوگان آچه با یکصد و شصت فروند کشتی در سواحل آرو ظاهر شد^(۱) که تحت فرماندهی خیرالدین محمد داماد سلطان قرار داشت. حمله آچه از طرف آروها خشتی گردید و فرمانده نیروی پیاده آچه به قتل رسید و همچنین یک حبشی که به عنوان نماینده امپراتوری عثمانی در مذاکرات عثمانیها با حکومت آچه در قاهره شرکت نموده بود نیز در این نبرد کشته شد^(۲) ولی بالاخره آرو فتح گردید و پادشاه آرو به وسیله یک افسر زرخیز آچه‌ای به قتل رسید (۱۵۴۰).^(۳)

اینجه سینی (ince sini) بیوه پادشاه آرو قبل از محاصره آرو به طرف جنگلها فرار نموده بود. او با حمله‌های نامنظم خود به پادگانهای آچه برای آنها مشکلاتی ایجاد می‌نمود. این زن فداکار و پرانرژی با شروع فصل باران با تشدید فعالیت خود برای تصاحب تخت همسرش از هیچ نوع فداکاری مضایقه نمی‌نمود. او نیروهایش را سوار کشتی‌ها کرد و به سوی مالاکا حرکت نمود تا از پرتغالیها برای برگرداندن تاج و تخت همسرش کمک بگیرد. در مالاکا ابتدا با استقبال گرمی روبرو شد ولی این وضع تا آخر ادامه پیدا نکرد. آخر الامر در یکشنبه روزی اینجه سنین جلو فرمانده پرتغالیها را گرفت و گفت من زنی هستم که در گذشته ملکه بودم، باید با من همدردی کنید، اگر چه من یک مسلمانم ولی وضع اسفناک من ایجاب می‌کند همانند یک مسیحی به مشکلات من رسیدگی کنید.^(۴)

ولی فرمانده پرتغالیها در وضعی نبود که بتواند به او کمک کند.

۱ - رک: مندپینتو، همان اثر، ص ۱۷. ۲ - مرسدن، همان اثر، ص ۲۸.

۳ - مندپینتو، همان اثر، ص ۱۲۱.

۴ - در همان اثر، ص ۱۲۹، متن این گفتار موجود است.

اینجه سینی پس از مشاهده این وضع برای دریافت کمک پیش پادشاه اونجائنگتانا (Uncangtana) و یا جانتانا = بیتانگ سابق رفت. این پادشاه دلش بحال او سوخت و با او ازدواج نمود و نامه‌ای به پادشاه آچه نوشت و از او خواست مناطق سلطان‌نشین آرو را به همسرش باز پس دهد. پادشاه آچه در جواب نوشت: مسلماً این نامه را در مجلس جشن عروسی با نظر مشاورین بیت خود نوشته‌اید.^(۱) روی این اصل سلطان اونجائنگتانا نیروی دریایی بزرگی به فرماندهی سردار مشهور خود لاک مانارا که در سال ۱۵۵۰ م. / ۹۵۷ ه. ق. در جنگ با پرتغالیها به قتل رسید، به آرو اعزام داشت. لاک مانا آرو را تصرف کرد و نیروی ۱۴۰۰ نفری آچه را از دم تیغ گذراند و بدین ترتیب فعالیت اینجه سینی بی نتیجه نماند. ولی سرزمین آرو تنها تا سال ۱۵۶۴ م. / ۹۷۲ ه. ق. در دست پادشاهی اونجائنگتانا باقی ماند. در این سال نیروی آچه غفلتاً به شهر حمله کرد و آنجا را تصرف نمود و پادشاه را با تمام خانواده‌اش به قتل رساند. فرزند علاءالدین به تخت آرو نشست. این پادشاه تا سال ۱۵۶۷ م. / ۹۷۵ ه. ق. یک سال قبل از مرگش با دول شرق هندوستان بر علیه پرتغالیها متحد شد و نیروی دریایی بزرگی به سوی مالاکا فرستاد. این نیرو شامل ۱۵۰۰ سرباز بود که ۴۰۰ نفر از آنها ترک بودند^(۲) ولی این حمله آچه نیز بی نتیجه ماند. یکسال بعد سلطان آچه سفیری با یک کشتی به سوی ملکه جاپارا به جاوه فرستاد^(۳) تا با او علیه پرتغالیها متحد شود ولی این کشتی در

۱- رک به مندپیتو، همان اثر، ص ۱۳۴. ۲- رک: مارسدن، همان اثر، ص ۲۸۴.

۳- در مسلمان بودن این ملکه جای شبهه است. از طرفی وجود دولتهای اسلامی در این تاریخ در جاوه روشن شده است. رافلس گرافورد در اثر یادشده، ص ۱ - ۲۴۰، می نویسد: گاهی

راه بوسیله پرتغالیها منهدم گردید.

جانشین علاءالدین سلطان حسین بود (۱۵۶۸ - ۱۵۷۵ م. / ۹۷۶ - ۹۸۳ ه. ق.). که در سال ۱۵۷۳ م. / ۹۸۱ ه. ق. موفق شد با شاهزاده جاپا علیه پرتغالیها به توافق برسد ولی او نیز در حمله به مالاکا موفق نگردید و در حمله مجدد خود در سال ۱۵۷۵ م. / ۹۸۳ ه. ق. همانند حمله قبلی ناکام ماند ولی با وجود این سلطان آچه از این تصمیم خود منصرف نگردید و در سال ۱۵۸۲ م. / ۹۹۰ ه. ق. علاءالدین منصور شاه (۱۵۷۷ - ۱۵۸۶ م. / ۹۸۵ - ۹۹۵ ه. ق.) یک نیروی دریایی مجدد به مالاکا فرستاد ولی نیروی آچه باز مجبور به عقب‌نشینی گردید.

این پادشاه باز در سال ۱۵۸۶ م. / ۹۹۵ ه. ق. با ۳۰۰ فروند کشتی خود را برای حمله مجدد آماده می‌ساخت که بوسیله فرمانده خود که به تاج و تخت او چشم دوخته بود همراه با همسر، دختر و شاهزاده خردسالش به نام اولیبالانگ و یا اورانگ کایوس و امرایش به قتل رسیدند. دولت آچه در زمان منصور شاه در نهایت قدرت خود بود و از یک رفاه نسبی نیز برخوردار بود، تمام حکام بزرگ آسیا در صدد دوستی با او بودند، در هیچ یک از شهرهای هندوستان تجارت همانند آچه پیشرفت نکرده بود. شاهزادگان اولیبالانگ برای قدرت پادشاه نیروی توازن محسوب می‌شدند.

فرمانده یاغی با نام سلطان علاءالدین رعایت شاه بر تخت نشست. ۱۵۸۶-۱۶۰۴ م. / ۱۰۱۳-۹۹۵ ه. ق. این پادشاه جدید با داشتن سن زیاد قبلاً

→ زن‌ها قدرت را به دست گرفتند ولی پس از برگشتن از دین زنان به حکومت نرسیدند. در دهات و محلات پس از مرگ ریش‌سفید یا کدخدا همسرانشان بجای آنها انجام وظیفه میکردند.

به شغل ماهیگیری می پرداخت. او در یکی از لشکرکشیها که به مالا کا صورت گرفت از خود شجاعت نشان داد و مورد توجه شاه منصور قرار گرفت و پادشاه او را به فرماندهی قشون خود تعیین نمود و یکی از دختران خویشاوند نزدیک را به نکاح او درآورد. تنها فرزند پادشاه که یک دختر بود با پادشاه جوهور ازدواج نموده فرزند پسر از او دنیا آمده بود. این پسر در نزد پدر بزرگش در آنچه زندگی می کرد و به سمت ولیعهدی تعیین شده بود. پس از قتل پدر بزرگش حاکم جدید علاءالدین رعایت شاه این فرزند را تحت حمایت خود گرفت ولی بعدها به علت ترس از آینده او را نیز به قتل رساند^(۱) و با تکیه به وابستگی زنش به خاندان سلطنتی بدون رقیب به حکومت خود ادامه داد.^(۲)

پادشاه جدید به علت حاکم بودن بر ارتش امرای سرکش را از میان برداشت و مناصب مهم مملکتی را به طرفداران خود از طبقات پایین جامعه واگذار کرد و برای جلوگیری از عصیان امرا اراضی و سلاحهای آنها را از دستشان گرفت. احداث خانه های سنگی را نیز برای آنها قدغن نمود و کسانی را که از سیاست او ناراضی بودند تماماً نابود ساخت. گفته می شود که او در سال اول حکومتش بیش از ۲۹ هزار نفر را به قتل رساند.^(۳)

علاءالدین رعایت شاه دو فرزند داشت. فرزند بزرگتر خود را

۱ - زامباور، همان اثر، ج ۲، ص ۳۰۸؛ از فهرست فرمانروایان موجود Th W. Junboll, Ei, At Jèn سلطان بویونگ نوه علاءالدین منصور شاه قید شده که در سال ۱۵۸۹ م. مدت کوتاهی نیز حکومت نموده است.

۲ - در مورد به تخت رسیدن علاءالدین رعایت شاه روایت دیگری موجود است که مارسدن با تکیه به گفته بولیو (Beaulieu) مطرح نموده است. رک: همان اثر، ص ۹۱ - ۲۹۰، یادداشت ۳.

۳ - رک: مارسدن، همان اثر، ص ۲۹۹.

ولیعهد اعلام نمود و در آچه نشاند و فرزند کوچکتر خود را نیز در پدیر پادشاه اعلام نمود. در سال ۱۶۰۳ م. / ۱۰۱۲ ه. ق. به علت کهولت کارهای مملکتی را با فرزندش تقسیم نمود ولی فرزندش نیز مسن گشته بود و دوست داشت اداره امور مملکت را تماماً بدست گیرد. روی این اصل در سال ۱۶۰۴ پدیر خود را زندانی نمود و علاءالدین رعایت شاه در سن ۹۵ سالگی درگذشت. طولی نکشید که پادشاه جدید (۱۶۰۷-۱۶۰۴ م. / ۱۰۱۶-۱۰۱۳ ه. ق.) بی‌لیاقتی خود را نشان داد. او تمام اوقات خود را در حرمسرا می‌گذرانید. این زنان غیر از کنیز بودن نقش محافظ پادشاه را نیز عهده‌دار بودند. لذا همیشه مسلح بودند. روی این اصل بیشتر اوقات این پادشاه در حمام و شکار می‌گذشت و وقت رسیدگی به امور مملکت را نداشت و طولی نکشید که اداره امور مملکت مختل گردید.

دختر علاءالدین رعایت شاه پسری داشت که توجه پدربزرگش را بخود جلب نموده بود. هنگام مرگ پدربزرگش بیست و سه سال داشت و به اتفاق مادرش در دربار زندگی می‌کرد. روزی به علت آزار و سرزنش بیش از حد دائی خود (شاه وقت) از دربار فرار نمود و به دائی دیگرش که سلطان پدیر بود پناه برد. پادشاه آچه او را از برادرش خواست ولی برادر از تسلیم وی خودداری نمود. روی این اصل جنگ سختی میان دو برادر رخ داد. فرماندهی سپاه پدیر را خواهرزاده‌اش به عهده گرفت. او ابتدا توانست بر نیروهای آچه غلبه کند ولی عاقبت شکست خورد و سلطان پدیر مجبور گردید که این شاهزاده جوان را به حال خود رها کند. لذا او را به آچه بردند و به زندان تنگی انداختند. پرتغالیها در سال ۱۶۰۶ م. / ۱۰۱۵ ه. ق. به آچه حمله نمودند و

استحکامات اولیه شهر را تسخیر نمودند. شاهزاده جوان از زندان پیغامی برای دانی خود فرستاد که من ترجیح می‌دهم بجای اینکه با دست و پای بسته به دست کفار بمیرم با دستهای باز در نبرد با آنها کشته شوم. سلطان با ترس از پیروزی پرتغالیها خواهرزاده را آزاد نمود و در حقیقت او بود که پرتغالیها را وادار به عقب‌نشینی نمود و محبوبیتی خاص در میان مردم آچه به دست آورد. مادرش که زنی حریص و کارآمد بود برای موفقیت فرزندش پول و امکانات زیادی در اختیارش گذاشت تا بین امرا و طبقات محتاج و نیازمند توزیع کند و نظر آنها را به سوی خودش جلب نماید. بدین ترتیب موقعیت خود را از هر نظر آماده ساخت. در این موقع پادشاه به طور ناگهانی درگذشت. شاهزاده جوان وارد کاخ شد و با بذل و بخشش و وعده و وعید رضایت افسران و نگهبانان کاخ را نیز جلب نمود و با نام اسکندر مُدا و یا موکوتای عالم بر تخت سلطنت نشست (۱۶۳۶-۱۶۰۷ م. / ۱۰۴۶-۱۰۱۶ ه. ق.).

سلطان پدیر از خبر مرگ برادرش اطلاع یافت ولی از آنچه که بعد از مرگ وی روی داده بود بی‌خبر بود. به قصد تصاحب تاج و تخت برادرش راهی آچه شد و با سیاستی ناشیانه و عاری از تدبیر به کاخ نزدیک شد که بلافاصله از طرف اسکندر مُدا دستگیر و پس از یک ماه زندانی شدن به قتل رسید.

افرادی که پادشاه جدید را در رسیدن به تخت کمک نموده بودند و همچنین وزیر دربار نیز به همان سرنوشت دچار گشتند. طولی نکشید که پادشاه جدید برخلاف انتظار مردم فردی ظالم، مخوف، خسیس و خشن از آب درآمد. او ابتدا با هلندیها و انگلیسیها بنای دوستی گذاشت و حتی در سال

۱۶۱۳ م. / ۱۰۲۲ ه. ق. به دنبال نامه هدایایی نیز به جیمز اول پادشاه انگلیس فرستاد. وی پس از آنکه امتیاز گشودن تجارتخانه را در آچه به انگلیسی‌ها واگذار نمود در قبال اروپائیان سیاستی خصمانه پیش گرفت و تجارتخانه‌های آنها را بست. از طرفی به آرو حمله نمود و موفقیت‌هایی نیز به دست آورد. اسکندر مدا در سال ۱۶۱۳ م. / ۱۰۲۲ ه. ق. سیاق را نیز در همسایگی آرو تصرف کرد. پس از بدست آوردن سلطان‌نشین جوهور دو برادر خود را که بر این سلطان‌نشینها حکومت می‌کردند اسیر نمود و به آچه آورد ولی با قبول اطاعت آنها را به سرزمین خود برگرداند. سپس اسکندر مدا در سال ۱۶۱۵ م. / ۱۰۲۴ ه. ق. با سپاهی گران به مالاکا حمله نمود. اگرچه او در این حمله موفقیتی به دست نیاورد ولی در سال ۱۶۱۸ م. / ۱۰۲۸ ه. ق. توانست گوئدا (Gueda) (قاراج) را در شبه جزیره مالاکا و دهلی را در سوماترا تصرف کند. در سال ۱۶۲۲ م. در لشکرکشی محدودی که برای تصرف مالاکا ترتیب داد، به علت کمکی که پرتغالیها در مراحل آخر نمودند، باز موفقیتی به دست نیاورد.

اسکندر مدا در سال ۱۶۳۶ م. فوت کرد و دامادش اسکندر دوم که از خویشاوندان نزدیکش بود جانشین او گردید. وی در سال ۱۶۴۰ م. / ۱۰۵۰ ه. ق. با بازپس گرفتن مالاکا از پرتغالیها به آرزوی دیرین اهالی آچه تحقیق بخشید. وی توانست تنگه مالاکا را تماماً زیر کنترل آچه در آورد. دولت آچه برای دومین بار به اوج قدرت خود رسید. اسکندر ثانی در سال ۱۶۴۱ م. / ۱۰۴۶ ه. ق. درگذشت. به علت نداشتن فرزند ذکور زن او که در عین حال دختر اسکندر مدا نیز بود به نام صفیه‌الدین تاج عالم به راحتی بر تخت نشست

(۱۶۷۵ - ۱۶۴۱ م. / ۱۰۸۶ - ۱۰۵۱ ه. ق.).

بدین ترتیب در تاریخ دولت آچه تا سال ۱۶۹۹ م. / ۱۱۱۱ ه. ق. چهار زن پشت سرهم به مدت پنجاه و هشت سال پادشاهی کردند. در دیداری که دامپیر در سال ۱۶۸۸ و ۱۶۸۹ م. / ۱۱۰۰ و ۱۱۰۱ ه. ق. از آچه نمود، می نویسد انگلیسیهای ساکن این مناطق به اشتباه فکر می کنند که اداره آچه از دیرباز به دست ملکه ها بوده است.^(۱)

امراییی که اوله بالانگ (Uleebalang) نامیده می شدند در زمان فرمانروایی زنان در آچه بر اقتدار خود افزوده و در حقیقت حکومت آچه را به صورت حکومتی اشرافی در آورده بودند. امرایی که ارکان مهم دولت را به دست گرفته بودند دوازده نفر بودند که به رئیس آنان عنوان مهاراجه داده بودند.

ملکه ها حق عزل و نصب هیچ یک از این امرا را نداشتند. با این وصف ملکه ها مورد عزت و احترام زیادی بودند.^(۲) صفیه الدین تاج عالم تا سال ۱۶۷۵ م. / ۱۰۸۶ ه. ق. یعنی ۳۴ سال حکومت نمود و پس از مرگش امرا ملکه نقیه الدین نور عالم را به جایش انتخاب نمودند.

بدین ترتیب می توان گفت که در حکومت آچه سلطنت زنان مسنی که با ازدواج خود وابستگی خونی با خاندان سلطنتی سابق داشته اند به صورت قاعده ای عرفی درآمده بود.^(۳) هرچند روشن نیست این انتخاب توسط چه کسانی صورت می گرفت ولی نقش امرای صاحب نفوذ در این انتخابات

۱- رک: Dampier Guillaume, Voyage autour dumonde, Amsterdam, 1701, III. S.157.

۲- رک: دمپیر: همان اثر، ص ۱۵۱. ۳- رک: مارسدن، همان اثر، ص ۳۲۵.

غیرقابل انکار است.

ملکه‌ها پس از انتخاب همانند زندانی در دربار زندگی می‌کردند. از طبقات پایین جامعه کسی آنها را نمی‌دید. تنها سالی یک بار با پوشیدن لباس سفید سوار بر فیل برای شستشو به رودخانه آچه می‌رفتند.^(۱) از طرفی ملکه‌ها سفرا و هیأت‌های خارجی را به حضور می‌پذیرفتند.

ملکه نقیة‌الدین نور عالم در سال ۱۶۷۸ م. / ۱۰۸۹ ه. ق. فوت کرد و امرا ملکه زکیة‌الدین عنایت‌شاه را به جایش انتخاب نمودند (۱۶۸۸ - ۱۶۷۸ م. / ۱۱۰۰ - ۱۰۸۹ ه. ق.) اعضای یک هیأت انگلیسی که در سال ۱۶۸۴ م. / ۱۰۹۶ ه. ق. از آچه دیدن نمود، این ملکه را به صورت یک زن چهل ساله تصویر نموده است. می‌توان گفت موقعی که ملکه زکیة‌الدین عنایت شاه به تخت نشست حدوداً سی و پنج سال داشت.

هدف هیأت انگلیسی از این سفر گرفتن اجازه بنایی برای استحکامات نظامی بود. ملکه پس از استقبال گرم از این هیأت جواب داد چون این درخواست مخالف قوانین پادشاهی آچه است، از قبول آن معذور است و افزود اگر والی مدرس دربارم را با طلا انباشته کند اجازه ساختن یک قلعه و یا یک خانه آجری به او نمی‌دهم.^(۲) و تنها اجازه بنای یک تجارتخانه چوبی را به انگلیسیها داد و قول مساعدت به تجار انگلیسی نیز داده شد. در حقیقت نیز در دولت آچه ملکه‌ها حق صدور اجازه برای بنای استحکامات نظامی تجاری به خارجی‌ان را نداشتند.

پس از مرگ زکیة‌الدین عنایت شاه، زینت‌الدین کمالات شاه به جایش

۱ - رک: دمپیر، همان اثر، ص ۱۵۶. ۲ - رک: مارسدن، همان اثر، ص ۳۱۸.

نشست (۱۶۹۹ - ۱۶۸۸ م. / ۱۱۱۱ - ۱۱۰۰ ه. ق.) اما چهار امیری که دور از دربار بودند این انتخاب را نپذیرفتند و خواستار حکومت مردان بودند لذا به اتفاق ۶ - ۵ هزار نفر از سپاهیان به سوی ملکه و امرای طرفدار او در شهر حمله آوردند و در ساحل شرقی رود آچه موضع گرفتند. تمام اراضی شرقی رودخانه در تحت حاکمیت این امرا بود. نیروهای وفادار به ملکه جدید نیز در غرب رودخانه قرارداشتند.^(۱) نبرد اکثراً در شبها صورت می گرفت. روزها مبارزین هر دو طرف در شهر به سرکار خود می رفتند. ولی رفته رفته هر دو طرف به بی هدفی جنگ پی بردند و ملکه در تخت خود باقی ماند. در مورد حدود اختیارات قبلی ملکه و خود او نیز به توافق رسیدند.^(۲)

در دوره حکومت زینت الدین کمالات شاه کمپانیهای انگلیسی اجازه دایر نمودن تجارتخانه ای را از ملکه دریافت نمودند. هنگام سلطنت زینت الدین کسانی که موافق انتخاب یک فرمانروای زن پس از مرگ او نبودند از مکه فتوایی دایر بر اینکه دیگر زنی فرمانروا نشود گرفتند.^(۳) این افراد توانستند پس از مرگ ملکه در سال ۱۶۹۹ م. / ۱۱۱۱ ه. ق. از انتخاب ملکه جدید به تخت پادشاهی جلوگیری نمایند و یکی از این مخالفین به نام شریف جمال الدین با نام بدرالعالم بر تخت نشست. بدرالعالم خواست برای واردات انگلیسی مالیات جدیدی وضع کند. لذا انگلیسیها به بعضی از دهات آتش گشودند. این امر باعث نارضایتی افراد از پادشاه جدید گردید. مخالفین از این وضع استفاده نمودند و بدرالعالم را از تخت بزیر کشیدند (۱۷۰۲ م. / ۱۱۱۴ ه.

۱ - موقعی که دامپیر در سال ۱۶۸۸ م. آچه را ترک می کرد هنوز دو سپاه مقابل هم بودند رک:

دامپیر، همان اثر، ص ۱۵۸. ۲ - رک: مارسدن، همان اثر، ص ۳۲۵.

۳ - رک: Th. W. unbooll Ei, Atjèh, ج ۱، ص ۵۱۳ به بعد.

ق. ولی این پادشاه جدید توانست حکومتی مقتدر از خاندان جدیدی ایجاد نماید. جنگهای داخلی و گسترش سلطه استعمارگران بر دنیای آنروز از قدرت پیشین دولت آچه جز خاطره‌ای بجای نگذاشت. آخر الامر هلندیها در سال ۱۸۷۳ م. / ۱۲۹۰ ه. ق. آچه را اشغال نمودند. این دولت مسلمان‌نشین نیز که روزگاری قدرتمندترین دولت مسلمان شرق بود از صفحه تاریخ محو گردید. محمود شاه آخرین پادشاه آچه یک سال پس از فرار وفات نمود.

اسامی پادشاهان آچہ

- ۱ - علی مغایت شاہ ۱۵۲۸ - ۱۵۱۴ م.
- ۲ - صلاح الدین علی اول ۱۵۲۸ - ۱۵۳۷ م.
- ۳ - علاء الدین القہار علی اول ۱۵۳۷ - ۱۵۶۸ م.
- ۴ - حسین ۱۵۶۸ - ۱۵۷۵ م.
- ۵ - سلطان مودا - مُدا (فقط چند روز) ۱۵۷۵ م.
- ۶ - سلطان سری العالم ۱۵۷۵ - ۱۵۷۶ م.
- ۷ - زین العابدین ۱۵۷۶ - ۱۵۷۷ م.
- ۸ - علاء الدین منصور شاہ ۱۵۷۷ - ۱۵۸۶ م.
- ۹ - سلطان بیونگک پادشاهی او مشکوک است
- ۱۰ - علاء الدین رعایت شاہ ۱۵۸۶ - ۱۶۰۴ م.
- ۱۱ - علی رعایت شاہ ۱۶۰۴ - ۱۶۰۷ م.
- ۱۲ - اسکندر مُدا (موگوتا عالم) ۱۶۰۷ - ۱۶۳۶ م.
- ۱۳ - اسکندر دوم ۱۶۳۶ - ۱۶۴۱ م.
- ۱۴ - ملکہ صفیۃ الدین تاج العالم دختر اسکندر مُدا ۱۶۴۱ - ۱۶۷۵ م.
- ۱۵ - ملکہ نقیۃ الدین نورالعالم ۱۶۷۵ - ۱۶۷۸ م.
- ۱۶ - ملکہ زکیۃ الدین عنایت شاہ ۱۶۷۸ - ۱۶۸۸ م.
- ۱۷ - ملکہ زینت الدین کمالات شاہ ۱۶۸۸ - ۱۶۹۹ م.
- ۱۸ - بدرالعالم شریف ہاشم جمال الدین ۱۶۹۹ - ۱۷۰۲ م.
- ۱۹ - پرگارالعالم شریف لامتونی ۱۷۰۲ - ۱۷۰۳ م.

- ۲۰ - جمال العالم بدر المنیر :
- ۲۱ - جوهر العالم امین الدین
- ۲۲ - شمس العالم
- ۲۳ - علاء الدین احمد شاه
- ۲۴ - علاء الدین شاه جهان
- ۲۵ - محمود شاه
- ۲۶ - بدر الدین
- ۲۷ - سلیمان شاه
- ۲۸ - علاء الدین محمد
- ۲۹ - علاء الدین جوهر العالم اول ۱۸۱۵ - ۱۷۹۵ م. تا سال ۱۸۰۲ م.
- نایب بود
- ۳۰ - شریف سیف العالم
- ۳۱ - جوهر العالم دوم
- ۳۲ - محمد شاه
- ۳۳ - منصور شاه
- ۳۴ - محمود شاه
- ۱۷۲۶ - ۱۷۰۳ م.
- (چند روز) ۱۷۲۶ م.
- (چند روز) ۱۷۲۶ م.
- ۱۷۳۵ - ۱۷۲۷ م.
- ۱۷۶۰ - ۱۷۳۵ م.
- ۱۷۸۱ - ۱۷۶۰ م.
- ۱۷۶۵ - ۱۷۶۴ م.
- ۱۷۷۳ م.
- ۱۷۹۵ - ۱۷۸۱ م.
- ۱۸۱۵ - ۱۷۹۵ م. تا سال ۱۸۰۲ م.
- ۱۸۱۸ - ۱۸۱۵ م.
- ۱۸۲۴ - ۱۸۱۸ م.
- ۱۸۳۸ - ۱۸۲۴ م.
- ۱۸۷۰ - ۱۸۳۸ م.
- ۱۸۷۳ - ۱۸۷۰ م.



یک شاهزاده خانم مسلمان در قرون وسطی

نتیجه

تا اینجا شانزده نفر زن را که در دولتهای اسلامی حکومت نموده‌اند مورد بررسی قرار دادیم. از این فرمانروایان زن نه نفر در دولتهای هندوستان، مصر، ایران و عراق، یک نفر در قلمرو مرزهای فعلی روسیه و هفت نفر باقیمانده در جزایر پراکنده هند، مالدیو و اندونزی حکومت نموده‌اند.

در دول اسلامی جلوس زنان بر تخت سلطنت در اوایل قرن سیزدهم میلادی با ضعیف شدن حکومت عباسیان و آخرین ضربه‌ای که بوسیله مغولان بر پیکر این حکومت وارد آمد، آغاز می‌شود. این مسئله تصادفی نبوده، بلکه در اصل دو علت در این کار وجود داشته‌است:

موقعی که قدرت مرکزی عباسیان ضعیف گردید دولتهای کوچک و بزرگ بسیاری در داخل امپراتوری شکل گرفت. تثبیت قدرت حاکمیت این دولتهای کوچک و بزرگ، دیگر به تأیید خلیفه نیاز نداشت زیرا تا سقوط امپراتوری عباسیان توسط مغولان در سال ۱۲۵۸ م. / ۶۵۶ ه. ق. حاکمیت سیاسی خلیفه در محدوده امپراتوری تا حدودی مراعات می‌شد. حتی موقعی که یکی از حکام محلی سرزمین تازه‌ای را متصرف می‌شد برای تثبیت حاکمیتش بر مناطق جدید مجبور به کسب اجازه از خلیفه بود و خلیفه با تکیه به حدیثی که از حضرت محمد (ص) در مورد حاکمیت زنان نقل می‌شد، حکومت زنان را تأیید نمی‌کرد. به این موضوع در مقدمه کتاب نیز اشاره گردید. در نتیجه موقعی که شجرالدین به پادشاهی انتخاب گردید کارهای مقدماتی حکومت را نیز انجام داد ولی خلیفه حکومت او را تأیید نکرد. لذا

مجبور گردید از حکومت خود صرف نظر کند. اما در مقابل چون قلمرو رضیه سلطان در محدوده امپراتوری عباسیان نبود، با اینکه پدرش از خلیفه برای حکومتش خلعت و القاب دریافت نمود، او لزومی برای تأیید خلیفه ندید و توانست به حکومت خود ادامه دهد. ولی پس از متلاشی شدن دستگاه خلافت عباسی، آخرین مشکل حکومت زنان در داخل مرزهای امپراتوری نیز از میان برداشته شد.^(۱)

دومین مسئله نقش ترکان در تشکیل دولتهای اسلامی از قرن دهم به بعد می باشد. این ترکان بخشی از قوانین ملی خود را با آداب و رسوم جدید درآمیختند و در محیط زندگی جمعی خود رواج دادند. این موضوع در اواخر استیلای مغول در دولتهای جدیدی که در داخل امپراتوری قدیمی عرب شکل گرفته بودند تماماً گسترش یافت.

در حقیقت تمامی زنانی که خارج از جزایر هند به حکومت رسیدند اکثراً یا ترک بودند یا منسوب به خاندان مغول. به سبب آنکه در قوانین ملی این اقوام حقوق قابل توجهی به زنان اعطا می شد.

در میان ترکان در بعضی زمینه ها حقوق برتر زنان کاملاً روشن است. از طرفی در زمان حکومت اولیه اویغورها ملکه ای در رأس حکومت اویغورها مشاهده می کنیم.^(۲)

۱ - رک: Emile Tyan lecalifaten Régime sultanich; Annales de la Faculte de Droite, Beyrouth, p. 16 - 27.

۲ - رک به: Annemarie von Gabain, Die Fruhgeschichteder uiguren. Nachrichtender Gesellschaft. for Matur und volckerkunde ostasiens, No. 72, S. 26

به طوریکه در مقدمه کتاب نیز ذکر شد، در بین مغولان رسم بر این بود که به هنگام فوت خان تا انتخاب خان جدید و همچنین زمانی که پادشاه جدید در سنین پایین بود زنان نیابت حکومت را به دست می‌گرفتند. از طرفی در قانون مغول به نام Tsayin Bicik که در نیمه اول قرن شانزدهم نگاشته شده، اگرچه در روشن نمودن پاره‌ای از حقوق زنان مغول اهمال شده است ولی باز امتیاز زن مغول را در پاره‌ای موارد مشاهده می‌کنیم. در ماده هشت همین قانون‌نامه چنین آمده است:

"اگر زنی نزد امیر برود و از او در مورد جزای خود و یا خویشانش عفو بخواهد، به خاطر احترام به زنان، اگر جرم کوچک باشد، بخشوده می‌شود. در صورت سنگین بودن جرم مجازات به نصف آن تقلیل می‌یابد."^(۱)

هنگامی که پادشاه خاتون با برادرش سیورغاتمیش بر سر تاج و تخت مجادله می‌کرد، فخرالملک محمود وزیر سیورغاتمیش خطاب به او گفت اگر روزی پادشاه شدی با ساتور قصابی مرا دو شقه کن. این موضوع نشان می‌دهد که با وجود امتیازاتی که ترکان و مغولان برای زنان قائل بودند ولی در مورد انتقال حکومت اصول ثابتی وجود نداشته^(۲) و فکر حاکم شدن زنان در دستگاه حکومت این دو قوم همیشه مطرح بوده است. نمونه‌ای از اشتغال زنان در کارهای اداری و یا استقبال از آنها در مورد عهده‌دار شدن این نوع وظایف

۱- رک: Kurt Alinge, Mongelische Gesetze, Leipzig, 1934, S. 34. 54 121 (ترجمه ج. اوچ اوک، نشریه دانشکده حقوق انکارا، ج ۱، شماره ۴ - ۱، ص ۶۹۶ و ج ۱۱، شماره ۴ - ۳، ص ۲۸۷).

۲- رک: خلیل اینانچ، اصول وراثت و سلطنت در عثمانی و ارتباط آن با حاکمیت ترکان، نشریه دانشکده علوم سیاسی، سال دهم و سال چهاردهم، شماره ۱، ۱۹۵۹، ص ۹۴ - ۶۹.

را در میان عثمانیها مشاهده می‌کنیم. هنگامی که اورخان بیگ به قلعه قیرمستی (Kirmesti) حمله نمود اداره این قلعه در دست زنی بود به نام کلماستریا (Klemasteriya) این زن به اتفاق برادر خود میخالچی به استقبال سلطان اورخان آمد و هدایای زیادی به او تقدیم کرد و اورخان نیز او را در مقام خود ابقا نمود.^(۱) اوزون حسن پادشاه دولت ترک آق قویونلو مادرش ساراخاتون را به عنوان *ایلچی نزد سلطان محمد فاتح فرستاد. سلطان محمد به نحوی شایسته از وی استقبال نمود. او را مادر خطاب کرد و در سفر طرابوزان با خود همراه نمود و بعد با هدایای گرانبها به سوی پدرش اوزون حسن فرستاد.^(۲) جان فداخانم کدخدای حرم همایون سلطان مراد سوم از ارکان دولت بود. به این مسئله در مقدمه اشاره شده است. در تاریخ عثمانی چون تخت سلطنت هیچ موقع بی وارث نماند لذا به وجود پادشاه زن برخورد نمی‌کنیم ولی جالبترین مورد عثمانیها مربوط به زنان محمود دوم می‌باشد.

چون سلطان محمود برادرش مصطفی چهارم را به قتل رسانید، بنی‌چریها شورش کردند و تصمیم گرفتند محمود دوم تنها وارث تاج و تخت عثمانی را برکنار کنند. روی این اصل موقعی که از آنها سؤال شد که چه کسی

۱ - رک: محمد نشری، کتاب جهان‌نما، به اهتمام اوفات کویمن، ج ۱، ص ۱۶۶ - ۱۶۵.
* - ساراخاتون مادر اوزون حسن بود که از طرف او همراه هیأتی بریاست شیخ حسین پیش محمد فاتح امپراتوری عثمانی فرستاده شد. محمد فاتح ساراخاتون را به عنوان گروگان تا فتح طرابوزان همراه خود برد و به او لقب والده (مادر) خطاب می‌کرد. ساراخاتون خواست به عنوان اینکه طرابوزان جهیزیه عروس او ماریا دسپینا می‌باشد، سلطان محمد را از فتح طرابوزان منصرف کند ولی موفق نگردید. (تاریخ عثمانی نوشته اوزن چارشلی ج ۲، ص ۵۴)

۲ - رک: محمد نشری، همان اثر، ج ۲، ص ۷۵۳ - ۷۵۲.

را برای پادشاهی می‌خواهید، آنها همصدا فریاد زدند اسماء سلطان^(۱) یا هر کسی که می‌خواهد پادشاه بشود. مگر نه این است که پادشاه هم یک انسان است. خداوند کانون ما را متلاشی نکند.^(۲)

بنابراین مشاهده می‌کنیم که در اوایل قرن نوزدهم برای رسیدن به تاج و تخت یک امپراتوری نظیر عثمانی که عنوان سلطنت و خلافت را با هم داشت، مطرح شدن یک زن برای نیل به قدرت از طرف سپاهیان بینی چری که به داشتن تعصب نیز شهرت داشتند مسئله تازه‌ای نبوده است.

در اینجا نباید فراموش کنیم که حاکمیت زنان در دولتهای اسلامی تنها از راه قهریه نبوده است بلکه از راههای دیگری نیز حکومت را به دست گرفتند. رضیه سلطان اولین پادشاه زن از طرف پدرش به ولیعهدی انتخاب گردید. ولی بعد مجبور گردید از راه زور حاکمیت خود را تحمیل کند. شجرالدور دومین پادشاه زن در حقیقت از راه انتخاب به حکومت رسید ولی به علت عدم تأییدش از سوی خلیفه مجبور گردید بعد از مدتی سلطنت را رها کند. ترکان خاتون نیز از طرف امرای صاحب نفوذ دولت قتلع به سلطنت انتخاب گردید. امپراتوران ایلخانی حکومت او را ابتدا به عنوان نایب و بعد به عنوان پادشاه تأیید نمودند. پادشاه خاتون دختر ترکان خاتون در زمان شوهرش گیخاتو پس از فارغ شدن از مشکلات برادرش سیورغامیش از راه انتخاب به تنهایی اداره امور را به دست گرفت. ابش خاتون ابتدا از طرف هلاکو به سلطنت منصوب و بعد توسط ارغون کنار گذاشته شد ولی او توانست از راه

۱ - اسماء سلطان خواهر مصطفی چهارم بود.

۲ - رک: نشریه اسناد تاریخی، ۱۹۴۱، ج ۱، ص ۲۵؛ انور ضیاء کارال، تاریخ عثمانی، ج ۵، ص ۱.

غلبه دوباره حاکمیت خود را به دست آورد و مدت ۲۲ یا ۲۳ سال حکومت کند. دولت خاتون از خاندان بنی خورشید که زنی دیندار بود هرگز نتوانست بر مشکلات سیاسی مملکتش فایز آید ولی بعثت نبودن وارث از راه انتخاب به سلطنت رسید و در اثر تهدیدات جزئی سلطنت را به برادرش واگذار نمود. سانی بیگ دختر اولجایتو هنگام اضمحلال امپراتوری ایلخانان از طرف حسن کوچک که یکی از دو امیر صاحب نفوذ دوران بود به سلطنت رسید. دوندو خاتون پس از اینکه عملاً بر بغداد مسلط شد در شهر واسط از راه غلبه اداره حکومت را تماماً بدست گرفت. فاطمه بیگه از طرف حکومت مسکو که هر لحظه در انتظار متلاشی شدن خان نشین قاسم بود بنابر مقاصد سیاسی به سلطنت انتخاب گردید. در جزایر مالدیو و آچه زنان به علت نداشتن وارث تاج و تخت از راه انتخاب به حکومت رسیدند که بعدها حکومت زنان در آچه به صورت عرف و عادت درآمد. در جزایر هند حکومت زنان بر راحتی از طرف جامعه پذیرفته می شد، به علت آنکه نظام مادرشاهی از سابق در این سرزمینها حاکم بود. مشاهده می شود زنانی که در چهارگوشه دنیا زندگی می کنند گاهی درهای صحنه های سیاسی را به روی خود باز می بینند ولی گاهی مجبور بگشودن این درها هستند. در بسیاری مواقع مورخین در این مورد غفلت نکرده نقش برجسته ای در این راه ایفا کرده اند. در بعضی از مناطقی که توسط دنیای اسلام گشوده شد زنان تحت تأثیر عرف و عادات محلی مجبور به زندگی در حرم، مستور بودن و دوری از اجتماع گردیدند. با این همه زنان مسلمان ثابت کرده اند که هرگز از همجنسان خود در دنیای امروز عقب نمانده اند.

فهرست كتابها

۲۲۶	تاريخ مفصل ايران:	۹۷	احكام سلطانيه
۱۰۰	تحرير الكلام:	۹۷	احياء علوم الدين:
۱۰۴	تاج التواريخ:	۲۵۶	المنهل الصافي
۲۲۶، ۲۱۹	جامع التواريخ:	۱۵۹	النجوم الزاهره
۲۰۸	حبیب السیر:	۳۰	بینوایان
۲۴۴	دایرة المعارف اسلام: ۱۹۳،	۲۰۸	برده نشینان سخنگو:
۴۷	روح القوانين:	۱۰۴	تاریخ التواریخ
۲۲۵، ۱۲۵، ۵۱	روضة الصفا:	۲۳۴	تاریخ اسکندرنامه:
۲۰۸، ۱۳۰	زنان سخنور:	۱۷۷	تاریخ ایلخانان:
۴۲	سلسله های اسلامی:	۱۶۵	تاریخ تمدن اسلام:
۱۶۲، ۱۵۹، ۱۵۶	سلوک:	۲۹، ۲۸	تاریخ سیاق:
سمط العلی ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۷۸،		۱۸۱	تاریخ سیستان:
۱۸۱، ۱۸۶، ۱۹۳، ۱۹۵، ۱۹۷،		۱۹۳، ۱۷۸	تاریخ شبانکاره:
۲۱۹، ۲۰۵، ۱۹۸		۲۴۴	تاریخ شیخ اویس:
۲۵۱، ۱۵۸	شذرات الذهب:	۲۵۶، ۲۵۱، ۲۰۷، ۱۹۵	
۲۱۶	شیرازنامه:	۲۵۱	تاریخ عراق:
۱۲۸	طبقات اکبری:	۴۷	تاریخ عمومی:
۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۰	طبقات ناصری:	۲۵۱	تاریخ غیائی:
۲۳۴	ظفرنامه:	۲۰۹، ۵۱	تاریخ کرمان:
۱۰۳	عقد الجمان:	۲۰۷، ۱۹۴، ۱۷۸	تاریخ گزیده:
۴۷	فرهنگ «بابل»:	۲۳۴، ۲۱۶	
۲۰۹	فرهنگ سخنوران:	۱۴۴	تاریخ مصر الحدیث:
۳۰، ۲۱۳،	گلستان سعدی:	۱۷۸	تاریخ معینی:
۷۴، ۷۲	مأثر رحیمی:	۱۷۸	تاریخ مغولان ایران:

مشاهیر النساء: ۲۵۱

مطلع سعدین: ۲۵۱

معجم الاسرات الحاكمة: ۴۲

نهاية الارب: ۱۶۳، ۱۴۶

یادداشت‌های قزوینی: ۱۹۳، ۱۹۸،

۲۲۲، ۲۲۶

فهرست جایها و مکانها

۱۶۲، ۱۶۱	احمر:	«آ»	
۷۲، ۷۰، ۶۹	احمدنگردکن:	آتن:	۱۲
۲۴۹، ۲۴۵	ارمنستان:	آچه:	۲۷۶، ۲۷۵، ۱۰۵
۸۶، ۸۵، ۶۷	اروپا:	آچه (گوتاراجه) به معنی شهر	
۱۲۳	اروپای غربی:	شاهزاده	۲۹۹، ۲۹۰، ۲۷۷
۸۳، ۳۷	اسرائیل:	آذربایجان:	۲۴۹، ۲۴۲، ۲۳۸
۱۰۷، ۸۷، ۸۵، ۴۲	اسپانیا:		۲۵۰
۵۷	استرالیا:	آرو:	۲۸۶، ۲۸۱، ۲۷۹
۱۶۲	اسکندریه:	آسیای صغیر:	۱۹۲، ۵۴، ۱۳
۲۶۸	استونی:	آکتیوم:	۸۳
۵۷	اسکاندیناوی:	آلاداغ:	۲۳۷
۸۷، ۸۵	اسکاتلند:	آلمان:	۸۵
۱۶	اسمره:	آسیای مرکزی:	۲۳۷، ۶۰
۱۳۶	اشرفیه:	آسیای میانه:	۲۳۶
۸۶	افریقای جنوبی:	آمو دریا:	۲۳۷، ۱۹۳، ۱۷۹
۶۵	افغانستان:	آندلس:	۹۶
۹۲، ۸۳، ۸۱	افریقا:	آنکارا:	۵۵، ۷
۲۳۷	اقیانوس هند:	آناطولی:	۲۰۲، ۱۹۳، ۱۹۱
۵۷	امریکای جنوبی:		۲۴۵، ۲۴۴، ۲۳۸، ۲۳۷
۹۲، ۸۶، ۶۸، ۶۷، ۶۵، ۱۱	امریکا:	«الف»	
۱۰۲	اندلس:	اتریش:	۸۷، ۸۶
۶۷، ۶۶، ۵۷، ۲۷، ۱۱	انگلستان:	اجمیر:	۱۰۸

۲۵۸، ۲۵۶	بصره:	۲۸۶، ۹۲، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۲	
۲۵۵	بعقوبه:	۵۷، ۸۴	انطاکیه:
۹۵	بعلبلک:	۲۹۴، ۲۷۵، ۱۰۷	اندونزی:
۹۶، ۹۵، ۹۴، ۴۲، ۲۷	بغداد:	۱۳۴	اورفه:
۱۹۵، ۱۵۵، ۱۵۰، ۱۴۸، ۹۷		۱۵۹	اوزبکیه:
۲۳۷، ۲۳۱، ۲۲۱، ۲۱۵، ۲۰۲		۱۹۰	اولوس:
۲۴۸، ۲۴۴، ۲۴۳، ۲۴۲، ۲۳۹		۱۱۰	اوجین:
۲۵۸، ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۵۰، ۲۴۹		۱۰۹	اوج:
۲۹۹		۲۴	اهواز:
۳۶	بلخ:	۷۶	ایتالیا:
۲۵	بم:	۴۵، ۳۹، ۱۷، ۱۳، ۱۲	ایران:
۶۶	بلوچستان:	۶۰، ۵۶، ۵۴، ۴۸، ۴۶	
۱۰۸	بنارس:	۱۷۹، ۱۰۱، ۹۰، ۷۳، ۶۷	
۱۳۷، ۱۱۱، ۱۱۰، ۱۰۸	بنگال:	۲۳۰، ۲۲۱، ۲۰۲، ۱۹۰	
۱۰۸	بیانه:	۲۹۴، ۲۴۹، ۲۴۵، ۲۳۸	
۱۳۴، ۴۰، ۳۷	بیت المقدس:		
۱۳۷، ۱۳۶			«ب»
۲۶۰	بریتانیا:	۱۰۱	بابل:
۱۰۱، ۸۷	بیزانس:	۷۲	بالاپور:
۱۱۰	بتلیس:	۱۴۴، ۱۴۳، ۱۴۰، ۱۳۷	بحریه:
۱۳۷، ۱۳۵	بین النهرین:	۱۶۴	
۲۴۵، ۲۴۳		۲۷۹، ۲۷۸	باتا:
۱۱۰	بیهار:	۱۰۹	بادون:
		۲۰۹	برلین:

۲۵	ترکی خاتین:		
۵۹، ۵۴، ۱۳، ۷	ترکیه:		«پ»
۹۱	تفلیس:	۱۰۸	پاتان:
۲۰۹	تهران:	۲۵	پاریز:
		۲۷۷	پاسه:
	«ج»	۸۸، ۸۵	پرتقال:
۱۲۷	جاتوان:	۱۲۲	پرن:
۲۵۴	جائیلینی:	۱۲۴	پرنده:
۲۸۱	جاوه:	۸۷	پروس:
۱۵۰، ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۳۶	جبل:	۱۱۳، ۱۰۹، ۲۴	پنجاب:
۱۵۹، ۱۵۷، ۱۵۶			
۱۲۹	جمنه		«ت»
	«چ»	۱۰۹	تارائین:
۶۵	چاد:	۹۲	تاماتا:
۶۳	چکوسلواکی:	۱۳۸	تاناح:
۲۳۶، ۱۰۲، ۹۲، ۵۷، ۳۶	چین:	۱۲۷، ۱۲۴	تبرهند:
۲۳۷		۲۲۴، ۲۰۹، ۲۰۲، ۱۹۳	تبریز:
۶۵	چی چن:	۲۴۴، ۲۴۱، ۲۳۹، ۲۳۸، ۲۲۵	
	«ح»	۲۵۴، ۲۴۹	
۸۳، ۱۶	حبشه (اتیوپی):	۲۲۵، ۱۸۵	تبریز (چرنداب):
۱۳۴	حران:	۲۲۶	
۱۴۰، ۱۳۹، ۱۳۴	حصن کیف:	۸۴	تدمر (بالمیر):
		۲۴۸، ۳۶	ترکستان:
		۶۶	ترکمن صحرا:

«د»		۱۴۲، ۱۴۱	
۲۶۲	دار:	۱۳۸، ۱۳۷، ۱۰۳	حلب:
۱۲۱	دامریلاه:	۱۵۸، ۱۴۸	
۲۸۷	دامپیر:	۱۰۴، ۱۰۳	حما:
۱۱	داونینگ استریت:	۱۰۴	حمص:
۸۸، ۸۶، ۸۵، ۸۲	دانمارک:	۲۵۷	حویزه:
۷۲	دکن:		
۵۴، ۴۲	دمشق:	«خ»	
۱۴۷، ۱۴۶، ۱۴۰، ۱۳۸	دمیاط:	۲۵	خاتون آباد:
۲۴۲، ۱۸۱، ۱۳۵	دیاربکر:	۲۵	خان خاتون:
۲۴۹، ۲۴۵، ۲۴۳			خان نشین قاسم (جنوب شرقی)
۲۷۸، ۲۷۷	دیاح:	۲۶۹، ۲۶۸، ۲۶۷، ۲۶۶	مسکور:
۲۳۲	دیلاز:	۲۹۹، ۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۱	
۱۲۱	دیوال:	۶۰	خاورمیانه:
۱۱۵، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۷	دهلی:	۲۵	خبیص:
۱۲۴، ۱۲۲، ۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۶		۷۴، ۷۳، ۵۰، ۳۲	خراسان:
۱۸۰، ۱۳۱، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵		۲۴۳، ۱۹۳، ۱۸۵، ۱۸۱	
۲۳۳، ۱۸۱		۲۳۳، ۲۳۱	خرم آباد:
		۲۱۳	خلیج فارس:
		۲۴۳، ۲۴۲، ۶۶، ۲۴	خوزستان:
«ر»		۲۵۶	
۱۳۸	راشمون:	۲۳۷	خوی:
۱۲۲، ۱۱۰، ۱۰۸	راتناپور:		
۶۵، ۴۹، ۴۸، ۴۶، ۱۱	روسیه:		
۲۱۹، ۸۸، ۸۶، ۸۵، ۷۶			

۱۹۳، ۱۹۲	سرجان:	۲۷۳، ۲۷۱، ۲۶۹، ۲۶۸، ۲۲۰	
۲۸۶	سیاق:	۲۹۴	
۲۷۹	سیام:	۲۴۲، ۱۹۲، ۸۵، ۸۴	روم:
۸۷	سیلزی:	۱۳۵	رُها:
۲۶۰، ۱۰۵	سیلان:		
۸۵	سیسیل (نابل):	«ز»	
۱۹۴، ۱۸۰، ۱۷۴، ۶۶	سیستان:	۱۸۵	زمستان (بردع):
۱۸۳	سیاه کوه (قرباغ):	۱۶۲	زوویلند:
«ش»		«س»	
۱۰۰، ۹۵، ۹۴، ۳۵، ۲۴	شام:	۹۲	سایگون:
۱۴۶، ۱۴۱، ۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵		۸۳، ۲۵، ۲۳، ۲۱، ۱۷، ۱۵	سبا:
۱۴۹، ۱۴۸		۱۰۹	سرهند:
۲۱۸، ۲۰۳، ۱۹۷، ۳۲	شبانکاره:	۲۴۲، ۲۳۸	سلطانیه:
۲۵۷، ۲۵۵، ۲۵۳، ۲۵۲	شوشتر:	۲۵۰	سمرقند:
۲۵	شهر بابک:	۱۳۵	سنجار:
۲۵	شیب - تل:	۱۰۹	سوتلج:
۲۱۳، ۶۶، ۶۳، ۴۵	شیراز:	۱۳۶، ۱۳۵، ۱۳۴، ۹۸	سوریه:
۲۲۰، ۲۱۸، ۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۴		۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱، ۱۴۹، ۱۳۷	
۲۲۵، ۲۲۲		۲۳۸، ۲۳۷، ۱۶۴، ۱۶۰	
«ط»		۲۸۶، ۲۷۹، ۲۷۵	سوماترا:
۲۹۷	طرابوزان:	۲۵۰	سیواس:
۸۴	طرابلس:	۲۶۸، ۸۸، ۸۶، ۸۵	سوئد:
		۲۵	سیرج:

۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۵، ۱۴۹

۱۵۳، ۱۶۳، ۲۸۰

قبرس: ۸۴

قیجاق: ۲۴۸

قدس: ۱۵۳

قزاقستان: ۵۷

قزوین: ۲۴۲

قرامطه: ۱۱۶

قفقاز: ۴۹، ۲۳۷

قندهار: ۳۶

«ع»

عباسه: ۱۵۲

عبادان: ۲۴

عراق: ۳۶، ۲۱۳، ۲۴۲، ۲۴۸

۲۹۴، ۲۴۹

عکا: ۱۴۷، ۱۵۲

«غ»

غزنه: ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۵۳

غور: ۱۰۷

«ک»

کازرون: ۲۱۸

کابانگ: ۲۷۸

کالینجر: ۱۰۸

کانادا: ۵۷

کاستیل: ۸۷

کردستان: ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۹

کیرک: ۱۳۶، ۱۳۹، ۱۵۲

کرکوک: ۱۴۹

کرمان: ۲۵، ۲۸، ۳۰، ۳۳، ۳۷

۴۲، ۴۳، ۴۹، ۵۲، ۵۹، ۶۰، ۶۲

۶۳، ۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷

۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۸

«ف»

فارس: ۳۲، ۱۹۴، ۲۱۱، ۲۱۳

۲۱۹، ۲۲۰، ۲۲۱، ۲۲۵، ۲۲۷

۲۴۵، ۲۲۸

فرانسه: ۱۷، ۲۷، ۷۷، ۹۲، ۹۳

۱۰۲، ۱۳۸، ۱۴۱، ۱۴۷، ۱۵۲

فرمیتن: ۲۶

فیلیپین: ۶۸

«ق»

قاراج: ۲۸۶

قادیسیه: ۴۱

قاهره: ۱۱، ۴۲، ۱۳۵، ۱۳۶

لوکز امبورگ:	۸۲	۲۰۳، ۲۰۶، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۲۶
لیتوانی:	۲۶۸	۲۳۳، ۲۳۷
لیقوان:	۸۷	کوشک زر: ۲۰۴
		کشمیر: ۱۲، ۴۲
«م»		لکنوات: ۱۲۱
مأرب:	۲۲، ۲۱، ۱۶	کهو کهران: ۱۲۷
ماندوار:	۱۱۰	کهلویه: ۲۳۰
ماداگاسکار:	۹۹۳، ۲	
مازندران:	۲۴۵	«گ»
مالاکا:	۲۸۶، ۲۸۳، ۲۷۹	گایناهل: ۱۲۷
مالدیو:	۲۹۹، ۲۹۴، ۲۶۵، ۲۶۰	گرجستان: ۲۴۵
مالنریا:	۹۲	گجرات: ۴۲
مالوا:	۱۱۰، ۴۲	گنگ: ۲۴
مدینه:	۴۲، ۱۵	گویور: ۱۱۴، ۱۱۲، ۱۱۰، ۱۰۸
مراغه:	۲۳۸، ۲۳۷	گوندا: ۲۸۶
مرو:	۳۶	گیلوگهری: ۱۱۴
مسکو:	۲۹۹، ۲۷۰، ۲۶۶، ۵۷	
مشیز:	۲۰۳	«ل»
مشکین یا مسکین:	۲۰۵	لاهور: ۱۲۱، ۱۱۴، ۱۱۳، ۱۰۹
مشهد:	۷۴، ۷۳	۱۲۴
مصر:	۹۴، ۸۶، ۸۴، ۸۳، ۱۱	لریزرگ (هزار اسپان) یا فضلویه:
	۱۳۹، ۱۳۷، ۱۳۳، ۱۰۴، ۱۰۲	۲۳۴، ۲۳۰
	۱۶۰، ۱۵۸، ۱۵۵، ۱۴۷، ۱۴۵	لرستان: ۲۳۴، ۲۳۰
	۲۴۰، ۲۳۸، ۲۳۷، ۱۶۶، ۱۶۳	لر کوچک: ۲۳۴، ۲۳۰

۱۶۵	ویسبادن آلمان:	۲۹۴، ۲۵۲، ۲۵۰	
۲۹۹، ۲۵۷، ۲۵۵	واسط:	۲۳۷، ۱۷۴	مغولستان:
		۱۳۵، ۱۵	مکه:
	«ه»	۲۶۴	ملیکوت (مالیجوت):
۸۵	هابسبورگ:	۲۷۸	منانگ:
۵۴	هالیکارناس:	۱۳۸، ۱۴۱	منصوریه:
۹۲	هاوایی:	۲۴۹، ۱۵۷، ۱۵۶، ۱۳۵	موصل:
۶۵	هرزه گوین:	۱۰۹	مولتان:
۲۷۵، ۸۹، ۸۲	هلند:		
۱۱۲، ۱۱۰، ۷۰، ۵۷، ۴۲	هند:		«ن»
۲۹۹، ۲۹۵، ۲۹۴		۱۳۶	نابلس:
۱۰۹	هندوکش:	۸۷	ناپل:
۱۰۷، ۱۰۲، ۸۶، ۶۹	هندوستان:	۱۲۱	ناکاوآن:
۲۷۶، ۲۶۰، ۱۹۸، ۱۲۸، ۱۰۸		۲۵	نامی خاتونی:
۲۹۴، ۲۸۲، ۲۸۱		۲۲	نجران:
		۸۸، ۸۶، ۸۵	نروژ:
	«ی»	۱۳۵	نصیین:
۲۱۴، ۲۰۳، ۱۹۷، ۳۲	یزد:	۱۰۲	نور محل:
۲۲۰، ۲۱۸		۱۱	نیکاراگوئه:
۷۹، ۳۵، ۲۴، ۲۲، ۱۶	یمن:	۳۰	نیویورک:
۱۵۱، ۱۴۸، ۱۳۶			
۱۹۶	ینی قاپو:		«و»
۵۴، ۱۲	یونان:	۷۶	واشنگتن:
		۹۲	ویتنام:

فہرست اشخاص

۲۷۰	آلکسی
۸۸	آن
۸۸، ۸۲	آنا
۱۱	آنک شان سوتی
۸۳	آتونیوس
۱۵۰، ۱۴۷، ۱۱۰، ۱۰۷	آیبیک ۱۰۷
۱۶۶، ۱۶۳، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱	
۱۵۳	آیبیک شمس الدین لولز
۱۵۷	آیتکین
 «الف» 	
۲۷۸، ۱۰۰	ابراهیم
۷۰، ۶۹	ابراهیم نظام شاه
۲۱۶، ۲۱۲، ۶۰	ایش خاتون
۲۹۸، ۲۲۹، ۲۱۸، ۲۱۷	
۱۲۸، ۱۱۵، ۹۴	ابن بطوطه
۲۷۶، ۲۶۳، ۲۶۱	
۱۵۹	ابن تغریبدری
۱۰۰، ۹۸	ابن جمعه
۱۶۲	ابن حنا
۹۶	ابن سمعانی
۱۶۳	ابن العماد
 «آ» 	
آباقا	۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۱، ۱۷۹
- آباقا احمد تکودار	۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۱، ۲۲۲
آباقانگیانو	۲۳۱، ۲۴۷
آباقای مغول	۱۸۰، ۱۸۲
آیش خاتون	۲۳۷
آتالیا (عتلیه)	۲۲۱
آرام شاه	۱۹۱
آپارخان	۱۰۵، ۱۹۱
آخریا	۸۹
آذر میدخت	۱۰۸، ۱۰۹، ۱۳۲
آرتمیس	۲۳۹، ۲۴۱
آق بانو	۸۳
آقا محمد خان قاجار	۹۰
آق سنقر	۵۴
آق بوقا	۴۸
آق محمد	۴۸، ۴۶، ۴۵
آلا گوز خانم	۴۹
	۲۲۹
	۲۵۹
	۲۷۰
	۴۵

۸۴	اذینه (ادونات)	۱۶۱، ۱۶۰	ابن مرزوق
۸۷	أرجا	۹۴	ابن ناصر احمد
۲۴۷	ارپا = ساتی بیگ	۲۶۱	ابو برکات
۹۰، ۴۰	اردشیر	۲۱۳، ۱۶۶، ۹۸، ۴۱	ابوبکر
۴۰	اردشیر بن شیروی	۲۳۵، ۲۲۹	
۱۷۹	اردوی جغتای	۹۶	ابوبکر احمد بن علی
۲۶۸، ۲۶۶، ۲۴۹	اردوی زرین	۹۶	ابوجریطبری
۲۴۵، ۲۳۹	اردوی طلائی	۱۴	ابوجهل
۱۹۳، ۱۹۰، ۱۸۵	ارغون خان	۲۴۹، ۲۴۷، ۲۴۰، ۲۳۹	ابوسعید
۲۹۸، ۲۴۷، ۲۳۷، ۲۳۵، ۲۲۴		۱۱۰	ابوسعید بهادر
۲۴۷، ۲۳۹	اریق بوقا	۲۳۳	ابوسعید خان بهادر
۲۶۹	استقان	۹۹	ابوالعباس عبدالله
۲۸۶	اسکندر ثانی	۳۶، ۲۳، ۲۰، ۱۸، ۱۶	ابوالفتوح
۲۹۱، ۲۸۶	اسکندر دوم	۷۳	ابوالفضل علامی
۲۸۵	اسکندر مُدا یا موگوتا عالم	۱۸۳	ابوالمظفر سیور غامیش
۲۹۱، ۲۸۶		۲۲۳	اتابک
۱۶۶، ۱۳۶	اسماعیل	۲۲۰	اتابک ابش خاتون
۲۹۸	اسماء سلطان	۲۱۳	اتابک سعد اول
۲۱۷، ۲۱۴، ۱۹۳، ۱۷۸	اشپولر	۱۰۴	اُمیش گرای
۱۱۸	اغیتیم	۲۵۲، ۱۹۰، ۱۶۶	احمد
۱۳	افراسیاب	۲۴۷، ۲۲۳، ۱۸۲	احمد تکودار
۲۲	افعی	۲۶۱	احمد شنورازه
۲۴۲	اکرانجین	۲۰۹	احمد علی خان وزیری
۱۰۱، ۷۴، ۷۰	اکبر شاه	۸۳	اخآب

۱۱۸	امیر شاعر	۱۷۴	اُکتای
۲۵۱	امیر شیخ حسن	۲۴۷، ۲۴۳	الافرانگ
۱۹۲	امیر طغان	۲۳۸	التون اردو (اردوی طلایی)
۲۳۵	امیر علی	۲۴۰	الجایتو
۱۴۱	امیر فخر الدین	۸۸، ۶۶، ۴۸	الیزابت
۱۴۰	امیر فخر الدین شیخی	۸۵	الیزابت اول
	امیر فخر الدین یونس ابن شیخ	۸۸	الیزابت دوم
۱۴۰	الشیوخ تواشی	۸۲	إما
۲۵۹	امیر قاسم	۱۱۸	امام ناصری
۱۸۸	امیر قراخای	۵۹	امامی خویی
۱۰۷	امیر قطب الدین آیبک	۱۴۴	اُم الخیل شجر الدر
۲۳۵	امیر محمد	۹۴	ام عبد الله
۲۴۳	امیر نوروز	۲۱۸	امیر آلتاجو
۹۹	امین	۲۴۲	امیر ارتنا
۲۴۵	انوشیروان عادل	۲۲۳	امیر بوقا
۲۶۹	اوپریجینا	۲۲۴	امیر بوقا چینگسانگ
۲۶۹	اوراز محمد	۱۸۲	امیر تولاق
۲۹۷	اورخان بیگ	۱۶۰،	امیر جمال الدین آیدوغدو
۲۹۷	اوزون حسن	۱۶۲	
۲۱۷	اوغل بیگ	۱۲۵	امیر جمال الدین یاقوت حبشی
۹۱	اورغانا (اورگینا خاتون)	۲۲۶، ۲۳۹، ۲۴۰	امیر چوپان
۲۴۷	اوغوز	۲۴۷، ۲۴۱	
۹۱	اوغلغایمیش خاتون	۲۱۳	امیر حاجی طغرل
۸۳	اوکتاویانوس	۱۷۷	امیر حاجی لشکر

«ب»	اوکتای ۹۰، ۱۸۰، ۲۱۳، ۲۴۷
باباخان (فتح‌لعی‌شاه بعد) ۴۶	اوکتای قاآن ۳۱
بارتولد ۱۷۸	اولجایتو ۲۰۵، ۲۴۱، ۲۹۹
باستانی پاریزی ۸۱، ۶۷	اولجای خاتون ۲۲۴
بالابان ۱۳۱، ۱۳۲	اولیالانگ و یا اورانگ کایبوس
بایدو ۳۲، ۱۹۵، ۱۹۸، ۲۰۲	۲۸۲
۲۰۳، ۲۰۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۷	اونجانگتانا و یا جانتانادبیتانگ
بایدوخان ۲۰۵، ۲۱۱	۲۸۱
بایزید ۲۴۹	اویس ۲۵۱، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۵۸
بخشایش نامی ۲۵۴	اویس اول ۲۵۹
بحریه اوچوک ۴۲، ۶۳	اویس دوم ۲۵۹
براق حاجب ۵۱، ۵۲، ۱۷۳	ایرن ۸۷
۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹	ایزابیل اول ۸۶، ۸۷
۲۲۱، ۲۱۹	ایزابیل دوم ۸۷
برقوق سلطان ۲۵۰	ایسن ۱۹۶
برلس‌کونی ۷۶	ایکن جلایر ۲۵۹
برناردشاو ۸۳	ایکانی حسن کوچک ۲۴۰
برهان نظام‌شاه ۶۹	ایلاق خاتون ۱۹۳
بدرالدین ۲۹۲	ایلتتمش ۱۰۸، ۱۱۵، ۱۲۵
بدرالدین سنقر روحی ۱۲۶	ایملدامارکوس ۶۸
بدرالدین عینی ۱۰۳	اینجه سینی ۲۸۰، ۲۸۱
بدرالدین لولؤ ۱۵۶، ۱۵۸	ایندیراگانندی ۱۰
بدرالدین مسعود ۲۳۲	ایوان چهارم (مخوف) ۲۶۹
بدرالعالم شریف هاشم	

۵۸	بی بی ماهجان بجاچی	۲۹۱	جمال الدین
۵۸	بی بی مریم بختیاری	۹۶	بسیه
۵۸	بی بی ملکی قشقای	۱۰۱	بغداد خاتون
۲۲۰	بوقاتیمور	۳۳، ۲۶، ۲۱، ۱۹، ۱۵	بلقیس
۹۷	بیضاوی	۸۹، ۸۳، ۶۹، ۳۴	
۷۶	بیل کلیتون	۲۳۱، ۲۳۰	بنی خورشید
۴۱، ۱۴، ۱۲، ۱۰	بیهمی	۱۶۲	بهاء الدین علی ابن محمد
۱۲	بی نظیر بوتو	۶۳، ۵۵	بهاریه اوچوک
	«پ»	۱۳۲، ۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۷	بهرامشاه
۱۹۰	پادشاه ترکان	۹۰	بهمن بن اسفندیار
۴۳، ۲۷، ۲۶، ۲۵	پادشاه خاتون	۲۲۶	بورالقی
۱۸۰، ۱۷۶، ۱۰۵، ۵۰		۴۰، ۳۹، ۳۸، ۹	بوران دخت
۱۸۸، ۱۸۷، ۱۸۴، ۱۸۲		۹۰، ۴۱	
۲۰۵، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۱		۲۷	بورکه
۲۲۷، ۲۲۶، ۲۱۲، ۱۱		۲۲۹	بوزابه
۲۹۸، ۲۹۶، ۲۳۷		۴۲	بوسورث
۲۷۸	پاسه	۲۴۱	بوقا
۲۸۴	پدیرشاه	۱۹۱، ۱۹۰	بوقاچنگسانگ
۷	پروفسور بحریه اوچوک	۱۴۳	بیرس آبیگ
۷	پروفسور جوشگون اوچوک	۲۳۷	بیرس اول
۲۹۱	پرگار العالم شریف لامتونی	۱۶۶	بیرس دوم
۹۷، ۹۰	پرویز	۱۹۰، ۱۸۵، ۱۸۴	بی بی ترکان
۱۲	پریکلس	۲۱۹، ۱۹۱	
		۵۸	بی بی فاطمه لری

- | | |
|--------------------------------|----------------------------|
| جہانگیر ۱۰۲، ۲۳۵ | جلال الدین آرقان ۲۲۴ |
| جہان تیمور عزالدین ۲۴۰ | جلال الدین خوارزمشاه ۵۲ |
| ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۷ | ۱۷۳، ۱۰۹ |
| جہان نورالدین محمد جہانگیر ۷۴ | جلال الدین سیور غاتمیش ۱۸۱ |
| | ۱۹۱، ۱۹۳، ۲۱۹، ۲۲۶ |
| «ج» | جلال الدین عمر ۲۶۲ |
| چاند بی بی ۶۹، ۷۴ | جلال الدین محمد ۵۲ |
| چاند سلطانہ ۷۰، ۷۲ | جلال الدین یاقوت حبشی ۱۲۲ |
| چرچیل ۱۹ | ۱۲۶ |
| چنگیز خان مغول ۹۰، ۱۰۹، ۱۱۰ | جلالی ۲۰۴ |
| ۱۷۳، ۱۷۴، ۲۳۶، ۲۴۷ | جمال الدین خضر ۲۳۲ |
| چیتہ خان ۷۲ | جمال الدین خطیب ۲۶۲ |
| چیغان ۲۰۳ | جمال الدین محسنی ۱۴۰ |
| | جمال الدین یغمر ۱۴۱ |
| «ح» | جمال العالم بدر المنیر ۲۹۲ |
| حاجی ۱۶۶ | جیمز اول ۲۸۶ |
| حامیتبور (جیتیمور) ۲۱۱ | جتمور تاینگو ۱۷۴ |
| حجاج سلطان ۱۷۸، ۱۷۹، ۱۸۲ | جوجی ۲۴۷ |
| ۱۸۸، ۲۰۵، ۲۱۱ | جوجی کاسار ۲۴۱، ۲۴۰ |
| حاجی طغای ۲۳۹ | جوجین خاتون ۲۲۰ |
| الحاکم ۱۰۲ | جوہر العالم امین الدین ۲۹۲ |
| حبشی خان خواجہ سرا ۷۳ | جوہر العالم دوم ۲۹۲ |
| حسام الدین بن ابی علی ۱۴۰، ۱۴۱ | جوہور ۲۸۳ |
| حسام السلطنہ ۵۹ | جہانشاہ ۷۰ |

۱۷۴	حمیتبور	۱۶۶، ۲۴	حسن
		۲۵۹، ۲۴۳، ۲۴۰	حسن بزرگ
	«خ»	۲۴۰	حسن جلایر
۵۸	خاتون بخارا	۱۸۸	حسن شاه
۱۹۱	خاقان	۱۸۶	حجاج سلیمان
۲۱۱، ۱۷۸، ۱۷۴	خان ترکان	۲۴۴، ۲۴۳	حسن کوچک
۷۴، ۷۳، ۷۱، ۷۰	خان خانان	۲۵۹	حسین اول
۱۸۴	خان خوشایند قوتی خاتون	۲۵۱	حسین ابن اویس
۲۷۰	خان نشین قاسم		حسین بن علاء الدوله سلطان احمد
۲۴۷	خدا بنده الجایتو	۲۵۸	
۲۶۲، ۲۶۱، ۱۴	خدیجه	۲۵۹	حسین دوم
۹۶	خدیجه الشهبانیه	۲۵۹	حسین گورخان
۱۰۱	خرّم	۸۹	حضرت رسول (ص)
۲۲۷، ۶۰	خسرو	۸۳، ۳۴	حضرت سلیمان
۴۴، ۴۰، ۳۸	خسرو پرویز	۹۹	حضرت علی (ع)
۹۷، ۹۰	خسرو دوم	۹۸، ۹۵	حضرت محمد (ص)
۵۴	خشایار شاه	۲۹۴	
۲۳۵	خَضِر	۳۹	حضرت مسیح
۱۶۶، ۱۴۵، ۱۴۰، ۱۳۹	خلیل	۱۰۲	حکم دوم
۲۳۵		۲۱۶، ۱۹۸	حمد الله قزوینی
۱۷۴، ۱۶۴، ۱۵۳، ۱۵۱	خلیفه	۲۳۴	
۲۹۸، ۲۹۵، ۲۹۴، ۲۳۱، ۱۷۵		۹۶	حمدونه
۱۵۲، ۱۴۸	خلیفه المستعصم بالله	۹۶	حمده بنت واثق
۱۷۴	خلیفه الناصر	۱۳۶	حمص

۲۹۹	دولت خاتون	خلیل ادهم ۲۵۶، ۲۵۲، ۲۵۱
۱۳	دوان مردی	خوجا و ناگو ۹۱
۱۰۳	دوامبر	خواجه سعدالدین افندی ۱۰۴
۱۰۵	دوندو خاتون	خواجه ظهیرالدین ۱۹۷
	دوندو (تندو یا تاندو) خاتون	خواجه ظهیرالدین مستوفی ۱۹۰
۲۹۹، ۲۵۸، ۲۵۰، ۲۴۸		خواجه ظهیرالدین یمین الملک
۲۵۹، ۲۵۱	دوندو سلطان	۱۸۴
۲۴۷، ۲۴۱	دولاندی خاتون	خواجه ناصرالدین یوسف ۱۹۷
۲۳۵، ۲۳۲، ۲۳۰	دولت خاتون	خواجه نظام الدین ۲۲۳
۱۲۹	دهلوی	خواجه نظام الملک ۱۱۱
۸۶	دیسرایلی	خواجه مهذب ۱۲۱
۱۹۵	دیلی دای بهادر	خواجه جق ۲۱۱
۲۶۹	دیمرتی دوم	خوارزمشاه ۱۳۴
	«د»	خورشید ۲۳۵
۹۳	رابورا	خوش نما خانم ۴۵
۹۳	راسوهرینا	خیام پور ۲۰۹
۲۷۸، ۲۷۷	راجه ابراهیم	خیرالدین محمد ۲۸۰
۱۰۷	راجه پریتوی	
۲۷۸، ۲۷۷	راجه لّلاّی	«د»
۹۲	رادامای اول	دارالسعاده ۱۰۴
۹۳	رادامای دوم	دانیال ۲۶۷
۸۳	راسین	داود ۱۳۷، ۵۱، ۳۷، ۱۷
		دایفا خاتون ۱۴۹، ۱۰۳
		دلشاد خاتون ۲۵۱، ۲۴۹، ۲۳۹

۸۴	زباء (زنوبیا، زینب)	۹۳	راماما
۲۱۷	زرکوب شیرازی	۹۳	راناوال دوم
۲۷۲	زرنوف	۹۳	راناوال سوم
۲۷۵	زکیه‌الدین عنایت شاه	۲۳۵، ۴۱	رستم
۲۸۸		۲۳۵	رستم دوم
۲۶۹	زمشجینا	۲۳۵	رستم سوم
۲۰۲	زنجانی	۲۱۴، ۲۱۹، ۲۲۰	رشیدالدین
۸۹	زنوبیا	۲۳۹، ۲۲۰	
۹۶	زیاد	۲۳۸	رشیدالدین فضل‌الله
۸۹	زیبا	۱۱۳، ۱۱۱، ۱۰۷	رضیه‌خاتون
۵۸	زیباقره‌ای	۲۳۳، ۱۱۶، ۱۱۵	
۹۵	زین‌الدار	۲۹۸، ۲۹۵	رضیه‌سلطان
۲۹۱	زین‌العابدین	۲۷، ۱۱۳، ۱۱۶	رکن‌الدین
۲۷۵	زینت‌الدین کمالات شاه	۲۱۱، ۱۷۵	
۲۸۹، ۲۸۸		۱۷۴	رکن‌الدین خواجه جوق
۹۵	زینب‌بنت عمر	۲۴۱	رکن‌الدین شیخ‌رشیدی
۸۷	زئو	۱۱۳	رکن‌الدین فیروزشاه
		۲۶۲	رهندی کاباد یکیلاجه
	«ژ»	۱۳۱	ریحان
۹۲	ژاندارک		
۴۹	ژنرال پاسکوویچ	«ز»	
۸۷	ژوانا	۴۲، ۲۵۱، ۲۵۲، ۲۵۶	زامباور
۸۷	ژوانای اول	۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۴	
۸۷	ژوانای دوم	۲۵۱	زاهد

سلطان احمد جلایری ۲۴۹، ۲۵۰	ژوستینیانوس ۱۰۱
سلطان احمد اویس ۲۵۲، ۲۵۵	ژولیان ۸۲، ۸۹
سلطان اورخان ۲۹۷	
سلطان اولجایتو ۲۳۲	«س»
سلطان ایلتمش ۱۲۲، ۱۳۱	ساتلمش ۲۲۶
سلطان ایلدرم بایزید ۲۵۰	ساتی بیگ ۲۲۶، ۲۳۶، ۲۴۰
سلطان بیونگ ۲۹۱	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۹۹
سلطان پدیر ۲۸۴، ۲۸۵، ۲۷۷	ساتیقان ۲۶۷
۲۷۸	ساراخاتون ۲۹۷
سلطان جلال الدین ۱۸۵	سالوته ۸۲
سلطان جلال الدین ابوالمظفر	سبأ بن یثحب ۲۲
خلجی ۱۸۱	سجاح ۸۹
سلطان جلال الدین بن صلاح الدین	سراسقف ریازان ۲۷۱
۲۶۲	سعد اول ۲۲۹
سلطان جلال الدین سیور غاتمیش	سعد دوم ۲۱۳، ۲۱۸، ۲۱۹
۱۹۰	۲۲۹
سلطان حجاج ۱۷۹	سعد وقاص ۳۹
سلطان حسین ۲۵۲، ۲۸۲	سعدی ۵۰، ۵۱، ۶۰، ۶۱
سلطان حسین بن اویس جلایری ۵۳	سعدی شیرازی ۲۲۷
سلطان خدیجه ۲۶۰، ۲۶۳، ۲۶۵	سلامیش ۱۶۶
سلطان رضیه ۱۰۷، ۱۱۹، ۱۲۱	سلجوق شاه ۲۱۶، ۲۱۹، ۲۲۹
۱۴۵، ۱۳۲	سلطان آرو ۲۷۸
سلطان سری العالم ۲۹۱	سلطان ابوسعیدخان ۲۵۱
سلطان العادل ۱۰۳	سلطان احمد تکودار ۱۸۲، ۱۸۴

سلطان علاء الدین رعایت شاه ۲۸۲	سلیمان بن داود ۱۵
سلطان غیاث الدین ۵۲	سماقا ۲۶۷
سلطان غیاث الدین سلجوقی	سمرقندی ۲۵۷، ۲۵۶
۱۳۵	سمن بیک پولات ۲۶۹
سلطان فاطمه بیگه ۲۶۶	سمیرامیس ۸۶، ۱۰۱
سلطان فاطمه رایین ۲۶۰	سنبل باجی ۴۵
سلطان محمد خدا بنده (الجایتو)	سنجر الجواهری ۱۶۲، ۱۵۹
۲۳۸	ستقر ۲۲۹
سلطان محمد خوارزمشاه ۵۰	سنقرین مودود ۲۱۳
سلطان محمد فاتح ۲۹۷	سن لوئی ۱۴۷، ۱۳۸
سلطان محمود ۲۵۶	سنی گری ۲۳۹
سلطان مراد سوم ۲۹۷	سوسه ۲۴۷
سلطان مریم ۲۶۰	سوغونجاق نویان ۲۲۱، ۱۸۴
السلطان المعظم ۱۱۰	سومیل ۹۷
سلطان مورا-مدا ۲۹۱	سویچ ترکان ۱۷۴، ۱۷۳
سلغم ۲۲۹، ۲۲۰، ۲۱۹، ۲۱۵	سویوق شاه ۱۹۰، ۱۸۴
سلغر شاه ۲۱۵	سهیل حبشی ۷۲
سلغور یا سلغر ۲۱۳، ۲۱۲	سیاه حبشی ۷۵
سلمان ساوجی ۲۵۱	سید بن حارث جعفر بن ابیطالب ۹۹
سلیمان ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۳۴، ۳۶، ۳۷، ۴۴، ۵۱، ۶۹	سید العلماء ۹۵
۲۴۷، ۲۴۵، ۲۴۴	سید الفقها ۹۵
سلیمان شاه ۲۹۲	سید آق محمد ۲۷۰
سلیمان = ساتی بیگ ۲۴۷	سید احمد ۲۳۵
	سید برهان ۲۷۰، ۲۷۱، ۲۷۳

شاهزاده جاپا	۲۸۲	سیدی تیمور راجه	۲۷۹
شاهزاده محمد ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۵۴		سید علی	۲۲۴
شاهزاده مراد	۷۱	سید عماد الدین	۲۲۴
شاهزاده دانیال	۷۳	سید عماد الدین ابویعلی	۲۲۳
شاه عالم ۲۷، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۳		سید قریشی	۷۵
	۲۱۱، ۲۰۴	سید القضاة	۹۵
شاه علی	۲۶۸	سیده الملوک	۱۰۳، ۱۰۲
شاه محمد قراقویونلو	۲۵۸، ۲۵۵	سید نصیر	۱۶۳
شاه محمود	۲۵۵	سیف الدین ابراهیم مرزوق	۱۵۸
شاه ملک عاصی	۱۸۲	سیف الدین ارغون	۹۴
شاه منصور	۲۸۳	سیف الدین قطوز	۱۵۵، ۱۵۴
شاهوردی	۲۳۵	سینگ قآن	۲۴۷
شاه ولد = دوند و خاتون	۲۵۹	سیورغان شیخ حسن کوچک	
شاه ولد ۲۵۰، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۶			۲۴۴، ۲۴۲، ۲۴۱
	۲۵۷	سیور غتمش	۲۷
شیب	۹۷	سیور غاتمیش	۱۸۵، ۱۸۲، ۱۷۶
شجاع الدین محمود دوم	۲۳۳		۱۹۸، ۱۹۴، ۱۹۲، ۱۹۰
	۲۳۵، ۲۳۴		۲۹۸، ۲۹۶، ۲۱۱، ۲۰۵، ۲۰۳
شجر الدّر یا (شجرة الدر)	۱۳۳	سیوم بیگه خاتون	۱۰۴
	۱۳۹، ۱۴۳، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۰		
	۱۵۱، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۸، ۱۵۹	«ش»	
	۲۹۸، ۲۹۴، ۱۶۶	شاه ترکان	۱۱۵، ۱۱۳
شرف خان	۲۴۶	شاهرخ تیموری	۲۵۶
شرف الدین	۲۳۵	شاه خوارزم	۵۲

- | | | | |
|---------------|-----------------------------|---------------|------------------------------|
| ۷۰ | عبدالرحیم | ۱۹۴ | صفوة الدنيا والدين |
| ۲۵۱ | عبدالرزاق سمرقندی | | صفوة الدين پادشاه خاتون ۱۹۵، |
| ۲۶۴، ۱۳۹، ۱۵ | عبدالله | ۲۱۱، ۲۰۵، ۱۹۶ | |
| ۲۶۲ | عبدالله بن خادرامی | | صفية الدين تاج عالم شاه ۲۷۵، |
| ۹۹ | عبدالله بن رواحة [بن ثعلبه] | ۲۸۷، ۲۸۶ | |
| ۲۳، ۱۶ | عبدالله عباس | ۲۷۹، ۲۷۸، ۱۳۷ | صلاح الدين |
| ۹۵ | عبد الوهاب بن عمر بن كثير | ۱۳۸ | صلاح الدين بزرگ |
| ۲۵۲ | عزاوی | ۹۴ | صلاح الدين العادی |
| ۲۴۴ | عزت ملک | | |
| ۱۴۹، ۱۴۵، ۱۴۴ | عزالدين آييك | | «ط» |
| ۱۳۰ | عزالدين بالابان | ۲۲۲ | طاش منكو |
| ۲۳۳، ۲۳۲، ۲۳۱ | عزالدين حسين | ۲۴۲، ۲۴۱، ۲۴۰ | طغاتي مور |
| ۲۳۵ | عزالدين حسين اول | ۲۴۴، ۲۴۳ | |
| ۲۳۵، ۲۳۳ | عزالدين حسين دوم | ۲۲۹ | طغرل |
| ۲۳۵، ۲۳۴ | عزالدين حسين سوم | | |
| ۲۳۵ | عزالدين حسين چهارم | | «ظ» |
| ۱۶۱ | عزالدين حلبی | ۱۰۳ | الظاهر |
| ۲۳۱ | عزالدين گرشاسب، خليل | ۱۹۷ | ظاهر الملك فخر الدين |
| ۲۳۵، ۲۳۲ | عزالدين محمد | ۵۹ | ظل السلطان |
| ۱۰۳ | عزيز | ۱۲ | ضياء الحق |
| ۱۴۹ | عصمت الدين ام لخليل | ۲۳۵ | ضياء الدين بدر |
| ۲۱۴ | عضد الدين | | |
| ۲۲۵ | عضد الدين محمد | | «ع» |
| ۲۱۴ | عضد الدوله | ۹۵ | عایشه |

۲۹۱		۱۶۶	علی
۲۲۹	عمادالدین	۱۳۰	علی اکبر مشیر سلیمی
۵۴	عمادالدین زنگی		علی اوغلی ارسلان (الب ارسلان)
۲۳۵، ۹۸، ۱۴	عمر	۲۷۰	
۱۵۲	عمر بن عادل	۲۴۲	علی اوک رنج
۹۹	عمر بن عبدالعزیز	۹۹	علی بن موسی الرضا (ع)
۴۱	عمر خطاب رضی الله عنه	۲۳۹، ۲۳۸	علیشاه
۲۷۱، ۳۹	عیسی	۱۲۲	علی غوری
۹۹	عیسی بن موسی	۲۶۲	علی کلکی
		۲۹۱	علی مغایت شاه
	«غ»	۲۰۳	علی ملک
۲۶۷	غازی گرای	۲۱۴	علاء الدوله
۲۴۷، ۲۰۴، ۱۰۴	غازان	۲۸۱، ۲۵۰، ۲۱۸	علاء الدین
۲۰۵، ۲۰۳، ۳۲	غازان خان	۲۸۲	
۲۳۸، ۲۳۷		۲۹۲	علاء الدین احمد شاه
۱۰۳	غازیه خاتون	۲۹۲	علاء الدین جوهر العالم اول
۹۷	غزالی	۲۸۳،	علاء الدین رعایت شاه
۹۷	غزاله	۲۹۱، ۲۸۴	
۱۰۴	غضنفر آغا	۲۹۲	علاء الدین شاه جهان
۱۲۹	غوری	۲۷۹، ۲۷۸	علاء الدین قهار
۵۱، ۵۰	غیاث الدین	۲۹۱	علاء الدین القهار علی اول
۱۴۱	غیاث الدین تورانشاه	۲۹۲	علاء الدین محمد
۱۱۴	غیاث الدین محمد	۱۳۰	علاء الدین مسعود شاه
۲۴۱	غیاث الدین محمد علی شاه	۲۸۲،	علاء الدین منصور شاه

۹۴ فروغ کرامر

۱۳۲ فیروز

«ق»

۲۶۷، ۲۵۱ قاسم

۲۷۰ قاسم خان سبیری

۲۰۳ قاضی خواف

۹۴ القاضی شمس الدین

۱۹۳ قایدو

۱۱۰، ۱۰۹ قباچه

۹۰ قباد دوم

۲۱۹، ۲۱۸ قتلغ

۲۱۳ قتلغ خان

۲۰۵، ۱۷۴ قتلغ

قتلغ ترکان ۲۸، ۲۹، ۳۳، ۱۷۵،

۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲، ۱۸۷،

۲۱۹، ۲۱۱

۱۲۱ قتلغ خان

۱۷۹ قتلغ خاتون

۱۷۹، ۱۷۴ قتلغ سلطان

۲۴۰ قراجار

۱۱۰ قرامطه

۹۱ قراھلاکو

۲۵۸، ۲۵۳ قرايوسف

۲۴۲

«ف»

فارس اکتای ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۵۴،

۱۵۶

۱۴ فاطمه

۲۹۹، ۲۷۲ فاطمه بیگه

۹۰ فاطمه خاتون

۲۷۳، ۲۷۲، ۲۷۰ فاطمه سلطان

۱۶۱ فائضی

۴۵، ۴۴ فتحعلیشاه

۱۲۱ فخرالدین

۹۴ فخرالدین المصدی ذهبی

۱۹۸، ۱۹۲ فخرالملک محمود

۲۹۶

فخرالملک نظام الدین محمود

۱۹۷

۹۴ فخرالنساء

۱۳۶، ۱۳۴ فردریک دوم

۸۷ فردریک کبیر

۱۳۰ فرهاد

۲۳۵، ۲۳۱ فلک الدین حسین

۲۶۱ فنديار قالو

۴۵، ۴۴ فوریه فرانسوی

۱۶۶	کتبغا	۲۵۰	قرايوسف قراقويونلو
۲۷	کپک خان	۲۷	قداقاي
۳۲	کرای منکو	۱۶۳	قدریه حسنيه خانم
۴۴	کربلائی زین العابدین پاریزی	۱۶۶	قچوق
۱۸۳	کرج ملک	۱۷۵، ۱۷۴، ۱۱۳	قطب الدین
۱۹۱، ۱۹۳، ۱۹۴	کردوچین	۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۲۱۱	
۱۹۶، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۱		۱۰۸، ۱۳۲	قطب الدین آيیک
۲۱۹، ۲۲۶، ۲۲۷		۲۰۵	قطب الدین شاه
۴۴	کریستین سن	۱۷۴	قطب الدین محمد ۱۱۵،
۸۶	کریستف کلمب	۱۷۸، ۱۸۸، ۲۱۹	
۹۴	کریم الدین الکبیر		قطب الدین محمود شاه آتاییک یزد
۹	کسری پرویز	۱۷۴	
۸۳، ۸۹	کلنوپاترا	۲۴۴	القطبی
۲۹۷	کلماستریا	۱۶۴، ۱۶۶	قطوزبیرس
۲۵۶	کلمان هوار	۱۴۳، ۱۶۶	قلاون
۴۵	کلنل استوارت	۲۴۷، ۲۳۶	قویلائی قاآن
۴۵	کلنل دارویل انگلیسی	۱۸۲	قوتای (یا قوتئی) خاتون
	کمال الدین احمد بن عبدالرحیم-		
۹۴	مقدسی		«ک»
۱۰۴، ۱۰۳	کمال الدین بن العدیم	۸۸	کاترین اول
۲۴۲	کوپایی کو	۴۶	کاترین دوم یا کاترین کبیر
۸۹، ۹۰	کوروش	۴۷، ۴۸، ۸۶، ۸۸	
۳۰	کوزت	۸۶	کاستیل
۱۰۱	کؤسم	۸۵	کارل ششم

۵۰	لوئی چهاردهم	«گ»	
۸۲	لیختن اشتاین	گاندی (نهره)	۷۴، ۲۵، ۲۴
۸۸	لیدی جان گری	گرای خان	۴۲
۹۲	لی لویی گالانی	گرساسب	۲۳۵
		گزنفون	۹۰
	«م»	گل پیرهن خانم	۴۵
۴۵	مادام دیولافوا	گلدامایر	۱۱
۱۴۴	مارسل	گلمار	۸۶
۵۵	مارک تواین	گیخاتو	۲۰۳، ۲۰۲، ۱۹۸، ۱۹۰
۱۸۶	مارکوپولو		۲۳۷، ۲۳۲، ۲۱۱، ۲۰۹
۱۰۲	مارکیز دوپومپادوردوباری		۲۹۸، ۲۴۷، ۲۴۰
۸۸، ۸۷، ۸۶	مارگریت	گوالیور	۱۲۴
۹۹	مأمون	گو تزشرگل	۱۶۵
۱۰۲	ماری آنتوانت	گیوک	۹۱
۸۷	ماری استوارت		
۸۸	ماری اول	«ل»	
۸۸، ۸۶، ۸۵	ماری ترز	لاچین	۱۶۶
۸۸	ماری دوم	لاک مانارا	۲۸۱
۸۸	ماری (خونین)	لاله خاتون	۲۰۹، ۲۰۵
۱۲	ماریلیان مرکوری	لطفعلی خان	۴۸
۱۰۵	مالیگوت	لنین	۱۸
۹۸، ۹۷، ۹۶	ماوردی	لولو	۱۳۵
۱۰۰	متوکل	لوئی نهم	۱۴۱
۱۴۹	مجاهدالدین ابراهیم	لوئی نهم (سن لوئی)	۱۵۲

۷۳	مراد	۷۵	مجدد الف ثانی
۱۰۴	مراد سوم	۱۶۲، ۱۵۸	محسن جوهری
۵۴، ۵۳	مردخاتون	۲۳۵، ۲۲۹	محمد اول
۱۰۰	مردان	۱۰۲	محمد بن ابی عامر المنصور
۵۲	مرداویج	۲۵۸، ۲۵۴	محمد بن شاه ولد
۲۶۳	مریم بنت جلال الدین عمر	۲۶۳	محمد بن محمد جمال الدین
۱۷۴	مریم ترکان	۲۱۱	محمد بن مظفر
۲۳۵، ۱۳۲	مسعود	۵۶	محمد تقی امامی
۱۱	مسیحای کاشی	۹۴	محمد حرانی
۸۹	مسیلمه کذاب	۱۰۹	محمد خوارزمشاه
۲۹۷	مصطفی چهارم	۲۳۰	محمد خورشید
۲۰۵	مظفر الدین محمد شاه	۲۱۷	محمد دوم
۹۹	معاویه	۲۵۲، ۲۰۹	محمد ذهنی
۱۰۰	معاویه دوم	۲۱۵، ۲۱۶، ۲۱۷	محمد شاه
۱۰۱، ۱۰۰	معتصم	۲۹۲، ۲۱۷	
۹۶	معتد بن عباد	۲۲۹	محمد شاه دوم
۱۶۱، ۱۶۰، ۱۵۷	معز آبیگ	۲۶۱	محمد العادل
۱۱۵، ۱۰۸	معز الدین	۹۴	محمد عایشه
۱۲۶، ۱۲۵	معز الدین بهرام شاه	۴۸	محمد کاظم بیگ
۱۶۰	معز الدین حلبی	۲۳۵	محمدی
۱۰۷	معز الدین محمد		محمی الدین سامی اتابیک یزد
۱۸۳، ۱۸۲	معز الدین ملک شاه	۱۷۴	
۱۹۷	معز الدین علی ملک	۱۶۵	محمود بدوی
۲۵۶، ۱۹۸	معینی	۲۹۲، ۲۹۰	محمود شاه

۱۳۸، ۱۳۷، ۱۳۵، ۱۳۴	۹۷ مقتدر
۱۴۵، ۱۴۴، ۱۴۰، ۱۳۹	مقریزی ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۹، ۲۵۱
۱۵۷، ۱۵۶، ۱۵۰، ۱۴۶	ملک اختیارالدین آلتونیه (آلتون
ملک ضیاءالدین جنیدی ۱۲۴	آبا) ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶،
ملک الظاهر ۱۰۳	۱۲۷
ملک ظاهر برقوق ۲۵۹، ۲۵۲	ملک اختیارالدین آیتکین ۱۲۲،
ملک علاءالدین جانی ۱۲۱، ۱۱۹	۱۲۵
ملک عزالدین کبیرخان ایاز	ملک اختیارالدین قراقوش خان
۱۲۴، ۱۲۱، ۱۱۹	آیتکین ۱۲۴
ملک عزالدین محمد سالاری	ملک الاشرف ۱۰۴
۱۲۷، ۱۱۹	ملک اشرف مظفرالدین موسی
ملک علی کوتوال ۷۴	۱۵۶، ۱۵۴، ۱۵۲، ۱۵۱
ملک قراقوش ۱۲۷	ملک اشرف ایوبی ۱۵۲
ملک قطب الدین حسین ۱۲۲	ملک امیر حاجی طغای ۲۴۲
ملک کامل ۱۳۶، ۱۳۵، ۱۰۳	ملک بوران ۴۱
ملک معز ۱۵۱، ۱۵۰	ملک تکیں ۱۲۷
ملک معزالدین ۱۵۵	ملک تیمور ۲۴۷
ملک مغیس ۱۵۲، ۱۴۹	ملک سیف الدین ۱۱۴
ملک المظفر ۱۰۳	ملک سیف الدین آیبک ۱۲۱،
ملک المنصور ۱۶۱، ۱۰۳	۱۲۲
ملک المنصور خلیل ۱۴۶	ملک سیف الدین قوجی ۱۱۹،
ملک ناصر ۱۵۳	۱۲۱
ملک الناصر ۱۶۴	ملک صالح ۱۳۳
ملک الناصریوسف ۱۵۲	ملک صالح نجم الدین ایوبی

۱۷۵، ۱۷۴	منکو	۱۵۸	ملک ناصریوسف
۱۹۴، ۱۹۱	منکو تیموراوغول	۱۱۹	ملک نصرت الدین تایه سایی
۲۲۹، ۲۲۷، ۲۲۶، ۲۲۰، ۲۱۶		۲۸۱	ملکه جاپارا
۲۴۷، ۲۳۹		۱۳۲	ملکه جهان = ایلتمش
۲۳۶	منکوقاآن	۲۲۹	ملکه خاتون
۱۲۳، ۱۱۴، ۱۱۰	منهاج الدین		ملکه رادافاتی کامبادیکیلایه
۱۳۱، ۱۲۷		۲۶۳	
۱۲۴	منهاج سراج	۲۹۱	ملکه زکیه الدین عنایت شاه
۹۹	مؤتمن		ملکه زینت الدین کمالات شاه
۲۲۹	مودود	۲۹۱	
۲۳۹	موسی خان	۱۴۹، ۱۴۷	ملکه عصمت الدین
۷۷	مولانا		ملکه صفیه الدین تاج العالم
۲۰۴	مولانا صدر الحق	۲۹۱	(دختر اسکندر مدا)
۱۹	مولوی		ملکه فاطمه دایین کامبادیکیلایه
۸۲	موناکو	۲۶۴، ۲۶۳	
۱۰۰، ۹۹	مهدی	۲۹۱	ملکه نقیه الدین نور العالم
۱۰۱	مهمین آن آغا	۲۲	ملوک حمیر
۲۹۷	میخالچی	۱۷۸	ملیورانسکی
۲۲۵، ۲۰۵، ۱۷۶	میرخواند	۴۷	متسکیو
۷۳	میرزا ابوتراب رضوی مشهدی	۲۵۲	منجم باشی
	«ن»	۱۰۳، ۹۹، ۹۶	منصور
۲۴	ناصر خسرو	۱۲۷	منصور پور
۱۳۹	ناصر داود	۷۸	منصور حلاج
		۲۹۲	منصور شاه

۲۸۸، ۲۸۷	ناصر داود کرکی	۱۳۶
۵۶	ناصرالدین	۲۳۵، ۲۳۱، ۱۱۸
۱۱۸، ۱۱۶	ناصرالدین سعید	۱۹۷
۸۱	ناصرالدین شاه	۴۴
۲۶۸، ۲۶۷	ناصرالدین قباچه	۱۰۹
۲۳۵، ۱۱۸، ۱۱۶	ناصرالدین محمود	۱۳۰، ۱۱۱
۱۶۲، ۱۶۱		۱۳۲، ۱۳۱
۱۶۲، ۱۴۶	ناصرالدین منشی	۱۹۷، ۱۷۴، ۳۳
۱۰۱		۱۹۸
۱۰	الناصر محمد	۱۶۶
	ناصرالمؤمنین	۱۱۰
«۹»	ناصریوسف	۱۵۲، ۱۴۹، ۱۰۳
۲۷۰، ۲۶۹، ۲۶۷، ۲۶۶		۱۵۳
۲۷۱	نای خاتون	۲۵
۹۵	نجمالدین صالح	۱۵۱، ۱۳۷، ۱۳۴
۹۴	نرون	۷۶
۴۷	نصرت ملک	۲۰۳، ۱۹۷
۲۷۱	نصرالعزيز	۱۵۸
۹۹	نظام شاه لجرى	۷۳
۳۰	نظام شاه دیوانه	۷۳
۸۸، ۸۶	نظامالدین ابوبکر	۲۱۵
۷۰، ۴۳	نظامالملک محمد جنیدى	۱۱۹
۸۹، ۸۲		۱۲۱
۱۱	نفیةالدین نورعالم شاه	۲۷۵

۱۸۸	یسونچین خاتون	«۵»	
۲۴۷	یشموت	هارون الرشید ۹۹، ۱۰۰، ۱۰۱	
۲۴۴	یعقوب شاه	۱۷۷	هامر
۷۶	یلتسین	۹۰	هرودوت
۲۴۴، ۲۳۴، ۲۲۰	یوسف شاه	۱۰۲	هشام
۲۴۷		۹۰	هما
۱۹۷، ۱۹۰	یولوق شاه	۲۶	هلاکوخان مغول
۱۹۵	یولغ شاه	۲۷	هولاکو
۲۴۷	یول قتلق	۱۷۵، ۱۶۴	هولاکوی مغول
		۱۸۰، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۳	
		۲۱۴، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۹، ۲۲۰	
		۲۲۱، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۶، ۲۳۶	
		۲۳۷، ۲۴۴، ۲۴۷، ۲۹۸	
		۲۶	هلاکومیرزای قاجاری
		۱۵۵	هیبت الله الفائزی
		«۷»	
		۵۶	یافت
		۲۱۱	یاقوت
		۲۲۰، ۲۱۹، ۱۷۴	یاقوت ترکان
		۱۲۳	یاقوت حبشی
		۸۳	یورام (اورام)
		۹۹	یزید
		۹۵	یحیی بن آدم

